

هو

۱۲۱

یادداشتهای

سفر به ممالک عربی

نگارش

قطب العارفین و ملجأ السالکین نتیجة الاولیا و زبدة الاصفیا زین العرفاء و قرۃ عین الفقراء

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه ثانی قدس سره

چاپ اول ۱۳۵۳

فهرست مطالب

۷	مقدمه چاپ
۹	پیشگفتار
۱۱	بسوی عتبات عالیات
۱۲	همدان
۱۴	اهل حق
۱۵	علی اللّهی
۱۷	بیستون و طاق بستان
۱۸	کرمانشاه
۲۰	عراق عرب
۲۰	کاظمین
۲۱	خواجه نصیرالدین طوسی
۲۲	شیخ مفید
۲۲	حاج سید اسماعیل صدر
۲۳	بغداد
۲۴	شیخ عبدالقادر
۲۵	وکلائی اربعه
۲۵	کلینی
۲۶	مقابر عرفاء
۲۸	سید مرتضی و سید رضی
۲۹	سفارت ایران
۳۱	سامراه
۳۲	موزه سامره و منار متوکل
۳۳	سید محمد
۳۴	آقای سیده‌الهدیه‌الدین
۳۶	متحف القصر العباسی
۳۸	ابوحنیفه
۳۸	بشر حافی
۳۹	شبلی
۴۰	کربلاء
۴۳	آقای حاج آقا حسین قمی
۴۴	نجف اشرف
۴۷	وادی السلام

٤٨.....	كوفه
٥٠.....	مسجد كوفه و اعمال آن
٥٣.....	حله
٥٤.....	بابل
٥٧.....	خدایان كلده و آشور
٥٨.....	راجع بشارب
٦١.....	سؤال دیگر
٦٢.....	آیت الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی
٦٥.....	آیت الله حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء
٦٥.....	مرحومین شیخ جعفر و شیخ محمدحسن
٦٦.....	شیخ طوسی و سیدبحرالعلوم
٦٧.....	آقای سیدمحسن حکیم
٦٨.....	حاج شیخ آقابزرگ تهرانی
٦٨.....	رحلت حضرت رضا علیه السلام
٦٩.....	علامه حلی
٧٠.....	آقای سیدمحمدکاظم یزدی
٧١.....	شیخ مرتضی انصاری
٧١.....	حاج میرزاحسن شیرازی
٧١.....	سایر مشهورین مدفون در نجف
٧٢.....	مدح حضرت مولا علیه السلام
٧٤.....	اربعین در کربلا
٧٧.....	قتل سیزده نفر
٧٩.....	نوحه خوانی
٨٣.....	مدح مولی علیه السلام
٨٤.....	ایام تشرف کربلا
٨٥.....	اسمعیله
٨٧.....	آیت الله اصفهانی
٨٩.....	طویرج
٩٠.....	ملاقات ثانوی آیت الله اصفهانی
٩١.....	مزار حسینعلی شاه
٩٣.....	مدفونین در حرم مطهر و صحن
٩٤.....	سرداب حرم ابی الفضل علیه السلام
٩٥.....	حاج مطهرعلیشاه
٩٧.....	دو طفل مسلم
٩٨.....	بسوی کاظمین

۹۹	تاریخ رحلت حضرت رسول (ص).....
۱۰۱	مدائن.....
۱۰۲	طاق کسری.....
۱۰۴	بسوی سوریه.....
۱۰۴	موصل و نینوا.....
۱۰۵	مزار حضرت یونس علیه السلام.....
۱۰۶	نورعلیشاه.....
۱۰۷	نژاد و مذهب در موصل.....
۱۰۷	یزیدیه.....
۱۱۰	حلب.....
۱۱۰	قلعه حلب.....
۱۱۳	جامع زکریا.....
۱۱۴	جامع فردوس.....
۱۱۵	سلسله مولویه.....
۱۱۹	بسوی دمشق.....
۱۱۹	حماة.....
۱۲۰	حمص.....
۱۲۱	تشیع و تسنن.....
۱۲۳	دمشق.....
۱۲۴	گرمابه شاه الحمام الملکی.....
۱۲۶	سیده زینب علیها السلام.....
۱۳۰	قبر ام کلثوم و سکینه.....
۱۳۱	سایر مقامات اهل بیت.....
۱۳۳	جامع اموی.....
۱۳۶	رقیه دختر حسین علیه السلام.....
۱۳۷	شیخ محی الدین.....
۱۴۱	آقای سید محسن امین.....
۱۴۳	قبر معاویه.....
۱۴۵	لبنان.....
۱۴۵	بعلبک.....
۱۵۰	بیروت.....
۱۵۲	طرابلس.....
۱۵۳	جشن تولد پیغمبر(ص).....
۱۵۶	بسوی مصر.....
۱۵۶	حرکت از بیروت.....

١٥٧	قاهره
١٥٩	رأس الحسين عليه السلام
١٦١	سيده زينب (ع)
١٦٢	باغ وحش
١٦٥	اهرام مصر
١٦٨	ابوالهول
١٦٩	متحف مصرى
١٧٢	احمد حسنين پاشا
١٧٣	اعتصاب
١٧٤	متحف فؤاد صحى
١٧٤	جامع و جامعه الأزهر
١٧٦	سازمان علمى الأزهر
١٧٩	جامع قلاون
١٨٠	مدرسة ناصريه
١٨٠	مسجد زين العابدين عليه السلام
١٨١	قبر امام شافعى
١٨٣	قبور ممالىك و خديوان
١٨٤	مسجد سلطان حسن
١٨٥	مسجد رفاعى
١٨٦	سلسله رفاعيه
١٨٨	جامع محمد على
١٨٩	سراى جوهره
١٨٩	جامع محمد بن قلاون
١٨٩	جامع ابن طولون
١٩١	مقامات اهل بيت
١٩٢	جامع عمرو عاص
١٩٣	دير مارجرجيس
١٩٤	موزه موم (متحف شمع)
١٩٦	القناطر الخيرييه
١٩٨	موزه آثار عربى
١٩٩	اسكندريه
٢٠٠	سالار الدوله
٢٠٢	عامود سوارى
٢٠٣	جامع ابى العباس
٢٠٤	متحف يونانى رومانى

۲۰۵	احمد سری بابا
۲۰۷	رساله احمدیه
۲۱۰	سلسله بکتاشیه
۲۱۱	سید البکری
۲۱۴	از مصر بفرستین
۲۱۴	حرکت از مصر
۲۱۴	قدس
۲۱۶	سازمانهای اجتماعی و سیاسی یهود
۲۱۷	مسجد اقصی
۲۱۹	مسجد عمر
۲۲۰	دیوار ندبه
۲۲۱	کلیسای قیامت
۲۲۴	تعصب اسلامی
۲۲۵	خلیل الرحمن
۲۲۷	بیت اللحم
۲۲۹	اعتصاب
۲۲۹	قبر حضرت داود علیه السلام
۲۳۰	بیمارستان فلسطین
۲۳۱	یافا
۲۳۲	حیفا
۲۳۴	بابیه و ازلیه و بهائیه
۲۳۸	از فلسطین بسوی عراق
۲۳۸	بیروت و اعتصاب
۲۳۸	بطرف دمشق
۲۴۰	عراق عرب
۲۴۲	متحف عراقی
۲۴۴	مدرسه شرافت ایرانی
۲۴۵	بسوی بصره
۲۴۶	صبیها یا صابئی
۲۵۳	بسوی ایران
۲۵۳	حرکت از بصره
۲۵۳	آبادان
۲۵۴	شرکت نفت جنوب
۲۵۶	ارتباط مقطوع است
۲۵۹	پایان

مقدمه چاپ

بنام چاشتی بخش زبانها حلاوت بخش معنی در بیانها

بنام خداوند یکتا و درود فراوان بر روان پاک خاتم انبیاء کاروانسالار روندگان بسوی خدا محمدبن عبدالله و دوازده نفر جانشینان آنبزرگوار و دختر والاگهرش فاطمه زهراء صلوات الله عليهم اجمعین و بر همه پیمبران برگزیده و بندگان صالح و مقرب خدا.

ربنا ائنا سمعنا منادياً ينادى للايمان ان آمنوا بربكم فآمنّا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفرنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد.

یادداشتی که از نظر خوانندگان گرامی میگذرد نخستین یاد داشتهائی است که فقیر سلطانحسین تابنده (رضاعلی شاه) در اولین سفری که بخارج ایران برای زیارت اماکن متبرکه نمودم درباره سفر خود نوشتم و «یادداشتهای سفر به بممالک عربی» نام گزاردم و چون پدر عالی مقدار، مولای بزرگوار جناب آقای صالحعلی شاه قدس سره بفقیر دستور فرموده بودند که در مسافرتها بگردش صوری و سیر آفاق اکتفاء نموده و سیرانفس را نیز درنظر داشته و از محضر دانشمندان و مشاهده آثار پیشینیان و زیارت قبور اولیاء و نیکان بهره روحی ببرم لذا درین سفرکه نخستین سفر خارج بود دستور آنبزرگوار را درنظر داشته و در حدود وسع علمی و فکری و بقدر امکان بکار بستم. البته یاد داشتهائی خیلی ناقص بود و پس از مراجعت از سفر تا حدی که برای فقیر میسر بود درصدد تکمیل آن برآمدم و مطالب تاریخی را از روی کتب تاریخ نسبتاً تکمیل نمودم ولی معذک خیلی ناقص است و با نواقص بسیاری که دارد بخواهش بعضی دوستان تصمیم گرفته شد که بچاپ برسد تا کسانی که قصد مسافرت بکشورهای مذکوره دارند از مطالعه آن اطلاعات مختصری پیدا کنند و از آن

بهره‌مند گردند.

امیدوارم خوانندگان فقیر را بدعای خیر یاد نمایند و بر لغزشها خرده نگیرند.

والسلام علينا و على عباد الله الصالحين

فقیر سلطان‌حسین تابنده گنابادی

بتاریخ یازدهم شهر ذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۳

عید میلاد حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا

علیه و علی آبائه و ابنائه السلام

مطابق شانزدهم آذرماه ۱۳۵۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

بنام خداوند مهربان که مقصد اقصی برای سیر سالکان آفاق و انفس است و درود فراوان بر راهنما و پیشوای کاروان سلوک محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بزرگوار او. از زمانهای پیشین معمول بوده که بعضی از سیاحان مشاهدات و وقایع روزانه سفر خود را یادداشت نموده و آنرا سفرنامه و سیاحتنامه مینامیدند و در زبان عرب رحله گویند مانند رحله ابن بطوطه^۱ و رحله ابن جیر اندلسی^۲ و سفرنامه ناصر خسرو علوی^۳ نیز از قدیمترین کتب فارسی در این موضوع است که بسیاری از مطالب تاریخی و جغرافیائی و علمی در آن مندرج است.

اروپائیان نیز این موضوع را مانند سایر امور علمی و اجتماعی از مسلمین فراگرفته و بعضی از آنها راجع به ایران نیز یادداشت‌هایی نوشتند مانند سفرنامه برادران شرلی انگلیسی و سیاحتنامه شاردن فرانسوی که در زمان صفویه بایران مسافرت نمودند.

البته مطالبی که در سفرنامه نوشته میشود نسبت بمنظور اشخاص مختلف است. مثلاً کسیکه بمنظور سیاسی مسافرت نموده بهمان موضوع بیشتر اهمیت میدهد و کسیکه برای تحقیقات علمی و مذهبی رنج سفر را بر خود هموار میکند بیشتر در اطراف همان امور دقت دارد و کسانی که جنبه تاریخی و جغرافیائی را زیاده‌تر در نظر دارند توجه آنان بملاحظه آثار تاریخی و وضعیت جغرافیائی بیشتر معطوف میباشد و جمعی هم که بمقصدهای دیگر سفرکنند بآنچه در راه مقصدشان واقع است علاقه دارند و در سفرنامه خود در همان قسمت بیشتر بحث میکنند

^۱ - متوفی در ۷۷۹.

^۲ - متوفی در ۶۱۴.

^۳ - ناصر خسرو سلسله و نسبش بحضرت رضا علیه السلام میرسد. صد و چهل سال عمر یافت و در سال ۴۳۴ بدرود زندگانی نمود.

و شرح میدهند چنانکه آثاریوس آدام آلمانی در زمان صفویه بمنظور بدست آوردن سیاست بازرگانی و تجارت قالی ایران از طرف دولت متبوعه خود بایران مسافرت نموده و سیاحتنامه در این باب نوشته است و هم چنین کنت دوگوبینو سیاحتنامه نوشته که بیشتر در شرح خصوصیات اخلاقی و انتقادات اجتماعی ملت ایران است. امروز نوشتن یادداشت‌های سفر خیلی شایع شده و بسیاری از جهانگردان ولو برای آنکه خاطرات آنان نزد خودشان محفوظ باشد و بمطالعه آن از گذشته یاد نمایند یادداشت‌هایی میکنند.

نگارنده سلطانحسین تابنده نیز هرچندکه نه بضاعت علمی و قلمی کافی و نه قوه تحقیق و دقت کاملی دارم که از سفر بهره معنوی ببرم و نه مسافرت دور و دراز نموده‌ام که عجائب صنع خدا و صنایع بشری امروز را بطور کامل ببینم و باضافه مدت مسافرت و سیاحت نیز خیلی طولانی نبوده و گردش خود را با سرعت تمام در مدت خیلی کم انجام داده‌ام ولی چون درضمن مسافرت خود به بعضی موضوعات مفیده برخورد نمودم برحسب اصرار آقایان همسفر خود جناب آقای مشیرالسلطنه امیرسلیمانی و آقای عبدالعلی شیدانی و آقای مهدی ملک صالحی و چند نفر دیگر که در چندین جلسه تشویق نموده و اصرار نمودند، در موقع تشرّف در نجف اشرف شروع بنوشتن این یادداشتها نموده و بعداً نیز مطالب تاریخی را مانند تولد و وفات بزرگانی که زیارت قبور آنان مشرف شدم و بعضی مطالب دیگر که محتاج بمراجعه بکتاب بود تکمیل کرده و بصورت کتاب مختصری تقدیم همسفران گرامی خود نمودم. امیدکه آنان و دیگر دوستان خرده نگیرند و از لغزشها درگذرند.

سلطانحسین تابنده گنابادی

اول تیر ۱۳۲۵ ۲۲ رجب ۱۳۶۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند مهربان و درود بر روانهای پاک پیمبران ویژه بهترین آنان محمد بن عبدالله صلی الله و علیه و آله و جانشینان آن بزرگوار.

بسوی عتبات عالیات

در روز یکشنبه ۲۴ محرم سال ۱۳۶۵ قمری مطابق نهم دیماه ۱۳۲۴ خورشیدی بهمراهی آقایان امیرمصطفی امیرسلیمانی (مشیرالسلطنه) و مهدی ملک صالحی و عبدالعلی شیدانی و محمدعلی امینی کتابدار مزار سلطانی بیدخت و جدۀ نگارنده^۱ عیال آقای ملامحمد صدرالعلماء و همشیره ایشان بانوکوکب ناصری^۲ عمه‌های پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلی شاه روحی فداه عیال مرحوم آقا عزیزالله ناصری ریابی و کلفت و نوکرایشان قمر و ابراهیم، و بانوکوکب سعادت عیال آقای دکتر سعادت عموی حقیر، و والده و عیال آقای سید علی روح‌الامین و عیال آقای شیدانی با یک اتوبوس دربست از طهران اول ظهر بعزم زیارت عتبات عالیات حرکت کردیم و نهار در حسن‌آباد هفت فرسخی طهران صرف شد و یکساعت از شب گذشته وارد قم شدیم، از طهران تا قم از راه شوسه ۱۴۱ و با خط‌آهن یکصد و هشتادکیلومتر می‌باشد.

نگارنده و جدۀ و عمه و عیال عموی حقیر پس از زیارت، بمنزل آقای سید محمد شریعت که از دراویش بسیار خوب و از اشخاص زاهد و متقی و مورد وثوق اهالی قم می‌باشند و از طرف پدر بزرگوارم آقای

^۱ - در تاریخ سلخ صفر ۱۲۹۸ قمری تولد یافته و در شب دوشنبه ۲۴ ذیحجه سال ۱۳۹۲ مطابق هشتم بهمن ۱۳۵۱ با حال بسیار خوشی پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جان را بجانان تسلیم نموده و در جوار پدر بزرگوارش در مزار سلطانی بیدخت دفن گردید. رحمة الله علیها.

^۲ - متأسفانه هنوز خستگی سفر رفع نشده بود که مریضه شده و پس از یکماه و چند روز کسالت با حال اشتیاق کامل بمرگ که در مدت کسالت خود اظهار میداشت در صبح پنجشنبه بیستم رجب ۱۳۶۵ مطابق سی‌ام خرداد ۱۳۲۵ در حالی که بخواندن دعا و قرآن و صلوات و یاد خدا و بزرگان مشغول بود جان را بجانان تسلیم نمود.

صالح علیشاه روحیفده اجازه امامت در نماز جماعت^۱ دارند وارد شدیم و صبح قبل از طلوع آفتاب از آنجا حرکت کرده و ساعت نه صبح در یکی از قهوه خانه‌های بین راه توقّف نموده و صبحانه صرف شد برف هم در راه باریده بود ولی درآنموقع هوا صاف و روشن و اشعه زرین آفتاب بر روی بیابان و کوههای پر از برف منظره دلپسندی ایجاد نموده و ذرات برف را مانند دانه‌های الماس درخشانده و شفاف نموده بود، پس از صرف صبحانه حرکت کرده و ساعت دوازده (اول ظهر) وارد اراک (سلطان‌آباد) شدیم. فاصله بین قم و اراک ۱۳۷ کیلومتر است، و از دروازه بمنزل جناب آقای حاج محمدخان راستین که از فقرای نیک و بزرگوار و از معروفین و اعیان اراک میباشند و اجازه اقامه نماز جماعت دارند^۲ تلفون نموده که احوالپرسی کنیم ولی ایشان در منزل نبودند و موفق نشدیم و از آنجا بطرف ملایر که نود و هشت کیلومتر است حرکت کردیم و ساعت دو و نیم بعدازظهر وارد ملایر شده برای صرف نهار بمهمانخانه رفتیم و ضمناً بآقای ضیاءالممالک که از اعیان ملایر و از فقرای با محبت میباشند ورود خود را اطلاع داده و ایشان نیز فوری آمدند بعداً هم آقای سید محمدخان حقیقی کارمند پست و تلگراف و آقای شیرزاد شایگان که هردو از فقرای نیک میباشند آمده و اصرار داشتند که شب توقف کنیم ولی چون عده همراهان زیاد بودند و عجله داشتیم قبول نکرده و پس از صرف نهار و خواندن نماز بطرف همدان که ۸۶ کیلومتر است حرکت کردیم و جاده هم از ملایر بطرف بغداد تماماً اسفالت بود ازاینجهت در خط سیر خود راحت‌تر بودیم.

همدان

پس از حرکت ما آقای حقیقی از ملایر بآقای حاج محمد کریمخان کریمی پسر مرحوم مؤتمن دفتر فرزند آجودان مخصوص که اباً عن جدّ از فقرای بسیار با محبت همدان بوده و هستند تلفون نموده و حرکت ما را اطلاع دادند لذا ایشان شب تهیه مفصلی دیده و یکنفر برای راهنمایی جلوی مهمانخانه فرستاده بودند و ساعت شش و نیم بعدازظهر که وارد شدیم با اصرار زیاد همه را بمنزل خود بردند و منزل ایشان در انتهای خیابان بوعلی خارج از شهر واقع شده و باغ مفصلی ضمیمه آنست و چشمه آبی در همانجا ظاهر میشود، شب

^۱ - در تاریخ هشتم ذی‌الحجه سال ۱۳۸۳ مطابق اول اردی‌بهشت ۱۳۴۳ از طرف پدر بزرگوارم جناب آقای صالح‌علی‌شاه مجاز در ارشادگردیده و بلقب درویش همت‌علی مفتخر شدند.

^۲ - در تاریخ ۱۵ شعبان سال ۱۳۷۴ از طرف والد جلیل مجاز در دستگیری شده درویش رونق‌علی ملقب گردیدند.

در آنجا خیلی خوش گذشت و آقای مهندس کیوانی که از فقرای نیک و اهل اصفهان ساکن همدان می باشد نیز آمدند و مطالب عرفانی و مذاکرات مذهبی شد از جمله راجع به اهمیت زیارت مشاهد مشرفه ائمه اطهار و اولیای کبار مذاکره شد و نگارنده در پاسخ پرسش ایشان شرحی ذکر نمودم، مبتنی بر اینکه چون شخص فقیر و درویش باید در همه جا و همه چیز جلوه محبوب را ببیند و همه را آثار او بداند باید همه چیز با نظر خوبی بنگرد بخصوص جاهائیکه مدفن بزرگان و مورد توجه آنان می باشد، زیرا در این مکانها ابدانی بخاک سپرده شده که محل روح پاک و روان تابناکی بوده و آنروح مظهر خداوند و مجلای ذات احدیت است و بواسطه این اضافه تشریفیه دارای شرافت شده و خاک آنجا را باید سرمه چشم قرار دهیم:

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

و چون بین بزرگان زنده و مرده بینونت و اختلافی نیست بلکه همه زنده و جانهای آنان متحد است، لازمه اطاعت و احترام زنده آنست که شخص در مشاهد و مزارهای اولیای گذشته نیز نهایت خضوع و تواضع و توجه داشته باشد و بدانکه خود آنها نیز زنده و حاضر و ناظرند، چنانکه در زیارت نامه است **اشهد انک تسمع کلامی و تشهد مقامی و ترد سلامی** و با ادب از آن آستانه ها بگذرد و رضایت امام زمان (ع) را نیز در آنجا بخواد و او را در همه حال حاضر بداند.

البته مقدم بر همه چیز انقیاد و تسلیم اوامر امام و حجت حی و پیشوای زنده است و ابتدا باید بدو متوسل شد و او را در همه جا شفیع خود قرار داد و پس از آن ارواح همه اولیای گذشته را ناظر حال دید، پس در اینصورت فقری که دارای بصیرت باشد از زیارت قبور بزرگان نیز بفیوضات معنویه نائل میشود و بهره کافی میبرد خصوصاً موقعی که بداند بزرگان و پیشوایان او نیز هنگامیکه بمشاهد و مقابر اولیاء قدم می گذاشتند نهایت خضوع و خشوع را داشته و آنها را متوجه خود میدیدند.

صبح قبل از طلوع آفتاب پس از صرف صبحانه زیارت قبر باباطاهر عریان که از بزرگترین اولیاء زمان خود بوده و قبر او در بالای تپه ای در جنوب شرقی شهر مشرف بر قبرستان واقع است رفتیم.

باباطاهر از عرفای بزرگ قرن پنجم هجری بوده و تاریخ تولد و وفات او بطور قطع معلوم نیست، ولی چون در سال ۴۴۷ در همدان با طغرل اولین پادشاه سلجوقی ملاقات نمود و دوره شهرت او در آنموقع بوده ازینرو حدس میزنند که در اواخر قرن چهارم متولد شده و همانطور که خودش در زمان حیات بانزوا و دوری از

تجملات و ظواهر دنیوی مایل بوده و از خلق عزلت میگزید، مزار او نیز مخروبه و خالی از تجملات است و با آنکه آن بزرگوار از بزرگان زمان خود بوده و از عرفای بزرگ محسوبست وزارت فرهنگ توجهی بتعمیر مزار او ندارد و شایسته است که اولیای فرهنگ دقت کاملی نموده و در تعمیر مزار او اقدام جدی نمایند^۱.

اهل حق

ساعت نه صبح از همدان بطرف کرمانشاه که یکصد و هشتاد و شش کیلومتر است حرکت کردیم پس از یکساعت از گردنه اسدآباد که پر از برف و محاط از مه و ابر بود و حتی راه هم دیده نمیشد با خوشی عبور کردیم و نیمساعتی در کنگاور که چهارده فرسخی کرمانشاه است توقف نموده و برای صرف ناهار در صحنه که بیشتر آنها علی‌اللهی میباشند ماندیم و دو سه نفر از آنانرا ملاقات نموده و از بزرگان آنها که در صحنه میباشند سؤال نمودم، دو نفر را نام بردند یکی پسر آقای شیخ محمدعلی پسر شیخ نظر علی جناب، پیشوای آنان که در طهرانست و دیگر سیدی بنام سیدلطف‌الله، و از جمله راجع به مجالس نیازی که در شبهای جمعه منعقد میکنند پرسیدم که آیا مرتب منعقد میشود؟ جواب مثبت دادند، راجع به نماز پرسیدم؟ گفتند ما نماز میخوانیم ولی یکدسته دیگر از علی‌اللهیان هستند که میگویند ما بحق واصل شده و نماز چون تکلیف است بر ما حرام است، و ما را اهل حق میگویند و یک فرقه از صوفیه میباشیم، خیلی مایل بملاقات رئیس آنان بودم ولی چون منزل او دور بود و عجله داشتیم موفق نشدم.

عقائد آنها غالباً بطوریکه در فلسفه نیکو جلد دوم ذکر شده از سلطان ساق گرفته شده و بعضی فرقه‌های آنها نماز خواندن و روزه گرفتن و شارب چیدن و ریش تراشیدن را از گناهان کبیره میدانند و بجای یکماه روزه سه روز در موسم زمستان روزه میگیرند و آنرا روزه وصال نامند و پیشوای آنها در حلال و حرام اختیار تام دارد و آنچه فرماید باید بدان عمل کنند.

سلطان ساق معتقد بود که حق در لباس خلق خلق ظهور میکند و در مجالس خود هر یک از آنها دست همه را میبوسند که شاید یکی از آنها خدا باشد، البته این عمل از نظر اینکه همه مؤمنین مظهر خدا میباشند و دل آنها

^۱ - ولی اخیراً از طرف دولت توجه کاملی باین امر شده و ساختمان زیبایی که فضای سبزی در روی تپه بدان محیط است ایجاد نموده‌اند.

خانه خداست درست است، ولی از نظر اتحاد یا حلول که آنها گفته‌اند باطل است چنانکه شیخ شبستری فرماید:

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است

و بزرگان صوفیه و عرفاء بطور کلی عقیده حلول و اتحاد را باطل و آنرا شرک میدانند. و کلمه سلطان ساق مخفف سلطان اسحق است که پیشوای آنها در قرن هفتم هجری بوده و دستورات مذهبی آنها منتسب بدو است.

علی‌اللهی

طائفه علی‌اللهی که بواسطه غلو در باره علی علیه السلام غلات هم نامیده میشوند نزد بعضی معروف باهل حق میباشند، معتقدند که معرفت خداوند متعال بهیچوجه ممکن نیست زیرا که ممکن را با واجب نسبتی نیست و ممکن نمیتواند بکنه او برسد مگر از مقام اطلاق تنزل کند و بصورت مادی درآید و خداوند بصورت‌های مختلفه ظهور نموده و درین دور بصورت علی مرتضی ظهور کرده است که خود فرمود: **انا خالق السموات والارض** و خبر **یا علی کنت مع کل نبی سراً و معی سراً و جهراً** دلیل است و **قسیم الجنة والنار** و **قاسم الارزاق** نیز بدان اشاره میکند، و لازمه عقیده آنها قول بنتاسخ است و نخستین کسی که این اظهار را نمود عبدالله بن سبا بود در زمان خود آنحضرت که گفت علی علیه السلام خداست و همه پیمبران باو دعوت میکنند و هر که بدانند که علی خالق او است تکلیف از او ساقط است، و محمد بن نصیر الفهری النمیری نیز از بزرگان متقدمین این طائفه است که قائل بالوهیت امام علی النقی علیه السلام گردیده ولی امروز علی‌اللهیان را نصیری گویند و اسمعیل قمی نیز در میان اینها معروفیت دارد.

این طائفه معتقدند که در هر دور علی علیه السلام بطوری ظهور کرده و در حدود هشت قرن پیش ازین در سلطان ساق ظهور نمود و او را خدا و علی میگویند و مراد آنها از علی و خدا که اکنون میگویند او است و تمام دستورات و رسوم و آداب مذهبی که امروز در میان آنها معمول میباشد از او گرفته شده و معجزات و کراماتی هم باو نسبت میدهند و شبها که میخوابند رو بقبر او که قبله آنهاست میخوابند.

بعد از سلطان ساق دو نفر ابراهیم و بابا یادگار پیشوای معروف این طائفه بوده‌اند که اولی را امام حسن و دومی را امام حسین میگویند و پس از آنها مصطفی داودان مقتدا شده که او را بمنزله ابوالفضل میدانند و بعداً

داود ابلق سوار از بزرگان معروف آنهاست که او را امام رضا میگویند.^۱

در بستان السیاحه در حرف غین در ذکر غلات مذکور است که غلات ایران علی علیه السلام را صاحب کرم گویند و ابن یامین را پیر، و امام رضا را داود و امام حسین را یادگار و همکیشان خود را یار و بیگانگان را خوار گویند.

پیروان این عقیده در میان طوائف کرد ترکیه و عراق و شام و ایران و در ایران هم در ایل سنجاب زیادند. ولی بطوریکه از بعض محققین آنها شنیده شده و بعض دانشمندان هم بیان کردند اهل حق بطور کلی غیر از غلات میباشند و آنها خود را یکی از سلاسل تصوف و عرفان دانسته و علی علیه السلام را مظهر کامل الوهیت و مشیة الله میدانند، در آداب شرع هم مراقبت دارند، و برای هر سالکی چهار مرحله شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت قائلند و معتقدند که باید سالک مادام العمر مراقبت و وظائف و احکام شرع مطهر نماید و آنها واجبات و محرمات و سایر احکام را مراقب هستند، و بزرگان آنها دستور اکید درین باب داده اند و میگویند اینکه بعضی بآنها نسبت نماز خواندن و ترک روزه میدهند صحیح نیست بلکه رعایت همه تکالیف شرعیه را از اصول و فروع حلال و حرام و واجب و منهی و غیر آنها لازم میدانند و سلسله خود را جزء شیعه اثنی عشری میگویند.

از بزرگان معروف آنها یکی شاه فضل ولی است که در اواخر قرن سوم بوده و مشهورترین بزرگان آنها سلطان اسحق است که عوام آنها سلطان ساق میگویند و او در قرن هفتم هجری میزیسته و نسبش بحضرت کاظم علیه السلام میرسد، و دستوراتی هم که اکنون در میان آنها معمول است از جمله مجالس ذکر و ترتیب آن و ندورات و آداب عبادتی اختصاصی و غیر آنها منتسب بسطان اسحق است که به صاحب کرم ملقب شده است.

او یاران بسیاری داشته و به طبقات مختلف بنام هفت تن و چهل تن، و شصت و شش غلام کمر بند زرین و هفتاد و دو پیر و غیر آنها داشته و طبقه هفت تن مهمتر بوده اند و از جمله آنها سید خضر ملقب به بنیامین و موسی سیاه چرده ملقب بدادود و شاه ابراهیم ملقب بملک طیار و حسین ملقب به بابا یادگار و مصطفی ملقب به مصطفی داودان و غیر آنها، و نزد آنها پادشاه حقیقت سلطان اسحق و پیر حقیقت بنیامین و دلیل حقیقت داود است زیرا آنها معتقدند که مقام شاه بلندتر است و او برای راهنمایی و ارشاد خلق کسی را بعنوان پیر تعیین میکند و دلیل هم کسی است که راهنما بسوی پیر و کمک او در ارشاد باشد و کسانی که توسط پیر ارشاد میشوند

^۱ - بعضی هم از خود حضرت رضا (ع) بدادود ابلق سوار تعبیر نموده اند و مصطلح عرفا نیز همین است.

توسط توجه شاه بکمالات روحی و فیض الهی نائل میگردند و شاه ابراهیم و شاه یادگار که همان بابا یادگار است نیابت سلطنت عرفانی سلطان اسحق را داشته‌اند ازینرو لقب شاه بآنها داده شده است.

و نیز بطوریکه شنیدم سه روزی هم که روزه میگیرند از عبادات اختصاصی آنها و اضافه بر روزه واجب شرعی است و وقت آن از دوازدهم تا چهاردهم ماه قمری است که بین برج قوس و جدی باشد و علت آنرا چنین ذکر میکنند: وقتی سلطان از موطن خود با چند تن از یاران خود مسافرتی نمود مخالفین که شنیدند او را تعقیب کردند و او درکوهی سه روز در غاری پنهان شد و در آن سه روز روزه گرفت و روز چهارم طوفانی پدید شد و همه آن قشون تار و مار و هلاک شدند و سلطان سلامت بیرون آمد، ازینرو آن سه روز را روزه می‌گیرند و روز چهارم را جشن حقیقت و روز پادشاهی می‌نامند و روزه این سه روز را برای پیروان لازم میدانند.

امروز هم طائفه اهل حق تیره‌های مختلفی دارند بنام خاندان که هرکدام پیر و دلیل جداگانه دارند و آنها رادوده هم گویند و دوده‌های مهم آنها چهارده دوده میباشد از جمله: شاه ابراهیمی، خاموشی، یادگاری، شاه عباسی، بابا حیدری، عالی قلندری، آتش بیگی، زنوزی، میری، مصطفائی، داود مریدی، بابا ملکی و غیر آنها.

بیستون و طاق‌بستان

پس از صرف ناهار و خواندن نماز حرکت کردیم و در بین راه بیستون را نیز دیدیم، مورخین اولیه اسلام این کوه را باغستان نوشته‌اند که از کلمه باگاستانه یعنی مکان خدایان پدید آمده و بهستون نیز گفته‌اند و آنرا نیز مخفف بغستان دانسته‌اند و بغ هم بمعنی خدا است یعنی مکان خدایان.

حجاریها و کتیبه کوه بیستون در زبان شعرا معروف است که فرهاد حجاری نموده و در زمان خسرو پرویز بوده ولی از کتیبه‌های آن که بفارسی نیز ترجمه شده خلاف آن ثابت گردیده، و معلوم شده که مربوط بزمان هخامنشی است و بطوریکه کشف کرده‌اند به زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کنده شده و قسمتی از تاریخ هخامنشیان و سلسله نسب داریوش در این کتیبه نوشته شده است و بدعا و نصیحت ختم میشود (از جمله: ای

^۱ - مطالب بالا شرحی است که از بعضی دانشمندان و بعضی پیروان آن مذهب بطور خلاصه در همان اوقات مسموع شد اخیراً هم کتابی بنام برهان‌الحق که مؤلف آن آقای نورعلی الهی که پدرشان مرحوم حاج نعمه‌الله از پیشوایان اهل حق بوده‌اند توسط آقای دکتر تقی تفضلی در مرداد ۱۳۴۲ بچاپ رسیده و شرح عقاید و نام بزرگان آنها را بطور تفصیل ذکر کرده‌اند که مؤید مجملی است که در بالا ذکر کردیم.

آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوا از دوزخ بپرهیز، اگر فکر کنی چکنم تا مملکتتم سالم ماند، دروغگو را بازپرسی کن و دروغگو و بیدادگر را دوست مباش و از آنها با شمشیر بازخواست نمای).

نیم ساعت هم در طاقبستان که یکفرسخی کرمانشاه است توقف نموده تماشا کردیم، طاقبستان را طاق دستام نیز میگویند و دستام از سرداران خسروپرویز و خالوی او بوده و تخت بستان نیز میگویند و حجاریهای دقیق در آنجا بعمل آمده است، در دیوار روبرو دو صورت شبیه بیکدیگر است و دوکتیبه هم دارد که حدس میزنند مجسمه شاپور دوم (۳۷۹م-۳۱۰) و شاپور سوم (۳۸۸م-۳۸۲) باشد و دیگر سه صورت حجاری شده دارد که دو نفر آنها روی جبری ایستاده‌اند و احتمال میدهند که صورت تاج‌بخشی اردشیر اول بشاپور باشد، دیگر صورت سوار مسلحی که بعضی مورخین حدس زده‌اند از خسروپرویز باشد و دیگر سه صورت که مربوط به خسروپرویز در وسط و زن او شیرین در طرف راست و قیصر روم (موریس) در طرف چپ باشد، دو مجلس شکار هم دارد که خیلی ظریف و عالی است و یکی قریب هفتاد و پنج صورت انسان و یکصد و پنجاه صورت حیوان و دیگری نزدیک هفتاد صورت انسان و صد صورت حیوان دارد و در یکی از آنها بر روی آب چند قایق است که خسروپرویز در یکی از آنها نشسته مشغول تیراندازی است و در قایق دیگر زنها مشغول نواختن آلات طرب میباشند و در یک قسمت از طاق هم در زمان فتح‌علیشاه قاجار تصویر او حجاری شده است.

کرمانشاه

پس از آن بکرمانشاه رفته و یکساعت بغروب وارد شدیم شب در مهمانخانه بیستون منزل کردیم و سپس آقای عبدالوهاب سالم زرگر را که از فقرای خوب و اهل اصفهان ساکن کرمانشاه است پیدا کرده و بهمراهی ایشان بزیارت قبر مظفرعلیشاه کرمانی که در سال ۱۲۱۵ قمری بدستور آقا محمدعلی مجتهد پسر آقا باقر بهبهانی مسموم گردید رفته و نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم، و برای مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله حائری نیز که از طرف پدر بزرگوارم اجازه نماز داشته و در صفر ۱۲۸۰ متولد گردیده و در ۴ شوال ۱۳۴۸ در کرمانشاه وفات یافت و در آنجا مدفون بود فاتحه خواندیم، آقای سیدصالح اجاق نیز که دعوی فقر و درویشی داشته در آنجا مدفون میباشند.

شب چند نفر از فقراء، علی‌اکبرخان آرین و آقای زند و ابراهیم میرزائی و چند نفر دیگر برای ملاقات آمده

و صبح یکساعت از آفتاب برآمده از آنجا حرکت کردیم و آقای علی اکبرخان آیین نیز با ما حرکت نموده و تا خسروی بدرقه کردند، بین راه نیمساعت درکرد که اهالی آن غالباً کرد و علی‌اللهی هستند توقف نموده و یکساعت بعدازظهر ازگردنه طاق کُرا که بیای تاق معروف است عبور کردیم و طاق کُرا را مشاهده کردیم. این طاق درکنار جاده و از سنگهای بزرگ ساخته شده و بطوریکه میگویند کُرا نام یکی از ملازمان خسرو پرویز بوده که آن طاق را ساخته است.

دو ساعت بعدظهر وارد قیصر شیرین شدیم و ناهار در آنجا صرف شده و بعداً نماز خواندیم آنگاه حرکت نموده ساعت چهار بعدازظهر به خسروی که مرز ایران و محل اداره گمرک است و از کرمانشاه تا آنجا دویست و هفت کیلومتر میباشد وارد شده و چون چند نفر از کارمندان گمرک ما را شناختند بزودی تذکرها را ثبت دفتر کردند و زیاد معطل نشدیم و چون ما اتومبیل تا همانجا کرایه کرده بودیم اثاثیه خود را بیرون آورده و حسن اتفاق در همان موقع یک اتوبوس خالی که اجازه ورود بخاک عراق نیز داشت و مسافری خود را بواسطه نرسیدن اجازه قبلاً فرستاده و اجازه اش بعداً رسیده و در آن موقع خالی و در آنجا حاضر بود با او حرکت کردیم که ما را به کاظمین برساند.

عراق عرب

ما فوری حرکت کرده و بمنذریه که اول مرز عراق و محل گمرک آن و دویست متر تا خسروی فاصله دارد رسیدیم و در آنجا برای ثبت تذکرها و اثاثیه پیاده شدیم و نماز مغرب را خواندیم بعداً حرکت کرده بخانقین^۱ که دو فرسخ تا آنجا فاصله دارد رسیدیم و در اداره گمرک اثاثیه ما را تفتیش کردند، بعداً وارد شهر شده و در مسافرخانه منزل کردیم و شب را در آنجا توقف نمودیم صبح اول آفتاب از آنجا حرکت و پس از یکساعت بقزل رباط که شش فرسخی خانقین است رسیده و از آنجا به بعقوبیه که شش فرسخی قزل رباط است رسیده و قدری توقف نموده سپس بطرف بغداد که قریب دوازده فرسخ فاصله دارد حرکت نموده و از خان بن سعد که شش فرسخی است گذشته و اول ظهر از بغداد عبور کرده بطرف کاظمین رفتیم، و قریب دو ساعت و نیم بعد از ظهر در فُنْدُقُ المَفید (فُنْدُقُ بضم اول و سوم بمعنی مسافرخانه است) منزل کردیم، عمارت این فندق تازه ساز و صاحب آن جوانی است خوش اخلاق بنام عبدالامیر و در چند روزه توقف ما در آنجا نهایت مهربانی نمود.

کاظمین

شهر کاظمین در طرف غربی دجله مقابل اعظمیه که محل قبر ابوحنیفه است واقع شده و قریب دو فرسخ تا بغداد کهنه فاصله دارد ولی از طرف جسرا عظم فقط همان رودخانه فاصله است زیرا امروز اعظم نیز جزء بغداد شده است.

کاظمین در اوائل خلافت بنی عباس محل مقابر قریش و اشراف بوده و جسد مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را نیز در آنجا دفن نمودند و بعداً نیز جسد حضرت محمد بن علی الجواد علیه السّلام را در جوار جدّ بزرگوارش دفن نمودند و مورد توجه شیعه گردید و بتدریج آباد و شهری جداگانه شد و امروز از شهرهای آباد عراق عرب میباشد و کاظمیه نامیده میشود و شیعه آنرا کاظمین و کاظمین گویند و مسافرخانه‌های تازه ساز نسبتاً خوب دارد و کسانیکه بقصد زیارت بعراق عرب مشرف میشوند غالباً در کاظمین منزل میکنند و

^۱- نام این شهر را بعضی بانون در آخر آن ذکر کرده‌اند ولی در بستان‌السیاحه بدون نون ذکر شده است.

ازینرو ما نیز در آنجا منزل نمودیم.

عصر آنروز که عصر پنجشنبه ۲۸ محرم بود مشرف بحرم کاظمین علیه السلام شده و نماز ظهر و عصر، و بعداً نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم و از آن بعد نیز تا موقع تشرّف در آنجا نماز صبح و مغرب و عشاء را مرتب در حرم مشرف شده میخواندیم ولی نماز ظهر و عصر را گاهی موفق نمیشدیم در حرم بخوانیم.

صحن حرم کاظمین علیه السلام خیلی با روح و مفرح و دارای عظمت نمایانی است، در طرف جنوب شرقی حرم در داخل صحن دو قبر مخروبه قرار گرفته است و شهرت دارد که قبر اسماعیل و ابراهیم مرتضی دو فرزند موسی بن جعفر علیه السلام است، ولی آقای سید هبةالدین شهرستانی آنرا ردّ نموده و بنگارنده فرمودند: ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن بوده و دو قبر مخروبه از خاندان نوبختی میباشد که به تشیع معروفیت داشته‌اند، و حسین بن روح هم که از وکلای ازبعه است ازین خاندان بوده و یکی از بزرگان نوبختی اسماعیل بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت بوده که از متکلمین بزرگ شیعه و دارای تألیفات زیادی در حدود پنجاه جلد بوده و او در جوار قبر حضرت کاظم و جواد علیه السلام مقبره خانوادگی ساخت، سپس ابراهیم بن مهلب وزیر عباسی که شیعه بود از او خواهش نمود که در آن مقبره باو نیز جای قبری بدهند و اسماعیل قبول کرد و مقبره نامبرده از اسماعیل و ابراهیم مذکور است.

در زاویه صحن محل کوچکی است که کتابخانه آستانه بنام **مکتبة الجوادین** در آنجاست و بهمت آية الله سید هبةالدین شهرستانی تأسیس شده و خود معظم له نیز هر شب بدانجا می‌آیند و رجال و دانشمندان و سایرین از محضر ایشان استفاده میکنند نگارنده نیز بارها خدمتشان رسیده‌ام.

خواجه نصیرالدین طوسی

در رواق بالای سر، قبر خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی که از بزرگترین حکمای اسلام و از مفاخر ایران است واقع شده، آن بزرگوار در یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷ متولد شده و در هجدهم ذیحجه سال ۶۷۲ وفات یافت، موقعی که خواست وفات کند جمعی از علماء شیعه گرد او مجتمع بودند و خواجه وصیت مینمودند، یکی از حاضرین اظهار داشت که نعش را به مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کنند، خواجه فرمود مرا شرم می‌آید که در جوار حضرت کاظم بمیرم و نعش مرا بجای دیگر هر چند افضل باشد

انتقال دهند، ازینرو جنازه او را در جوار حضرت کاظم و جواد علیه السلام دفن نمودند و موقعی که شروع به حفر قبر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری مزینی پیدا شد و پس از تحقیق معلوم شد که الناصرلدين الله خليفه عباسی که از دوستان اهل بیت بوده و از ۵۷۵ تا ۶۲۲ خلافت نمود آنرا برای خود ساخته ولی پسرش الظاهر بر خلاف وصیت، او را در رصافه دفن نمود و این سعادت نصیب خواجه گردید و از اتفاقات غریبه آنکه قبر نامبرده در همان روز تولد خواجه با تمام رسیده بود و چون خواجه از بندگان آستان ولایت بود بجای لوح مزار این آیه را نوشته : «وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید».

شیخ مفید

در رواق پائین پای قبر شیخ مفید علیه الرحمه میباشد، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان از بزرگترین علمای متقدم شیعه و شاگرد شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه و از شیخ اجل ابوجعفر محمد بن علی بن حسن بن موسی بن بابویه قمی ملقب بصدوق نیز روایت نموده، استاد سید اجل شریف مرتضی علم الهدی و برادرش سید رضی بوده و مصنفات زیادی دارد، تولدش در روز یازدهم ذیقعدۀ سال ۳۳۶ و وفاتش در شب جمعه سوم رمضان سال ۴۱۳ در بغداد اتفاق افتاد و قریب هشتاد هزار نفر از شیعه و غیر آنها تشییع جنازه او نمودند و او را در پائین پای حضرت جواد علیه السلام پهلوی استادش جعفر بن موسی بن قولویه که در سال ۳۶۹ وفات یافته بود دفن کردند، قریب دویست تألیف بزرگ و کوچک داشته است.

حاج سید اسماعیل صدر

و نیز در رواق پایین پا حجره کوچکی است که مدفن مرحوم حاج سید اسماعیل صدر میباشد و این چند شعر در تابلوی بالای قبر نوشته شده:

لئن یک اخفی القبر شخصک فی الثری	فهیئات ما اخفی فضائلک القبر
لقد کنت سر اللّٰه بین عباده	و من سنن العادات ان یکتم السر
فطوبی لقبیر انت فیہ مغیب	فقد غاب فی اطباق تربته البدر

ولست بمستسق له القطر بعد ما غدى بشره اليوم ينتجع القطر
تخیرت صدرالخلد مأوی فارخوا من الخلد اسماعیل طاب له الصدر

وفاتش در روز سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۸ قمری بوده است دو فرزند ایشان سید حیدر صدر متوفی ۲۷ ج ۱ سال ۱۳۵۶ و سید محمدجواد صدر متوفی ۲۵ شوال ۱۳۶۱ نیز در آنجا مدفون میباشند.

بغداد

صبح روز جمعه ۲۹ محرم با آقای مشیرالسلطنه و آقای ملک‌صالحی و آقای شیدانی بعزم بغداد حرکت کردیم، بغداد شهر تاریخی و معظم اسلامی است که قریب پنج قرن مرکز خلافت اسلامی و مهد علم و دانش بوده و توسط ابوجعفر منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی در سال ۱۴۵ هجری ایجاد شد و روز بروز بر عظمت آن افزوده شد و مرکز علم و صنعت و ثروت گردید، و از سایر شهرهای معظم آنزمان گوی سبقت ربود، طول غربی بغداد ۴۴ درجه و ۲۴ دقیقه و سی ثانیه، و عرض آن ۳۳ درجه و ۲۰ دقیقه، و انحراف قبله آن از جنوب بمغرب ۱۹ درجه و ۵۵ دقیقه و ۲۴ ثانیه است و چون طول طهران ۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و ۵۸ ثانیه میباشد و اختلاف طول طهران با بغداد ۷ درجه و ۴ دقیقه و ۲۸ ثانیه و هر ساعت از زمان مطابق ۱۵ درجه مکانی است پس قوس بین وقوع خورشید در دایره نصف‌النهار طهران با دایره نصف‌النهار بغداد ۷ درجه و ۴ دقیقه و ۲۸ ثانیه است که طهران شرقی آنست بنابراین شرح اختلاف ظهر حقیقی طهران با بغداد در حدود ۲۸/۵ دقیقه میباشد.

در وجه تسمیه آن اختلاف است بعضی میگویند چون انوشیروان در صحرای آنجا باغی ساخته بود که آنرا باغ داد می‌گفتند ازینرو آنجا را بغداد نامیدند و گروهی گفته‌اند این کلمه در ابتداء نام بتی بوده است، آقای دکتر رضا زاده شفق اظهار داشتند که در زبان پارسی قدیم کلمه بغ بمعنی خدا بوده چنانکه ایرانیان پادشاه چین را بواسطه اعتقاد چینیان باینکه او پسر خداست بغپور میگفتند و بعداً معرب شده فغفور گفتند، کلمه بغداد هم بمعنی خدا داد و فارسی سره میباشد، قبلاً در بیستون هم ذکر کردیم که نام آن باگستانه بوده که معنی (جای خدایان) را دارد که معلوم میشود باگ هم بمعنی خداوند است.

این شهر در زمان مغول و امیر تیمور گرفتار خرابیها و قتل و غارتها شده و بعداً نیز از حوادث روزگار مصون

نماند ولی باز هم شهر بزرگ و با عظمتی است و امروز پایتخت عراق عرب و از شهرهای زیبای کشورهای خاورمیانه می باشد و شط دجله از وسط آن عبور میکند.

چون از کاظمین حرکت کردیم و بغداد رسیدیم از روی جسر العتیق معروف بجسر مأمون که در دوره اخیر با وضع مجلل و مستحکمی تعمیر و ساختمان شده و اخیراً جسر ملک غازی نامیده شده عبور کرده و سپس با سائق اتوموبیل (راننده) قرار گذاشتیم که ما را بمقابر مشاهیر بزرگان و معاریف رجال شیعه ببرد که زیارت کنیم.

شیخ عبدالقادر

ابتداء بمقبره شیخ عبدالقادر گیلانی که از بزرگان متصوفه بوده و بغوث اعظم معروف است و سلسله قادریه که از اهل سنت میباشند با او منتهی میشود رفتیم، آنجناب از بزرگان متصوفه و از سادات حسنی بوده و محی الدین لقب و ابو محمد کنیه داشته و در گیلان سال ۴۷۱ متولد شده و سال ۵۶۱ در بغداد وفات نموده و در همانجا مدفون گردید، بعضی هم او را از جیل که یکی از قریه های اطراف بغداد است دانسته اند نه از جیلان معرب گیلان.

وی جانشین شیخ ابوسعید مبارک بن علی مخزومی بوده و آنجناب خلیفه شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف قزوینی و ایشان تربیت شده بر دست شیخ ابوالفرج طرسوسی و او خلیفه ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی و او مرید شیخ ابوبکر شبلی که از مشایخ و تربیت شدگان جنید بغدادی بوده است و جانشین سید عبدالقادر شیخ یونس قصار و خلیفه او شیخ محی الدین عربی بوده است.

مزار شیخ عبدالقادر در بغداد خیلی معروف و مورد توجه اهل سنت می باشد و ما در آنجا دو رکعت نماز خوانده و سپس حقیر راجع بسلسله سند شیخ و مشایخ اجازه او و جانشین کنونی او از کلیددار سؤالاتی نموده، از جمله پرسیدم که سلسله اجازه شیخ بکه منتهی میشود؟ گفت بمولانا علی کرم الله وجهه و از او به پیغمبر، گفتم آیا سایر خلفا در سلسله اجازه نیستند؟ گفت سلسله شیخ و سایر مشایخ بمولانا علی علیه السلام منتهی میشود، گفتم این خود دلیل تشیع شیخ است زیرا اساس تشیع بر این است که در تصدی امور دینی نص و اجازه لازم است و بدون اجازه سابق ممکن نیست و علی هم از جانب پیغمبر منصوص بوصایت است و شما خود هم اقرار دارید که در سلسله روحانیت و طریقت نام خلفا نیست و همه سلاسل بمولانا علی کرم الله وجهه و از او به پیغمبر میرسد

و معنی تشیع هم جز این نیست، او از این بیان خندید و قبول کرد و ابراز محبت نمود سپس مسجدی را که جزء خانقاه شیخ و خیلی باشکوه و مجلل و دارای منبری بزرگ و میکروفون میباشد بازدید کردیم.

وکلای اربعه

از آنجا بمزار شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از وکلای چهارگانه ناحیه مقدسه است و از آنجا بزیارت عثمان بن سعید عمروی و سپس علی بن محمد سمری که هر دو از نوآب بودند رفتیم، این سه بزرگوار از وکلای حضرت صاحب الزمان (ع) در غیبت صغری بوده و عرائض شیعه توسط آنها بآنحضرت میرسیده و جواب صادر میشده، ابتدا ابو عمرو عثمان بن سعید العمروی مکنی به ابو عمرو است که از اصحاب حضرت امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بوده و پس از رحلت آنحضرت بامر ایشان از طرف حضرت قائم (ع) بوکالت مأمور شد و چون او را وفات نزدیک رسید برحسب اشاره آن حضرت فرزند خود ابو جعفر محمد را جانشین قرار داد و او واسطه بین حضرت قائم و شیعه گردید، و چون او در جمادی الاولی سال سیصد و پنج مریض شد ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی نجر نوبختی را بامر آنحضرت جانشین خود نمود و وفات یافت، حسین بن روح نیز در شعبان ۳۲۶ بیمار شده و هنگام مرگ، ابوالحسن علی بن محمد سمری را جانشین قرار داد و او دیری نپائید و در سال ۳۲۹ بیمار شد، شیعه از جانشین او سؤال نمودند؟ توقیعی از حضرت قائم (ع) نشان داد که فرموده بود پس از آن دیگری حق تشرف بحضور آنحضرت ظاهراً ندارد و از آن بیعد غیبت کبری است و این چهار نفر در بغداد مدفون میباشند.

کلینی

آنگاه بمزار شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی رفتیم، آنجناب از بزرگترین علمای مقدم شیعه و پیشوای شیعه ری بود، اصل او از کلین (همچون امین از توابع ری) بوده است و در فضل او کتاب کافی، کافی است که از حضرت قائم (ع) درباره آن کتاب رسیده «الکافی کاف لاصحابنا» و این کتاب را در مدت بیست سال تألیف نموده و نخستین کتب چهارگانه مورد اعتماد شیعه است، و پس از آن کتاب من لایحضره

الفقیه است که تألیف ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه ملقب بصدوق می‌باشد، و آنجناب در شهر ری در سال ۳۸۱ وفات کرد، و پس از آن دو کتاب تهذیب و استبصار تألیف ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی معروف بشیخ طوسی است که در سال ۴۶۰ وفات یافت و چون نام هر سه محمد است ازینرو در اصطلاح فقهاء به محمدین ثلاث مشهور می‌باشند و کلمه محمدین هم معنی وصفی و هم معنی اسمی ممکن است مراد باشد. محمد بن یعقوب در سال ۳۲۹ که سال غیبت کبری است وفات یافت و در بغداد نزدیک جسر مأمون مدفون گردید امروز تعمیرات و وضعیت مرتبی ندارد و پنجره‌ای بازار دارد و غالباً بسته است.

مقابر عرفاء

و پس از آن بقبرستان بغداد کهنه که محله کرخ است بمزار حضرت یوشع بن النون که از انبیاء و جانشین حضرت موسی علیه السلام بود رفته آنگاه قبر بهلول بن عمرو صوفی کوفی را که از خواص حضرت صادق علیه السلام بود و درک زمان حضرت کاظم علیه السلام نیز کرده و وهب بن عمرو نامیده میشد رفتیم. آن بزرگوار مباحثات و محاورات زیادی با ابوحنیفه و هارون نموده و تشیع خود را ثابت کرد ولی برای اینکه مورد اذیت و آزار واقع نشود و از شرور زمانه خلاصی یابد و درعین حال بتواند مطالب حقه را بگوید خود را بدیوانگی زد.

آنگاه زیارت جناب سری سقطی و جانشین او شیخ الطائفه جنید بغدادی که هر دو در یک مکان مدفونند رفتیم، ابوالحسن سری بن مفلس سقطی^۱ (سری همچون غنی بتشدید یاء) از بزرگان عرفاء و شاگرد و جانشین معروف کرخی بوده و درک فیض حضور دو امام بزرگوار محمد بن علی تقی علیه السلام و امام علی نقی علیه السلام نموده و بدریافت اجازه ارشاد از آن دو بزرگوار مفتخر گردیده و چون ابتداء در بغداد سقط فروشی میکرده او را سقطی گفتند در سوم رمضان سال ۲۵۳ یا ۲۵۱ در زمان المعتز بالله عباسی وفات یافت و در قبرستان بغداد مدفون گردید، در مجالس المؤمنین مینویسد که: در شوشتر مزاری بنام سری است، و ظاهر این

^۱ - سری بن مفلس از بزرگان عرفاء بوده و در رجال ما مقاماتی در ذکر احمد بن محمد السری مینویسد «قیل وهو من الاسماء المتعارفة بین العرب سمی به الزاهد السقطی السری بن مفلس» که مدح آنجناب را میرساند و البته شخصی که مورد لعن حضرت صادق علیه السلام بنام سری واقع شده غیر از آنجناب است زیرا آنجناب معاصر با حضرت جواد و هادی علیهما السلام بوده و از زمان رحلت حضرت صادق علیه السلام تا وفات آنجناب اقلاً ۱۰۴ سال فاصله بوده است پس ان سری که مورد لعن واقع شده دیگری است.

سخن سرسریست.

ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید بغدادی که بنا بقول صاحب قاموس بسعید موسوم و جنید لقب داشته از بزرگترین عرفاء است و درک زمان حضرت هادی علیه السّلام و عسکری علیه السّلام نموده و چون زمان او مقارن با زمان غیبت بوده و اجازه از طرف قرین الشرف حضرت قائم (ع) نیز داشته ازینرو نزد عرفاء بشیخ الطائفه و **اول الاقطاب فی الغیبة** معروف است، در تنقیح المقال حاج شیخ عبدالله مامقانی که در رجال است در ذکر جنید مینویسد: که حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی علیه السّلام به جنید امر فرمود که فارس بن حاتم قزوینی را که بدعت‌های گذاشته و عقائدی غلوآمیز نسبت بآنحضرت در میان مردم اظهار داشته بود بکشد و او بر حسب امر، او را موقعی که از مسجد خارج میشد با ساطور کشت و حضرت بجنید وعده بهشت فرمود، و سپس خود مؤلف باستناد خبر کافی جنید را از نواب حضرت ذکر میکند و در رجال ابوعلی هم که موسوم به منتهی المقال میباشد نمجید نموده و عبارت آن این است: **«اقول بل یظهر حسن حاله منه و من غیره جداً»**.

جنید خواهرزاده سّری سقطی و تربیت شده او بود و اصل او از نهاوند بود، و در سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ بر حسب اختلاف اقوال وفات یافت و در جوار قبر مرشد خود سّری مدفون گردید.

این نکته لازم است تذکر داده شود که با آنکه سّری تربیت شده دست معروف، و جنید بر دست سّری سقطی تربیت شده بود ولی انتساب آنها بامام زمان خودشان بود که سّری درک خدمت حضرت رضا و جواد علیه السّلام نموده و جنید هم از شیعیان و درک خدمت حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السّلام و حضرت حجة عجل الله فرجه نموده و از آنبزرگواران مجاز بود چون اگر انتساب بآنها نمیداشتند شیعه نبودند.

آنگاه بزار شیخ المشایخ معروف کرخی مشرف شدیم، آنجناب سر سلسله اکثر سلاسل صوفیه میباشد و سلسله او به امّ السلاسل معروف است و بدریانی حضرت رضا علیه السّلام مفتخر بود، کنیتش ابو محفوظ و نامش معروف پسر علی یا فیروز یا فیروزان بوده و کرخ نام محله ایست در بغداد طرف غربی دجله که اکنون نیز بهمان نام معروف است و در زمان بنی عباس محله شیعه بوده و در ابتداء قریه‌ای بوده که شاپور ذوالاکناف آنرا بنا نهاد.

پدر و مادرش در ابتداء مسیحی بوده و بعداً اسلام آوردند، جناب معروف درک خدمت حضرت صادق

علیه السلام وکاظم علیه السلام و رضا علیه السلام نموده و در مجمع مینویسد: «و معروف الکرخی ممن یروی عن جعفر بن محمد الصادق علیها السلام» و در تنقیح المقال مامقانی نیز از او تمجید شده و تصریح بجلالت قدر او گردیده است و صاحب اصول الفصول گفته که معروف در آستان حضرت کاظم علیه السلام و رضا علیه السلام دربان بوده است.

آنجناب در زمان حضرت رضا علیه السلام از طرف آنحضرت اجازه ارشاد داشت و باصطلاح صوفیه شیخ المشایخ بود و سلاسل معروفه تصوف باو منتهی میشود، در سال دویست یا دویست و یک که سه سال یا دو سال قبل از شهادت حضرت رضا علیه السلام باشد از دنیا رفت و در بغداد مدفون گردید و اکنون مزار او مورد توجه مردم بغداد میباشد و مسجد کوچکی جنب آن ساخته شده و در آنجا نماز جماعت خوانده میشود و مردم زیارت میروند و بمزار او تبرک میجویند.

و عجب آنستکه با آنکه شیخ معروف دربان حضرت رضا علیه السلام بوده به تسنن معروف است و شیعه زیارت او نمیروند! و بلکه کسانی که می شنیدند ما زیارت شیخ معروف رفتیم تعجب میکردند!

سیدمرتضی و سیدرضی

پس از زیارت به بغداد مراجعت کرده نهار صرف نمودیم و عصر بکاظمین برگشته و زیارت سیدمرتضی و بعد از آن به زیارت سیدرضی رفتیم.

آن دو دانشمند دو برادر و از بزرگان فقهاء و محدثین شیعه بوده و سلسله نسب سیدمرتضی از اینقرار است، علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام، کنیه اش ابوالقاسم ملقب بمرتضی و ذوالمجدین و علم الهدی بود و در ماه رجب سال ۳۵۵ متولد شده و در ربیع الاول سال ۴۳۶ وفات یافت، در شعر و علوم ادب و شریعت متبحر و یگانه بود و با برادر خود سیدرضی نزد شیخ مفید تلمذ نمود، قصیده تتریه که ابن منیر شامی گفته بقول بعضی از دانشمندان بنام او و برای او فرستاده است ولی آنچه از تواریخ مستفاد میشود ابن منیر معاصر با سید ابوالرضا نقیب الاشراف بوده نه با سیدمرتضی و قصیده تتریه هم درباره سید ابوالرضا است.

برادرش سید شریف رضی نامش محمد و کنیتش ابوالحسن و لقبش رضی بوده در سال ۳۵۹ هـ متولد شد در

علوم صوری و معنوی کمالات ظاهری و باطنی جامع بود و در فصاحت و بلاغت و شعر و سایر علوم ادب بر دیگران تقدّم داشت و مقبول عامّه و خاصّه بود و کتاب نهج البلاغه که مجموعه خطب و وصایا و نامه‌ها و کلمات امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است توسط او تألیف شد و در ششم محرم سال ۴۰۶ هجری در ۴۷ سالگی از دنیا رفت و تمام رجال در تشییع جنازه او حاضر شدند و با نهایت تجلیل و احترام جنازه او را دفن نمودند.

آرامگاه سیدمرتضی در پشت صحن مطهر جوادین و متصل بکتابخانه آن آستانه میباشد و دارای چند اطاق و صحن کوچک و قدری قدیمی است و مشغول تعمیرگنبد آن بودند و بعضی معتقدند که قبر نامبرده از ابراهیم بن موسی بن جعفر ملقب بمرتضی که جدّ سید بوده میباشد نه از سیدمرتضی.

مقبره سیدرضی در نزدیک آن و طرف دیگر خیابان واقع شده و ساختمان آن مجلل است و اخیراً باتمام رسیده و دارای صحن کوچک و چند اطاق و گنبد میباشد و بر سر در آن این عبارت نوشته شده: (فی هذه البناية مرقد سيدنا الشريف الرضي ذي الحسين و ذي المنقبتين السيد الاحل الفقيه المتكلم المفسر والاديب الشاعر الشهير التي دفن فيها و شوهدت في اعماقها معالم مقبرته الشريفة عند تجديدها و تشييدها الذي تم سنة ۱۳۶۳).

ولی در کتاب تتمه المنتهی تألیف آقای حاج شیخ عباس قمی ذکر شده که بعد از چندی جسد سید رضی را بکربلا حمل کردند و نزد قبر والدش در جوار حضرت سیدالشهداء علیه السّلام دفن نمودند و حتی در ذکر حال سید مرتضی از علامه بحرالعلوم در کلام خواجه نصیرالدین طوسی نقل کرده که جسد سیدمرتضی را نیز بکربلا بردند و پهلوی پدر و برادر دفن کردند.

سفارت ایران

صبح روز بعد که روز شنبه اول ماه صفر بود بی‌غداد بسفارتخانه ایران که در قسمت غربی دجله در خیابانهای جدید بغداد کهنه واقع است رفتیم، عمارت سفارت ایران خیلی مجلل و بطوریکه میگفتند پس از عمارت سفارت انگلیس مجلل‌ترین سفارتخانه‌ها در بغداد میباشد و از خود دولت ایران و در زمان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی بخرج خود ایران ساخته شده است.

ما ابتداء از وزیر مختار ایران آقای محسن رئیس که شخص نیک و خوش اخلاقی است و چندی نیز وزیر خارجه دولت ایران بوده ملاقات نمودیم و سفارشی را که وزارت خارجه بنام نگارنده بایشان نوشته و معرفی نموده و دستور داده بود که برای تهیه مقدمات مسافرت ما بسوریه و لبنان و ویزای آن اقدام لازم بعمل آورند دادیم و ایشان نیز از این جهت و برای آشنائی کاملی که با آقای مشیرالسلطنه داشتند نهایت مهربانی و مساعدت را نمودند و فوری با آقای کیوانی مستشار سفارت که از بستگان آقای سیدحسن میرعمادی و شخص نیک خیرخواهی است مذاکره نموده و دستور دادند که فوری مشغول اقدام شوند و چون ما خواهش کردیم ویزای مصر نیز تهیه شود لذا دستور دادند که ابتداء سفارت مصر مراجعه نمایند چون ویزای آنجا باید بنام مقصد تهیه شود و مشکوکتر است، آقای کیوانی نیز که سابقه آشنائی با ما داشتند و آقای میرعمادی هم بایشان شرحی در این باب نوشته بودند خیلی مساعدت و همراهی نمودند و ما پس از قدری توقف از آقای وزیر مختار اظهار تشکر و امتنان و تودیع نموده و از اطاق بیرون آمدیم، آنگاه باطاق دفتر آمده و از آقای مهرداد ژنرال قونسول و آقای عبدالعلی فرهنگ رئیس دفتر سفارتخانه ملاقات نمودیم، آقای مهرداد جوان نیک خوش اخلاقی است و با ما نهایت محبت نموده، آقای عبدالعلی فرهنگ نیز جوان بسیار خلیق و مهربان از فقرای خیلی با محبت و پسر مرحوم حاجی میرزا حبیب الله حائری است که در کرمانشاه مدفون میباشند و قبلاً نام ایشان را بردیم. از ایشان نیز خواهش نمودیم که کارهای تذکره ما را انجام دهند ایشان هم قبول کرده و نهایت جدیت نمودند و تذکره‌ها را در اداره شرطه عراق وارد نموده و پس از آن نیز بترتیبی که بعداً ذکر میشود برای تهیه ویزاها کوشش زیادی کردند.

سپس از ایشان تودیع نمودیم، آنگاه از آقای حاج سیدحسن فرشچی که نماینده آقای حاج سیدمصطفی فرشچی تهرانی است و محل او در سوق الصفا فیرخان الگرجی (بازار مسگرها سرای گرجی) میباشد ملاقات نموده و نامهائی که برای ایشان داشتیم دادیم و خیلی محبت و ملاطفت نمود. عصر به کاظمین مراجعت کرده و در آن موقع آقای عبدالعلی فرهنگ بقصد دیدن ما آمده و تا ساعت هفت و نیم بعدازظهر با ما بودند و خوش گذشت، عکسهائی که برای ثبت تذکره و ویزا لازم بود بایشان دادیم.

صبح روز بعد ببغداد رفتیم، در آن روز جشن سالیانه قشونی بود و درکشور عراق جشنهائی گرفته بودند در خیابانهای بغداد مانور میدادند و تمام خیابانها مملو از جمعیت بود و بسیاری از مغازه‌ها نیز تعطیل کرده بودند

و ما برای تهیه عکس بهتری بعکاسی مخصوص دربار بنام المصوّرالخاص رفته و عکس برداشتیم آنگاه برای صرف ناهار بکاظمین مراجعت کردیم.

سامراه

صبح روز دوشنبه سوم ماه صفر با خط آهن بطرف سامراه حرکت کردیم این شهر در طرف شرقی دجله واقع و از بغداد و کربلا و نجف و سایر شهرهای جنوبی عراق خوش هواتر است، نام آن در ابتدا سرّ من رای بوده که بواسطه عظمت و زیبایی بدین نام موسوم گردیده ولی بعداً برحسب کثرت استعمال سامره همچون آمره بدون تشدید و نیز با تشدید و سامراه هم با تشدیدگفتند، بطوریکه مینویسند ابتداء شاپور ذوالاکتاف آنرا بنا نمود و بعداً خراب شده و معتصم پسر هرون الرشید آنرا تجدیدکرد و در زمان متوکل بنهایت عظمت و زیبایی رسید.

ساعت ۱۲ بایستگاه اولی شهرکه قریب یکفرسخ تا شهر فاصله دارد رسیده و یکساعت و نیم توقف نموده سپس حرکت کرده دو ساعت بعدازظهر بایستگاه کنار شط رسیدیم و از آنجا با اتومبیل بطرف شهر حرکت کردیم و بمنزل شیخ محمود خراسانی که از خدام است و چند منزل برای زوار دارد و قبلاً پسر خود را فرستاده بود وارد شدیم و پس از صرف ناهار بحرم عسکرین امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدیم و از زیارت آن حرم مطهر و وضع ساختمان و روحانیت آن مکان مقدس بسیار لذت بردم و حال خوش پیدا شد، ولی از غربت آن دوبررگوارکه خدام آنان هم غالباً اهل سنت و بی علاقه بدان مقام مقدس میباشند خیلی متأثر شدم. در ضریح مطهر سه قبر پشت سر هم قرارگرفته، قبر جلو مرقد حضرت امام علی النقی علیه السلام و پشت سر امام حسن عسکری و پشت سر نرجس خاتون مادر والاگهر حضرت قائم عجل میباشد و در پائین پا نیز قبر حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام خواهر امام علی النقی علیه السلام است که ضریح آن متصل بضریح آندو بزرگوار میباشد.

پس از زیارت و اداء فریضه ظهر و عصر بزیارت مقام حضرت قائم عجل و چاهی که آنحضرت در آنجا غیبت فرموده و از انظار مخفی شده است رفتیم و زیارت نموده نماز خواندیم و بر غربت ائمه دین و پیشوایان راه یقین و ظلم ابناء روزگار خیلی افسوس خوردیم، حقیقتاً ما افراد بشر بطور اکثر قدر بزرگان خود را نمیدانیم و بجای آنکه از وجود آنان بهره بریم و بفیوضات معنوی نائل گردیم بسنگ ظلم و جفا آنان را آزار میدهیم و

درصدد قتلشان بر می‌آئیم! و حتی بعض بزرگان مانند عسکرین علیه السلام حرم مطهر آنها نیز غریب است و جمعی که معتقد نیستند و از اهل سنت میباشند بنام خدّام در آنجا جمع شده و کاری جز سؤال و درخواست از زوّار ندارند و چقدر مناسب بود که دولت عراق بدین موضوع توجه نموده و خدّام آنجا را تغییر میداد و جمعی از شیعه را برای خدمت تعیین مینمود و سؤال را که در میان خدّام آنجا خیلی معمول است ممنوع میکرد و وسائل آسایش زوار را فراهم مینمود تا کسانی که از راه دور زیارت عتبات مشرف میشوند بتوانند چند روزی در آنجا برای زیارت بگذرانند، چون ترتیب کنونی سبب میشود که وافدین مدت زیادی توقف نکنند چنانکه امروز معمول است که زوار غالباً یک روز یا دو روز بیشتر توقف نمیکنند، بر ما نیز هرچند که خوش گذشت ولی چون برای تشرف بکربلای معلی در ایام اربعین عجله داشتیم یک روز بیشتر توقف ننمودیم ولی در این مدت قلیل وقت را مغتم دانسته غالباً در حرم مشرف بودیم و فرائض یومیه را در آنجا بجا آوردیم.

موزه سامره و منار متوکل

پس از مراجعت از حرم مطهر برای دیدن موزه سامره که در آخر شهر واقع است رفتیم، این موزه خیلی کوچک و فقط مقداری از اشیاء مکشوفه از خرابه‌های سامره در آنجا دیده میشود و گچ‌بریها و بعض ظروف که از خرابه‌ها پیدا شده مشاهده میشود، سپس بدیدن منار متوکل که در عراق ملویه متوکل نامیده میشود و از ابنیه زمان بنی عباس است که تاکنون باقی مانده رفتیم و نگارنده و آقای شیدانی تا بالای منار رفتیم.

ارتفاع این منار بطوریکه در بستان‌السیاحه است یکصد و هفتادگزر میباشد راهش از بیرون دارای پله‌هایی است که باطراف آن گردش میکند تا بالا میرسد و در ابتداء بلندی هر پله فقط بقطر یک آجر و دور آن خیلی وسیع است و وسعت آن در بالا بتدریج کم و ارتفاع قدری زیاد میشود و چهارصد و نوزده پله تا بالای آن میرود و شعاع دائره سطح آن در بالا در حدود دو متر است و منظره‌های اطراف از آنجا پیداست.

و مینویسند شاه اسمعیل صفوی بر استری سوار شده بر آن بالا رفت، و بنای این منار بطوریکه در بستان‌السیاحه مذکور میباشد توسط معتصم بوده ولی همانطور که گفتیم در آنجا بنام ملویه متوکل معروف و در میان مردم نیز آنرا از بناهای او میدانند، و در اطراف آن خرابه‌هایی است که از شهر قدیمی سامراه حکایت میکند.

سید محمد

صبح روز بعد پس از تشرّف بحرم مطهر با اتوموبیل بقصد زیارت امامزاده محمد بن علی النقی علیه السّلام برادر بزرگتر امام حسن عسکری علیه السّلام حرکت کردیم، آنجناب در زمان پدر بزرگوار خود از دنیا رخت برپست و در وفات او امام حسن عسکری علیه السّلام گریبان چاک کرد.

جمعی از شیعه چون او را لایق امامت میدانستند و بلکه بنا ببعض اقوال مانند اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السّلام منصوص بوصایت بود لذا او را امام قائم دانسته و او را با محسوب داشتن اسماعیل بن جعفر جزء ائمه، امام دوازدهم و موعود منتظرگفتند، ولی بعقیده ما چون در حیات پدر بزرگوار از دنیا رفت و در مشیت الهی اینطور مقدر شده بود که صاحب ولایت کلیه پس از حضرت هادی علیه السّلام حسن بن علی علیه السّلام باشد او وفات یافت تا برای بعضی شبهه و ایراد پیدا نشود، ولی در جلالت قدر سید محمد شکی نیست چنانکه برادر دیگر او جعفر^۱ برعکس مورد قدح است و بکذّاب معروف میباشد.

محلّیکه مدفن سید محمد میباشد قصبه‌ای است که نام اصلی آن بلد بوده ولی اکنون بنام خود سید محمد معروف است و قریب هشت فرسخ تا سامراه و پانزده فرسخ تا کاظمین فاصله دارد و مردم اطراف و اعراب عموماً زیارتش میروند و از هیبت و عظمت او خوف دارند و معروف است که میترسند بآنچه متعلق باوست دستبردی بزنند و هدایای زیادی میبرند و حاجت میطلبند.

ساعت دو و نیم بظهر مانده از سامراه حرکت نموده و بواسطه بارندگی زیادی که شده بود جاده آن که از طرف دولت هم تعمیر نشده پر از گل و لای بود و اتومبیل بگل فرو میرفت و در چند جا ما مجبور شدیم که پیاده شویم و حتی یکجا بطوری بگل فرورفت که هرچه سائق جدیت کرد نتوانست آنرا بیرون بیاورد و بالاخره پس از زحمت زیاد و بستن طناب و کمک مسافری آن را از عقب بیرون آورده و با زحمت زیادی آن را از آن آب بیرون برد، و تمام جاده خراب بود و از اینجهت ما یکساعت و نیم بعد از ظهر وارد سید محمد شدیم و چون میخواستیم برای ساعت سه بعد از ظهر خود را بایستگاه راه آهن که یک فرسخ داشت برسانیم لذا فوری بمزار امامزاده مشرف شده زیارت نموده و نماز خواندیم و بیرون آمدیم.

^۱ - جعفر در سال ۲۷۱ در ۴۵ سالگی از دنیا رفت.

کتیبه‌ایکه توسط ثقة‌الاسلام نوری که در تعمیر آنجا سعی نموده بر ضریح نوشته شده این است: «هذا مرقدا لیسید الجلیل ابی جعفر محمد بن الامام ابی الحسن علی‌الهادی علیه السّلام عظیم‌الشان جلیل‌القدر کانت الشیعة تزعم انه الامام بعد ابیه علیه السّلام فلما توفی نص ابوه علی‌اخیه ابی محمد الزکی علیه السّلام و قال له احدث لله شکرا فقد احدث فیک امرا خلفه ابوه فی المدینة طفلا و قدم علیه فی سامراء مشتدا و نهض الی الرجوع الی الحجاز و لما بلغ بلدا علی تسعة فراسخ مرض و توفی و مشهده هناک و لما توفی شق ابو محمد علیه ثوبه و قال فی جواب من عابه علیه قد شق موسی علی‌اخیه هرون و کانت وفاته فی حدود اثین و خمین بعد المأتین».

حرم در وسط صحن واقع شده و صحن دارای حجراتی است که برای واردین مهیاست و جمعی از اعراب هم در آنجا سکونت دارند.

پس از زیارت و ادای فریضه ظهر و عصر با همان اتومبیل بطرف ایستگاه (محطه) حرکت کردیم و ساعت سه رسیدیم، خط‌آهن هم فوری وارد شد و ما معطل نشدیم و با خط‌آهن در ساعت سه و نیم حرکت کردیم و ساعت شش وارد کاظمین شدیم، موقع ورود بمهمانخانه آقای فرهنگ در انتظار ما بودند چون بنا بود اوراقی را که برای ثبت تذکرها در شرطه عراق لازم است تهیه کنیم لذا تا ساعت هشت و نیم مشغول تهیه آنها بودیم. صبح روز بعد جدّه و عمه و خانواده عموی نگارنده بهمراهی آقای امینی با خط‌آهن بطرف کربلا عزیمت نمودند و نگارنده با آقای ملک صالحی با آقای فرهنگ تلفن نموده و بعداً با ایشان بسفارت مصر رفتیم و تذکرها را برای رفتن بمصر ویزا نمودیم، و یکساعت و نیم بعد از ظهر بکاظمین مراجعت کردیم و در آنروز باران مرتب میبارید و هم چنین روزهای دیگر غالباً بارندگی بود و هوا هم نسبت بهوای سابق عراق که بگرمی معروف است سرد بود.

آقای سیده‌الهدیه‌الدین

عصر آقای فرهنگ آمدند و پس از تشرّف بحرم مطهر و اداء فریضه مغرب و عشاء بقصد ملاقات آقای سید هبه‌الدین شهرستانی که قبلاً وقت تعیین شده بود در کتابخانه آستانه جوادین علیهما السلام رفتیم.

^۱ - کلمه بلد نام همان محل بوده است.

آقای سید هبة‌الدین در فضل و دانش و جامعیت علوم دینی و تطبیق آن با وضع امروز معروف و مشهور می‌باشد، نام ایشان محمدعلی و به هبة‌الدین ملقب و بشهرستانی مشهور می‌باشند، نسب ایشان به زیدبن علی بن الحسین علیه السلام میرسد و شهرستان نام قدیم ده چهی از توابع اصفهان است که می‌گویند مولد سلمان پارسی نیز بوده ولی صحت و سقم آن معلوم نیست، جناب سید^۱ در ۲۳ ماه رجب سال ۱۳۰۱ قمری (۱۹ مه ۱۸۸۳) در سامره متولد گردیده و علوم مقدماتی را نزد پدر تحصیل و بعداً در نجف بتکمیل تحصیلات پرداخت و پس از آن همواره در راه تبلیغ دیانت کوشش میکرد و مجاهدات قلمی و زبانی و کوششهای عملی فراوانی نمود و در سال ۱۳۴۰ قمری در اوائل استقلال و تشکیل دولت عراق باصرار ملک فیصل پادشاه عراق در هیئت وزراء داخل شده و بوزارت فرهنگ عراق منصوب گردید و در سال ۱۳۴۲ بریاست دیوان عالی تمیزکه بنام مجلس تمیز جعفری نامیده میشد تعیین گردیدند و تا سال ۱۳۵۳ در آن شغل باقی و بعداً بنماینده‌گی مجلس انتخاب شدند ولی فعلاً در کارهای دولتی وارد نیستند و بتألیف و تصنیف و تهیه کتب برای کتابخانه آستانه کاظمین مشغول می‌باشند و تأسیس کتابخانه جوادین بتوسط ایشان شده و محلی در زاویه جنوب شرقی صحن مطهر برای آن تهیه دیده و خود نیز در همانجا از واردین پذیرائی میکنند، آنجناب در سال ۱۳۴۲ مبتلا بچشم درد سختی شده و چند سال طول کشید و معالجات اثری نکرد و حتی بسوریه نیز برای معالجه رفت و مؤثر واقع نشد و بالاخره مردمک چشم ایشان ضایع گردید ولی درعین حال بکارهای علمی خود ادامه داد.

در سال ۱۳۱۷ شمسی نگارنده در طهران از ایشان ملاقات نموده و یک جلد کتاب تجلی حقیقت از تألیفات خودم خدمتشان تقدیم نموده و تقاضا کردم از تألیفات خود یک دوره یادگاری لطف کنند و معظم له وعده داده که از بغداد بفرستند و بعداً آنها را فرستادند و تألیفات ایشان در علوم مختلفه خیلی زیاد می‌باشد.

در این سفر نیز با آقای شیدانی بملاقات ایشان رفتیم و یک جلد کتاب تجلی حقیقت چاپ دوم و یک جلد تنبیه‌النائمین چاپ دوم که رساله خواب مغناطیسی تألیف نگارنده نیز ضمیمه آنست اهداء نمودم و نهایت محبت نمودند و تألیفات هر دو جدّ بزرگوار و حضرت والد را سؤال کردند و بسیاری از آنها در کتابخانه موجود بود چند جلدی هم که موجود نبود دستور دادند که یادداشت شود تا بعداً تهیه نمایند، از جمله نگارنده نام کتاب ذوالفقار را ذکر نموده گفتم موضوع آن حرمت کشیدن تریاک است که جمعی از علماء نیز آنرا امضاء کرده‌اند،

^۱ - در ۲۵ شوال سال ۱۳۸۶ قمری بدرود زندگانی نمودند.

ایشان تعجب نمودند چون گمان میکردند که در سلسله ما مانند سایر سلاسل تریاک کشیدن مجاز بلکه ممدوح است، وگفتند: من تاکنون گمان میکردم که علت شیوع تریاک در گناباد و خراسان اجازه و دستور ایشان است و اکنون اشتباه من رفع شد، نگارنده گفتم مرحوم جدّاعلی معمول نداشتند که هیچکس را لعن کنند جز کسانی که در اخبار لعن آنها صریحاً رسیده ولی راجع به تریاکی در ذیل آیه **یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما** بطور استطراد راجع بمضارکشیدن تریاک شرحی ذکر فرموده و بیان کرده اند که: از این آیه مستفاد است که برای خمر نفعی متصور هست ولی گناه آن بیشتر است لیکن برای تریاک اصلاً نفعی متصور نیست و مضار آن خیلی بیشتر از خمر است و مانند خمر حرام میباشد، پس از آن فرموده: **فلعنة الله عليه و علی شاریه** ازینرو استعمال تریاک بطور کلی در سلسله ما ممنوع و جزء محرّمات است و در میان فقهای ما تریاکی خیلی کم و اگر هم باشد متظاهر بآن نیست.

بیان نگارنده خیلی موجب تحسین ایشان شد و اظهار خوشوقتی و امتنان نموده و خواهش کردند که چون راجع بمضار و مفاسد اخلاقی و اجتماعی تریاک رساله می نویسد کتاب ذوالفقار را برای ایشان بفرستم تا از مطالب آن نیز کمک بگیرند و استشهاد کنند، موقعی که خدمت ایشان بودم یکی از سادات محترم موسوم به سید محمد مهدی مولوی از نگارنده راجع بجان نشین مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری سؤال نمودند؟ نگارنده شرحی مبتنی بر اینکه ایشان چون پیشوای اصلی سلسله نبوده و فقط اجازه ارشاد داشتند با عظمت صوری و معنوی که داشتند جان نشین برای خود نبایستی تعیین نمایند، سپس ایشان سئوالاتی راجع به تصوف و مبنای آن نموده و نگارنده بقدر فهم خود شرحی درین باب و سپس راجع بمعروف و جنید که از ائمه زمان خود مجاز بودند عرض کردم و ایشان هم نهایت ملاحظت نمودند.

سپس تودیع نموده و آقای سید هبه الله الدین فرمودند که: تا موقعی که در کاظمین مشرف هستم شبها خدمت ایشان برسم، لذا شب بعد نیز که شب جمعه بود پس از ادای فریضه مغرب و عشاء بملاقات ایشان رفتم و دستور دادند فهرست کتب را برای ملاحظه نگارنده آوردند و آن دو جلد بود که بطور ترتیب علوم تنظیم شده بود.

متحف القصر العباسی

صبح بیغداد رفته و بمتحف قصر عباسی که در خیابان کوچک فرعی نزدیک وزارت دفاع واقع شده رفتیم،

محل این متحف نیز از ساختمانهای قدیم و از نمونه‌های ظرافت‌کاری سابق می‌باشد و فقط بعضی قسمتهای آن خراب شده اخیراً تعمیر نموده‌اند و اطاقهای آن نیز دارای سقفهای کوتاه که تمام آن همان وضع سابق و ترتیب ساختمانهای قدیم را نشان می‌دهد، در یک اطاق نمونه جبری که در زمان ابوجعفر منصورالمستنصر بالله پسرالظاهر بامرالله در سال ۶۲۹ در راه سامره ساخته شده و اکنون خراب شده و آثاری از آن موجود است دیده میشود، در اطاق دیگر نمونه حصار شهر کوچکی بنام اُخْیَضِر در ۵۷ کیلومتری کربلا که اصل حصار قبل از قرن سوم هجری ساخته شده و اکنون از بین رفته و مختصری از آن موجود است مشاهده میشود، در جای دیگر نمونه مسجد سامره و ملویه متوکل و گچ‌بری‌هایی که از زیر خاک از خرابه‌های سامره کشف شده ملاحظه میشود، در جای دیگر کاشی‌هایی است مربوط بقرن هشتم هجری که از شهر هیت آورده‌اند و نیز ضریح امام نورالدین علی در هیت متوفی در ۹۲۵ و یک لنگه درب قدیمی از حرم کاظمین دیده میشود، در محل دیگر خطوطی است از گچ از زمان مستنصر که در تاریخ ۶۳۰ برای مدرسه مستنصریه ساخته شده و گچ‌کاری جامع مرجان است که مربوط بقرن هشتم می‌باشد.

و نیز کتیبه محرابهای سنگی از مسجد موصل مربوط بقرن ششم هجری که از نفائس صنعت قدیم می‌باشد مخصوصاً یک قسمت آن که آیات قرآن با خط مرغوب روی سنگ کتیبه نوشته شده و مرکب را روی سنگ پخته‌اند و مقداری هم با خط کوفی نوشته شده و آنها را از جامع بزرگ شهر موصل^۱ آورده‌اند.

و در جای دیگر نیز محرابهای سنگی و کتیبه‌هایی می‌باشد که خطوط آن از سنگ تراشیده و روی سنگ دیگر جای داده‌اند مانند موزائیک و از بزرگترین شاهکارهای صنایع یدی می‌باشد و محرابهای دیگری نیز با گچ‌بری‌های مربوط به قرن ششم و هفتم و گچ‌بری‌های حیره مربوط به پیش از اسلام مشاهده میشود.

در جای دیگر نمونه حوض‌ها و گچ‌بری‌ها و سنگ قبرها مربوط بعصر طولونی و در اطاق دیگر خطوطی که روی قبور نوشته و اسامی صاحبان قبور و مربوط بقرن هشتم است دیده میشود و در وسط عمارت حوضی است از گرانیت که از خرابه‌های شهر سامره پیدا شده است.

و نزدیکی درب ورودی نمونه قصرالحمراء در شهر اندلس که از ساختمانهای بنی‌امیه غرب است و نمونه قسمتی از شهر سامره دیده میشود.

^۱ - شهر موصل چون به قسمت کوهستانی نزدیک است غالب ساختمانهای آن مانند شهرهای سوریه از سنگ می‌باشد.

ابوحنیفه

سپس از آنجا بیرون آمده و پس از صرف ناهار بمسجد و آرامگاه ابوحنیفه که معروف بامام اعظم است رفتیم، ساختمان آن خیلی مجلل و ضریحی در زمان ملک فیصل برای آن ساخته شده و مسجد بزرگی نظیر مسجد و مقبره شیخ عبدالقادر در آنجا بنا شده و منبر بلندی که بالای آن میکروفون نیز میباشد با نهایت خوبی ساخته‌اند و بر سر در عمارت این بیت نوشته شده:

سلوه تضرعاً و ادعوه خیفتهً و بعد استرحموا لابی حنیفهً

این قسمت از شهر معروف به المعظم است که بمناسبت قبر ابوحنیفه بدین نام موسوم گردیده زیرا ابوحنیفه بزرگترین ائمه اهل سنت و بامام اعظم معروف است، نامش نعمان پسر ثابت اهل کوفه و در اصل ایرانی بوده، در حدود سنه هشتاد هجری متولد شد و مدتها شاگرد حضرت صادق علیه السلام بود سپس بتدریج بمناصب شرعی رسید و مورد توجه عامه گردید، در باطن مذهب زیدی داشت و با ابوجعفر منصور مخالفت مینمود، قیاس و استحسان را در احکام شرع جایز میدانست و فتوهای عجیب از او نقل میکنند در سال ۱۵۰ وفات یافت.

بشر حافی

سپس بزیارت قبر بشر حافی که در مسجد کوچک نزدیک همان محل واقع است رفتیم بشر حافی از زهاد و بزرگان طریقت و کنیتش ابونصر بوده در بغداد غالباً بلهو و لعب میگذرانید روزی حضرت کاظم علیه السلام از در خانه او میگذشت و آواز لهو و لعب شنید درین بین کنیزکی از در خانه بیرون آمد حضرت سؤال فرمود صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ گفت آزاد است، فرمود راست گفתי اگر بنده میبود بندگی خدای میکرد و نافرمانی نمینمود، چون کنیز باندرون رفت بشر سبب دیر آمدن را پرسید؟ کنیزک شرح قضیه را گفت بشر متنبه شده پای برهنه بیرون دوید و خود را بآنحضرت رسانیده در قدمش افتاد و توبه نمود، و از آن بعد همیشه پابرهنه بود ازینرو بحافی معروف گردید و در تمام مدت حیات خود بزهد و ترک دنیا و توجه بخدا مشغول بود،

بعضی هم ذکر کرده‌اند که خدمت حضرت زین‌العابدین علی بن الحسین علیه السلام شرف توبه یافت ولی غالب مورخین نظریه اول را ذکر کرده‌اند، بشر بن حارث بنا بقول ابن خلکان در سال ۱۵۰ متولد شد و در ربیع‌الاول سال ۲۲۶ وفات یافت، در مجالس المؤمنین مینویسد: بعضی گویند در بغداد از دنیا رفته و بعضی گویند در شوشتر فوت شد و بطوریکه می‌نویسد در یکی از دهات شوشتر نیز مزاری بنام او معروف است.

شبلی

سپس بقبرستان معظم که در پشت مقبره ابوحنیفه واقع است رفتیم و در انتهای قبرستان مقبره شیخ ابوبکر شبلی را زیارت نمودیم، آنجناب از بزرگان عرفاء و معاصر با جنید بوده نامش دلف بن جحدر و بعضی جعفر بن یونس گفته‌اند و اصل او از یکی از دهات فرغانه خراسان موسوم به شبله بکسر شین و در بغداد خدمت خیرنساچ رسیده توبه نمود و بدستور او خدمت جنید رسیده و در حال جذب و شور بمرتبه کمال رسید و دارای درجه کشف و شهود گردید، در اواخر ماه ذیحجه سال ۳۳۴ وفات یافت.

روز جمعه صبح برای بازدید آقای حاج سیدحسن فرشچی و ملاقات آقای حاج سیدمصطفی فرشچی که از طهران آمده بودند بمنزل ایشان رفتیم و از آنجا بی‌غداد منزل آقای فرهنگ که برای نهار موعود بودیم رفتیم، و درویش مستور نیز که قبلاً از دراویش خاکسار بوده و بعداً در سلسله نعمه‌اللهیه مشرف بفقر شده و با محبت است و شب پیش هم منزل ما آمده بود طبق خواهش ما آمد و تا سه ساعت بعدازظهر در آنجا بودیم و بعداً بیرون آمده و از میدان سفارت انگلیس که مجسمه ژنرال مود انگلیسی فاتح بغداد در جنگ بین‌الملل اول در آن نصب است عبور کرده جبری را که در آنجا بتوسط انگلیسها ساخته شده و بجسر مود معروف بوده و اخیراً جسر ملک فیصل موسوم گردیده دیدیم و از آنجا بزار شیخ اجل محمد بن عثمان بن سعید عمروی که دومین نائب حضرت قائم (ع) در غیبت صغری است و قبلاً ذکر کردیم و قبر او در محله معروف بیاب‌الشرجی (الشرقی) واقع است رفتیم، مزار او مجلل‌تر از مقابر سایر وکلاء است و دارای صحن نسبتاً وسیع و چندین اطاق میباشد و بعضی از اعیان شیعه تعمیراتی در آنجا نموده‌اند، عصرهای جمعه نیز مرتب روضه‌خوانی میشود پس از زیارت بکاظمین مراجعت نمودیم.

قبور اولیاء و دانشمندان دیگر نیز در بغداد زیاد است مانند: شیخ داودطائی که نسبت ارادت به حبیب

عجمی داشته و معروف کرخی درک خدمت او نیز نموده است و حارث محاسبی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی حکیم اشراقی معروف و شیخ نجم‌الدین رازی فقیه بزرگوار صاحب تفسیر فارسی و کتاب مرصادالعباد و شیخ احمد مسروق و ابوالحسن خضری که از عرفای بزرگ بوده‌اند.

کربلاء

صبح روز شنبه هشتم صفر مطابق بیست و دوم دیماه از کاظمین بطرف کربلاء با اتوبوس با نهایت شوق حرکت کردیم، فاصله کربلاء تا کاظمین بخط‌آهن در حدود صد و بیست کیلومتر است. بین راه از محمودیه و اسکندریه عبور نموده و بعداً نیز از مسیب که چهار فرسخی کربلاء است گذشتیم و یکساعت از ظهر گذشته وارد کربلاء شدیم و بمنزل آقا سید محمدسعید سرکشیک که شخص محترم و با نفوذی است وارد شدیم.

این شهر برای کسانی که بقصد زیارت وارد آن میشوند بسیار حزن‌انگیز است و داستان خونین عاشورا و منظره تأثرآور و حزن‌انگیز آنروز تاریخی را که فدائیان آن سرمشق بزرگ برای سالکان راه خدا و عاشقان آن درگاه و هم چنین در تمام مراحل اخلاقی و اجتماعی و دینی نیز کامل بودند بیاد می‌آورد. آری دل‌هاییکه دم از محبت بزرگان میزنند و خود را پیرو حسین علیه السلام میدانند بایستی از دیدن شهری که در زمانی بیابان بی‌آبادی و مرکز جنگ نور و ظلمت و یزدان و اهرمن و شاهد وقایع ناگواری بوده متأثر شوند و خاطره جانسوز آن سرزمین مقدس در اعماق وجود آنها اثر کند.

در وجه تسمیه باین نام بین مورخین اختلاف است ولی محققین^۱ امروز برآنند که نام اصلی آن کور بابل بوده و معنی آن ناحیه بابل است زیرا از نواحی شهر با عظمت بابل بود و معنی مجموعه دهات بابل داشته که مرکب بوده از نینوی نزدیک سده‌نندیه و غاضریه مسکن طوائف غاضره از بنی اسد، در قسمت شمالی قبر عون^۲ و شفیه بشین مفتوحه و فاء مکسوره، وعقرکه نام محل خرابه‌های منازل بخت نصر بوده وعقر بابل هم میگفتند و کربلا

^۱ - رجوع شود بکتاب پیشوای شهیدان بقلم معزی دزفولی ترجمه ابوالشهداء تألیف عباس محمودالعقاد چاپ طهران ص ۱۳۰ و کتاب عظمت حسینی بقلم علیرضا خسروانی ترجمه نهضة الحسین تألیف آیه‌الله شهرستانی ص ۹۴.

^۲ - درباره عون اختلاف است بعضی گفته‌اند قبر عون بن علی بن ابیطالب و بعضی عون بن عبدالله بن جعفر طیار گفته‌اند و آن تقریباً در ۱۵ کیلومتری کربلا واقع است.

در شمال غربی غاصریه و کربله در جنوب و مشرق کربلا و نوایس قبرستان عمومی بابل جمع ناوس که ظروف سفالی یا چوبی است که بابلیان مردگان خود را در آنها می‌گذاشتند و حائز که زمین گود پستی بوده و بعداً حیر بدون الف خوانده شده و امروز محل حرم حضرت حسین علیه السّلام میباشد، مجموعه این دهات را کور بابل می‌گفتند و قریه کربلای قدیم که در اصل عقر بابل بوده آخرین قریه کور بابل محسوب میشده و کربلای امروز تقریباً شامل بیشتر این قریه‌ها میباشد.

این شهر نیز مانند سایر شهرهای عراق خیابانهای آن آسفالت شده و عمارتهای نو ساز هم دارد آب آن نیز مانند سایر شهرها لوله‌کشی شده ولی بواسطه رفت و آمد اعراب بادیه و رعایت نکردن نظافت کثیف است، مخصوصاً ایام اربعین که ما در آنجا مشرف بودیم و موقع ازدحام اعراب بود خیلی کثیف بود و حتی در صحن و حرم مطهر نیز رعایت نظافت نمی‌کردند و آب دهن و بینی روی سنگها میانداختند و پای برهنه عبور نموده وارد حرم مطهر میشدند و حتی در چند شب اربعین در همانجا می‌خوابیدند و بچه‌ها را هم با خود داشتند و چون در آن قسمت نیز رعایت نظافت نداشتند ازینرو بعضی علماء در آن چند شب صحن مطهر را خالی از آلودگی نمیدانستند، ازینرو پس از آن چند روزه حرم و صحنها را کر می‌گرفتند و تطهیر می‌کردند.

حرم مطهر نجف اشرف نیز تقریباً همینطور بود و خیلی بجا است که دولت عراق نسبت بدین موضوع توجه تام بنماید و دستورات دینی و بهداشتی را بمردم گوشزد کند تا بتدریج بوظائف خود آگاه شوند.

ما پس از استراحت و صرف ناهار بحرم مطهر سیدالشهداء روحی و جسمی له الفدا مشرف شده و روحانیت و عظمت و آثار شهادت که از آن بارگاه منبع نمایان بود در ما تأثیر عجیبی نمود و فاجعه حسین علیه السّلام را بخاطر آورد و گوئیا که در و دیوار آن عمارت مقدس که با عرش کوس برابری میزند بر خود می‌آید که ابدان پاکی را در آغوش گرفته و دُرهای شاهواری را در خود دفین نموده که تمام پاکان بر فداکاری آنها رشک می‌برند، این زمین مقدس آرامگاه سربازان نامداری است که در همه جهان و همه ادوار تاریخ بی نظیر بوده و مظهر کامل فداکاری و سایر صفات حسنه انسانیت بودند.

آری، باید این زمین بواسطه اینکه آرامگاه همیشگی آن جانهای پاک شده بر همه زمین‌ها فخر کند و بلکه بر مهر و ماه ببالد و در شب یازدهم محرم بگوید:

نکو تر بتاب امشب ایروی ماه که روشن کنی روی این بزمگاه

بتاب امشب ای مه که افلاکیان	به بینند جانبازی خاکیان
بسا شمع رخشنده تابناک	ز باد حوادث فرو مرد پاک
حریفان بیکدیگر آمیخته	صراحی شکسته قدح ریخته
بیکسوی ساقی برفته ز دست	ز سوی دگر مطرب افتاده مست
بینند خلیل خداوندگار	ز قربانی خود شود شرمسار
محمد علیه السلام سر از غرفه آرد برون	بینند جگرگوشه اش غرق خون

پس از زیارت مرقد مطهر حضرت حسین علیه السلام و شهداء و حبیب و زیارت قبر ابراهیم بن موسی الکاظم که در رواق بالای سر مدفون است و زیارت گودی قتلگاه و ادای فریضه ظهر و عصر بحرم حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام مشرف شدیم.

این مقام نیز دارای عظمت و روحانیت خاص است و زیارت کننده را بیاد سرباز رشید فداکاری میاندازد که در راه رسیدن بمقصد و اطاعت او امر محبوب خود و انجام وظیفه مقدس سربازی تمام سختیها را متحمل گردید و با آنکه در طرف مقابل تمام وسائل آسایش برای او مهیا بود خیانت بمولای خود که بالاترین جنایت روحی و مذهبی و اخلاقی و سربازی بود نمود و شهادت را بر لذات فانیه دنیویه ترجیح داد احساسات و شور و شوقی که درین مکان مقدس در ما بروز کرد قابل شرح نیست:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون بعشق آیم خجل مانم از آن

بعداً آقای میرزا ابراهیم ایمانی اصفهانی که فقیر با محبتی است و در نزدیک صحن حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنب باب قاضی الحاجات دکان تسییح فروشی دارد ملاقات نموده و بعداً حجة الاسلام آقای آقا شیخ احمد پسر مرحوم آقا شیخ حسین پسر مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی برادرزاده مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری بمنزل ما بدیدن آمدند و چندی در خدمت ایشان بودیم و خیلی ابراز محبت و ملاحظت نمودند.

بعداً برای ادای نماز مغرب و عشاء بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدیم و در تمام مدتی که در کربلا مشرف بودیم نماز مغرب و عشاء و صبح را در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام میخواندیم و نماز ظهر را غالباً در حرم حضرت ابی الفضل بودیم فقط روز اربعین و روز پیش از آن که خیلی

ازدحام بود موفق نشدیم.

روز بعد صبح برای استحمام رفته و بعد از ظهر بدلال آقا سید کاظم قفطون خادم که از فقراء و خیلی با محبت است با درشکه برای زیارت حر رفتیم، آن بزرگوار را میتوانیم از بزرگترین جوانمردان عالم بدانیم زیرا توبه او و گذشت او از مناصب دنیوی کمتر نظیر دارد.

مزار حر در یک فرسخی کربلاء طرف غربی واقع است و قریه هم بنام حر در آنجا معروف است و مزار حر در خارج قریه واقع و دارای صفا و روحانیتی خاص ولی خالی از زینت و خیلی ساده و بی پیرایه است نماز ظهر و عصر را در آنجا ادا کردیم.

علت اینکه قبر او دورتر افتاده بطوریکه مینویسند آنست که پس از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از طرف ابن زیاد دستور رسید که اسب بر اجساد مقدسه شهداء بتازند، قبیله حرکه از موضوع مسبوق شدند جسد او و پسر و غلامش را حرکت داده و در محل فعلی دفن نمودند تا از آسیب لگد اسبان در امان باشد.

از زیارت قبر حرکه مراجعت کردیم به محل خیمه گاه برای زیارت رفتیم، مشاهده این محل حقیقه تأثر آور و جانسوز است، در وسط آن اطاقی بشکل خیمه که محل خیمه زینب بوده است میباشد و در اطراف آنهم غرفه های کوچک که اشاره بخیمه های دیگران است و متصل بخیمه زینب است میباشد و در قسمت قبله آن خیمه حضرت سجاد علیه السلام معروف به بیمار خانه و محراب آنحضرت است و چاه آبی هم متصل بخیمه زینب میباشد که میگویند همان چاهی است که حضرت در موقع تنگی آب برای تهیه آب حفر فرمود و فعلاً روی آن پنجره گذاشته اند و در زاویه جنوب غربی عمارت اطاقی ساخته شده بنام حجله خانه ولی گمان نمیکنم مدرک صحیحی برای محل حجله خانه باشد.

صبح روز بعد برای بازدید آقای آقا شیخ احمد آیت الله زاده رفتیم.

آقای حاج آقا حسین قمی

بعداً بر حسب تعیین وقت قبلی خدمت آیه الله حاج آقا حسین قمی که از مراجع تقلید شیعه میباشد رفتیم، ایشان در سال ۱۲۸۲ قمری متولد شده و پس از تکمیل تحصیلات و اخذ اجازه اجتهاد سالها در مشهد مقدس متوطن بوده و در سال ۱۳۱۴ شمسی در کربلای معلی سکونت اختیار نموده و مورد توجه و استقبال مردم واقع

گردیدند و در سال ۱۳۲۲ شمسی مسافرتی بمشهد مقدس نموده و در عرض راه در همه جا استقبال و تجلیل و احترامات زیادی از ایشان بعمل آمد و در تهران همه طبقات از ایشان دیدن نمودند.^۱

نگارنده موقعیکه در کربلا از ایشان ملاقات نمودم کسالت داشتند و موقعیکه خدمتشان رسیدم نهایت محبت و مهربانی نمودند و از حضرت والد نیز احوالپرسی نموده سلام رساندند. از آقا زاده ایشان حاج آقا حسن نظریه و فتوای آقای والدشانرا راجع بحدود حائر حسینی که تخییر بین قصر و اتمام ذکر شده پرسیدم؟ جواب دادند: که ایشان از باب احتیاط فقط داخل حرم را حائر میدانند یعنی در صحن مطهر و در خارج صحن تخییر نیست و کسی که قصد توقف ده روزه نموده باید قصر بخواند.

پس از آن طبق میل آقا سید کاظم که با ما بودند برای ملاقات حاج شیخ محمد علی کمونه رئیس طایفه بنی اسد که شخص بسیار خلیق و مهربان و از محترمین و بلکه در کربلا ریاست عامه دارند رفتیم و نهایت محبت و مهربانی نمودند.

نجف اشرف

بعد از ظهر ساعت دو و نیم بهمراهی اقوام خود و آقای مشیر السلطنه و آقای ملک صالحی با اتومبیل سواری بنجف اشرف حرکت کردیم و در خان الحما که آبادی کوچک و نیمه راه است قریب نیمساعت توقف نموده و ساعت چهار و نیم بعد از ظهر به نجف اشرف وارد شدیم.

نجف اشرف مدفن حضرت مولی الموالی علی علیه السلام است که آنرا مشهد غری هم میگویند که بمعنی آلوده شده است زیرا در آن بیابان دو گنبد بوده بر سر قبر مالک و عقیل دو ندیم خزیمه الا برش که با امر او کشته شدند و قبر آندو را بدستور او بخون آلوده کردند ازینرو غریین نیز میگفتند.

و بعضی هم گویند دو نفر بنام خالد و عمر دو ندیم منذرین امرؤ القیس بن ماء السماء بودند که بدستور او کشته شدند.

کلمه نجف در لغت مکان بلندی را که آب در آن نماند میگویند و زمین فعلی نجف هم در بلندی واقع شده

^۱ - در روز پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ مطابق هفدهم بهمن ۱۳۲۵ در بغداد در بیمارستان بدرود زندگانی نمودند و جنازه ایشان با تجلیل و احترام زیاد بنجف اشرف حمل گردید.

که سیل‌گیر نیست و سیل از آن جاری میشود که خود حضرت در خطبه شقشقیه فرموده: **ینحدر منی السیل ولایرقی الی الطیر**، که معنی عرفانی آن این است که سیل معرفت از من بسوی دیگران جاری میشود و فرود می‌آید و مرغ و هم و خیال را هم بمقام من راه نیست. ولی طبق ظاهر آن که در واقع از خبر بمغیبات است مدفن آنحضرت هم طوری واقع شده که سیل‌گیر نیست و مرتفع است و پرنده هم بر بالای آرامگاه مقدس آنحضرت نمی‌نشیند!

هوای نجف در روزهای تابستان خیلی گرم و در زمستان نسبت بکوفه و اطراف آن خیلی سردتر است چون در بالای تپه و قسمت مرتفع واقع شده است.

عرض نجف ۳۲ درجه و ۳ دقیقه و ۱۹ ثانیه شمالی و طول آن ۴۴ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه شرقی و انحراف قبله از جنوب بمغرب طبق کتاب معرفة القبلة تألیف جناب مهندس عبدالرزاق خان بغایری ۲۱ درجه و ۴۴ دقیقه و ۴۵ ثانیه و طبق کتاب قبله شناسی ترجمه کتاب تحفة الاجلة تألیف سردار کابلی ۲۱ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۷ ثانیه است.

در سال ۱۵۵ در زمان هرون الرشید معلوم شد که آنجا مدفن حضرت مولی علیه السلام است و هرون گنبدی برای آن ساخت.

در سال ۳۰۶ توسط عضدالدوله دیلمی در آنجا ساختمانهایی شد و بتدریج بر آبادی آن افزوده شد و از همان زمان مرکز و روحانیت و علمای شیعه گردید و تاکنون نیز بهمین منوال باقی است.

حرم مطهر حضرت مولی علیه السلام دارای روحانیت عجیب و تأثیر مرموزی است که هر صاحب‌دلی را منقلب و مجذوب میکند و بسیاری از بزرگان ببرکت مجاورت آن مقام مقدس بمقاماتی نائل شده‌اند.

ما موقع ورود طبق مذاکره و قرارداد قبلی بمنزل آقا شیخ علی شمسه وارد شدیم.

شیخ علی و شیخ حسن شمسه دو برادر و پسر مرحوم شیخ هادی شمسه هستند و بطوریکه میگفتند از اولاد مرحوم شهید ثانی هستند و پدرشان از سر خدمه نجف اشرف بوده و والد محترم نگارنده و همچنین بستگان و سایر فامیل بمنزل او ورود مینمودند و نهایت محبت و مهربانی را داشته و مخصوصاً نسبت بجناب والد نگارنده آقای **صالح علیشاه** اظهار ارادت کامل مینموده و خودش نیز از متقدمین خدام و از محترمین آنان بوده پسران او نیز همین حالات را دارند لذا ما هم بدانجا وارد شده و خیلی محبت نمودند پسر عموهای آنها شیخ محمدرضا

و شیخ نوری نیز با آنها هستند و مردمان نیکی میباشند.

نزدیک غروب بحر مظهر مشرف شده و پس از زیارت و ادای فریضه آقای میرزا علیخان خاموش کارمند کنسولگری ایران را ملاقات نمودیم، آقای خاموش پیر مردی است که در حدود هفتاد سال دارد، پدرشان یزدی و خودشان متولد کربلا و سالها است که در کنسولگریهای ایران در عتبات عالیات میباشند مدتی در کربلا و اکنون در کنسولگری نجف است در سال ۱۳۳۷ قمری در مسلک فقر و تصوّف وارد شده‌اند شعر خوب میگویند و طبع روانی دارند، کتابی در شرح حالات حضرت سیدالشهداء علیه السّلام بنظم درآورده و آنرا شهنشاهنامه نامیده که قریب شصت هزار بیت است کتاب دیگری در شرح وقایع خلافت حضرت مولی علی علیه السّلام بنام خلافتنامه بنظم گفته که آن نیز قریب چهل هزار بیت است غزلیات و کتب دیگری مانند مختارنامه دارد و اخیراً دعای عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السّلام را بنظم ترجمه نموده و آنرا رازنامه خاموش نامیده است و اتفاقاً در روز عرفه (نهم ذی حجه یکهزار و سیصد و شصت و چهار) باتمام رسیده است، اشعار او هرچند بسیاری از آنها از لحاظ ادبی نواقصی دارد ولی چون از روی حال و محبت سروده پسندیده است و غزلیات و اشعار خوب نیز زیاد دارد، حال محبت فقری ایشان نیز خیلی خوب و در آن شب بمحض ملاقات ما در حرم مطهر، خیلی خوشوقت شده و بعداً نیز همان شب بدیدن ما آمدند و شبهای بعد هم تا موقعی که مشرف بودیم بمنزل ما میآمدند و با یکدیگر مأنوس بودیم و کتابی خوانده میشد.

اتفاقاً آقای مهدی ملک صالحی از اول ورود تا موقع حرکت مبتلا بکسالت و تب شده و خوابیده بودند از اینجهت قدری ناراحت بودیم، ما در مدت تشرف نمازها را در حرم مطهر میخواندیم.

روز سه‌شنبه با آقای عبدالعلی معاون که از فقرای با محبت است و برای زیارت مشرف شده بود بکنسولخانه ایران که در شهرنو نجف معروف بجدیده (بوزن مصغر) واقع است رفتیم و از آقای عبدالفاضل میرزاظلی پور کنسول دولت ایران که از شاهزادگان و متولدکامین است ملاقات نمودیم، مردی است فاضل و بسیار خلیق و مهربان با ما نیز نهایت محبت و مهربانی و احترام نمودند و در آنجا راجع به تشریف داشتن حضرت آیه‌الله آقای سیدابوالحسن اصفهانی با تلفون تحقیق نموده معلوم شد همانروز بکربلا مشرف شده‌اند.

شب چهارشنبه آقای شیخ عبدالرحیم گنابادی برادر آقای محسن گنابادی^۱ که از قضات معروف و

^۱ - در دوره پانزدهم و شانزدهم مجلس شورای ملی از طرف اهالی گناباد بنمایندهگی مجلس انتخاب شدند در شوال ۱۳۸۹ مطابق

صحیح‌العمل وزارت دادگستری و اکنون رئیس دادگستری استان نهم میباشند بدیدن ما آمده و تا ساعت هشت و نیم در آنجا بودند، آقای فیض شخص نیک و خلیق و متدین و فاضلی است و چند سال است که در نجف اشرف متوطن شده و مشغول تدریس و تحصیل میباشند و در همانجا ازدواج نموده‌اند.

وادی السلام

روز چهارشنبه بوادی السلام که قبرستان نجف است برای زیارت اهل قبور رفتیم، وادی در لغت عرب محل ریزش آب را گویند و بعداً برای بیابان نیز اطلاق شده و امروز در بعض جاها برای قبرستان اصطلاح شده است. قبرستان وادی السلام خیلی وسیع و از همه اطراف شیعیان جنازه بآنجا حمل میکنند و در خبر است مؤمنی که جسد او را در نجف بخاک بسپردن سؤال نکیرین را نمی‌بیند و هر مؤمنی که در کربلا مدفون شود عذاب قبر را نمی‌بیند ازینرو جنائز زیادی در روز از خارج به نجف می‌آورند و در وادی السلام بخاک می‌سپردند. اخبار دیگری هم در فضیلت وادی السلام رسیده از جمله اخباری است که مضمون آنها این است که هیچ مؤمنی در هیچ جای دنیا نمی‌میرد مگر آنکه خداوند روح او را بوادی السلام میبرد و وادی السلام بقعه و محلی از بهشت است.

ولی قسمت مهمی که در آنجا جلب توجه کرد این است که: در اخبار رسیده که مستحب است قبور را چهار انگشت از زمین بلندکنند نه بیشتر و زیاده از آن مکروه است و هم چنین سنّی (سنّم با سین و نون) قرار دادن قبور یعنی روی آنرا مانند پشت شتر و ماهی برآمده قرار دهند و مسطح نکنند مکروه است و هم چنین گچ‌کاری و سفیدکردن روی قبور کراهت دارد ولی در وادی السلام تمام قبور دارای این سه وضع یا یکی از آن سه میباشد در صورتیکه آنجا چون مرکز روحانیت است انتظار عموم این است که در این قبیل امور مراقبت کامل شود.

نکته دیگری که در همانجا بطور معترضه بخاطر رسید آن است که روز جمعه که روز تعطیل و عید اسلامی است و همه باید عبادت مشغول، و ترک کسب و کارکنند در کربلا و نجف میان نجار و کسبه این رسم معمول نیست و مخصوصاً در کربلا عموم مغازه‌ها باز است و حق این است که علماء و روحانیون درین موضوع دستور اکید بدهند که مردم در تعطیل جمعه مراقبت کامل بنمایند.

در وادی السلام زیارت قبر عود و صالح پیغمبرکه معروف است در نجف اشرف مدفون میباشند رفته و سپس بمحلی که مقام حضرت صاحب‌الامر(ع) میگویند و معروف است که سید بحرالعلوم اظهار داشته که حضرت قائم (ع) در آنجا نماز خوانده، برای زیارت مشرف شده و دو رکعت نماز خواندیم، سپس مقام سیدالساجدین زین العابدین علیه السلام را زیارت کردیم و درباره این دو مقام اینطور بنظر میرسد که چون سید بحرالعلوم در سلوک وارد بوده و اهل سیر و کشف و شهود بوده درین دو مقام روحانیت آندو بزرگوار را مشاهده نموده ازینرو مورد توجه او واقع شده است، آنگاه فاتحه عمومی برای اهل قبور خوانده مراجعت نمودیم و نماز را در حرم مطهر خواندیم.

کوفه

صبح روز زبید بقصد کوفه حرکت کردیم، این شهر در قرن اول و دوم اسلام از مهمترین شهرهای اسلامی بوده و سعد بن ابی وقاص در زمان خلیفه دوم آنرا برای پادگان قشون اسلامی بنا نهاد که به مملکت ایران نزدیک باشد و بتدریج بر وسعت و عظمت آن افزوده شد و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باوج ترقی رسید.

در وجه تسمیه بکوفه گفته اند که چون تقریباً مدور بود و خانه‌ها را گرد هم ساخته بودند ازینرو بدین نام نامیده شد که ذکر کرده اند چون سعد خواست آنجا را بسازد بقشونی که با او بودند گفت **تکوفوا فی هذا الموضع** یعنی در اینجا گرد بیایید و مجتمع شوید، بعضی گفته اند کوفه شنهای قرمز را گویند و چون آن محل دارای شن زیاد قرمز رنگ بود این نام بر آن گذاشته شد.

شهر کوفه در زمان علی علیه السلام بنهایت آبادی خود رسید و بسیار وسیع بود که بطوریکه حسان براقی در تاریخ کوفه مینویسد ۱۶ میل و دو ثلث میل طول آن بود و هر سه میل یک فرسخ است و در معجم البلدان یاقوت حموی ذکر شده که کوفه دارای پنجاه هزار خانه برای قبیله ربیع و مضر و بیست و چهار هزار برای سایر قبایل عرب و شش هزار خانه هم از عرب یمن داشت.

کوفه از زمان پیدایش آن توسط سعد تا زمان زیاد بن ابیه دارای هفت محله بود که هر کدام بنام قبائل ساکن آنجا معروف بود و از هفت فوج و جمعیت انبوه تشکیل شده بود که آنرا اسباع میگفتند و در زمان زیاد بن ابیه

بعضی آنها را در یکدیگر ادغام نموده چهار قسمت کردند و بنام ارباع نامیدند.

طرز تشکیل شهر ابتداء بیشتر آن از خیمه و چادر بود و در زمان حکومت مغیره بن شعبه دیوارهای آن از خشت بنا شد و در زمان زیاد آجر بکار برده شد و قبل از استقرار علی علیه السلام در آنجا طبقات عالیة عرب که بخیال خودشان تفوق نژادی و قبیله‌ای داشتند در آنجا حکومت داشتند و طبقه اول که از همه مهمتر بودند قبیله کنانه و خلفای آنها بنی حرث و بنی هون و بنی المصطلق بودند و قبیله کنانه مرکب از سه قبیله قریش و بنی لیث و بنی عامر بودند پس از آنها قبیله جدیله بود بعداً قبائل قضاعه و بجیله و غسان و قبایل دیگر از جمله مدحج و حمیر و همدان و تمیم و رباب و غیر آنها بودند. و این تشکیلات در زمان علی علیه السلام موقعیکه بکوفه وارد شد وجود داشت، و قریب چهار هزار نفر ایرانی هم بودند که همه سپاهی بودند و این دسته قبل از حکومت علی علیه السلام ضعیف و ذلیل و از طبقه دانیه و قسمت هشتم بودند ولی چون حضرت بکوفه ورود فرمود بآنها کمال لطف و محبت داشته و کارهای مهم نیز بیعوض آنها داد و توجه حضرت آنها را جزء طبقه عالیه قرار داد ولی زیاد بن ابیه آنها را در کوفه متلاشی کرد و بشهرهای دیگر تبعید نمود.

کوفه سابقاً خیلی آباد و مهمترین شهر عراق بوده و از نظر سوق الجیشی نیز خیلی مورد توجه بود چون بین حجاز و ایران و شام واقع شده و سپاهی که در آنجا تمرکز داشت بر همه خطوط این سه قسمت میتوانست نظارت نماید ولی بعداً که شهرهای دیگر مانند بغداد و کربلا و نجف و غیر آنها در آنحدود ایجاد شد از اهمیت کوفه کاسته گردید.

کوفه دارای بزرگان زیاد از اجله صحابه ائمه علیهم السلام و فقها و غیر آنان بوده است و جمع زیادی از حواریین علی علیه السلام و سائر ائمه معصومین مانند مالک اشتر و میثم تمّار و ربیع بن خثیم^۱ و اصبع بن نباته و ابوحمزه ثمالی و محمد بن مسلم و زراره بن اعین و محمد بن علی معروف به مؤمن طاق و حماد بن عیسی و صفوان بن مهران و غیر هم از آنجا ظهور نمودند و مسجد آن که محل نماز خواندن علی علیه السلام بوده از مساجد مقدسه اسلامی محسوب و مسافر در آنجا بعقیده شیعه مانند مسجد الحرام و مسجد مدینه و حائر حسینی مخیر است که نماز را قصر بخواند یا آنکه تمام بخواند، ولی بزرگان دین از مردم آنجا ناراضی بودند و غالباً بعهد ولایت رفتار نکردند و امروز در میان عرب الکوفی لایوفی مشهور است، بزرگترین عشائر کوفه و اطراف

^۱ - خثیم بوزن تصغیر و تقدیم ثای مثلثه بر یاء.

آن عشیره بنی حسن میباشند که جمعیت آنها بسیار و نفوذ آنها نیز زیاد است.

موقعیکه از نجف بقصد کوفه حرکت کردیم ابتداء بمسجد حنانه رفتیم، وجه تسمیه آنرا میگویند این است که: موقعیکه جنازه امیر علیه السلام را از آنجا عبور میدادند ناله‌ای از آنجا شنیده شد و بعضی علماء و روات ذکر کرده‌اند که سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را نیز در آنجا دفن نموده‌اند و بعضی علماء ذکر کرده‌اند که موقعی که سر حضرت را بکوفه میبردند یکشب در آنمحل گذاشتند.

سپس بزیارت قبر کمیل بن زیاد نخعی که از مخصوصین حضرت امیر علیه السلام بوده رفتیم، آن بزرگوار از موحدین کامل و صاحب سر امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و حدیث حقیقت و سؤال او و جواب حضرت مولا علیه السلام در آن باب بر بینائی و کمال او بهترین دلیل و دعای کمیل که از زبان حضرت مولا علیه السلام بنام او جاری شده و او را بخواندن آن دستور فرموده شاهد حال نیازمندی و بندگی او میباشد و یکی از سلاسل فقر باو منتهی شده و به کمیلیه معروف میباشد.

آنجناب در سال ۸۳ از هجرت بجرم دوستی علی علیه السلام بامر حجاج بن یوسف ثقفی که از بزرگترین دشمنان خاندان رسالت و از شقی‌ترین تبه‌کاران بود جام شهادت را نوشید و البته زبان حالش باین مضمون گویا بود:

بجرم عشق توام میکشند و غوغائی است تو نیز بر لب بام آکه خوش تماشائی است

در آنموقع نود سال عمر داشت، رشید هجری و احنف بن قیس که از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند در جوار کمیل (بطوریکه بعضی مینویسند) مدفون میباشند.

پس از آن بمسجد سهله رفتیم و اعمال مخصوص آنرا بجا آوردیم، در آنجا هفت مقام است و در هر مقامی دو رکعت نماز و دعائی مستحب است، مقام اول مقام ابراهیم، دوم مقام ادریس سوم مقام خضر، چهارم مقام الصالحین پنجم مقام حضرت سجّاد علیه السلام ششم مقام حضرت صادق علیه السلام، هفتم مقام حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و مسجد صعصعه و مسجد زید نیز که از مساجد مقدسه میباشد نزدیک آن است.

مسجد کوفه و اعمال آن

از آنجا بمسجد کوفه رفتیم و اعمال آنجا را بجا آوردیم، دوازده مقام دارد که در هر مقام دو رکعت و در

بعض آنها چهار رکعت نماز مستحب و دعائی ذکر شده است: مقام اول مقام ابراهیم، دوم خضر، سوم حضرت خاتم صلی الله و علیه و آله، چهارم آدم، پنجم جبرئیل، ششم مقام حضرت سجّاد علیه السّلام، هفتم مقام نوح، هشتم محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام در آنجا ضربت خورده و بسعادت شهادت نائل گردید، نهم مقام علی علیه السّلام که محلی است که قبلاً درب مسجد و متصل بمنزل علی علیه السّلام یا راه منزل آنحضرت از آنجا بوده و حضرت از آن در بمسجد تشریف میآورد، دهم مقام امام جعفر صادق علیه السّلام، یازدهم ذکة القضاء که محلی بوده که حضرت امیر علیه السّلام در آنجا جلوس نموده و بدعاوی و کارهای مردم رسیدگی و قضاوت میفرمود، دوازدهم بیت الطشت که یکی از محاکمات عجیبه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که جزء معجزات نیز میسرند در آنجا واقع شده و آن این بود که: دوشیزه‌ای در آب داخل شد و بدون آنکه آگاه شود زالوئی داخل بدن او شده و بتدریج بواسطه مکیدن خون زیاد بزرگ شده و از اینجهت شکم او نیز بزرگ شد برادرانش گمان کردند که از راه غیرمشروع حامله شده، و هرچه او انکارکرد اثری نبخشید، و خواستند او را بکشند خبر بحضرت امیر علیه السّلام رسید، دختر را احضارکرد، و در همان محل که معروف به بیت الطشت است دستور فرمودد پرده بکشند و یکنفر قابله را فرمود تحقیقات بنماید، و او پس از آن قضیه حمل او را بعرض رسانید دختر بکلی منکر بود، حضرت فرمود طشتی پر از لجن از نهر آوردند و او را فرمود در آن ظرف بنشیند و بر اثر آن عمل زالوکه بوی لجن شنید بیرون آمده و بزرگی شکم او برطرف شده و شبهه مرتفع گردید، و بواسطه وقوع این قضیه و قضاوت معجزه علی علیه السّلام و رفع گرفتاری آن دختر دو رکعت نماز در آنجا مستحب است.

پس از آن بزیارت قبر مسلم بن عقیل که متصل بمسجد و در قسمت جنوب شرقی واقع است مشرف شده و سپس بزیارت قبر هانی بن عروه که میزبان مسلم و از شیعیان بوده و بدستور ابن زیادکشته شد و محل قبر او در همان صحن حرم مسلم و قرینه آن است رفتیم، قبر مختاربن ابی عبیده تقفی نیز که از قاتلین حسین علیه السّلام انتقام کشید در مزار مسلم است.

از آنجا بزیارت خانه علی علیه السّلام که در طرف قبله مسجد و نزدیک بدان است مشرف شدیم و آن مشتمل بر دو قسمت است یک قسمت دارای یک اطاق شبیه بدالان که گفتند مقام حسنین بوده و محلی هم داشت که محل غسل دادن علی علیه السّلام و جای کوچکی متصل بآن بود که در آنجا علی علیه السّلام را کفن

نمودند، این محل خیلی تأثرآور و حزن‌انگیز است و در آنجا و در مقام حسنین هرکدام دو رکعت نماز خواندیم. قسمت دیگر معروف به اندرونی است که صحن آن کوچکتر و مشتمل بر چند اطاق خیلی کوچک است، متصل بمنزل حضرت محوطهٔ وسیع عمیقی است که آثار خیلی کمی از پایه‌های ساختمان در آن باقی است و گفتند این جا کاخ عبیدالله بن زیاد بوده است.

پس از آن بزیارت قبر میثم تمار که از خصیصین علی علیه السلام بوده و در راه محبت آنحضرت توسط ابن زیاد کشته شد مشرف شدیم، صحن کوچکی با ضریح و گنبدکاشی کوچکی دارد ولی دارای روحانیت و صفای معنوی تامی است و میرساند که مدفن روحی پاک و دلی آکنده از عشق و محبت می‌باشد.

پی از آن بداخل شهر رفته و در قهوه‌خانه کنار شط ناهار خوردیم و قدری در ساحل شط گردش نموده و از آنجا بمسجد یونس که بعضی میگویند حضرت یونس پیغمبر در آنجا مدفون است برای زیارت رفتیم سپس به نجف مراجعت نمودیم، ولی بعید بنظر میرسد که قبر حضرت یونس در آنجا باشد چون آنحضرت در شهر نینوا که اکنون وصل بشهر موصل است سکونت داشت و در آنجا بهدایت خلق مشغول بود و اکنون هم مزار آنحضرت در آنجا معروف است و محتمل است که محل واقع در کنار شط در کوفه مقام حضرت و محلی که در آنجا عبادت کرده، بوده باشد.

صبح جمعه برحسب تعیین قبلی برای بازدید آقای شیخ عبدالرحیم فیض رفتیم و از آنجا برای ساعت ده مراجعت بمنزل نموده ساعت ده و نیم آقای ظلّی پور کنسول ایران برحسب وعدهٔ سابق با فرزند خود بیدین ما آمده و تا ساعت دوازده (ظهر) منزل ما بودند، آقای خاموش هم بودند و ایشان پس از رفتن آقای ظلّی پور برای ناهار توقف کردند و دو ساعت و نیم بعد از ظهر بهمراهی خودشان برای بازدید ایشان رفتیم و منزل ایشان در جدیدیه (شهر نو) در انتهای قسمت جنوبی شهر واقع است و این قسمت از شهر که بجدیدیه معروف می‌باشد تمام کوچه‌ها و خیابان‌های آن مستقیم و وسیع است، و در قسمت غربی شهر پائین تپه نخلستانی است که از خود شهر منظرهٔ با صفتی دارد و ما از منزل آقای خاموش که بیرون رفتیم آن قسمت را تماشا نمودیم و از آنجا برای نماز مغرب بحرم مطهر مشرف شدیم.

پس از مراجعت از حرم یکنفر از خدام نجف که از فقراء است حقیر را شناخته و تا درب منزل آمده در آنجا خود را معرفی نمود و گفت من سید عبود پسر مرحوم آقا سیدعلی نجفی حکیم می‌باشم و مشرف بفقیر هستم و تا

ساعت نه پیش ما بودند.

آقا سیدعلی نجفی از فقرای نیک با محبت و ثابت قدم بوده و خدمت جناب حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه رسیده و در نجف بتصوف معروف بود و حتی بهمین جهت نتوانست در میان خدام زیست کند و ترک خدمت حرم نموده و مشغول کسب شد پسرش سید عبود نیز فقیر با محبتی است و در میان مردم نجف بخصوص میان خدام بفر و تصوف مشهور میباشند و نگارنده تا آنموقع ایشان را نمی‌شناختم و در این چند روزه مرتباً با ما بودند و در خدمت و کمک کوتاهی نکردند و نهایت محبت نمودند، برادر کوچکتر ایشان سیدعباس نیز بسیار با محبت است و درکوفه بساعت سازی اشتغال دارد.

حله

روز شنبه تصمیم گرفتیم شهر حله و خرابه‌های بابل پایتخت کلدانیان را دیدن کنیم و زیارت قبر ذی‌الکفل پیغمبر برویم لذا ساعت هشت به‌مراهی آقای سیدعبود با اتومبیل سواری بطرف حله حرکت و از داخل شهرکوفه و جسر آن گذشته و در بین راه به قریه ذی‌الکفل رسیدیم، این قریه در وسط نخلستان‌هائی واقع شده و یک شعبه فرات از نزدیک آن میگذرد و سابقاً بطوریکه آقای سید هبه‌الدین شهرستانی اظهار میفرمودند نهر علقمه که از بیابان کربلا میگذشته در نزدیکی این قریه بفرات می‌پیوسته است، وجه تسمیه آن این است که ذی‌الکفل از انبیاء بنی‌اسرائیل در آنجا مدفون میباشند و اکنون بقعه و بارگاهی نیز دارد و بین یهودیان و اعراب مناقشات و اختلافات زیادی در تصرف بارگاه و مزار آنحضرت رخ داده ولی بالاخره بتصرف یهودیان درآمد و دراینموقع در تصرف یهود بود.^۱ این قریه تقریباً در نیمه راه نجف و حله واقع است و فاصله بین نجف و حله ۶۵ کیلومتر است.

پس از دو ساعت راه وارد حله شدیم، این شهر از شهرهای قدیمی بین‌النهرین و شهری زیبا و مرکز یکی از لواءها (استان) میباشد و کلمه حله در لغت عرب به معنی جمع زیادی است که در جایی فرود آمده باشند و آن نام چند جا است از جمله شهر نامبرده میباشد که آنرا سابقاً حله بنی مزید و حله سیفیه میگفتند زیرا بطوریکه در

^۱ - پس از تشکیل دولت یهود در فلسطین و جنگ اعراب با آنها در عراق عرب هم یهودیان را بیشتر بیرون کردند و از جمله قریه ذی‌الکفل را هم از تصرف آنها خارج نمودند.

بستان‌السیاحه مینویسند: در ابتداء در محرم ۴۹۵ هجری امیرسیف‌الدوله صدقه بن منصور بن علی بن مزید اسدی که پدرانیش در آنحدود و اطراف فرات منزل داشتند آنجا را که بیشه‌ پر از درندگان بود برای سراپا نمودن خیام خود و قشون خود تعیین نمود و در مدت کمی عمارت بنا نهاد و در اندک زمانی شهر آبادی شد.

این شهر درکنار شط فرات واقع است چه شط فرات از نزدیک مسیب دارای دو شعبه مهم شده یکی بکوفه می‌رود و به نهر هندی موسوم می‌باشد و آن نیز بعداً دو قسمت می‌شود یکی بنام فرات ازکوفه می‌گذرد و دیگری بین کوفه و ذی‌الکفل واقع و بنام عباسی موسوم است و دیگری بطرف حله می‌رود که بهمان نام اصلی فرات شهرت دارد شعبه‌های کوچک دیگری هم دارد، این شط از وسط شهر حله عبور می‌کند و منظره‌ زیبایی بشهر بخشیده است.

در شهر حله اخیراً عمارت‌های زیبا و خیابانهائی نیز ساخته شده و بطوریکه می‌گفتند جمعیت آن در حدود هشتاد هزار نفر است، دانشمندان بزرگی در سابق از آن شهر ظهور نموده مانند محقق حلی^۱ و علامه حلی^۲ و ابن فهد حلی^۳ که هر یک از آنها از بزرگترین فقهای شیعه می‌باشند ازینرو این شهر در تاریخ فقه اسلامی مقام شامخی را داراست، قبر محقق نیز در همانجاست و در قسمت شرقی شهر حله در چهارکیلومتری آن قبر حضرت ایوب پیغمبر است و ما برای زیارت بدانجا مشرف شدیم و در آنجا دو چاه است که آب دارد و می‌گویند حضرت ایوب از آن آب بموجب وحی الهی بدن خود مالید و مرضش مرتفع شد و می‌گویند امروز هم برای امراض مجرب است و آنحضرت از چاه دیگر آن هم آشامید و این مقام و دو چاه مورد توجه و علاقه اهالی می‌باشد و بدان استشفای می‌کنند.

بابل

پس از صرف ناهار در یکی از مطعمهای نزدیک جسر، اول ظهر بعد از خواندن نماز برای دیدن خرابه‌های بابل با متصدی موزه بابل که در شهر حله بود حرکت کرده پس از ربع ساعت ببابل رسیدیم، این شهر از

^۱ - نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن سعید معروف به محقق متوفی در حله سال ۶۷۶ هجری.

^۲ - حسن بن یوسف بن علی بن مطهر معروف به علامه حلی متولد در ۲۹ رمضان ۶۴۸ و متوفی در ۲۱ محرم ۷۲۶.

^۳ - احمد بن فهد از علمای بزرگ و از عرفا و متصوفه نیز بوده و مورد وثوق هر دو دسته واقع شده و در کربلای معلی مدفون می‌باشد.

قدیمترین شهرهای تاریخی بشر بوده و نام اصلی آن شنعار بود و عبرانیان آنرا آرام‌النهرین نیز میگفتند^۱ و مرکز سلطنت کلدانیان و بعظمت و وفور نعمت معروف و قرن‌ها مرکز سیاست و تجارت و علم و صنعت بوده است، و هردوت مورخ مشهور یونانی مینویسد: شهر بابل در زمین هموار وسیع مربع‌الشکلی بنا شده که طول هریک از اطراف آن ۱۲ فرسخ و محیطش ۴۸ فرسخ میباشد و خلیج بزرگی پر از آب آنرا احاطه نموده و بعد از خلیج دیواری برای آن بنا شده که ۳۳۵ قدم ارتفاع و یکصد قدم قطر که بیشتر آن از آجر بنا شده و داراب ۲۵۰ برج و صد دروازه برنجین میباشد، البته نوشته هردوت اغراق است ولی عظمت شهر را میرساند و مورخین آنرا از عجائب هفتگانه جهان شمرده‌اند.

سلاطین کلدان در آنجا در نهایت عظمت سلطنت کردند و نمرود^۲ پادشاه مقتدر کلدان آن شهر را بنا نموده ولی تاریخ حقیقی بنای آن معلوم نیست، و یکی دیگر از سلاطین مقتدر بابل نبوکدنصر^۳ بوده که اعراب آنرا بخت‌النصر گفته‌اند و کلمه نبو بمعنی خبر دهنده است و نام یکی از خدایان آشور بوده که بسیاری از سلاطین آشور و بابل آنرا برای تیمن بر نام خود افزوده‌اند لیکن تاریخ آن پیش از سه هزار سال قبل از میلاد بوده و سومریان در حدود سه هزار سال پیش از میلاد در این شهر دارای تمدنی بزرگ بوده‌اند.

این پادشاه در قرن هفتم پیش از میلاد و در ۵۶۱ سال قبل از میلاد پس از ۴۴ سال سلطنت وفات یافت و در زمان سلطنت خود فتوحات زیادی نموده از جمله فلسطین و شهر اورشلیم را فتح کرد و جمع زیادی از بزرگان یهود را از جمله دانیال پیغمبر را اسیر نموده ببابل آورد، قصر او در بابل دارای ۷۰۰ ذرع طول و ۶۰۰ ذرع عرض و صد و چهل پا ارتفاع بوده است و حقائق معلقه که از عجائب هفتگانه عالم قدیم است در نزدیکی این قصر ساخته شده و عبارت از باغهایی بوده که بر ستونها تکیه داشته است و آنها را بر روی تپه‌های مرتفع مصنوعی که شبیه تپه‌های طبیعی بود ساخته و نهرهای بسیار برای مشروب ساختن آنها ساخت، پس از آنها نیز چند سلسله سلاطین در آنجا بودند ولی اقتدار آنها را نداشتند، این شهر در علم و صنعت نیز معروف و مشهور بوده و شالوده علم نجوم و علم تشریح در آنجا ریخته شده است و در مدارس آن طبیعیات و الهیات نیز تدریس میشده و تالس ملتی و فیثاغورث نیز ازین مرکز دانش کسب علوم کردند، ولی اکنون جز خرابه‌ها و تلهائی از آن شهر با عظمت

^۱ - رجوع شود به قاموس کتاب مقدس تألیف مسترهاکس آمریکائی طبع بیروت ۱۹۲۸ ص ۱۵۰.

^۲ - نمرود بمعنی قوی و مقتدر و نام عمومی پادشاه بابل بوده است.

^۳ - بتقدیم نون بر باء رجوع شود بقاموس کتاب مقدس ص ۱۵۲ و ۸۷۱.

باقی نیست که هر بیننده از مشاهده آن عبرت میگیرد و ناپایداری و بی‌وفائی دنیا را مشاهده میکند.

ما برای دیدن خرابه‌های این شهر رفتیم ابتداء موزه بابل را که از طرف دولت عراق تأسیس شده دیدیم. درین موزه بسیاری از اشیاء مکشوفه را آنجا گذاشته بودند و نمونه کوچکی از قصر نمود و نمایش معبد ایشتار خدای عشق و نمایش قرات قدیم که در جنوب بابل واقع شده و معبد ایتمانکی که در بالای قصر نمود و معبد خاص او بوده و نمونه معبد ایزگیلا و خانه‌های خصوصی و نخلستان و نمایش معبد ایشتار دیده میشود. در جلوی معبد ایشتار مجسمه ایشتار بصورت زن زیبای لختی قرار گرفته و بطوریکه رئیس موزه میگفت در قدیم در حدود سه هزار سال قبل از میلاد معمول بوده که اگر مردی میمرد زن او را هم می‌کشتند و با او دفن میکردند و اگر زنی میمرد شوهر را با او دفن می‌کردند ازینرو مردم از ازدواج وحشت داشته و ازدواج خیلی کم شده بود، بعداً مجسمه ایشتار را بشکل برهنه در معبد گذاشته بودند که مردم بازدواج تشویق شوند ولی حمورابی پادشاه مقتدر بابل^۱ در قانون معروف خود کشتن زنده را لغو نمود و دستور داد که هرکدام موقعی که مردند او را در پهلوی شوهر یا زن که قبلاً مرده دفن کنند ازینرو مردم توجه زیادی بآن قانون نمودند، سپس حمورابی دستور داد مجسمه ایشتار را با لباس در آنجا نصب کنند و نمونه آن نیز در آنجا ساخته شده است.

پس از دیدن موزه برای دیدن خرابه‌های بابل رفتیم، البته خرابه‌های فعلی عسری از اعشار بابل قدیم نیست بلکه با وصفی که هر دوت می‌نویسد صدی یک هم نیست و قسمت خیلی مختصری از آن کشف شده ولی همین قسمت مختصر عظمت بابل قدیم و علم و صنعت آن زمان را میرساند، در سرزمینی چون بین‌النهرین که میتوانیم بگوئیم اصلاً سنگ وجود ندارد و فلز هم ندارد در ساختمان بناها مجبور بودند که گل را بپزند و آجر تهیه کنند و ساختمانهای محکم بنا نمایند برخلاف بعض ممالک دیگر مانند سوریه و فلسطین و مصر که غالب عمارات قدیم و جدید از سنگ است و از طرفی تاریخ حکم میکند که منشأ تمدن قدیم این سرزمینها بوده، و چون در ممالک سه گانه نامبرده احتیاجی به آجر نداشتند میتوانیم استنباط کنیم که صنعت آجریزی از بین‌النهرین که دارای تمدن بس کهنه و بسیار درخشان بوده شروع شده است.

کاخهای پادشاهان کلدی و معابد آنها تماماً از آجرهای خیلی قطور با وضع بسیار محکمی ساخته شده و با خود آجر هم اشکال و صورتهائی روی دیوار ساخته‌اند، از جمله محلی بود که گفتند کاخ بخت‌النصر بوده که در

^۱ - از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ قبل از میلاد سلطنت کرده.

توسعه و آبادی شهر بابل جدیت زیادی کرد و بنی اسرائیل را که از اورشلیم باسارت آورده بود بکار ساختمان واداشت و او شهر بابل را از حیث زینت و استحکام بجائی رسانید که در آنوقت در عالم نظیر نداشت، محل دیگر که در آنجا بود گفتند معبد ایشتار است که پایه‌های خیلی قطوری داشت و روی دیوارها شکل‌های خدایان با آجر برآمده ساخته شده و مجسمه شیر معبد نیز در محل مرتفعی از آنجا نمایان است.

در بعضی دیوارها در وسط آجرها قیر ریخته شده و در بعضی قسمت‌ها که از زیر خاک کشف شده کف خیابانهائی دیده میشود که قیر ریخته‌اند و این خیابان همانطور که راجع بتمام خیابانهای آن شهر مینویسند مستقیم است، و از معبد بطرف کاخ سلطنتی میرفته و تمام خیابانهای شهر بطور مستقیم با یکدیگر تقاطع میکردند و تماماً بعمارت سلطنتی که در وسط شهر ساخته شده بود منتهی میگردد.

خدایان کلد و آشور

در اینجا مناسب است مختصری راجع بعقائد مذهبی اهالی بین‌النهرین در قرون قدیمه بنویسیم. مردم قدیم بین‌النهرین خدایان را موجوداتی توانا و جاودان و دارای صفات بشری و ساکن آسمان و دور از دستبرد انسان میدانستند^۱ ولی میگفتند بخدمت و میزبانی و عبادت مردم محتاج هستند ازینرو بشر را خلق کرده‌اند بهمین جهت هر خدائی شهری را بخود مخصوص کرده با زن و فرزند بصورت مجسمه در آنشهر مقام میگزیند و کدخدائی آن شهر با او است و پادشاه نایب او میباشد که بنای معبد برای سکونت خدا و قربانی و جنگ و گرفتن غنیمت برای تزئین معبد بعهده او است، جنگ میان دو شهر جنگ میان دو خدا محسوب و هرکدام غلبه می‌یافت مجسمه خدای مغلوب را بشهر خود میرد چنانکه یکی از خدایان بابل قریب هزار سال در عیلام ماند تا آنکه خدای مغلوب از گناه بندگان خود گذشته کلد بر عیلام غالب آمد و او بشهر خود بازگشت و دشمنان را هم بسخت‌ترین وضعی هلاک نمود.

خدا غذا لازم دارد و باید برای او قربانی کرد هم چنین به زن هم محتاج میباشد ازینجهت یکی از دخترهای سلطنتی را در مکان مرتفعی در حجله مخصوصی میخوابانند و معتقد بودند که شبها خداوند بملاقات زوجه خود می‌آید.

^۱ - رجوع شود بجزوات و عظ و خطابه درس آقای رشید یاسمی (ملل و نحل).

عدهٔ خدایان کلد و آشور زیاد بود و در یکی از کتیبه‌های آشوری در حدود (۸۶۰ سال قبل از میلاد) در حدود هفت هزار نام خدایان و فرشتگان ذکر شده است.

سومریان و اکدی‌ها که دو طائفهٔ مهم در بین‌النهرین بودند و بین سه هزار و دو هزار سال قبل از میلاد زندگی نموده و سلطنت داشته‌اند معتقد بودند که هیچ موجودی ازلی نیست و ابتداء عدم مطلق بوده است، تدریجاً دو چیز تعیین پیدا کرد یکی نر موسوم به اِپسوک که دریای آب شیرین و محیط بر زمین است و دیگری مادهٔ مسمی به تیامت که دریای آب شور است و ازین دو موجود سایر موجودات پیدا شدند، ابتداء از آن دو موجود لحمو و لحمو پیدا شدند سپس دو موجود دیگر از دو موجود نخستین بنام انشر و کیشر بوجود آمدند ازین دو موجود اخیر سه خدا بوجود آمد که آنها را تثلیث اعلی گفته‌اند ازینقرار آنو، آنلیل، آ، آنو خدای بزرگ و مقامش در آسمان است آنلیل خدای هوا و زمین و آ خدای اقیانوس نخستین است، درگاه آنورا دو تن از خدایان بنام تموز و گیزیدا پاسبانی میکند، سپس سه خدای دیگر پیدا شد بنام سین خدای ماه و دو فرزند او شمش خدای آفتاب و ایشثار خدای زهره که کار او فریفتن و عاشق کردن بنی‌آدم است.

از آئامردوخ (مردوک) بوجود آمد که بعداً خدای مقتدر شده و بر بیشتر خدایان غلبه پیدا کرد و در زمان حمورابی باوج اقتدار رسید، خدایان دیگری نیز در میان کلد و آشور بودند ولی خدایان مهم آنها همینها بودند که نام بردیم.

راجع بشارب

عصر آئروز پس از دیدن بابل بحلهٔ مراجعت کرده و از آنجا با اتومبیل سواری به نجف برگشتیم سپس برای نماز بحرم مشرف شدم یکنفر سید محترم که در حدود شصت سال داشت و فاضل هم بود پهلوی نگارنده نماز میخواند، چون از نماز فراغت یافتم اجازه خواست که سؤالی کند، آنگاه پرسید علت اینکه شارب را نمیزنند چیست؟ در صورتیکه اخباری در فضیلت زدن شارب رسیده است!

جواب دادم اولاً اخباریکه درین باب رسیده ضعیف و غالباً نبوی است و علماء هم از باب تسامح در ادلهٔ سنن قبول کرده‌اند، گفت ضعف اخبار بعمل و سیره جمهور علماء منجر میشود و بلکه مانند خبر صحیح اعلی میشود، گفتم آن در موقعی است که سیره مبتنی بر دلیل دیگری باشد یا اینکه دلیل عمل جمهور را ندانیم ولی

اگر متیقن باشد که دلیل جمهور نیز همین اخبار و فقط از باب تسامح در ادله سنن می باشد چندان جبران کننده ضعف نیست و بر فرض صحت اخبار اگر بخواهیم بظاهر بیشتر آنها عمل کنیم باید آنها واجب دانیم نه مستحب، در صورتیکه هیچیک از علمای شیعه قائل بوجوب زدن نشده و فقط باستحباب آن قائلند که معلوم میشود بهمان نظر تسامح در ادله سنن است و ترک عمل مستحب اگر بدون تقید بترک آن باشد جائز است، بلی اگر مقید باشد که از باب اعتراض بر استحباب ترک آن کند بدعت و حرام است، زیرا موجب تشریح میشود، و بعلاوه این قبیل امور آداب اجتماعی است و شارع چندان تأکیدی ننموده و مرحوم جدّاعلی حقیق در این باب فرموده اند: «دینی را بموئی نبسته اند» باضافه خوبست در اینموقع که نزدیک است شیرازه دیانت و خداپرستی از هم پاشیده شود و کفر و شرک عالم را فراگیرد این اختلافات جزئی را که دارای زیانهای صوری و معنوی برای جامعه اسلامی است کنارگذاشته با یکدیگر متحد شویم، بلکه با یهود و نصاری متفق شویم و جواب کسانیرا که منکر خدا میباشند بدهیم، گفت همین زدن شما خود ایجاد اختلاف میکند، گفتم این جزئی اختلافات که در آداب اجتماعی است مهم نیست ولی شما که اینها را مهم قرار داده و سبب طعن و لعن گروهی قرار میدهید ایجاد اختلاف میکنید وگرنه اختلاف شارب زدن و نزدن مانند اختلاف اشخاص در شکل و پوشیدن لباس و غیر آن است که مهم نیست.

باضافه آنچه از بعض اخبار مستفاد است ائمه علیهم السلام غالباً شارب داشتند چنانکه در مجمع البحرین است: **كان عليه السلام وافر السبلة** گفت: وفور سبله معنی آن پر مو بودن است نه شارب گذاشتن، گفتم در همان کتاب می نویسد که سبیل همان شارب است و در لغت شارب مینویسد **الشارب الشعر الذی یسیل علی الفم** پس معنی **كان وافر السبلة** این است که **كان شعره الذی یسیل علی الفم وافرأ** یعنی موی لب آن حضرت زیاد بود که ظاهر آن دلالت بر بلند بودن میکند.

گفتم خیر دیگرست درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام در گودی قتلگاه: **الدم یقطر من شواربه**، که کلمه شارب صریح است بعلاوه قطره و تقطیر میرساند که آنحضرت شارب داشتند زیرا اگر شارب نمیداشت خون قطره قطره نمیریخت و کتاب جنّات الخلود تألیف محمّدرضا بن محمّد مؤمن که در زمان صفویه تألیف شده مینویسد که: پیغمبر اقسام روغن خوشبو را دوست میداشت و استعمال میکرد خصوصاً روغن بنفشه و اول سر را می مالید بعد از آن ابرو و شارب را، و در کافی نیز باب فضل الطیب از حضرت صادق علیه السلام روایت

شده که فرمود قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه: **الطيب في الشارب من اخلاق النبيين** یعنی بوی خوش در شارب از اخلاق پیمبران است.

گفت پس چه میگوئید درباره حدیث: **الشارب مع الشارب كالشارب؟** که معنی آن این است که هرکه با شارب آب بیاشامد مثل این است که خمرکرده باشد، گفتم اولاً این حدیث را بعضی مجعول میدانند ثانیاً معنی آن این نیست که شما فرمودید بلکه معنی آن این است که هرکه با شارب الخمر همنشین باشد و آب بیاشامد مثل این است که شرب خمرکرده باشد، یعنی همنشینی با شارب الخمر در موقعیکه شرب خمر میکند حرام است، گفت این خلاف ظاهر است و محتاج بتقدیرگرفتن میباشد گفتم بلکه معنی شما خلاف ظاهر است و همانطور که در شارب سوم خمر مراد است چه مانع دارد که در شارب دوم نیز همین معنی مراد باشد چنانکه مراد از اول شارب الماء میباشد و این خود یکی از محسنات بدیعیه نیز میباشد.

گفت خبریست که چند نفر از اهالی فرس خدمت حضرت رسول صلی الله و علیه و آله رسیدند و آنها شاربها را بلند نموده و ریشها را تراشیده بودند حضرت علت را پرسید؟ عرض کردند در مملکت ما معمول است که ریش را میتراشند و شارب را میگذارند، حضرت علیه السلام فرمود ما که اینطور نیستیم و برعکس میکنیم، و این خبر اضافه بر دلالت خوبی گذاشتن ریش، استحباب قریب بوجوب را میرساند.

گفتم اولاً این خبر نیز جزء همان اخبار ضعیفه است و ثانیاً بر فرض صحت ممکن است اشاره بمعمول بین عرب بفرماید نه آنکه بیان حکم مذهبی نماید و ثالثاً همانطور که فرمودید ظاهر این حدیث بوجوب نزدیکتر است تا باستحباب در صورتیکه فتاوی تماماً حکم باستحباب میکنند.

باضافه آنطوریکه از تواریخ معلوم میشود سابقاً رسم زدن شارب مخصوص اهل سنت بوده و شیعه اصلاً شارب نمیزدند چنانکه در مجالس المؤمنین قصیده تتریه ابن منیر شامی را که برای سیدابوالرضا موسوی نقیب الاشراف مرجع شیعه فرستاده و غلام خود تتر را مطالبه نموده دلیل است زیرا در آن قصیده که اول آن این است^۱:

ان الشریف المرتضی ابن المیامین الغرور ان لم یرد الی مملوکی و محبوبی تتر

^۱- این قصیده با عبارات مختلفه در دیوانها و تذکرهها ذکر شده حتی شماره ابیات آنهم مختلف است، این چند بیت برای استشهاد ذکر شده و بعضی اظهار میدارند که ابن منیر این قصیده را بنام سیدمرتضی برادر سیدرضی انشاء کرده در صورتیکه زمان او مقارن زمان حیات سید نبوده بلکه در زمان حیات سیدابوالرضا نقیب الاشراف بوده و بنام او سروده است.

لاولين امية و اقول ما فيهم كدر
 و بکيت عثمان الشهيد من المساء الى السحر
 و اقول ام المؤمنين عقوقها احدى الكبر

و از جمله ميگويد:

و امر في وسط الطريق اقص شارب من عبر اشاره ميکند که اگر شريف مرتضى غلام من تتر را بمن رد نکند از تشيع و مباني آن برگشته و معتقدات اهل سنت را اظهار ميکنم از جمله در راه ميگذرم و شارب هرکه را عبور کند مي چينم که معلوم ميشود شارب زدن معمول اهل سنت بوده و شيعه نميزدند بلکه تقيد بعکس آن داشته اند که ابن منير در اين اشعار تهديد بزدن ميکند، ايشان گفتند از اين شعر اينطور فهميده نميشود، گفتم صريحتر از اين ممکن نيست گفته شود و غير اين معنی اصلاً فهميده نميشود، بعلاوه اگر ايراد شما فقط بهمين شارب است و اگر شارب زده شد اختلاف مرتفع ميشود زدن آن هيچ مانعی ندارد زيرا بزرگان ما از زدن آن نهي فرموده و پيروان را در زدن و نزدن مختار قرار داده اند و شما همانطوریکه پدر بزرگوام فرمودند اطمينان دهيد و بنويسيد که اختلاف همين است تا بزرگان تصوف هم شارب را بزنند.

و بعداً گفتم خوبست شما اصلاحات را از محيط روحانيت و طلاب که بعض آنها بسياری از واجبات را ترک ميکنند و رعايت نواميس شرع را نمينمايند شروع کنيد تا بتدريج به ديگران هم سرايت کند، یک شارب چه زده شود و چه گذارده شود چه تأثیری دارد؟ سپس ايشان عذرخواهی نموده و گفت مقصودم ايراد نبود بلکه تذکر بود نگارنده هم اظهار امتنان نمودم.

سؤال ديگر

بعداً پرسيد علت آنکه شما در نماز دست را از آستين عبا بيرون ميآوريد چيست آيا اينهم جزء آداب مخصوصه است يا نه؟

گفتم آيا اين ايراد است يا سؤال؟ اگر ايراد است بسيار بيجا و بيمورد است! و خنده آور! و اگر بطور سؤال فرموديد جواب آنکه طرز ادب همين است که بايد در حضور بزرگان دست را از عبا بيرون آورده و نهايت تواضع نمود، و چون ما بزرگان را زنده ميدانيم در حرم مطهر آنها نيز لازمه ادب همين است و غير آن از بي ادبی

است، بعلاوه طبق اخبار در موقع نماز مستحب است که امام جماعت دست را از عبا بیرون بیاورد.

گفت اینکه لازمه ادب میباشد درست است ولی آداب حریمهای بزرگان غیر از سایر موارد است و ادب اینجا برعایت همان دستورات و آداب و خواندن زیاراتی که رسیده و مالیدن صورت و پیشانی بضریح میباشد و لازم نیست که دست از عبا بیرون آورده شود و قسمت استحبابی هم که رسیده تردی است یعنی عبا بدوش گذاشتن و برای امام مستحب است که دست را از عبا بیرون بیاورد نه از آستین عبا، زیرا در آن موقع تردی صدق نمیکند بلکه اُبس ردا میشود.

گفتم چه مانع دارد که انسان علاوه بر رعایت دستوراتی که برای تشرّف بحرم بزرگان رسیده آدابی را که نزد مردم معمول است و خلاف شرع نیست رعایت کند و این امر هم جزء آداب اجتماعی است و چندان مهم نیست و قسمت تردی هم بر فرض آنکه دست از آستین بیرون آورده شود بجای خود باقی و صادق است و تردی اعم است، بعلاوه این قبیل امور بر فرض آنکه خلاف آن مستحب باشد هیچ تأثیری در دیانت و مذهب ندارد، و چون جزء آداب اجتماعی محسوب میشود اگر در اینجا نمی‌پسندند و خلاف آنرا جزء ادب میدانند بفرمائید تا حقیر عمل کنم وگرنه این قبیل امور جزء آداب مذهبی نیست مگر کسانیکه جز ظاهر امر چیزی ندارند و فریفته همان ظواهر شده‌اند، سپس ایشان با گشاده‌روئی عذرخواهی کرده و نگارنده هم تودیع نموده بیرون آمدم.

آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی

شب ساعت هفت (دو ساعت از شب) خدمت آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی رسیدیم.

آنجناب از خانواده علم، و پدر و اجداد ایشان در زنجان بزهد و صلاح و علم و فضل معروفیت کامل داشته‌اند، تولد آیه‌الله در سال ۱۳۰۴ قمری بوده و در زنجان بتحصیل علوم معقول و منقول پرداخته و علوم سطحی را در آنجا کامل نمود، سپس برای درس خارج بنجف اشرف آمده و نزد اساتید مهم مانند آیه‌الله سیدمحمد کاظم یزدی و سیدمحمد فیروزآبادی و دیگران تکمیل علوم دینی نمود و باجازه اجتهاد نائل گردید علوم فلسفی را نیز کاملاً تحصیل نمود و در نجف اشرف بتدریس آن پرداخت، در سال ۱۳۵۵ قمری^۱ برای ایجاد

^۱ - در زمستان سال ۱۳۲۸ که برای سفر دوم بعثت مشرف شدم و خدمت ایشان رسیدم یک جلد از سفرنامه خود را که عبری بنام «صفحة من رحلة الامام الزنجانی» در سال ۱۳۶۶ چاپ شده بحقیر لطف کردند و نگارنده یک جلد فلسفه فلوطین از تألیفات خود

حسن تفاهم بین جامعه‌های اسلامی و بنا گذاشتن شالدهٔ اتحاد مسلمین و رفع اختلافات، مسافرتی بممالک اسلامی فرمود و در همه جا نطقهای مهیج و مذاکرات مؤثر نمود و مورد استقبال همهٔ طبقات واقع گردید و اکنون در نجف اشرف متوطن و مورد توجه جمعی میباشند و رسالهٔ عملیه نیز دارند ولی چون معظم‌له در امور اجتماعی نیز دخالت نموده و با رجال سیاسی نیز معاشرت دارند، و بسیاری از طلاب و اهل علم و جمعی از مردم معتقدند که روحانی بهیچوجه نباید در سیاست دخالت کند، ازینرو جمعی رویهٔ ایشان را نمی‌پسندند در صورتیکه دخالت ایشان در بسیاری از موارد برای بیان احکام اسلامی یا برای خدمت باجتماع مذهبی است نه از وجههٔ سیاسی.

موقعی که نگارنده خدمتش رسیدم نهایت ملاحظت فرمود، نگارنده از طرف حضرت والد جناب آقای صالح‌علیشاه ابلاغ سلام نموده و عرض کردم انتظار ایشان این است که حضرت آیه‌الله در مرحلهٔ اولی در جمع شتات مسلمین بکوشند و جدیت نمایند که این اختلافات و مناقشات که غالباً روی اغراض شخصی است از بین مسلمین برود، ایشان در جواب تصدیق نموده و اظهار کردند نظر من این است که آنچه موجب تفرقه بین مسلمین شده دو چیز است، یکی جهالت ما، و دیگری تحریک و تفتین بیگانگان، و باید جدیت کرد که این دو عامل مخرب که حس بدبینی و نفاق و اختلاف را در میان مسلمین ایجاد نموده از بین برود تا وارد ترقی شویم چنانکه هندوستان تا موقعیکه اختلافات طبقاتی در میان آنها موجود بود و حتی یکدسته از آنها نجس بودند و تفرقه در میان آنها حکمفرما بود به ترقی نائل نشدند، و موقعیکه این اختلافات تدریجاً بر اثر زحمات گاندی از بین رفت شالدهٔ استقلال آنها ریخته شد، گویندگان کلمهٔ توحید عموماً برادر، ویژه معتقدین باصول مذهب تشیع و پیروان ائمه‌اثنی‌عشر خواه صوفی و خواه غیرصوفی باید با یکدیگر متحد شوند و برای ترویج اسلام کارکنند و وظیفهٔ پیشوایان دینی مذاهب مختلفه شیعه آن است که بیکدیگر نزدیک شوند و حس بدبینی را از افراد مرتفع نمایند چنانکه در صدر اول اسلام این اختلافات اصلاً وجود نداشت و مخصوصاً علماء باید بتتایح سوء اختلافات پی‌برده و مردم را باتحاد و یگانگی و رفع بدبینی از بعض فرقه‌ها دعوت کنند.

آنگاه شرحی در تمجید از جد نگارنده مرحوم ملاسلطان‌محمد سلطان علی‌شاه و تفسیر ایشان بیان فرموده و اظهار کردند وظیفهٔ عرفاء آن است که کلمات و بیاناتی را که عوام نمی‌فهمند و موجب ایراد میشود بر زبان نرانند

و حقائق را مطابق فهم عموم ذکر کنند و تفسیر بیان السعادة ازین حیث جامع و احکام شریعت و آداب سلوک را دارا است و وظیفه دینی ما است که ازین قبیل اشخاص تقدیس کنیم و بنیکی نام بریم.

سپس شرحی در اهمیت فلسفه و عرفان بیان داشتند و فرمودند: که بیشتر علمای بزرگ با حقیقت و عرفان ارتباط داشته یا جویای راه حق بودند چنانکه سید بحرالعلوم در راه سلوک وارد بود و شیخ مرتضی انصاری ارادت بحاج سیدعلی شوشتری داشت و از او کسب فیض مینمود، و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی نیز با عرفان ارتباط داشت و همچنین مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی که من شاگرد ایشان بودم مشتاق راه و جویای حقیقت بود و اشعاری عرفانی که دلالت بر اشتیاق و شور و هیجان ایشان می باشد سروده است همچنین بسیاری دیگر از علمای بزرگ درین راه بوده اند و سپس این دو رباعی را که خودشان سروده اند ذکر نمودند:

هر علم بدهر بود آموخته ام	وز فضل، دهان علماء دوخته ام
اینها همه شد حجاب بین من و دوست	این است بنار هجر او سوخته ام

ایضاً:

عمری تلف کلام و حکمت کردیم	چندی هوس فقه و شریعت کردیم
دیدیم که هیچ علم سودی ندهد	رو سوی حق و درک حقیقت کردیم

سپس شرحی راجع بزنگانی و تحصیلات خود نموده و اظهار داشتند که من در اوائل جوانی در زنجان مشغول تحصیل بوده و موقعی که بخواندن فقه و اصول مشغول بودم پدرم اظهار فرمود که من میل دارم فلسفه و حکمت را هم تحصیل کنی و نزد آقا میرزا مجید که بهترین شاگرد میرزا ابوالحسن جلوه است و درینجا مشغول تدریس می باشد بروی، و چون تحصیل فلسفه در آن موقع مورد نفرت عموم بود من گفتم چگونه ممکن است علناً مشغول تحصیل شوم؟ فرمود: پس از اداء فریضه صبح برای تحصیل بروم و نیمساعت قبل از طلوع آفتاب مراجعت کنم و من طبق دستور پدر چهار سال تمام بخواندن حکمت مشغول بودم و در زنجان تکمیل نمودم، مطالب دیگری هم در بین مذاکره شد و مذاکرات خدمت ایشان بیش از یکساعت طول کشید و ساعت هشت و ربع پس از کسب اجازه تودیع نموده و بیرون آمدم.

آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء

روز بعد طبق اجازة قبلی خدمت آية‌الله آقای حاج شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء رسیدیم، معظم‌له از احفاد مرحوم شیخ جعفرکاشف‌الغطاء می‌باشند و در حدود هشتاد سال دارند، مورد توجه و وثوق عموم طبقات مردم، و بسیاری از اعراب از ایشان تقلید می‌کنند و در ممالک اسلامی نیز وجهه خوب و معروفیتی بسزا دارند و مسافرت‌هایی بممالک عربی نموده و همه جا بنام عالم شیعه مورد استقبال و تکریم واقع شده‌اند، رویه ایشان نیز این است که باید مسلمین اختلافات داخلی را کنارگذاشته با یکدیگر متحد شوند و مخالفتها را که موجب خرابی و ضعف دیانت است از بین بردارند، نگارنده موقعیکه خدمتشان رسیدم چون ایشان قبلاً با جناب آقای والد ملاقات نموده و خود نیز با ایشان مکاتباتی داشتم نهایت ملاحظت فرمودند و از آقای والد احوالپرسی نمودند و بعداً از عدة تألیفات مرحوم جداعلی سؤالاتی نموده، و از تفسیر بیان‌السعادة تمجید بسیاری کردند، نگارنده نام تألیفات را عرض کردم فرمودند: فقط تفسیر ایشان نزد من موجود است بقیه هرکدام میسر شود بفرستید، سپس موضوع معراج را و شرحی را که در تفسیر درین باب نوشته شده بمیان آوردند و نظریه ایشان را خیلی ستودند، آنگاه نگارنده راجع بکشیدن تریاک از ایشان سؤال نمودم؟ ایشان نیزکشیدن آنرا حرام میدانستند سپس یک جلد از تعلیقه خود بر تبصرة علامه و یک جلد کتاب اصل‌الشیعه و اصولها تألیف خودشان که در رد معتقدین باختراعی بودن مذهب تشیع نوشته‌اند بنگارنده لطف نموده و فرمودند کتابخانه ایشان را نیز دیدن کنم، نگارنده از ایشان تشکر نموده و معظم‌له بحضرت آقای والد سلام رسانده بعداً با عرض امتنان از خدمت ایشان بیرون آمدم، و برای دیدن کتابخانه رفتم، کتابخانه ایشان بطوریکه فرزند ایشان آقای شیخ عبدالحلیم فرمودند در حدود پنجهزار جلد کتاب دارد و کتب خطی قدیمه هم زیاد دارد و تمام کتب بترتیب علوم مختلفه قدیمه و جدیده طبقه‌بندی شده و مرتب است.

بعداً عصر آنروز آقای شیخ عبدالحلیم از طرف پدر با کتابدار خود بدیدن آمده و نهایت محبت نمودند.

مرحومین شیخ جعفر و شیخ محمدحسن

موقعیکه از خدمت آقای آل کاشف‌الغطاء بیرون آمدم بسر مقبره شیخ جعفرکاشف‌الغطاء برای خواندن

فاتحه رفتیم، مقبره ایشان متصل بمحلی است که کتابخانه آیه‌الله میباشد وفات شیخ در سال ۱۲۲۸ واقع شده است.

سپس برای خواندن فاتحه بمقبره مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام رفتیم، مرحوم شیخ از بزرگترین علمای زمان خود بوده و از عرب بود و در زمان خود مورد توجه عموم مخصوصاً اعراب بود و از او تقلید مینمودند در شعبان سال ۱۲۶۶ وفات یافت.

شیخ طوسی و سیدبحرالعلوم

سپس زیارت قبر شیخ طوسی و سید بحرالعلوم که در محله معروف به مشراق مدفون میباشند رفتیم. شیخ الطائفه محمدبن حسن بن علی الطوسی از بزرگترین علمای امامیه و مراد از شیخ در کتب فقهی آن جناب است، در بغداد سکونت داشته و در سال ۴۴۸ که بین شیعه و مخالفین اختلاف و کشمکش واقع شد خانه‌ای که در باب الکرخ داشت سوخت و کتب او ضایع گردید بعداً به نجف آمد و مجاور قبر حضرت مولا علیه السلام گردید و در آنجا بافاده مشغول شد و در ۲۲ محرم سال ۴۶۰ وفات یافت و در محلی که فعلاً بمسجد طوسی معروف است مدفون گردید.

قبر سید محمد مهدی طباطبائی ملقب به بحرالعلوم نیز در همان مسجد واقع است. آنجناب از کاملترین علمای عصر بوده و در زهد و ورع سرآمد دیگران بود، در طریق سلوک هم وارد و با آخوند ملا عبدالصمد همدانی که از فقهای بزرگ و معروف بتصوف بود سری و سری داشت و با نورعلیشاه اول ملاقات نموده بود، خود سید نیز رساله‌ای در سیر و سلوک دارد رساله منظومه هم در فقه دارد و مردم او را صاحب کشف و کرامات میدانند و بعضی مقامات را که در وادی السلام و مساجد سهله و کوفه برای انبیاء و اولیاء ذکر میکنند تعیین آنرا بسید نسبت میدهند که از راه کشف و شهود بر او معلوم گردیده بود، در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف وفات یافت.

^۱ - در زمستان ۱۳۲۸ که نگارنده برای بار دوم بعثت مشرف شدم مختصری از آن مسجد از طرف شهرداری خراب و جزء خیابان شده بود ولی بقیه آنرا مشغول تعمیر بودند.

آقای سیدمحسن حکیم

سپس برحسب تعیین قبلی خدمت آقای سیدمحسن حکیم که از مجتهدین بزرگ و پس از آیتین^۱ اصفهانی و قمی جزء مراجع تقلید و در زهد و صلاح مشهور و اصلاً عرب و از فامیل معروف بحکیم میباشند رفتیم، اظهار ملاطفت و محبت نمودند و از اوضاع اقتصادی ایران و وضع خواروبار سؤال نمودند؟ و نگارنده جواب عرض کردم بعداً نگارنده از اقدامات و بذل مساعی که راجع بنشر تشیع باید نمود عرائضی نموده، سپس از اقداماتی که ایشان درین باب نموده‌اند پرسیدم؟ اظهار داشتند که در ترویج مذهب جعفری بسهم خود کوشش بسزائی دارند و مخصوصاً نسبت باهالی شمال عراق که غالباً غالی یا از آداب دینی بی‌اطلاع میباشند توجه زیادی دارند و هم چنین در جبل عام شام و جبل الدروز که غالباً شیعه هستند اقداماتی برای نشر احکام میکنند.

سپس راجع بزکوة اسکناس سؤال شد جواب دادند که اسکناس زکوة ندارد، و بلکه صدق ربا نیز در اسکناس مورد اشکال است، نگارنده در این باب اشکالاتی نموده، و عرض کردم چون اسکناس نماینده طلا و نقره و حکم آندو را دارد زیرا بدون آندو بهیچوجه معتبر نیست و مانند حواله یا قبض طلب میباشد که وقتی صاحب آن معتبر باشد ممکن است قبض و اقباض و خرید و فروش شود ولی اگر پشتوانه نداشته باشد بهیچوجه اعتبار ندارد بنابراین بایستی حکم ربا در آن جاری باشد بلکه زکوة هم داشته باشد ولی ایشان خلاف آنرا معتقد بوده و فتوی میدادند.

سؤال دیگر که نمودم راجع بکشیدن تریاک بود؟ ایشان رساله عملیه خود را خواستند و عین عبارت که درین باب نوشته‌اند خواندند که مشعر بود براینکه ممارست بر تریاک چون مضرّ ببدن است حرام، ولی گاهی که خوف اعتیاد نباشد و طیب برای مرضی اجازه دهد بقدر مداوا مانعی ندارد، نگارنده عرض کردم کشیدن تریاک برای هیچ دردی مفید نیست و اگر هم ظاهراً تخفیفی در درد دیده شود از جهت تخدیر آنست وگرنه رفع نمیکند، ایشان تصدیق نمودند، بعداً عرض کردم که جدّ نگارنده و والد ایشان کشیدن آنرا بطور کلی تحریم کرده و معتادین بآنرا لعن نموده‌اند ولی خوردن مقداری خیلی مختصر برای تقویت در سن کهولت با اجازه طیب تجویز نموده‌اند.

^۱ - پس از درگذشت آیه‌الله حاج آقا حسین بروجردی ایشان مرجعیت پیدا کرد و اغلب شیعه از ایشان تقلید نمودند.

حاج شیخ آقابزرگ تهرانی

دیگر از دانشمندانی که در نجف ملاقات نمودم آقای حاج شیخ آقابزرگ تهرانی بود که از دانشمندان میباشند و کتابی بنام الذریعه الی تصانیف الشیعه در چند جلد نوشته اند که تألیفاتی را که تا کنون در شیعه شده به ترتیب حروف تهجی ذکر کرده اند، از جمله کتب مرحوم جد امجد را نوشته و شرحی هم راجع بتفسیر بیان السعادة ذکر کرده و نقل قولی هم نموده اند که خالی از غرض بنظر نمی رسد! نگارنده موقعی که خدمتشان رسیدم و معرفی شدم بیشتر از حد معمول محبت و احترام نمودند و عذرخواهی نمودند که بواسطه انزوای کامل و اشتغال بتألیف نمی توانند برای ملاقات بیایند، نگارنده اظهار تشکر نموده و از تاریخ شروع بتألیف الذریعه پرسیدم؟ فرمودند در حدود سی سال است که باین کتاب شروع نموده ام، بعداً نگارنده راجع بشرحی که درباره تفسیر نوشته اند مذاکره و انتقاد نمودم و ادله ای در رد آن ذکر کردم و گفتم چون شخص مؤلف مخصوصاً مورخ و امثال او باید خالی از هر شائبه غرض باشد و در نوشتن کتاب حفظ بیطرفی را بنماید و این قسمت که درباره تفسیر نوشته اید ممکن است نزد بعضی حمل بر غرض شود لذا مناسب است که درین قسمت دقت بیشتری نموده و آنرا تغییر دهند و ایشان نیز عذرخواهی کرده و قول دادند که آن قسمت را اصلاح کنند و از نگارنده خواهش کردند که نام تألیفات خود را با تألیفات دیگری که اخیراً شده و بنظر رسیده برای ایشان بفرستم تا در کتاب خود بنویسند. سپس از ایشان معذرت خواسته و تودیع نموده بیرون آمدم.

رحلت حضرت رضا علیه السلام

روز هفدهم صفر بنا بعض اخبار رحلت حضرت رضا علیه السلام است، زیرا در تاریخ شهادت آنحضرت اختلاف است و این اختلاف در ولادت و رحلت هریک از بزرگان پیدا شده و علت آن عدم تعمق مردم و دقت نکردن آنها در امور تاریخی بوده در صورتیکه تولد و وفات بزرگان هر قوم برای آنها نهایت اهمیت را دارد، و مخصوصاً امروز که در همه جای دنیا بافتخار بزرگان خود در تولد آنها جشن و در وفات مجالس تذکر تشکیل میدهند و در میان پیشوایان دین میتوانیم بگوئیم فقط در روز تولد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و

^۱ - درین باب شرح مفصلی در کتاب خود که راجع بشرح حال مرحوم جد امجد نوشته ذکر نموده ام درینجا تکرار نشد.

^۲ - بعداً در تعقیب آن مذاکرات، مطلب را در تألیفات خود اصلاح نمودند.

شهادت حسین علیه السّلام اختلافی نیست ولی در سایر بزرگان اختلاف زیاد است، چنانکه در تولد و رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله همین اختلاف موجود است، در تولد و وفات حضرت رضا علیه السّلام نیز اختلاف موجود و بعضی تولد را در یازدهم ذیقعد که قول مشهور است و جمعی در یازدهم ذیحجه و برخی در یازدهم ربیع الاول سال ۱۴۸ گفته‌اند و بعضی در ششم یا هفتم یا هشتم شوال ۱۵۱ و بعضی یازدهم ربیع الاخر و گروهی یازدهم ذیحجه آن سال میدانند، در وفات آن بزرگوار نیز این اختلاف موجود است در کافی و ارشاد علامه در ماه صفر ۲۰۳ نوشته و حافظ عبدالعزیز گنابادی و صاحب کشف الغمّه در سال ۲۰۶ ذکر کرده‌اند ولی روز را معین نکرده و در عیون اخبار الرضا علیه السّلام روز جمعه بیست و یکم رمضان آنسال ذکر شده و شیخ صدوق نیز همین را ذکر نموده و بعضی بیست و سوم رمضان و بعضی در چهاردهم صفر و کفعمی در هفدهم و جمعی در آخر صفر و در یازدهم ذیقعد و بیست و پنجم آن و اول رمضان و نهم آن نیز ذکر شده است، ولی امروز بیشتر شیعه آخر ماه صفر را رحلت آنحضرت میدانند و روز هفدهم را نیز سوگواری دارند و ممکن است بین این دو قول جمع شود باینطریق که مسمومیت در هفدهم و رحلت در آخر صفر بوده است.

در نجف نیز در این روز که دوشنبه بود مجالس عزاداری برای آنحضرت تشکیل شد و بازار نجف تعطیل بود و دسته‌های مختلف از صنوف مختلفه مشتمل بر زنجیر زن و سینه زن بصحن مطهر مشرف شده و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی مینمودند و سپس بحرم مشرف شده و طواف نموده آنگاه برمیگشتند.

علامه حلی

یکی از علماء بزرگ شیعه که در جوار حضرت مولا علیه السّلام مدفون است علامه حلی میباشد. علامه حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی از بزرگترین علمای مذهب تشیع و در تمام علوم معقول و منقول سرآمد دانشمندان زمان خود بود و علوم نقلیه را خدمت پدر خود و محقق حلی صاحب شرایع تحصیل نموده و علوم فلسفی را نزد حکیم بزرگوار خواجه نصیرالدین طوسی فراگرفت.

در ترویج مذهب تشیع جدی بلیغ داشت و کتاب الفین که دارای دو هزار دلیل برای اثبات حقانیت مذهب تشیع میباشد از تألیفات آنجناب است و سلطان محمد خدا بنده پادشاه مغول ارادتی کامل بدو داشت.

علامه در ۲۹ رمضان ۶۴۸ هجری قمری متولد شد و در ۲۱ محرم ۷۲۶ وفات یافت و در حجره کوچکی که

درب آن بایوان حرم باز میشود مدفون است.

علمای دیگر نیز که در آنجا مدفون میباشند زیاد هستند.

یکی از حجرات صحن مطهر مخصوص بزرگان طائفه اسماعیلیه است و آقا علی شاه محلاتی معروف به آقاخان جد آقاخان رئیس فعلی اسماعیلیه متوفی در ۱۲۹۳ قمری در آنجا مدفون است، و چند قبر و عکس دیگر نیز در آنجا بود که خادم گفت مربوط به زین العابدین شاه پسر آقاخان و جهانگیرشاه برادر آقا خان و عباس شاه پسر جهانگیر شاه میباشد.

در رواق داخل حرم نیز قبر آغا محمدخان اولین پادشاه قاجار که در ۱۲۱۱ بدرود زندگانی نموده قرار دارد.

آقای سیدمحمد کاظم یزدی

نگارنده قبل از ظهر که در حرم مشرف بودم پس از خروج از حرم بمقبره مرحوم آیه الله سیدمحمد کاظم طبابائی یزدی برای فاتحه رفتم و قبر ایشان در اطاق وسط طرف شمالی (رو بقبله) صحن واقع است. مرحوم سید از علماء و فقهای بزرگ و مرجع تقلید و در فقه در درجه اول بوده و بطوریکه آیه الله زنجانی میفرمودند: شور سلوک نیز در سر داشته و این رباعی را از ایشان نقل کردند که خودشان سروده اند.

الهی دلی ده در آندل تو باشی براهی بدارم که منزل تو باشی

بدریای فکرت فرو برده ام سر الهی چنان کن که ساحل تو باشی

و این دو بیت در تاریخ وفات ایشان گفته شده است.

و قد^۱ کاظم الغیظ نال نعیمما و حاذ مقاما و مشوی کریمما

وجاور رباً غفوراً رحیمما فارخ «لقد فاز فوزاً عظیماً»

که مطابق با سال یکهزار و سیصد و سی و هفت هجری قمری میشود.

^۱ - کلمه قد مطابق دستور زبان عربی باید بر فعل داخل شود ولی در اینجا چون ضرورت شعر است مانعی ندارد.

شیخ مرتضی انصاری

آنگاه بمقبره آیه‌الله مرحوم شیخ مرتضی انصاری دزفولی که از بزرگترین روحانیین و مراجع تقلید شیعه بوده و اهل سنت درباره او گفته بودند: «زهده کزهد سیدنا عمر» و از عرفان و معنی نیز بهره‌مند بوده رفتیم، آنجناب در سال ۱۲۸۱ هجری وفات کرد و برادرش شیخ منصور در تاریخ تولد و وفات آنجناب این مصرع را گفته است «غدیر (۱۲۱۴ هـ) سال ولادت فراغ (۱۲۸۱ هـ) سال وفات» قبر مرحوم حاج سید علی شوشتری نیز که جناب شیخ ارادت باو داشت و در رشته سلوک وارد بود و در سال فوت شیخ پس از مدت قلیلی که از فوت شیخ گذشت وفات یافت نزدیک قبر شیخ است و گویا همان ارادت شیخ و علقه معنوی آندو سبب شده که قبرشان نیز نزدیک هم‌دگر واقع شده است.

آنگاه بمدرسه‌ای که مرحوم سیدمحمدکاظم طبابائی ساخته و خیلی با روح است و خوب ساخته شده رفتیم و بطوریکه میگفتند وقف نیست بلکه ملک است و فعلاً در دست پسر مرحوم سید است.

حاج میرزا حسن شیرازی

آنگاه زیارت قبر حضرت آیه‌الله حاج میرزا حسن شیرازی رفته فاتحه خواندیم، آنجناب پس از شیخ انصاری بزرگترین مراجع تقلید شیعه بوده و همه شیعیان از او تقلید میکردند، ابتداء در نجف ساکن بود و بعداً بواسطه ناملائمات از آنجا حرکت کرده در کربلا ساکن شد آنگاه بسامره رفت و در آنجا متوطن گردید و ملاذو ملجأ علمای امامیه شد و در همه‌جا اکثر شیعه از او تقلید مینمودند.

در روز دوشنبه هشتم شعبان سال ۱۳۱۲ هجری در آنجا وفات یافت و جنازه‌اش را تا نجف بدوش حمل نمودند و در محلی که خود قبلاً معین کرده بود دفن کردند.

سایر مشهورین مدفون در نجف

جمع زیادی از علماء در نجف اشرف مدفون میباشند که از مشهورترین آنها این عده میباشند:

۱- احمد بن محمد مشهور به مقدس اردبیلی از مشهورترین علمای زمان خود بزهد و تقوی معروف و کتاب

حدیقه الشیعه را باو نسبت داده‌اند ولی محققین این نسبت را صحیح نمیدانند و آنرا رد کرده‌اند. شنیده شد که در حاشیه الهیات تجرید بوحدت وجود میل کرده در سال ۹۹۳ هجری وفات یافت و در حجره متصل بایوان حرم مدفون گردید.

۲- مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی از مراجع تقلید و در اصول مؤسس بود ازینجهت به خاتم الاصولین مشهور گردید و کتاب کفایة الاصول او از مهمترین و موجزترین کتب درین علم میباشد در ماه ذیحجه ۱۳۲۹ وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مطهر مدفون گردید.

۳- حاج میرزا حبیب‌الله رشتی از بزرگترین فقهاء و اصولیین زمان خود بود و در فقه و اصول تبیحری کامل داشت و محضرش از دانشمندان پر بود در سال ۱۳۱۲ هجری وفات یافت.

۴- آیه‌الله سیدعبدالله بهبهانی که نام او را در تاریخ دوره اخیر ایران مشهور و زبانزد عموم است در سال ۱۳۲۹ در تهران مقتول و جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل و در یکی از حجرات صحن دفن نمودند.

۵- حاج میرزا حسین نوری از علمای بزرگ و در سال ۱۳۲۰ بدرود زندگانی نمود.

۶- حاج میرزا حسین نائینی در سال ۱۳۵۵ وفات نمود.

۷- شیخ ضیاءالدین عراقی در سال ۱۳۶۱ از دنیا رفت.

مدح حضرت مولا علیه السلام

در خاتمه که از ذکر نجف فراغت مییابیم این دوسه رباعی را که راجع بحضرت مولا علیه السلام است مینویسم.

این دو رباعی فارسی در دو طرف ایوان داخلی درب ورودی صحن مطهر که رو به ایوان طلاست نوشته شده:

آنانکه بحق سرشته آب و گلشان	جز حبّ علی نباشد اندر دلشان
در بحر خطا غافل اگر غرق شوند	البته شود ارض نجف ساحلشان
آنانکه بدل مهر تو اندوخته‌اند	پروانه صفت گرد تو پر سوخته‌اند

از بسکه باحسان تو آموخته‌اند چون حلقه در، چشم بدر دوخته‌اند

این رباعی عربی نیز در دو طرف ایوان خارجی همان درب که رو بمشرق است نوشته شده:

الا يا علة الایجاد حارلك الفكر و فی كنه معی ذاتك التبس الامر

يقولون قوم فيك والستردونهم بانك رب كيف لوكشف الستر

یعنی: ای علت ایجاد عالم، فکر درباره تو حیران و حقیقت ذات تو بر خلق نامعلوم است گروهی از مردم با

آنکه پرده جلوشان کشیده شده میگویند تو خدائی پس چگونه خواهد بود اگر پرده برداشته شود!

این رباعی را نیز یکی از شعرای عرب گفته است:

ولایتی لامیر النحل تکفینی عندالممات و تغسلی و تکفینی

وطینتی عجنب من قبل تکوینی بحب حیدر کیف النار تکوینی

یعنی: دوستی من نسبت پادشاه نحل (مقصود امیرالمؤمنین علی علیه السلام است) مرا کفایت میکند هم در

موقع مردن و هم گاه غسل دادن و کفن پوشاندن و گل من پیش از خلقت من بآب محبت و ولایت حیدر خمیر

شده درینصورت چگونه آتش دوزخ مرا میسوزاند! درین رباعی دو جناس بکار برده شده که بر زیبایی کلام

افزوده است.

کلمه نحل بمعنی زنبور عسل است و پادشاه آنها را بعربی یعسوب مینامند و چون وجود و بهره‌دادن زنبور

عسل و اجتماع آنها بواسطه وجود سلطان است و درصورتیکه سلطان بمیرد متفرق میشوند و عسل نمیدهند و

درحقیقت قوام وجود اجتماعی و ثمره‌دادن آنها وجود پادشاه است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت

باسلام بلکه نسبت بعالم وجود این حال را دارد ازینرو در اخبار به یعسوب الدین و یعسوب المسلمین نامبرده شده

و در این شعر هم بهمین مناسبت امیرالنحل گفته شده است.

این چند بیت نیز از محمدبن ادريس شافعی است.

قیل لی قل فی علی مدحا ذکره یخمد نارا مؤصدة

قلت لا اقدام فی مدح امرء حار ذو اللب الی ان عبده

والنبي المصطفى قال لنا لیلة المعراج لما صعده

وضع الله بظھری یده فاحس القلب ان قد برده

و علی واضح اقدامه فی محل وضع الله یده

یعنی بمن گفته شد که برای مدحی بگو که یاد او آتش افروخته جهنم را خاموش میکند گفتم من وارد نمیشوم در مدح کسیکه عقلاء درباره او بحیرت افتاده تا جائیکه او را پرستیده‌اند و پیغمبر بما گفت که در شب معراج خداوند دست خود را روی شانه من گذاشت و دل من احساس سردی و رامشی نمود و علی (درموقع انداختن بتها از کعبه) پای خود را بجائی گذاشت که خدا دست خود را گذاشته بود!

این رباعی نیز در مدح مولی علیه السلام است.

يقولون لي فضل علياً عليهم وكيف اقول الدرّ خير من الحصى

الم تر ان السيف يكسر قدره اذا قيل ان السيف خير من العصى

یعنی: مردم بمن میگویند که علی علیه السلام را بر دیگران تفضیل ده و چگونه این امر ممکن است زیرا بین درّ و سنگ ریزه نسبتی نیست تا من بگویم درّ بهتر از سنگریزه است، مگر نمی بینی که اگر بگویند شمشیر بهتر از عصا است موجب نقص شأن شمشیر میشود^۱.

اربعین در کربلا

عصر روز دوشنبه هفدهم صفر از نجف اشرف بقصد تشرّف بکربلای معلّی حرکت کردیم و اول شب وارد شدیم و در همان منزل آقا سید محمد سعید محل سابق منزل کردیم، موقع ورود چند دسته از عرب را دیدیم که برای زیارت اربعین بکربلا وارد و دارای بیرقهای متعدّد بوده و نوحه خوانی و سینه زنی داشتند. ایام اربعین در کربلا ازدحام عجیبی است که بطوریکه میگویند ازدحام و جمعیت آنروز از جمعیت عاشورا و

^۱- اشعار ذیل منسوب است بشافعی

واهتف بساکن خیفها والناهض	ياراكباً قف بالمحصب من منى
فيضاً كملتطم الفرات الفاض	سحراً اذا فاض الحجيج من المنى
فليشهد الثقلان انى رافضى	ان كان رفضاً حب آل محمد

ای سوار رهگذر توقف کن در ریگزار منی و بآنها که در خیف ساکن یا ایستاده‌اند ندا در ده و بگو: در آن سحرگاهی که حجاج از منی مانند رود فرات پر آب بحرکت درمی‌آیند بگو که: اگر محبت آل محمد کسی را رافضی میکند پس جن و انس گواهی دهند و شاهد باشند که من نیز رافضی هستم.

سیزدهم محرم بیشتر است، چون از تمام اطراف عراق، اعراب از شیعه و سنی و از سوریه و لبنان و ایران برای زیارت می‌آیند و نوحه می‌خوانند و جمعیت زوآر خیلی زیاد است، بخصوص در این چند سال اخیر که در ایران هم تذکره می‌دهند جمعیت زیادی برای زیارت مشرف میشوند و بطوریکه میگفتند در این سال قریب پانصد الی ششصد هزار نفر جمعیت زوآر در کربلا در روز اربعین مجتمع بودند.

و معمول اعراب این است که از هر شهر و قصبه و از عشایر اطراف هر کدام دسته‌هایی بنام موکب تشکیل میدهند و هر موکبی ممکن است دارای چندین دسته باشد مثلاً موکب حلّه در این سال سی و شش دسته و موکب بصره بیست و پنج دسته بود که موکب لواء البصره میگفتند زیرا لواء در اصطلاح آنها بمعنی استان است، چنانکه قضاء بمعنی شهرستان و ناحیه بمعنی بخش است و محلهائی که مرکز استان است مانند بصره لواء میگویند و ایندسته‌ها که بانصار حسین علیه السّلام نامیده میشوند برای نوحه‌خوانی و سینه‌زنی در اربعین بکربلا می‌آیند، چون بزیارت اربعین اهمیت زیادی میدهند زیرا مطابق خبری که از امام حسن عسکری علیه السّلام رسیده پنج چیز از لوازم ایمان است که یکی از آنها زیارت اربعین میباشد^۱.

هریک از موکب‌ها دارای رؤساء و هم چنین نوحه‌خوانهائی هستند و در ظرف سال معمول دارند در قبائل خود اعاناتی برای مخارج آن ایام جمع‌آوری میکنند و موقعیکه بکربلا حرکت میکنند خوار و بار لازم خود را همراه می‌آورند و بواسطه ازدحامی که در آن اوقات در کربلا میشود اجاره منازل بوضع عجیبی ترقی میکند، مثلاً یک اطاق برای همان دو سه شب به بیست و پنج دینار عراقی میرسد و موکب‌هائی که از خارج می‌آیند منازل بزرگ یا کاروانسراها را بتناسب جمعیت خود برای همان دو سه شب از یکصد و پنجاه الی پانصد دینار اجاره میکنند ازینرو بعض خدّام منازلی را در ظرف سال بمنظور همان دو سه روز اجاره میکنند و در آن چند روز استفاده زیادی از اجاره دادن آنها میبرند غیر از دسته‌ها نیز جمعیت زوآر در آن اوقات خیلی زیاد است.

هریک از این موکبها و دسته‌ها موقعیکه وارد میشوند باید نام خود را در اداره شرطه (شهربانی) بنویسند و رؤسای آنها تعهدکنند که خلاف نظم و انضباط رفتار نمایند و مطابق برنامه‌ایکه اداره شرطه معین میکند حرکت

^۱ - چهار دیگر از اینقرار است: بجا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه‌روز که هفده رکعت واجب و سی و چهار رکعت مستحب میباشد و بلندگفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم در نماز و مالیدن پیشانی بزمین در سجده که نهایت خضوع و خاکساری در پیشگاه حضرت احدیت است و انگشت در دست راست کردن، علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی و خمسين و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین والجهر بیسم‌الله الرحمن الرحیم.

نمایند و چون ممکن است بعض موكبها مشتمل بر چندین دسته باشد و فقط رؤسای آنها ثبت اسم و تعهد میکنند ازینرو عده حقیقی دسته‌ها در شرطه معلوم نیست، ولی درین سال بطوریکه حدث میزدند چهارصد الی چهارصد و شصت دسته بودند که از تمام اطراف عراق اجتماع نموده و منظره حزن‌انگیز و گریه‌آوری را ایجاد نموده بودند و در آن روزها بواسطه ازدحام زیاد و رفت و آمد دسته‌ها جای عبور نیست و همه خیابانهائی که بدو حرم منتهی میشود تحت اشغال افراد دسته‌ها است.

معمول دسته‌ها این است که ساعت معین از راه معین که شرطه تعیین نموده حرکت میکنند و بنوحه‌خوانی و سینه‌زنی درحالی که پیرهن را از تن بیرون آورده‌اند روبحرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام میروند و در صحن مطهر نیز مدتی سینه‌زده و بعداً می‌نشینند و نوحه‌خوان مشغول نوحه‌سرائی و روضه‌خوانی میشود، بعداً قدری سینه‌زده و با حال منقلب دوان دوان و برسرزنان روبحرم میروند و فریاد **واویل علی المظلوم** بلند دارند و بطوری در آنحالت منقلبند که اصلاً توجهی باطراف ندارند و ممکن است اگرکسی در سر راه باشد دچار زحمت و آسیب شود، و بعض از آنها از بس بسر میزنند و گریه میکنند بیهوش می‌افتند که چند نفر او را حرکت داده بیرون می‌آورند و مشاهده این حالت حقیقه حزن‌انگیز و گریه‌آور است و هر بیننده از مشاهده آن محزون و گریان میشود، پس از آن مشغول سینه‌زدن و نوحه خواندن میشوند و روبحرم حضرت ابی‌الفضل علیه السلام میروند و اینحالت در آنجا نیز تکرار میشود و موقعیکه روبحرم میروند فریادشان به **واویل علی العباس** بلند است.

هر دسته دارای پرچمهایی هستند که در پرچم مقدم نام موكب آنها ثبت است و عده‌ای هم از شیوخ و رؤسای آنها با آن پرچمها در جلو میروند و خود دسته‌ها از دنبال آنها هستند و بواسطه جمعیت زیاد هر دسته فقط یکمرتبه می‌تواند این خط سیر را بآخر برساند و زیادتر نوبت باو نمیرسد و اول شروع حرکت دسته‌ها نیم شب نوزدهم صفر بود که مرتب بدون انقطاع شروع بحرکت نموده و رو بحرم میرفتند و تا نیم شب بیست و یکم صفرکه قریب ۴۸ تا ۵۰ ساعت بود دوام داشت.

در میان این دسته‌ها از اهل سنت هم بودند مثلاً در دسته‌های بغداد و سامره اکثر آنها از اهل سنت بودند و در دسته سامره جمعی از سادات خدام که بسیاری از آنها اهل سنت بودند و جمعی از طلاب ایرانی در جلو بوده و سادات باین شعر مترنم بودند:

نحن ابناء النبی المصطفیٰ بعزنا قد اتینا کربلاء

و یکدسته دیگر از آنها که طلاب جزء آنها بودند این شعر را میگفتند:

و کذا ابناء سامراء قد شارکونا فی العزاء و الوداء

ایرانیانی هم که مقیم کربلا بودند مجالس عزرداری مفصلی منعقد نموده و دسته‌هایی تشکیل داده بودند از جمله خراسانی‌ها دسته مجللی با پرچمهای قیمتی تشکیل داده و ابتداء این شعر را میخواندند:

خاکروب حرم شاه رضائیم همه سینه‌زن بهر شه کرب و بلائیم همه
در نزدیک حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام این شعر را که زبان حال زینب است میگفتند:
ز شام غم آمدم بکربلا یا حسین که سازمت با خبر ز ماجرا یا حسین
بعداً موقعیکه بحرم حضرت ابی‌الفضل رسیدند گفتند:
میر علمدار سلام علیک شاه وفادار سلام علیک
و نوحه‌خوانی مفصلی در حرم حضرت ابی‌الفضل علیه السلام نمودند و بعداً از آنجا خارج شدند.

قتل سیزده نفر

موضوع دیگر که درین سال بر تأثر عموم زوآر افزود این بود که یکی از اتومبیل‌ها که مربوط بیکی از موکبهای بغداد (موکب آتون و آتون یکی از محله‌های بغداد است) بود در نزدیکی اسکندریه که تقریباً نیمه راه بغداد و کربلاء است برگشته و در نهر سرنگون شد و جمعی زخمی شده سیزده نفر از مسافرین آن هم که یکی از آنها شوfer بوده کشته شدند و این خبر که در کربلا منتشر شد مردم حالت عجیب و تأثر فوق‌العاده پیدا کردند و جنازه آنها را با تجلیل و احترام زیادی بکربلا آورده و در حرم مطهر طواف داده و از آنجا به نجف اشرف فرستادند و در نجف نیز بازارها را بسته بودند بعداً هم یکنفر دیگر از زخمیها بدرود زندگانی نمود و جنازه او را هم که به نجف اشرف برده بودند همه تعطیل کردند، بطوریکه مسموع شد در کربلاء تا آن موقع جنازه هیچکس با آن عظمت و تجلیل تشییع نشده بود و موکبی که این شهداء جزء آنها بودند بنام موکب الشهداء موسوم گردید، و تمام دسته‌های عرب و ایران در نوحه‌خوانیهای خود مرثیه‌سراشی برای این شهداء نمودند و شرکت خود را در

مصیبت، و بلندی درجه آنها را که در راه دوستی حسین علیه السلام کشته شدند بیان میکردند، از جمله اشعار بعضی از آنها باین مضمون بود:

«ای حسین تاکنون شهدای تو هفتاد و دو تن بودند ولی اکنون به هشتاد و پنج تن رسیده‌اند اینها در راه عشق و محبت تو جان باخته‌اند، دشمنان، ما را سرزنش میکنند ولی آنها نمیدانند که کشته شدن در راه تو مایه زندگی ابدی و سربلندی، و شهادت در این راه عین سعادت است.» و بهمین مضمون اشعاری میسرودند که میتوان بفارسی این شعر را نیز بمناسبت ذکر نمود:

بجرم عشق توام میکشند و غوغائی است تو نیز بر سر بام آکه خوش تماشائی است

دسته‌های ایرانی هم برای تسلیت و تعزیت آن دسته رفته و در نوحه‌های خود اشاره بدان مینمودند. موقعی هم که موکب شهداء در روز شنبه ۲۲ صفر خواست از کربلاء حرکت کند رئیس آنها قدری آنها را دلداری داده گفت:

دل‌تنگ نباشید آنها مقام بلندی دارند و جزء شهداء و جانبازان راه حسین محسوبند و در فردوس اعلی جای دارند و خودش و شنندگان همه گریه می‌کردند و تا موقعیکه سوار شدند مرتب نوحه‌خوانی میکردند و هرکس که بلهجه آنها آشنائی داشت و زبان عرب میدانست خیلی متأثر و محزون میگردد.

سایر موکبها نیز از روز بیست و یکم بتدریج حرکت کردند و دسته‌هایی هم که پیاده آمده بودند از بعد از ظهر جمعه که روز بیست و یکم ماه بود وداع حرم نموده مراجعت کردند.

موضوع دیگری که بی‌مناسبت نیست ذکر شود این است که چند سال قبل بین موکب نجف و کاظمین اختلاف و نزاعی رخ داده که از آن بعد از نجف موکب جداگانه نیامده و میگویند کوفه نیز درین باب از نجف تبعیت کرده در صورتیکه حق این بود کوفیها ترک نکنند که بدنام نشوند و درین سال نیز عصر روز اربعین بواسطه تنگی جا بین موکب شنایه که نزدیک نجف است و یکی از دسته‌های بصره اختلافی در صحن مطهر رخ داده و سه چهار نفر از طرفین زخمی شدند ولی فوری شرطه و خود دسته‌ها جلوگیری نموده و نگذاشتند سرایت کند و بزودی رفع غائله شد و زخمیها را هم به بیمارستان بغداد فرستادند که در آنجا معالجه شوند.

نوحه خوانی

نوحه‌هایی که دسته‌ها میخواندند ابتداء اشاره بموکب و دسته خودشان بود و اینکه از کجا آمده و برای زیارت اربعین و یاری حسین علیه السلام بکربلا می‌آیند و بعداً ورود اهل بیت را بکربلا در روز اربعین و زبان حال زینب علیها السلام را میگفتند ولی اشعار آنها جنبه شعری ادبی نداشت و با همان لهجه محلی بود نه با عربی فصیح و طرز تلفظ آنها نیز مفهوم نبود از جمله موکب بصره اشعار زیر را در نوحه خود میخواندند.

موکب الخندق لفه من لوا البصره	ابهتمک یحسین یمشید الدین
یعنی یا حسین یا مشید الدین. یا حسین (یحسین).	
یحسین یالکبتک شمس المصیبه	أبعونۃ الباری و بسمیک تشید لوانه
یحسین من تربتک الغاضریه	عالی ضحاهها و تجذب ارباب الدیانه
والله اشمصیبه السدت عالجعفریه	تلطعش مقتول بحزن فجعوا عزانه

یا حسین بمحبتک هائل رزیه

خندق نام یکی از محله‌های بصره است که این موکب از آنجا تشکیل شده و کلمه لفه بمعنی آمدن است و شاید از ماده لفت و التفات بطور مغلوط گرفته شده یا از ماده لفی که بمعنی یافت شدن است میباشد و لفه ابهتمک و ابعون زائد و برای زینت است و بآء آن در تلفظ ساکن است و کلمه یاحسین و یامشید را یحسین و یمشیدالدین میخواندند و کلمه اش مخفف ای شیئی میباشد و طرز مخصوص تلفظ آنها با تحریر نمی‌توان ادا کرد.

معنی اشعار این است که موکب خندق از استان بصره آمده و بواسطه همت تو ای حسین ای محکم کننده دین بیاری خدا نام تو است که لوای ما را مشید و محکم گردانیده، و روشنائی خورشید تابان از قبه و بارگاه تو است ایحسین که بعالم نور بخشیده و نور مافوق نور شده و روشنائی و شعاع حقیقی او صاحبان دیانت را جذب میکند، بخدا قسم چه مصیبت بزرگی است که برای پیروان مذهب جعفری پیش آمده و سیزده نفر در راه حسین کشته شده و عزای ما را سوزناکتر نموده‌اند! ای حسین بواسطه عشق و محبت تو است که این مصیبت بزرگ پیش آمده و جان خود را فدا نموده‌اند.

موکب هویدر نیز که تمام از سادات و سیاه پوشند و مرکب از دوازده دسته‌اند این اشعار را که زبان حال زینب

و خیلی سوزناک و حزن انگیز است میسرودند.

بِاللّٰهِ عَلَيْكُمْ قَبْرَ أَخْوَى وَيَنْ دَلُونِي	يَا جَدُّنَا عَمَّتَالْفَتْ وَتَنَادِي يَا هَا النَّاسِ
عِنْدِي عَتَبَ وَيَه ابْنَ بُوَيْه لَا تَلُمُونِي	اتَنَادِي يَا هَالِي كَرِبَلًا دَلُونِي بِالْعَبَّاسِ
طَرَّ الْقَبْرُ عَبَّاسُ خُوَيْه وَ عَايِنِ مَثُونِي	يَا خُوَيْه جِيَتْ مِنَ الْيَسْرِ يَا سُورِي الْمَنَّاغِ
عَبَّاسُ مُؤَيِّدِي غَضَبُ يَا خُوَيْه مَثُونِي	مِنْكَ يَخُوَيْه أَعْتَدِرْجِي عِفْتِكَ عَلَى الْكَعَاغِ
يَارِيَتْ عَمِيَّةَ وَلَا أَشَوْفُكَ يَا ضَوْهَ عِيُونِي	رَاسِكَ قُبَالِي عَلَى الرُّمْحِ طُولِ الدَّرْبِ مَرْفُوعِ
أَبْقَى يَخُوَيْه مَحْيِرَةً لَمَنْ يَضْرِبُونِي	مَا أَدْرِي اسْتَرْتُرُّ لِلْوَجْهِ يُو أَشْقُفِ الضَّرْبَةَ
أَمَرَ عَلَيْهِ بِمَجْلِسِهِ رَادُوا يَذْبَحُونِي	لِلْكَوْفَةِ رَدُّونِي يَسِيرَهُ لَبِنِ مَرَجَانِهِ
مَسْئِيَّةً مِنَ الْكُوفَةِ لِأَرْضِ الشَّامِ يَهْدُونِي	عُكْبِ الْمَعَزَّةِ وَالْخَيْدِرِ وَاللَّهِ عَلَى صَعْبَةِ
يَا غَيْرَةَ اللَّهِ لِلْأَجَانِبِ فَرَجَةَ خَلُونِي	وَأَعْظَمَ مُصِيبَةَ طَبَّتِي لِلشَّامِ آه الشَّامِ

یعنی: ای جدّ ما ای حسین علیه السلام عمّه ما زینب بکربلا آمد درحالیکه ندا میکرد ای مردم شما را بخدا سوگند نشان دهید بمن که قبر برادرم کجا است و ندا میکرد ای اهالی کربلا عباس را بمن نشان دهید که با پسر پدرم گله‌ها و درد دل‌هایی دارم مرا ملامت نکنید، برادر جان از اسیری آمدم ای حصار محکم و بلند من بیرون بیا از قبر ای برادر جان عباس و شانه‌های مرا که از ضرب تازیانه کبود شده مشاهده کن و با چشم خود بین، برادر جان از تو عذر می‌خواهم که تو را در این بیابان گذاشتم و رفتم زیرا مرا بظلم و ستم از تو دور کردند و بردند، برادر جان حسین، سر مبارک تو جلوی روی من در تمام راه بر نیزه بلند بود، ایکاش کور میشدم و تو را با این وضع نمی‌دیدم ای نو دیدگان من، برادر جان وقتی که تازیانه بمن میزدند حیران بودم که صورت خود را بپوشانم یا ضرب تازیانه را از خود دفع کنم، مرا بکوفه باسیری نزد این مرجانه (عبیدالله بن زیاد) بردند و او در مجلس امر بکشتن من کرد. بخدا قسم پس از عزّت و پرده‌نشینی خیلی بر من دشوار بود که باسیری بکوفه روم و از آنجا بشام ببرند، بالاترین مصیبت من وقتی بود که وارد شام شدم، آه از شام، ای غیرت خدائی ما را برای تماشا و تفریح بیگانگان و دشمنان در معابرگردش میدادند!

این نوحه هم از موکب سماوه است:

زینب لَفَتْ هَالِيَوْمِ مِنَ الشَّامِ بِالْحَرَمِ وَالْاَيْتِيَامِ

و تنادی مِنَ الْيَسْرِ رَدَّيْنَه	يَسْلَام	كَبْرَ الْوَلِيِّ وَيْنَه
مِنْ غَسَلَه و مِنْهُوَ الْحَضْرِيْمَه		و مِنْهُوَ الدَّفْنُ جِسْمَه
حَيْفَ غَلَه اخويَه الذَّارِي تَجْفِيْنَه	يَسْلَام	كَبْرَ الْوَلِيِّ وَيْنَه
رَدَّيْتِ هَالْيَوْمِ أَشْتَجِيْلَه الْحَال		دَمَّعَ النَّظْرَ يَنْسَال
نَرِيْدَ الْوَلِيَّ يَسْمَعُ بَوَاجِيْنَه	يَسْلَام	كَبْرَ الْوَلِيِّ وَيْنَه
رَدَّيْنَه نَتَصَارِخَ حَرَمَ وَايْتَام		هَالْيَوْمِ مِّنَ الشَّامِ
بَلْجِي الْوَطْنَ جَدْنَه يُوْدِّيْنَه	يَسْلَام	كَبْرَ الْوَلِيِّ وَيْنَه

این عبارات همانطور که ملاحظه میشود با عبارات صحیح خیلی اختلاف دارد و لهجه عوامانه عرب عراق را می‌رساند و عربی صحیح آن این است:

زينب جائت في هذا اليوم من الشام مع الحرم والايتام و هي تنادي رجعنا من الاسروا اسلا ماه اين قبر الولي من غسله و من حضر عنده و من دفن جسمه و اسفا على اخي حيث كان التراب كفته و اسلاماه اين قبر الولي رجعنا مع الحرم والايتام من الشام نتصارخ و نبكي لعلنا نصل الى وطن جدنا و اسلاماه اين قبر الولي. كلمه هاء مخفف هذا و من حرف جر، ولي درينجا با تشديد و كسر خوانده ميشود. و من اليسر ردينه يعنى من الاسرار دنيا، يسلام مخفف يا اسلام، و من هو الحضريمه يعنى من حضر عنده، حيف عله خوى الخ اصل آن حيف على اخي الذاري تكفينه، اشتجيله يعنى اشتكيه، بواجينه يعنى بواكينا، بلجي اصل آن بلکه که از زبان فارسی گرفته شده است.

يعنى زينب امروز (مراد امروز اربعين است) از شام با حرم رسول و يتيمن بکريلا آمد و ميگفت که ما از اسارت برگشتيم اي اسلام قبر ولي خدا کجاست؟ که او را غسل داد؟ که نزد او بود؟ و که او را دفن نمود؟ افسوس بر برادرم که خاک، کفن او بود، ما امروز از شام آمديم که نزد او با چشم گريان شکايت حال خود کنيم و ولي خدا گريه‌هاى ما را بشنود، از شام با حرم رسول و ايتام آل محمب با دل بريان و اشک ريزان برگشته و عازم وطن خویش حرم جدمان هستيم.

این نوحه نیز از موكب شرقى سماوه است.

مَوْكِنْنَاهُ لِفَنَاءِ الْيَوْمِ	مِنْ السَّمَاءِ جَانِبِ الشَّرْقِيِّ يَمْظَلُومِ
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	خِطَارَكَ اللَّيْلَةَ يَبْنُ عِلَّةَ التَّكْوِينِ
مِحْتَارَهُ بِالْأَطْفَالِ	زَيْنَبُ لِفَتْ مِنْ الْيَسْرِ لِأَجْنِ بِيَا حَالِ
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	وَتَنَادَى جِيئَهُ مِنَ الْيَسْرِ بَيْنَ أُمِّي يَحْسِينِ
يَا مُهْجَةَ مُحَمَّدٍ	مَا وَجَدَ بَعَيْنِي الدَّرْبُ إِلَهَهُ وَوَلَّحَدَ
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	حَكِّي عَلَيْكَ مِنَ الْبِجْهِ لَوَأَعْمَى الْعَيْنِ
يَا مَظْلُومَ تَدْرِي	يَارْصَدُ عِزِّي وَيَا عَمَدُ صِيَوَانِ فُخْرِي
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	مِحْتَارَهُ بِطِفَالِكَ بَكَّيْتُ وَبِالنِّسَاوِينِ
شِئْتِ الْأَثَرِ لِلْسَّاعِ	طَبِيتِ وَاذَى كَرْبَلَهُ وَصَدِيتُ لِلْكَعِ
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	مِنْ حَرْكِ الْخِيَمِ وَذُكْرَتْ مِنْ جَنْتُو حَيِينِ
يَا عِزَّنَهُ وَوَلَيْنَهُ	بِيَا حَالِ وَبِيَا وَجْهَ أَرْجَعُ لِلْمَدِينَةِ
يَا لَيْلِكَ أَحْتِيهِ الدِّينِ	مَا جَانَتْ بَطْنَتِي لِفَتْنَتِي كَرْبَلَهُ مَنْبِينِ

عربي صحيح أن اين است:

موكبنا جاءت اليوم من شرقى السماوه يا مظلوم نحن ضيفك يابن علة التكوين يا من بك احيت الدين،
 زينب رجعت من الاسر لكن باى حال مع الاطفال حيارى و هى تنادى جئنا من الاسريا بن امى يا حسين يا من
 بك احيت الدين ما اجد بعينى الطريق والله شاهد ولا احد غيره يا مهجة محمد حق على البكاء عليك و ان
 عميت عيناي يا رصد عزي و يا عمد صيوان فخرى يا مظلوم مع اطفالك والنساء بقيت متحيرة دخلت كربلا و
 نظرت ساحتها و ذكرت الان الحوادث السابقه من حرق الخيم و ز من حيوتكم يا من بك احيت الدين باى
 حال و باى وجه ارجع الى المدينه يا عزنا و ولينا ما ظننت المجئى الى كربلا مالى ولكربلاء.

كلمة بين مخفف يابن و يا لبيك احتيه محرف يا من بك احيت لاچن بياحال يعنى لكن باى حال، ماوجد
 يعنى ما اجد، كلمه ولحد يعنى ولا احد، من البجه يعنى من البكاء، للساع يعنى للساعة، وذكرت من چنتوا حيين
 يعنى وذكرت زماناكتتم حيين، بيا حال و بيا وجه يعنى باى حال و باى وجه، يا عزنه و ولينه يعنى يا عزنا و ولينا،
 ما چانت بطنى يعنى ما كانت بطنى، و منين مخفف من اين.

یعنی: ما از جانب شرقی سماوه بسوی تو آمده و میهمان توایم ای پسر علت ایجاد و کسیکه بتو دین احیاء شده است، زینب از اسیری آمد لکن با چه حال حیران و سرگردان با جمعی از اطفال و میگفت ای پسر مادر من ای حسین، ما از اسیری برگشتیم خدا شاهد است چشم من از گریه و غصه راه را نمی بیند و باید گریه کنم بر تو، هر چند چشمانم کور شود ای کسیکه مراقب عزت من بودی و ای ستون خیمه فخر من ای مظلوم میبینی که چگونه با اطفال و زنها حیرانیم وارد کربلا شدم، حالا وارد کربلا شده، و آن صحنه هولناک در نظر من مجسم شد و موقعی را که شما هم زنده بودید و گاه سوختن خیمه ها را بخاطر آوردم. نمیدانم بچه حال و بچه رو بمدینه برگردم ای مایه عزت ما، وای صاحب اختیار ما، هیچ گمان نمی کردم که با اینحال بکربلا بیایم، من کجا و کربلا کجا، ای کسیکه دین بواسطه تو زنده است.

مدح مولی علیه السلام

این اشعار هم هرچند که مربوط باریعین نیست ولی چون با لهجه محلی و دارای مطالب عرفانی و در مدح حضرت مولی علیه السلام است که موکب هویدر در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان در نجف اشرف خوانده اند لذا نوشته میشود.

قُبَّةُ ضَرِيحِكَ عَالَسَّمَهُ اللَّهُ مُعَلِّيَهَا	مَنْ الْهُوَيْدِرُ يَا عَلِيَّ الْكَبِيرَكَ نَزْوَرَهُ
وَمُشْرِفَةُ الْبَارِي عَلَى الْكَعْبَةِ وَمَبَانِيهَا	حَائِثُ ضَرِيحِكَ يَا عَلِيَّ مِنْكَ يَشَعُ نُورَهُ
مِنْ عَالِمِ الذَّرِّ الْقَلَمُ بِاللُّوحِ مَاضِيهَا	يَا بِالْحَسَنِ وَآمُحِبَّتِكَ لِلشَّيْعَةِ مَذْخُورَهُ
هُودُ وَصَالِحِ آدَمَ وَنُوحِ التَّجْوَابِيهَا	وَوَلَايَتِكَ بِبَيْتِكَ لَا زَالَ مَنْظُورَهُ
وَبِمُعْجَزَاتِكَ حَارَتِ النَّاسِ بِمَعَانِيهَا	يَابَاءِ سِرِّ الْبِسْمِلَةِ الْأَصَارَتِ بِكُلِّ سُورَهُ
عَيْنُ التَّرْدِ هَذَا الْخَبَرِ الْبَارِي يَعْميهَا	رُدَّتْ أَلِكُ بِالنَّهْرَوَانِ الشَّمْسُ مَذْكَورَهُ

یعنی: یا علی از هویدر بسوی آرامگاه جسد پاک تو آمده ایم که قبه ضریح تو را که خداوند آنرا بسوی آسمان بلند کرده زیارت کنیم، یا علی ضریح تو از توکسب نور میکند و خداوند بنای او را بر کعبه شرافت داده، یا علی محبت و دوستی تو از عالم ذر بقلم اعلی در لوح محفوظ برای دلهای شیعه ذخیره شده است و مملکت و ولایت تو بواسطه دوستی و محبت تو همواره منظور عنایت و محفوظ از فتنه است و هود و صالح و آدم و نوح

باو التجاء آورده‌اند، ای معنی باء بسم‌الله که در اول هر سوره واقع است در معجزات تو و حقائق آن مردم حیرانند. قضیه ردّ شمس در نهروان برای تو یا علی در تواریخ مذکور است و کور باد چشمی که از این خبر نظر بپوشاند و آنرا منکر شود.

خلاصه: ایام اربعین در کربلا هم از جهت مصیبت و هم برای زیارت و هم برای مشاهده وضع روضه‌خوانی عرب قابل ملاحظه است، ولی ازدحام بقدری زیاد است که تشرّف اشخاص عادی بحرم مطهر برای زیارت خالی از اشکال نیست و ما درین دو روزه هر موقع خواستیم مشرف شویم جزء دسته‌ها شده و بصحن مطهر داخل میشدیم.

ایام تشرّف کربلا

روز سه‌شنبه هنوز ازدحام زیاد نبود ولی از شب چهارشنبه تقریباً موكبها وارد شده و ازدحام غریبی بود و سه شب نوزدهم و بیستم و یکم تقریباً تمام شب آواز نوحه‌خوانی اعراب در خیابانها بلند بود و قریب یک هفته درهای حرم و صحن تمام شب باز بود.

شب چهارشنبه آقا سید صالح که از طایفه آل طعمه و از سادات محترم کربلا و پسر عموی سید محمدسعید صاحب خانه ما بود و در زمستان سال یکهزار و سیصد و نوزده در طهران مشرف بفقیر شد و در کربلا امور طایفه بهره که اسمعیلیان باشند بعهده او بود بدیدن آمد و عذرخواهی نمود که چون در بغداد بوده و مسبوق نشده دیرتر بملاقات آمده و تا پاسی از شب در منزل ما بود.

صبح چهارشنبه آقای حاج شیخ محمد صدرالواعظین تهرانی و آقای شیخ علی طلبه بجنوردی برای ملاقات آمدند و با حاج شیخ محمد مذاکره کردیم که خدمت حضرت آیه‌الله آقای آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی عرض کنند و اجازه بگیرند که خدمتشان برسیم و ایشان توسط آقای جواد آقا نوه ایشان کسب اجازه نموده و قرار شد یکساعت از شب خدمتشان برسیم.

اسماعیلیه

یکساعت بظهر آتروز با آقا سیدصالح نامبرده در پیش که متولی کارهای اسماعیلیان در کربلا میباشد برای دیدن عمارتی که در کربلا بنام فیض حسینی قصر سیفی ساخته بودند رفتیم.

کسانیکه این بنا را ساخته‌اند از اسماعیلیه و پیرو امام سیف الدین که در بندر سورت در چین ساکن است میباشند و به بهره معروف هستند و بین این دسته و پیروان آقاخان محلاتی فرق است و پیروان آقاخان او را امام و صاحب امر میدانند، و میگویند امام در هر زمان میتواند احکامی وضع و رفع کند و از قرار مسموع امام آنان حکم نماز و روزه را از آنها برداشته است ازینرو این دسته را ملاحده و باطنیه مینامند، ولی پیروان امام سیف‌الدین این عقیده را ندارند و میگویند ابوعلی منصور ملقب به الحاکم بامرالله پسر العزیزبالله خلیفه فاطمی که سلسله نسب آنها بحضرت رسول علیه السلام میرسد امام زمان بود و غیبت کرد و پس از او نواب او در زمان غیبت رؤسای اسماعیلیه بودند و معتقدندکه در زمان غیبت امام نیز رهبران که حجت نامیده میشوند و وجود دارند و هر رهبری را خواننده‌ایست که او را داعی خوانند و هر خواننده را دستیاری است که او را یدگویند، و امام سیف‌الدین پنجاه و یکمین نائب الحاکم بامرالله است و حتی میگویند دعوت در زمان غیبت ممنوع است. و راجع به اسمعیل بن جعفرالصادق علیه السلام نیز می‌گویندکه حضرت صادق علیه السلام او را جانشین خود نموده و مأمور بصره نمود که سرّاً در آنجا دعوت کند و در آنجا وفات یافت و رشتۀ امامت تا زمان الحاکم بامرالله متصل بود تا آنکه او غیبت کرد.

اسماعیلیه^۱ نیز چنانکه در تواریخ مذکور است چند دسته‌اند: بعضی از آنها اسمعیل را پس از حضرت صادق علیه السلام امام قائم میدانندکه زنده است و غیبت کرد و ظهور خواهدکرد، و بعضی میگویند او در زمان پدر وفات یافت و امامت به فرزندش محمد رسید و دور امامت باو تمام شد و بعد از او ائمه مستورند و حجّت و داعیان ظاهرند و زمان بی امام ظاهر یا مستور نباشد و بعد از ائمه مستورین ظهور مهدی است و بعضی او را مجدد دور هفتم و ناطق آندور مینامند چنانکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله وعلیه‌وآله هرکدام مجدد و ناطق دور بودند و بنابراین محمدبن اسمعیل حکم پیغمبر را دارد و فرزندان او ائمه میباشند.

^۱- اسماعیل بن جعفرالصادق نزد اکثر قریب باتفاق ممدوح و مورد لطف و عنایت حضرت صادق(ع) بوده ولی چند خبر واحد ضعیف نیز در ذم او روایت شده و حتی ذکرکرده‌اندکه شرب خمر میکرد و مورد سخط حضرت صادق(ع) بود ولی این اخبار مطرود است، شرح آن در رجال مامقانی ذکر شده است.

یکدسته از آنها در زمان الحاکم بامرالله قائل بالوهیت او شدند و از رؤسای دعوات این دسته، حمزة بن علی زوزنی و حسن فرغانی احزم و محمد بن اسمعیل درزی بودند و بعداً نیز پیروانی داشتند و دُرُوزی‌ها که در شام و لبنان سکوت دارند باو منسوب میباشند.

گروهی هم منکر شرایع و قوانین اجتماعی دینی شده راه اباحه و الحاد را پیش گرفتند و این قسمت از زمان حسن بن محمد معروف به علی ذکرة السلام که از اولاد حسن صباح و از جانشینان او بود بدستور او پیدا شد و پیروان او را ملاحظه گفتند.

یکدسته از اسمعیلیه دشمنی و مخالفت کامل با پیروان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دارند و بلکه آنها را واجب‌القتل میدانند (فرق‌الشیعه نوبختی) و بلکه مسموع نظرکردن بگنبد و حرم مطهر حضرت کاظم علیه السلام را حرم گویند ولی عدۀ دیگر این عقیده را ندارند بلکه زیارت قبر آنحضرت نیز مانند سایر امامزادگان میروند.

منظور ما در اینجا ورود در شرح و بسط تاریخ اسمعیلیه نیست زیرا تاریخ اسمعیلیه خیلی مفصل و تشکیلات سرّی آنها و فدائیان که تشکیل داده بودند بقدری است که کتب زیاد در آن باب تألیف شده و اخیراً نیز کتبی بعربی مانند: تاریخ الجمعیات السّریه والحركات الهدّامه و کتاب (الفاطمیون فی مصر) و کتاب (الحاکم بامرالله و اسرارالدعوة الفاطمیه) و غیر آنها تألیف شده و جرجی زیدان نیز تشکیلات سرّی آنها را در رمان فتاة قیروان (بانوی قیروان) ذکر نموده و در اینجا مناسب نیست که بطور تفصیل ذکرکنم.

طائفة بهره تشکیلات مرتبی دارند و هریک از آنها موظف است که هر روز صبح پولی در صندوق اعانه بیندازد و مصارف آن برحسب دستور امام سیف‌الدین است و ازین وجوه ساختمانهای نموده‌اند، از جمله در نجف اشرف عمارتی برای زوار اسمعیلی که به نجف اشرف مشرف میشوند ساخته‌اند که از حیث جا در آسایش باشند، عمارت بزرگی هم در کربلاء ساخته‌اند که دارای یکصد و سی و هشت اتاق میباشد و هر اتاق دارای آشپزخانه کوچک و حمام که تمام آن لوله‌کشی شده و هر قسمتی از عمارت، بانی معینی دارد که نام او در بالای آن نوشته شده و همه از مردمان هند بوده‌اند، و ابتدای شروع بساختن آن در زمان سلاطین عثمانی و در حدود چهل سال قبل بوده و این ساختمان بتدریج در ظرف چندین سال ساخته شده و یک قسمت آن خیلی جدید است، در وسط عمارت هم مسجدی ساخته شده که باشکوه است و جلو درب مسجد در دالان ورودی این

اشعار و عبارات نوشته شده:

بسم الله الرحمن الرحيم
في عصر سيف الدين مولى الورى
من اهله قد سميت برحمة
تاريخ مبناه اياربنا
و من يرد ثواب الاخرة تؤته منها
آمكان ابراهيم فى سيفى سرا
وقفاً لوجه الله قد اظهرا
برحمة هبها ثواب الاخرة ١٣٤٦

آمكان ابراهيم فى عصر سيدنا مولانا الحادى و الخمسين فى الدعاة المطلقين ابى محمد الطاهر سيف الدين صاحب ط ع عبده الاحقر ملا ابراهيم بن الشيخ الماجد شرف على الهرر والا ساكن سيد هپوربه من ماله الصميم پاندهى لوجه الله الكريم فى اليوم الاول من شهر الله المعظم سنه ١٣٤٦ يوم الثالث وقف كرى ته نا ثواب نوهديه لاهله المسماة رحمة بانى بنت شمس الدين نى طرف اكيدو.

كلمة آ بمعنى هذا است و ط ع مخفف طول الله عمره مياشد و هرر والا يعنى اهل هرر كه در هندوستان است وكلمة بانى بمعنى بانو مياشد.

خلاصه معنى آنكه: اين محلى است كه در زمان داعى پنجاه و يكم سيف الدين صاحب توسط ملا ابراهيم پسر شرف على ساخته شده و بياذ همسر خود رحمت بانو قربة الى الله آنرا وقف نمود.

كسانيكه از اسمعيليه (بهره) براى زيارت مشرف ميشوند و در آنجا بدون دادن اجاره، منزل ميكند و خادم هم دارد و براى كسانيكه بضاعت ندارند خوراك هم داده ميشود، موقوفات زيادى هم از قبيل كاروانسرا و دكان دارد كه براى حقوق كاركنان اين محل و ساير مصارف آن از قبيل برق و آب و خوراك معين شده و آقا سيد صالح نامبرده اكنون مدير آنجا مياشد.

ضريح نقره مرقد حضرت امير المؤمنين على عليه السلام و همچنين ضريح نقره حضرت سيد الشهداء عليه السلام كه هر دو بسيار زيبا و مجلل است توسط رؤساي اين طايفه در هندوستان ساخته شده و براى حضرت ابى الفضل عليه السلام هم بنا است همينطور تقديم كنند.

آيت الله اصفهانى

شب بيستم برحسب مذاكرة قبلى براى ملاقات حضرت آية الله آقا سيد ابوالحسن رفتيم، ابتداء در اطاق

دیگر وارد شده و آقا زاده ایشان آقای حاج آقا حسین خلی اظهار محبت نمودند، بعداً بهمراهی آقای مشیرالسلطنه و آقای مهدی ملک صالحی خدمت آیه الله رسیده و آقای جواد آقا و آقای آقا موسی که هر دو نوه های آقا و بسیار بامحبتند همراه بودند و آقای آیه الله نهایت ملاحظت نمودند.

حضرت آیه الله هشتاد و شش سال سن ایشان است و جثه ضعیفی دارند و خیلی شکسته و افتاده شده اند ولی درعین حال خیلی مهربان و گشاده رو میباشند و سابق تدریس هم مینمودند ولی در آن اوقات بواسطه ضعف بنیه و کسالت ترک تدریس نموده بودند و آن ایام برای درک زیارت اربعین بکربلا مشرف شده بودند، ازینرو نگارنده در نجف موفق بملاقات ایشان نشده و در کربلا درک خدمت کردم و خیلی با محبت و مهربانی نمودند و آقای مشیرالسلطنه راجع بوجهی که از عوائد موقوفات متصرفی ایشان طبق وقفنامه باید برای مخارج حرم مطهر حضرت مولا علیه السلام در نجف با علم نجف بدهند مذاکره نموده که پردازند و رسید بگیرند و روز بعد پرداختند و رسید گرفتند.

نگارنده از طرف پدر بزرگوارم ابلاغ سلام نموده ایشان نیز سلام رساندند و خیلی اظهار علاقه و محبت نمودند و چون چند نفر دیگر هم بودند مذاکرات دیگر نشد و یکنفر از درباریان عراق نیز بملاقات ایشان آمده و از اخبار ایران از جمله استعفای کابینه آقای ابراهیم حکیمی نخست وزیر را اظهار داشت، پس از سه ربع ساعت مراجعت کردیم.

صبح روز اربعین بقصد زیارت بصحن مطهر مشرف شده و چون اجتماع زیاد بود یکی از مهتابیهای جلو حجرات فوقانی رفته و از آنجا زیارت اربعین خواندیم و مشاهده نوحه خوانی و روضه خوانی آنروز در هر بیننده اثر میکرد و دلها را متأثر مینمود مخصوصاً موقعیکه دسته های عربها با وضع جنون آمیزی که بر اثر شدت محبت بود بحرم هجوم میآوردند.

پس از زیارت بدرب حجره آقا میرزا ابراهیم اصفهانی رفته و در آنجا آقا میرزا مهدی ساعت ساز بغدادی را که اصلاً اهل طهرانست و فقیر بسیار با محبت خوبی است و تا آنموقع ندیده بودیم ملاقات نمودیم، ایشان قبلاً در بغداد ساعت سازی داشته ولی در آنموقع تقریباً دو سال بود که بواسطه آب آوردن چشم و عمل آن ترک ساعت سازی نموده بودند. نگارنده از ملاقات ایشان خیلی خوشوقت شدم و بهره معنوی بردم، شب هم با آقا میرزا ابراهیم بمنزل ما آمدند و مشغول تذکر مطالب دینی و خواندن کتب عرفانی بودیم.

روز جمعه فقط به تشرّف بحرم اکتفا نمودیم و شب شنبه چند نفر از رفقا مجتمع شدند، صبح شنبه برحسب وعده قبلی اول طلوع آفتاب آقا میرزا مهدی ساعت‌ساز برای راهنمایی آمده و بمنزل آقا میرزا ابراهیم ایمانی رفتیم.

طویریج

سپس از آنجا بقصد طویریج که در حدود سه فرسخ و نیم تا کربلا فاصله دارد حرکت کردیم، طویریج شهر کوچکی است که در حدود ۲۰ هزار نفر جمعیت دارد و درکنار یک شعبه از شط فرات که در نزدیکی مسیب جدا شده و بطرف کوفه می‌رود واقع است، این شعبه از رود فرات، هندیه نامیده می‌شود ازینرو طویریج را هم که در ساحل آن قرار گرفته هندیه گویند، این شهر تا حله در حدود چهارفرسخ فاصله دارد و جزء لوای حله می‌باشد و این کلمه بلهجه محلی و محرّف، طویریق می‌باشد که مصغر طریق و بمعنی راه کوچک است.

بین راه کربلا و طویریج نخلستانهای زیادی است که عشائر مختلف از قبیل یک شعبه از بنی حسن و بنی کنده در آنجا سکونت دارند و در وسط نخلستانها نهر بزرگی است که بجدول بنی حسن معروف است، رؤسای این قبائل دارای مضیف (مهمانخانه) می‌باشند و ما در بین راه در یکی از مضیف‌ها برای آشنائی بوضعیت آنها پیاده شدیم.

این مضیف بنام مضیف حاج حمود که از شیوخ درجه دوم بنی حسن بود شهرت داشت، پس از آنکه پیاده شدیم از آنها اجازه گرفته وارد شدیم و حاج حمود و پسرش عبدالامیر نهایت محبت نمودند و چند نفر دیگر از اعراب هم بودند و مهربانی نمودند و برای صرف ناهار و هم چنین توقف شب اصرار نمودند ولی ما چون عجله داشتیم قبول نکردیم و پس از صرف چای و اظهار تشکر از پذیرائی آنها، حرکت کرده بطویریج رفتیم.

این قصبه خیلی با روح است و رود هندیه بر زیبایی آن افزوده است پلی روی شط بسته‌اند که وسائط نقلیه از روی آن بطرف حله می‌روند.

موقع ورود بطرف بازار رفتیم در اول بازار محمدمهدی عطار را معروف به صوفی پسر حاج علی که از فقرای روشندل و مستخدم مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری بوده و در آنجا دکان دارد و نوه او عبدالهادی پسر صالح نیز متصل بدان، دکان دیگری دارد ملاقات کردیم، محمدمهدی فقیر خیلی با محبت و با عقیده است

و منظور اصلی ما از رفتن بطوریک ملاقات ایشان بود، ایشان از ملاقات ما خیلی خوشوقت شده و نهایت محبت نمودند و برای توقف شب اصرار کردند ولی چون ما عجله داشتیم از قبول آن عذر خواستیم، قدری با ایشان بودیم و از مجالست ایشان بهره معنوی بردیم، سپس با ایشان بگردش پرداخته و درکنار شط و داخل شهر گردش نمودیم، عبدالهادی نیز خیلی با محبت است و از ملاقات ما خیلی خوشوقت شد و ما پس از آنکه چندی با محمد مهدی و عبدالهادی بودیم خداحافظی نموده بطرف کربلا حرکت کردیم.

ملاقات ثانوی آیت الله اصفهانی

شب یکشنبه برای تودیع خدمت آیه الله آقای سید ابوالحسن رسیدم و در اطاق فقط نگارنده و آقا موسی نوه ایشان بودیم و نهایت ملاطفت و محبت فرمودند، عرض کردم بقصد زیارت قبر حضرت زینب علیها السلام عازم شام هستم و برای اجازه آمده ام جواب ملاطفت داده فرمودند من در آخر ماه به نجف مراجعت میکنم و البته در مراجعت از شام به نجف مشرف شدید باز ملاقات خواهیم کرد، و بعداً از نگارنده در موقع زیارت حرم حضرت زینب علیها السلام التماس دعا نمودند، بعداً نگارنده چند سؤال نمودم:

اول- راجع به زیارت بیت الله و حج- در این دو ساله آیا صحیح است که نهی فرموده اید یا نه؟ جواب دادند: حج کعبه مبتنی بر استطاعت مالی و حالی و طریقی و سیاسی است هرکدام از اینها موجود نبود و خوب ازین میروید و چون در این دو ساله از لحاظ سیاسی اشکالاتی پیش آمد نموده و قضیه کشته شدن طالب یزدی در کعبه معظمه موجب تیرگی روابط ایران و حجاز شده و به ایرانیان هم توهین رسیده و پادشاه حجاز هم قدری مغرور و حفظ حیثیات اسلامی و شئون سیاسی ایران را هم ننموده و دولت ایران هم تذکره نمیدهد ازینجهت تشرف بمکه لزومی ندارد، ولی نه آنکه فتوای حرمت داده باشم بلکه از جهت راهنمایی است و آن نیز نه بطور وجوب و ازینرو برای سال آینده نمیتوان این نظر را ابراز داشت زیرا ممکن است تا آن موقع اشکالات مرتفع گردد.

دوم- راجع بزکوة اسکناس چه میفرمائید، چون ازجهتی زکوة برای نقدین (طلا و نقره) تعیین شده و ازجهتی مناط مسکوک بودن و رواج آنست و امروز اسکناس حکم طلا و نقره را در رواج دارد؟

جواب: اسکناس زکوة ندارد چون مشروط بهر دو شرط است (طلا و نقره با مسکوک بودن) و هریک از

ایندو که منتفی شد زکوة منتفی میشود.

سوم- راجع بکشیدن تریاک چه میفرمائید؟ چون جداً مجد اعلی مرحوم آقای سلطانعلیشاه در تفسیر بیان السعادة آنرا تحریم نموده و مرحوم جدّ حقیر آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه نیز کتابی در حرمت کشیدن تریاک بنام ذوالفقار نوشته و بسیاری از علمای زمان آنرا امضاء نموده‌اند.

جواب: تریاک بترتیبی که امروز معمول شده و در ایران شیوع پیدا کرده حرام است چون مورث صفاتی است که مخالف با دیانت و موجب ازبین رفتن صحت بدن است، ولی استعمال طبی آن در دواجات و یا خوردن برحسب دستور طبیب یا اعتیاد بخوردن آن بمقدار قلیلی که برای پیرمردان گاهی لازم میشود مانعی ندارد.

سپس با درخواست دعا از خدمت ایشان بیرون آمدم و نوّه ایشان آقای آقا موسی یک جلد کتاب وسیلة النجاة رساله عملیه حضرت آیه الله را به نگارنده دادند و گفتند وقتی تعیین کنم که برای ملاقات بیایند ولی چون عازم حرکت بودیم عذر خواسته موکول بمراجعت نمودم.

مزار حسینعلی شاه

صبح روز بعد اول آفتاب با آقامیرزا مهدی ساعت ساز برای زیارت قبر حسینعلی شاه مشرف شدیم.

آنجناب اصلاً اصفهانی و نام شریفش حاج محمدحسین و بنام جدّش شیخ زین الدین نیز معروف بوده و جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و از مجتهدین درجه اول زمان خود بشمار میرفته و رساله‌ای در ردّ پادری فیلسوف و کشیش معروف نصاری که در ردّ اسلام کتابی نوشته مرقوم داشته و جواب او را بنحو اتم و اکمل داده است، خدمت جناب سیدمعصومعلی شاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی ادارت داشته و در سال ۱۲۱۲ در قصبه ذهاب کردستان جانشین نورعلیشاه شده و حسینعلی شاه لقب یافت و در سال ۱۲۱۴ که شاه سیدعلیرضا دکنی وفات یافت خلیفه آنجناب شده و مطاع و پیشوای مطلق سلسله نعمة اللّهیة گردید، در راه فقر و تصوف رنجهای بسیار کشیده و از دست مردم آزارها دید و در سال ۱۲۳۳ مجاور کربلای معلی گردید و جناب حاج محمدجعفر قزاقزلو و مجدوبعلی شاه را جانشین خود نمود و در شب چهارشنبه یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ در موقع خواندن نماز مغرب بمعراج رفت و از عالم مادی دوری گزید و بجهان جاودانی شتافت.

مزار ایشان در خیابان شرقی خیابان حضرت ابی الفضل که آنرا قطع میکند واقع است و بطوریکه در

بستان‌السیاحه مرقوم است مدفن آنجناب در خارج دروازهٔ نجف از طرف چپ دویست و هفتادگام از دروازه دور است ولی اکنون آن قسمت جزء شهر مییاشد و ساختمان شده است و مسجدی هم ضمیمهٔ آنست که بطوریکه در طرائق مذکور است به مسجد حاجی سیدکاظم رشتی معروف مییاشد و در طرف دست چپ متصل بدرب آن دو اطاق کوچک است که مرقد ایشان در اطاق دومی است ولی بواسطهٔ رطوبت زیاد و عدم توجه به تعمیر آن مخروبه شده و محتاج بتعمیر مییاشد، روی قبرکاشی نصب شده و این جملات بر روی آن منقوش است:

«هو الحی الّذی لایموت وفات مرحوم مغفور قطب العارفين و زین‌الواصلین و قبله الموحدین و برهان المحققین و قدوة العلماء العالمین بالله العامل بامرالله حضرت حسینعلی شاه طاب الله

ثراه و نورالله مرقدہ محرم ۱۲۳۴»

قطب امکان سپهر مُلک شهود	مظهر ذات و حسن نورعلی
در مناجات کرد خرقه تهی	گشت واصل بحی لم یزلی
گفت تاریخ رحلتش قانون	شه نعمت لقا حسینعلی

و چون وضعیت آنجا محتاج باصلاح بود خیلی میل داشتم که چند نفر حاضر بتعمیر میشدند که نگارنده هم بوسع خود کمک در ترمیم آن مزار مبارک بنمایم، چون آن بزرگوار هم مانند مولای خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن محل غریب است و توجهی بدانجا نمیشود^۱.

قبر صدرالممالک اردبیلی که از مشایخ جناب حاج محمدجعفر قراگزلو همدانی (مجدوبعلی شاه) بوده در همان مسجد است، جناب میرزا نصرالله خان صدرالممالک که از علماء و امرای اردبیل بوده و در راه فقر زحماتی کشیده بود در زمان ولایتعهدی محمدشاه معلم و مربی او بود و در سلطنت او نیز خیلی محترم بود، پس از فوت محمدشاه بعبتات عالیات مشرف شده و در محرم ۱۲۷۱ هجری درگذشت و در جوار پیرو راهنمای خود جناب حسینعلی شاه در مسجد نامبرده مدفون گردید، بطوریکه مسموع شد آن مسجد فعلاً تحت نظر فرزندان ایشانست.

سپس بزیارت حضرت ابی‌الفضل علیه السلام مشرف شده و نزدیک ظهر برای نهار بمنزل آقا سیدصالح که

^۱- اخیراً جناب آقای مشیرالسلطنه متحمل مخارج شده و بنظارت آقای سیدکاظم قفطون و آقای میرزا ابراهیم ایمانی تعمیراتی شده است.

قبلا تقاضا نموده بود رفتیم.

آقای ناصرالتولیه برادر آقای معاون التولیه کربلائی که هر دو ساکن طهران میباشند و سابقه آشنائی با ایشان از طهران داشتم و پس از چهل و دو سال که بوطن خود نیامده بود درآنموقع برای زیارت آمده بودند در آنجا ملاقات کردیم و ایشان پسر عموی آقا سیدصالح و از آل طعمه میباشند. و پسر ایشان نیزکه جوان خوش اخلاقی است همراه بود.

ساعت سه بعدازظهر به ملاقات آقا سیدحسن کلیددار حرم حضرت ابی الفضل علیه السلام که پسر عمه آقا سیدصالح است رفتیم، جوان خیلی خوش اخلاق و با محبتی است و ماشین تصفیة آب کربلا از او است و ثروت زیادی دارند چند سال است که ایام تابستان بشمیران طهران میآیند.

آقا سیدصالح خواهش کردندکه برای زیارت سرداب مرقد حضرت ابی الفضل علیه السلام برویم ایشان قبول کرده و وقت آنرا موکول بتعیین خودمان نمودند و ما برای صبح روز بعد تعیین نمودیم، سپس بحرم حضرت ابی الفضل مشرف شده و نماز مغرب و عشاء را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواندیم.

مدفونین در حرم مطهر و صحن

از علمای مشهور که در صحن مطهر مدفون میباشند مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی میباشند که در سال ۱۲۲۷ متولد شده و جمع بسیاری از شیعه عراق و ایران و هندوستان و ترک از ایشان تقلید مینمودند و او را کعبه و قبله می گفتند، در ۱۶ ذیقعدة سال ۱۳۰۹ در کربلا وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مدفون گردید، چهار فرزند داشته از اینقرار حاج شیخ حسین، حاج شیخ علی شیخ العراقین، حاج شیخ محمد معروف بابن الشیخ، و مرحوم حاج شیخ عبدالله که از همه کوچکتر و از مشایخ بزرگ سلسله نعمة اللہیه بوده و رحمتعلی شاه لقب داشتند، حاج شیخ حسین نیز در ۲۲ شوال ۱۳۳۹ وفات یافت و در جوار پدر مدفون گردید.

دیگر مرحوم آية الله میرزا محمدتقی شیرازی که از مراجع مهم شیعه و پس از مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و آية الله یزدی مورد رجوع مردم گردید.

دیگر مرحوم سیدکاظم رشتی که از شاگردان مرحوم شیخ احمد احسائی و غلوّ زیادی نسبت بشیخ داشت و میرزا علیمحمد مؤسس بابیه و حاج محمد کریم خان رئیس شیخیه از شاگردان ایشان بودند. سیدکاظم مرام

اخباری داشت و با علم اصول موافق نبود در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و در رواق پائین پای شهداء مدفون گردید. شاگرد ایشان حاج محمدکریم خان مؤسس فرقه شیخیه نیز از قاجار بود و در فضل و کمال شهرت بسزائی داشت و نسبت بشیخ احمد غلوی داشت در شعبان سال ۱۲۸۸ وفات یافت و در رواق پائین پا دفن گردید. محمدعلیشاه و احمدشاه قاجار نیز در یکی از حجرات رواق پشت سر مدفون میباشند. شب که بمنزل آمدیم آقای عبدالامیر ترجمان پسرآقامیرزا علیخان خاموش که جوان متدین و فقیر بامحبتی است با پسر عمه خود برای ملاقات آمد، شغل ایشان کفش دوزی است ولی چندین سال است که نوحه خوانی موکب بصره نیز با ایشان است و در آن روزها گرفتار همان قسمت بودند، سپس بخواهش نگارنده نوحه عربی و روضه مختصری خواندند.

سرداب حرم ابی الفضل علیه السلام

صبح روز بعد ساعت نه برحسب وعده قبلی بهمراهی آقا سیدصالح بزیارت سرداب حرم مطهر حضرت ابی الفضل علیه السلام مشرف شدیم، بسیار حزن آور بود بطوریکه همراهان از گریه خودداری نداشتند و گوئی خود جسد مبارک حضرت ابی الفضل علیه السلام را زیارت میکنند. آری، اگر حال محبت و بستگی و علاقه معنوی باشد همینطور است و هرچه ظاهراً نیز نزدیکتر شود و قرب مکانی حاصل آید حال محبت و شعله شوق بیشتر میشود، از در و دیوار سرداب و دالان های آن آثار عظمت و بزرگی مقام هویدا بود و مانند این بود که در همه جا خود حضرتش ناظر و شاهد اعمال است از اینرو درعین اشتیاق تام و رغبت زیاد زیارت آن مقام مقدس از مشاهده آنجا و زیارت در و دیواریکه بوی عشق و شور شهادت و جانبازی از آن بلند بود لرزه بر اندام ما افتاده و با حال شوق و تأثر ضمیمه شده بود. متصل بر رواق طرف شرقی اطاق کوچکی است و از آنجا دری مقفل بطرف سرداب است از آنجا پائین رفتیم دالان طولیلی بعرض دو متر دور میزند و مربعی را تشکیل میدهد که هر ضلع آن دالانی است که در زیر یکی از رواقها قرار گرفته و از وسط راهرو و دالانی که در زیر رواق شرقی است دالان کم عرض کوتاهی بطرف داخل باز میشود، قدری که رفتیم وارد دالان دیگری میشویم این دالان در اطراف اطاق کوچکی است که قبر مطهر حضرت ابی الفضل علیه السلام در آنجا واقع شده و چند سوراخ کوچک گذاشته شده و در ندارد و ضریح

بر روی این مسقف در بالا قرار گرفته است و چون این دالانها تاریک است هرکدام شمعی در دست گرفتیم و داخل آن اطاق را نیز از سوراخها توسط شمع مشاهده کردیم و نمازی خوانده زیارت و طواف نمودیم و حال غریبی برای همراهان دست داد.

در یکی از دالانهای بزرگتر چاهی است عمیق که آب دارد ولی مدتها است متروک مانده است پس از زیارت آنمقام مقدس بیرون آمده و بمنزل رفتیم.

حاج مطهر علیشاه

عصر بیرون رفته و بحرم حضرت ابی الفضل علیه السلام مشرف و از آنجا که بیرون آمدیم در دم دکان آقا میرزا ابراهیم آقای حاج مطهرعلیشاه پیشوای دراویش خاکسار را ملاقات نمودیم، ایشان سلام کردند نگارنده چون نمیشناختم از نامشان سؤال نمودم ایشان خود را معرفی نموده و اظهارکردند که قصد ملاقات داشتند ولی میخواستند که قبلاً اطلاع دهند، نگارنده نیز از ملاقاتشان اظهار مسرت نمودم، از شیخ ایشان سؤال کردم؟ گفتند شیخ من مرحوم حاج بحارعلیشاه بود (ایشان بحاروبعضی دیگر بهار میگفتند) و سلسله بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرسد و در تواریخ هم سلسله ترابیه ذکر شده و مقصود همان خاکسار است از مشایخ ایشان پرسیدم تا هفت طبقه بدین ترتیب ذکر کرده اند:

ایشان جانشین حاج بهارعلیشاه مدفون در وادی السلام و او جانشین قطارعلیشاه! مدفون در طهران، و او جانشین خوشحال علیشاه رشتی مدفون در رشت، و او جانشین بحرعلیشاه و او جانشین ببرعلیشاه(!) که هر دو در مازندران مدفون هستند و او جانشین کرمعلیشاه که در ونک جنب قبر مستوفی مدفون است و بطوریکه ایشان اظهار میداشتند سلسله ایشان بشاه سیدجلال بخارائی که معاصر حضرت شاه نعمه الله ولی بوده میرسد ازینرو سلسله را جلالی نیز گفته اند و بنا باظهار ایشان درین سلسله شاه سیدجلال پسر شاه سیدعلی اصغر پسر سید محمد فرزند امام علی النقی نیز از بزرگان سلسله بوده است.

طرز ورود در سلسله را پرسیدم؟ گفتند: هرکسی که بخواهد وارد در سلسله شود باید هزار و یک روز خدمت کندکسانی هم که باید به کمال برسند سه اربعین ریاضت بآنها دستور داده میشود در اربعین اول باید ترک حیوانی و در دوم ترک حیوانات و در سوم ترک اکل نمود و فقط بنمک و آب افطارکرد، گفتم آیا ممکن است

یک نفر چهل روز اصلاً غذا بمعده او نرسد؟ گفتند: هیچ مانعی ندارد و اطباء نیز تصدیق نموده‌اند و من خودم هم امتحان نموده‌ام چون این امر تدریجی است و ابتداء فقط ترک حیوانی بعد حبوبات بعد مطلق مأكولات میشود و بعلاوه خود نمک غذائیت دارد، گفتم مخالف بهداشت بدن و موجب ازبین رفتن قوای بدنی است، گفتند بزرگان سابق ما امتحان کرده‌اند و آنها تا عملی را با شرع تطبیق نمی‌نمودند بدان اقدام نمی‌کردند.

گفتم در سلسله شما تقید بآداب شرع لازم است؟ گفتند البته تا ظاهر شرع درست نباشد بیاطن نمیتوان رسید و همه آداب شرع را باید رعایت کرد و من بهمه پیروان دستور میدهم که حفظ آداب شرع نمایند.

گفتم راجع به سلاسل صوفیه چه می‌گوئید؟ گفتند ما هرکه نام علی را بر زبان راند خوب میدانیم ولی سلاسل حقه را دوازده سلسله میدانیم از جمله سلسله نعمة اللّٰهیه که باقای صالح‌علیشاه منتهی میشود و لیکن از جهت اینکه همه نام مولا علیه السّلام را بر زبان میرانند همه را دوست داریم و بهمین جهت با علی اللّٰهیان نیز محبت داریم.

نگارنده گفتم البته درویش باید همه خلق عالم را دوست بدارد و مظهر محبوب بداند و در همه جا او را جلوه‌گر بیند و نسبت بهمه کس مساعدت و محبت داشته باشد که خدمت بنوع یکی از عبادات است ولی مقام تکلیف با تکوین فرق دارد، و در این مقام هرکه بانجام تکلیف و تطبیق آن با تکوین نزدیکتر باشد تقدم دارد و آنکه نام خدا و پیغمبر را بر زبان میراند مقدم است بر کسیکه اصلاً نام آنها را نمی‌برد و هم چنین معتقدین به پیغمبر خاتم صلی اللّٰه علیه و آله و مسلمین بر غیر آنها تقدم دارند.

همینطور در میان مسلمین کسانی که دم از ولایت و تشیع میزنند بر دیگران مقدمند و در میان شیعه هم اشخاصیکه ادعای فقر و تصوف دارند بر سایرین مقدم میباشند چون بیشتر از دیگران دعوی بستگی بمولا علیه السّلام دارند و در امور اجتماعی رعایت این قسمت لازم است، ولی درعین حال سروکار ما با یکی است و اختلاف معنوی که در مذهب است سبب نمیشود که بظاهر هم ترک معاشرت شود، بلکه تمام مذاهب اسلامی باید با یکدیگر متحد شوند تا بتوانند بر مشکلات اجتماعی خود فائق آیند.

بیانات نگارنده را پسندیدند و چون نزدیک غروب بود از ایشان تودیع نمودم و ایشان تقاضا داشتند که وقتی برای ملاقات تعیین شود ولی چون نگارنده صبح روز بعد عازم حرکت بودم موکول بمراجعت نمودم و ایشان

خواهش کردند که در مراجعت در کوفه بخانقاه ایشان بروم و از ایشان ملاقات نمایم^۱.

اول غروب بحرم مشرف شده و در آنجا آقا محمدمهدی عطار طویریجی را که قبلاً نام بردیم ملاقات نمودیم ایشان پسر مرحوم حاج علی نوکر مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری میباشند و حاج علی فقیر با بصیرت و با محبتی بود، پسرش نیز همینطور است و در طویریج سکونت دارد و ایشان بقصد ملاقات نگارنده از طویریج حرکت کرده بودند و اتفاقاً همان ساعت اول ورود ملاقات نمودیم.

پس از خواندن نماز بهمراهی ایشان و آقاسیدکاظم و آقا میرزا ابراهیم و همسفران بمنزل آقای عبدالامیر ترجمان که قبلاً وعده شده بود رفتیم و در آنجا از غزلیات آقای خاموش خوانده شد و بهره معنوی بردیم و تا ساعت هشت و نیم در آنجا بودیم بعداً از آنجا بیرون آمده بتدریج دربین راه با رفقای آنجا تودیع نمودیم که صبح حرکت کنیم.

دو طفل مسلم

صبح روز سه شنبه ۲۵ صفر اتومبیل سواری تهیه نموده باتفاق آقای مشیرالسلطنه و آقای ملک صالحی ساعت ده از کربلا بطرف کاظمین حرکت نمودیم.

در مسیب که تقریباً چهار فرسخی کربلا است بزیارت طفلان مسلم، ابراهیم و محمد که مزار آنها قریب دو کیلومتر تا مسیب فاصله دارد رفتیم.

این دو طفل بنا بقول مشهور با خود مسلم علیه السلام بودند و بعداً گرفتار شدند و بعضی هم نوشته اند که با مادر خود در کربلا بودند و موقعیکه خیام را آتش زدند همه اهل بیت و اطفال از جمله این دو طفل فرار کردند و پس از آنکه مجدد مجتمع شدند دو دختر از حسین علیه السلام و دو پسر از مسلم نیافتند، پس از جستجوی زیاد دو دختر حسین علیه السلام را در کنار بوته خاری دست بگردن یافتند چون خواستند آنها را حرکت دهند معلوم شد مرده اند، و دو طفل مسلم چون پسر بودند فرار کردند و بالاخره گرفتار شده بوضع فجیعی که در مقاتل مذکور است شهید شدند و در محلی که فعلاً به مسیب معروف است مدفون گردیدند.

^۱ - برحسب همان وعده در سفری که در آذر (صفر ۱۳۶۹) توفیق تشریف بعنات عالیات دست داد در کوفه بخانقاه ایشان که مقابل مسجد کوفه است رفتیم.

صحن آنجا با روح است و مزار با صفای حزن‌انگیزی دارد و از در و دیوار آن بوی غربت و یتیمی بمشام میرسد و در هر شخص با عاطفه تأثیر میکند.

آری کسانی که در راه حق و حقیقت از روی ظلم و ستم شهید شده باشند در حقیقت نمرده و زنده جاوید میباشند:

زنده که باشد بپر هوشیار آنکه بمیرد بسرکوی یار

ویژه آنکه طفل و غریب بوده و قاتل از رسوم انسانیت بیگانه باشد، مانند این دو طفل بیگانه که بنا ببعض تواریخ بخانه قاتل خود پناه آورده بودند و مع ذلک قاتل بر آنها رحم نکرد!

بسوی کاظمین

پس از آن حرکت نموده یکساعت بعد از ظهر بکاظمین وارد و بفندق المفید رفتیم و عصر اول شب بحرم مطهر مشرف شدیم، آقای شیدانی هم که صبح از نجف حرکت کرده بودند اول شب وارد شدند.

صبح بیگداد بسفارتخانه ایران برای اقدام راجع بویزای تذکره‌ها رفتیم و در اطاق آقای کیوانی آقای میرسید حسن میرعمادی را که از اهل مشهد و از فقرای نیک و بامحبت میباشند و بنا بود از طهران با ما حرکت کنند و موانعی ایجاد شده بود که نتوانستند و روز قبل وارد شده بودند ملاقات کردیم، و آقای فرهنگ را نیز ملاقات نمودیم و مذاکراتی راجع بحرکت و ویزاها شد و قرار شد که بلیط ترن برای روز بیست و هشتم صفر که ساعت هشت و نیم بعد از ظهر حرکت میکند گرفته شود و چون از خاک ترکیه عبور می‌کنند گرفتن ویزای ترکیه هم لازم بود ولی چون مدت اعتبار ویزای مصر منقضی میشد گرفتن ویزای فلسطین که عبوری بود میسر نشد.

پس از مذاکرات لازمه بهمراهی رفقا و آقای میرعمادی بی بازار آمده و رفقا آنچه لازم داشتند تهیه نمودند، سپس ناهار صرف شد آنگاه بحجره آقای حاج سیدحسن رفتیم و اطلاعاتی راجع بمسافرت سوریه کسب نمودیم و ساعت ۳ بعد از ظهر بکاظمین مراجعت نموده و بزیارت سیدمرتضی و سیدرضی رفتیم.

ساعت چهار بعد از ظهر آقای فرهنگ برای ملاقات آمدند و بنا بود آقای میرعمادی هم عصر بیایند ولی بعد معلوم شد که با آقای کیوان آمده و منزل ما را پیدا نکرده مراجعت کرده بودند.

روز بعد بواسطه بارندگی از منزل بیرون نرفتیم و آقای ملک صالحی برای گرفتن تذکره‌ها از سفارت ترکیه،

بیغداد رفتند و آقای شیدانی هم برای کارهای خود بیغداد رفتند.

عصر آقای میرعمادی و آقای فرهنگ آمدند و مذاکره شد که صبح روز بعد که جمعه بود برای زیارت قبر

سلمان بمدائن برویم.

تاریخ رحلت حضرت رسول (ص)

شب جمعه برای نماز بحرم مشرف شدیم و چون شب بیست و هشتم و بنا بعقیده مشهور شیعه رحلت حضرت رسول صلی الله و علیه و آله در این روز بوده لذا جمعیت زیادی در حرم مشرف بودند و دستة سینه‌زنی هم در بازار حرکت میکرد.

این نکته ناگفته نماند که این عقیده مشهور شیعه است ولی کلینی علیه‌الرحمه در کافی ذکر میکند که: در دوازدهم ربیع‌الاول رحلت فرموده و مولوی هم در مثنوی معنوی در تفسیر حدیث: **من بشرنی بخروج الصفر بشرته بالجنة** میفرماید:

احمد آخر زمان را ارتحال در ربیع‌الاول آمد بی جدال

و اهل سنت هم عموماً دوازدهم را رحلت میدانند و ابن شهر آشوب نیز در مناقب خود رحلت حضرت را در دوازدهم ذکر کرده و شیخ ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خود موسوم به جلاء الاذهان و جلاء الاحزان معروف بتفسیرگازر در ذیل آیه: **واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله** در اواخر سوره بقره ذکر میکند که آیه **يا ايها الرسول بلغ** در غدیر خم بر حضرت نازل شد و هم در آن منزل: **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي** فرو آمد پس از آن هشتاد و دو روز برآمد آیت ربا آمد پس از آن آیت **واتقوا يوماً ترجعون فيه الى الله** آمد و رسول خدا پس از آن بیست و یکروز در دنیا بود که اگر ماه ذی‌حجه و محرّم و صفر هر کدام سی روز بوده (چون سه ماه هم از نظر نجومی ممکن است متوالیاً ۳۰ روز باشد) و از غدیر تا آخر ذیحجه ۱۳ روز میشود جمعاً ۷۳ روز، و نهم ربیع‌الاول ۸۲ روز و اگر ۲۱ روز بعد هم حساب کنیم اواخر ربیع‌الاول رحلت حضرت میشود ولی اینطور قولی نرسیده است و در تفسیر مجمع‌البیان ذیل همین آیه نزول آیه **اليوم اكملت لكم دينكم** را در عرفه و عرفات ذکر کرده و بقیه را مانند قول ابوالمحاسن ذکر نموده است که بنا بر آن قول رحلت حضرت در اواخر دهه دوم ربیع‌الاول اتفاق افتاده است.

و نیز در مجمع در اول سورۀ توبه روایتی ذکر شده که معنی آن این است که چون آیه ان الله بئری، من المشرکین را بر آنها خواند مشرکون گفتند ما هم از پیمان و عهد تو و پسر عم تو بیزاریم و چون سال بعد که سال دهم بود رسید پیغمبر حجة الوداع را انجام و بمدینه مراجعت فرمود و بقیۀ ماه ذیحجه و نیز ماه محرم و صفر و چند شب از ماه ربیع الاول را در مدینه بود تا آنکه بخداوند ملحق گردید که از این روایت نیز معلوم میشود رحلت آنحضرت در ماه ربیع الاول بوده است.

در رجال ما مقانی اقوال مختلفه در تاریخ رحلت آنحضرت ذکر شده از جمله مذکور است که خوارزمی در اول ربیع الاول و ثعلبی و قاضی ابوبکر در دوم و طبری از ابن کلبی و ابی محنف نیز همینطور حکایت نموده و بعضی هیجدهم گفته اند و بعضی بیست و دوم گفته اند که این دو قول با عبارت مجمع البیان تقریباً نزدیک میشود و بعضی در هشتم و بعضی در دهم و گروهی در سیزدهم جمعی در چهاردهم و عده ای هم در پانزدهم ربیع الاول گفته اند.

ولی آنچه نزد همه اهل سنت مشهور است و در شیعه نیز پس از قول به بیست و هشتم صفر بیشتر شهرت دارد و مورد وثوق است همان قول دوازدهم میباشد و اینکه بعضی گفته اند شاید کلینی درین باره تفسیر نموده که قول عامه را گفته، بی مورد است زیرا کلینی در هیچ موردی از اظهار عقاید تشیع و احکام تقیه ننموده چگونه فقط درین مورد تقیه کرده؟ باضافه در تاریخ تقیه معقول نیست.

و نظر بحدیث مذکور و رأی کلینی پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه روز دوازدهم را نیز بنام وفات آنحضرت مجلس سوگواری منعقد مینمایند و محتمل است که روز بیست و هشتم صفر روز شدت مرض بوده که از حیات مأیوس شده بودند و روز دوازدهم ربیع الاول رحلت فرمود که جمع بین دو قول باشد.

لکن شیعه روز بیست و هشتم را رسماً روز سوگواری میدانند و در همه جا بدین مناسبت تعطیل است و با آنکه در تواریخ وفات حضرت امام حسن علیه السلام باختلاف در هفتم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم صفر ذکر شده و بعضی تعطیل عمومی را بواسطه رحلت امام حسن علیه السلام میدانند، ولی نزدیکتر با احترام آن است که این تعطیل بنام حضرت رسول علیه السلام و بنام هر دو باشد هر چند بین بزرگان جدائی نیست ولی مشهور بین شیعه این است که بیست و هفتم صفر رحلت امام حسن علیه السلام و بیست و هشتم رحلت حضرت رسول علیه السلام و آخر ماه را رحلت حضرت رضا علیه السلام میدانند.

مدائن

صبح روز جمعه بی‌غداد حرکت کرده و در جسر المأمون آقای میرعمادی و آقای فرهنگ را ملاقات نموده مجتمعاً با اتومبیل سواری بطرف مدائن حرکت کردیم و مسافت آنرا که قریب چهار فرسخ است بواسطه خرابی راه در یکساعت پیمودیم.

نام مدائن قبل از اسلام تیسفون بود که در زمان اشک سیزدهم از سلاطین اشکانی (۳۷-۵۵ قبل از میلاد) پایتخت ایران شد و روز بروز بر اهمیت آن افزوده شد و در زمان ساسانیان ویژه انوشیروان بنهائیت وسعت و عظمت رسید و در زمان خلیفه دوم بتصرف مسلمین درآمد و چون خیلی بزرگ و باعظمت بود و عرب کمتر شهری بآن عظمت دیده بودند لذا آنرا مدائن نامیدند که جمع مدینه و بمعنی شهرها میباشد. ابتداء زیارت قبر سلمان فارسی که از طرف خلیفه دوم والی مدائن شد و در همانجا وفات یافت رفتیم، قبر او در آنجا معروف و زیارتگاه عموم است.

در سال وفات او بین مورخین اختلاف است بعضی سال بیست و هفت و جمعی سی و سه و گروهی سی و شش هجری گفته‌اند و مینویسند که علی علیه السلام در همان شب از مدینه بمدائن آمده و او را کفن و دفن نمود البته این امر بظاهر مشکل بنظر میرسد ولی بنظر عرفان که معنویت علی علیه السلام را در همه جا مخصوصاً نزد مخصوصین حاضر و ناظر میدانند خالی از اشکال است، زیرا سلمان از اصحاب خاص علی علیه السلام و دارای معرفت بنورانیت بوده و دست معنویت علی علیه السلام همواره او را از کثافات و آلودگیهای دنیوی پاک و پاکیزه داشته و راهنمای او بوده در آنموقع بطریق اولی دست از او برنداشته است.

متصل بمزار سلمان در همان صحن مزار حذیقه بن الیمان صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شده است حذیقه از نزدیکان و خواص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بود و همواره میگفت: من منافقین امت را می‌شناسم، و پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کوفه ساکن شد و پس از قتل عثمان که مردم با علی علیه السلام بیعت کردند او نیز مجدد بیعت نمود و چهل روز پس از آن در سال سی و ششم هجری در مدائن وفات یافت و پسران خود صفوان و سعید را به بیعت با علی علیه السلام وصیت کرد و آنها نیز بوصیت پدر عمل نموده و در جنگ صفین بدرجه شهادت رسیدند.

قبر جابر بن عبدالله انصاری هم که از بزرگان صحابه و از بدریین بوده و تا زمان حضرت باقر علیه السلام نیز حیات داشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو فرموده بود که: تو فرزند من باقر علیه السلام را ملاقات خواهی کرد از طرف من باو سلام برسان، در اطاق جداگانه واقع است و جلوی قبر جابر قبر سید محمد طاهر بن علی بن الحسین علیها السلام واقع است ولی صحت و سقم آن معلوم نیست چون در تواریخ صحیحه فرزندی باین نام برای آنحضرت ذکر نشده و شاید فرزند بلافاصله نبوده است.

طاق کسری

پس از آن برای تماشای ایوان مدائن رفتیم، الحق ایوانی باین بزرگی و بارگاهی باین عظمت گمان نمیکنم وجود داشته باشد در آنموقع هم نظر عبرت و هم نظر تحسین پیش آمد و قصیده:

هان ایدل عبرت بین از دیده نظرکن هان ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

و شعر:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را

بخاطر آمد.

آری، روزگار همینطور است و همینطور هم خواهد بود، چه بزرگانی در این عمارت زندگی کرده و گذاشتند و رفتند، و از جهتی کسانی که این بنای بزرگ را نموده اند چه زحمت ها کشیده و با چه استحکامی ساخته اند که پس از هزار و چهارصد و چند سال هنوز از بین نرفته است!

این عمارت بارگاه انوشیروان عادل از بزرگترین پادشاهان دادگستر ایران بوده و عظمت بنا بر عظمت صاحب آن دلالت میکند و در سال نوزدهم پادشاهی خود آنرا بنا نمود و کاخ سپید نامید زیرا تمام آن با آجرهای سفید و بزرگ ساخته شد.

ایوان بطوریکه بعضی نوشته اند چهل و هشت متر ارتفاع دارد و عرض آن بیست و هشت و طول پنجاه و هشت متر است ولی در آنجا میسر نشد خودم اندازه قطعی آنرا تحقیق کنم، آجرهایی که در این بنا بکار رفته بزرگتر و قطورتر از آجرهای معمولی است، قطر دیوارها در حدود هشت متر است و دیوار جلوی ایوان شکاف بزرگی برداشته و شکاف آنرا با گچ گرفته اند و اخیراً از طرف دولت عراق پایه برای آن برداشته شده، دیواری هم

در قسمت شرقی ایوان از عمارت باقی مانده که در حدود چهل متر ارتفاع دارد و از علائم و آثار معلوم میشود که چند طبقه عمارت بوده و طاقچه‌ها و بعضی آثار دیگر در آنجا پیداست و این دیوار نیز قدری خرابی پیدا کرده و کج است و برای آنکه ازین نرود اخیراً دولت عراق پایه خلی قطور بزرگی برای آن ساخته و تعجب آنکه این پایه جدید که با وسائل امروزی ساخته شده طاقت بار سنگین آن دیوار را نداشته و شکست پیدا کرده! ولی آن دیوار پس از چندین قرن باقی مانده است! در قسمت جنوبی دیوار هم آثار عمارت پیدا است.

بطوریکه در تواریخ می‌نویسند در دو طرف ایوان چهار طالار بزرگ ساخته شده بوده که هر یک بیست و سه متر طول و شش متر عرض آن بوده و زیر طاق بزرگ رواقی بوده باسم آپادانا که تختگاه پادشاه بوده و در اطراف طاق بزرگ یکصد و پنجاه روزنه مدور برای روشن کردن بارگاه باز کرده بودند و دیوارهای بارگاه از پارچه‌های فاخر و بعضی جاها از کاشیهای الوان با سیم و زر مستور بوده و بعضی قسمت‌های طاقتها و ستونها از ورق‌های نازک مسی اندوده بطلا و نقره پوشیده شده بوده و قالی آن یکصد و چهل متر طول و بیست و هشت متر عرض داشته و بعضی مینویسند سیصد و پنجاه و هفت متر طول و هفتاد و دو متر عرض آن بوده و تار و پود آن ابریشمهای زربفت و گلابتون بوده و متن و حاشیه آن بجواهر الوان و زمردهای قیمتی مرصع و نقشه باغ و بستان و سبزه و گل با جواهر رنگارنگ در آن تعبیه شده بود، و مسلمین موقعی که آنجا را فتح کردند این قالی گرانها را قطعه قطعه کرده و تقسیم نمودند و در انتهای بارگاه دری است که باندرون باز میشده و تخت سلطنتی در همان نزدیک بوده و بالای تخت، تاج ساسانیان با زنجیر طلا بسقف آویخته شده بود و این تاج از زر ناب و با مروارید و یاقوت و زمردهای گرانهای درشت مرصع شده و بطوریکه می‌نویسند نود و یک کیلو وزن آن بوده است.

درباره استحکام آن بنا می‌نویسند که منصور عباسی موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند و مصالح ساختمانی آنرا در شهر جدید بکار برد ولی از عهده بر نیامد.

بهر حال این بنای عظیم از عجائب قدرت بشر میباشد و نشانه این است که مرکز امروزی عراق در زمانی قلب کشور با عظمت ایران بوده و متأسفانه امروز از آن بی بهره است.

پس از آن در همانجا ناهار خورده و مراجعت بشهر نمودیم و از آنجا بکاظمین رفته مشغول تهیه وسائل سفر سوریه و بستن اثاثیه شدیم و اول شب نماز را در حرم خوانده سپس بایستگاه راه آهن با اتومبیل حرکت کردیم.

بسوی سوریه

ساعت هفت بعدازظهر در بغداد محوطهٔ موصل که خط آهن سوریه هم از آنجا حرکت میکند پیاده شدیم و دو اطاق درجهٔ دو واگن‌لی که محل خواب داشت و هر اطاق جای دو نفر و متصل بیکدیگر و بسیار مجلل بود برای ما معین نمودند و آقای فرهنگ هم تا موقع حرکت قطار با ما بودند.

اطاقهای واگن‌لی درجهٔ یک و دو خیلی مرتب و واگن آن متعلق بترکیه است تمام وسائل راحتی را دارد و بین دو اطاق هم روشویه واقع شده که مخزن آبست و هر دو اطاق بآن در دارد فرقی که بین درجهٔ یک و دو میباشد آنست که اطاق درجهٔ دو جای دو نفر و درجهٔ یک جای یکنفر را دارد و اطاق درجهٔ دو دو تختخواب دارد یکی در زیر و دیگری بفاصلهٔ یکمتر در روی آن واقع شده و خیلی راحت است. این خط آهن رستوران مرتب نیز دارد که خیلی تمیز و پاکیزه است.

ساعت هشت و نیم بعدازظهر قطار حرکت کرد و شب در قطار شام خورده و خوابیدیم.

موصل و نینوا

صبح ساعت هشت و نیم وارد موصل شدیم و چون قطار دو ساعت و نیم در آنجا توقف میکرد درشکه گرفته بداخل شهر رفتیم.

این شهر در شمال عراق واقع و طول آن ۴۳ درجه و ۸ دقیقه و عرض ۳۶ و ۲۱ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۱۱ درجه و ۴۷ دقیقه و ۱۷ ثانیه است و اختلاف طول با طهران ۸ درجه و ۲۰ دقیقه و ۵۸ ثانیه و نصف‌النهار آن تقریباً ۳۳ دقیقه و نیم بعد از طهران است.

سکنهٔ شهر موصل غالباً عرب و پس از آن کرد میباشند و بیشتر آنها حنفی مذهبند، سایر مذاهب اهل سنت و شیعه نیز وجود دارد، ما با آنکه هوا خیلی سرد بود بیشتر خیابانهای موصل را گردش کردیم، عمارات آن از سنگ ساخته شده و مناظر زیبایی دارد سپس پیاده بازار آنرا دیدیم، آنگاه از روی جسر طویل و زیبایی که در کنار شهر واقع است با درشکه عبور نموده و از آنجا به نینوا رفتیم.

نینوا^۱ قریب یک کیلومتر با موصل فاصله دارد و در قسمت شرقی آن واقع است. این شهر چندین قرن قبل از میلاد مسیح علیه السّلام مرکز تمدن و سلطنت آشوریان بوده و در تواریخ از آن بعظمت یاد میکنند ولی اکنون قصبه کوچکی بیش نیست و از آثار و خرابه‌های شهر سابق باقی نمانده است.

مزار حضرت یونس علیه السّلام

در بالای تپه مرتفعی که در نینوا هست قبر حضرت یونس علیه السّلام واقع و صحن باصفائی دارد و مردم هم برای زیارت بدانجا میروند و حضرت یونس در قرن نهم پیش از میلاد در آن شهر ظهور نمود و قوم او در میان امم سالفه تنها قومی بودند که پیش از نزول عذاب ایمان آورده و از کرده خود پشیمان شدند چنانکه در قرآن مجید در اواخر سوره یونس میفرماید: «فلولا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها الا قوم يونس لما آمنوا كسفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا و متعنا هم الى حين» یعنی چرا هیچ قریه (یعنی اهل قریه) ایمان نیاورد تا ایمان برای آنها سودی داشته باشد جز قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب رسوائی را از آنها در دنیا برداشتیم و تا هنگام مرگ آنها را از نعمتها بهره‌مند گردانیدیم، منظور آن است که ایمان و توجه بخداوند برای برکت دنیوی نیز نافع است و شرح حکایت قوم یونس و دعوت او در تفاسیر و تواریخ مذکور است و در کتاب قاموس در ذکر یونس مینویسد که خداوند او را مأمور دعوت اهالی نینوا نمود و او راضی نبود و برای فرار از اینکار دریا فا بقصد ترشیش در جنوب اسپانیا حرکت کرد و دریا طوفانی شد و برحسب خواهش خودش، او را بدریا افکندند و ماهی بزرگی او را بلعید سپس ماهی او را در ساحلی که شاید شهر صیدون بوده انداخت و او بختای خود آگاه شده و مجدد که مأمور نینوا شد اطاعت کرد.

ابتدا از یک تپه بالا رفته و بعداً از پله‌های سنگی رفتیم و بدالانی سنگی رسیدیم و از آنجا نیز قدری بالاتر وارد صحن مزار شدیم در صحن هم از پله‌ها بالا رفتیم و صحن کوچکتری بود، از آنجا وارد عمارتی شدیم که مسجد و رواق مزار است، سپس وارد اطاق کوچکتری شده آنگاه از پله‌هایی پائین رفتیم و باطاق کوچکی که ضریح حضرت یونس علیه السّلام در آن واقع است وارد شده زیارت نمودیم و نماز زیارت خواندیم.

^۱ - نینوا اخیراً بواسطه توسعه شهر موصل جزء شهر شده و یکی از محلات موصل محسوب میشود و در سال ۱۳۸۹ قمری که نگارنده پس از تشرف حج بعتبات مشرف شده و از آنجا برای زیارت مرقد حضرت یونس و حضرت نورعلیشاه اول بموصل رفتم نینوا وصل بموصل بود.

در اطراف اطاق آیات قرآنی که راجع بیونس است ذکر شده و بر روی ضریح پارچه گذاشته شده و آیه: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» که حضرت یونس علیه السّلام در موقع گرفتاری در شکم ماهی خواند و به یونس معروف است نوشته شده و چون یونس پیغمبر درموقع گفتن این دعا حال اضطرار و توجه تام و گسیختگی از علائق برای او پیش آمده و بقصور و ظلم خود اعتراف نمود که نهایت مرتبه فقری عبودیت است خداوند متعال از او عفو فرمود و از کدورت و زندان ماهی طبیعت نجات داد و بمؤمنین هم وعده فرموده که هرکه با همان حال مرا بخواند و زبان حالش بتمام معنی باین حقیقت مترنم باشد او را از غم و کدورت و گرفتاریها نجات میدهم، و از حضرت رسول صلی الله و علیه و آله درین باب روایت شده که فرمود: هیچ صاحب اندوهی نیست که این دعا را بخواند مگر آنکه خداوند درخواست او را اجابت میکند، و حضرت صادق علیه السّلام فرموده: تعجب میکنم از اندوهناکی که باین دعا متوسل نشود زیرا خداوند وعده رفع کدورت از او را داده است ازینرو بزرگان عرفاء برای غالب سلاک دستور خواندن این دعا را میدهند که با حال توسل از خداوند درخواست کند که او را از شکم ماهی طبیعت نجات دهد.

این مسجد دارای مناریست که تمام آن از سنگ مرمر شفاف ساخته شده و مجلل است، سایر قسمتهای عمارت نیز از سنگ ساخته شده و منظره آن دارای روحانیتی خاص است که بر عظمت روحی آن و اینکه آرامگاه شخص بزرگی است دلالت میکند ازینرو محترم و مقدس و رعایت آداب مذهبی در آنجا مناسب بلکه لازم است.

نور علیشاه

جناب نورعلیشاه اصفهانی هم در جوار حضرت یونس مدفونست، نام آنجناب ملا محمدعلی فرزند میرزا عبدالحسین فیضعلیشاه طبسی الاصل بوده و پدرش در اصفهان سکونت گزید و آنجناب در آنجا متولد گردید و با پدر خود در سلک ارادتمندان جناب سیدمعصومعلیشاه درآمد و بعداً جانشین آنجناب گردید و بواسطه فقر اذیت و آزار زیاد از اهل ظاهر دید از ایران اخراج شد و چندی در عراق عرب و در مجاورت مولای خود حضرت حسین بن علی علیه السّلام توقف نموده و گاهی بشغل سقایت اشتغال داشت، در آنجا نیز غوغائی برپا نمود و علماء با او مخالفت کردند چند نفری هم مانند سیدمهدی بحرالعلوم و آخوند ملا عبدالصمد همدانی دست

ارادت باو دادند ولی دشمنان زیادتر بودند و دو مرتبه او را در آنجا زهر خوراندند ولی حالش بهبودی یافت و بالاخره او را اخراج نموده و او بکرکوک و موصل شتافت و در سال یکهزار و دویست و دوازده قمری در موصل رحلت فرمود و در جوار مزار یونس مدفون گردید، این بیت را مصرع اول در کربلا گفته و مصرع دوم را در موصل فرموده:

خواهم که برم ترا بموصل ایدل اینک من و اینک تو و اینک موصل

که معلوم میشود روح او بموصل علاقه داشته و پی برده که آرامگاه همیشگی او آنجا است.

نژاد و مذهب در موصل

شهر موصل مرکز استان و غالب اهالی آن کرد میباشند و متصل بدیار بکر است که جزء ترکیه میباشد و از طرفی نزدیک مرز ترکیه است و همه این قسمتها منطقه کردنشین است، چون طایفه کرد جمع زیادی هستند که در ایران و عراق و ترکیه و سوریه سکونت دارند و بلاد آنها در این چند مملکت بهمدیگر متصل میباشد ولی بیشتر آنها در مملکت عراق و بعد ایران، و غالباً در عراق خواهان استقلال میباشند چون حکومت عراق نسبت بآنها و عرب با مساوات رفتار نمیکند ازینجهت غالباً طغیان دارند و قسمت نفت عراق هم بیشتر درآنحدود است، شهرهای مهم آنها در عراق موصل، کرکوک و اربیل میباشد.

مذهب آنها غالباً حنفی است و سایر مذاهب مخصوصاً شیعه در آنجا خیلی کمند ولی طائفه غلاة که علی اللّهی میگوئیم در آنجا وجود دارند و یک دسته دیگر هم که نقطه مقابل آنها میباشند یزیدیه هستند.

یزیدیه

یکی از مذاهبی که در لواء^۱ موصل وجود دارد و در تواریخ نیز از آنها نام برده شده مذهب یزیدیه است که در اینجا بمناسبت، مختصری راجع بعقائد آنها ذکر میکنیم هرچندکه خود نگارنده مشاهده ننموده‌ام. بطوریکه مجله المرشد چاپ بغداد در یکی از نشریات خود در سال یکهزار و سیصد و چهل و هفت قمری

^۱ - لواء همانطور که قبلاً ذکر کردیم معنی ایالت و استان دارد و چنانکه قضاء بمعنی شهرستان است.

نوشته در شهرستان شیخان و سنجار در استان موصل طایفه‌ای هستند که به یزیدیه معروف می‌باشند و بعظمت و بزرگی شیطان قائلند و وجه تسمیه باین نام را مختلف ذکر کرده‌اند^۱.

بعضی آنرا از کلمه یزدان گرفته‌اند زیرا اساس معتقدات آنها از مذاهب ایرانیان قدیم گرفته شده و کردها این کلمه را یازدان تلفظ می‌کنند سپس تحریف شده و یازیدیه و بعد یزیدیه گفته شده و جمعی آنرا از کلمه بایزیدیه که نام شهری در اطراف موصل است گرفته‌اند و بعضی از کلمه یزد دانسته و گروهی آنها را منسوب به یزید بن انسه خارجی گفته‌اند و معتقدات آنها در اصل از مانی گرفته شده و از مذهب زردشتی و مسیحی و اسلام نیز عقائدی اخذ شده است، نسبت بشیطان هم اعتقاد کامل دارند و او را عامل بزرگ در خلقت کائنات میدانند و او را بصورت طاوس درآورده و مجسمه او را عبادت میکنند و میگویند خداوند در روز خلقت آدم بر شیطان غضب کرد و از بهشت راند ولی در روز قیامت با او صلح میکند و او را بمقام عالی اولی خود میرساند و این طائفه بواسطه اینکه شیطان اذیت بآنها نرساند او را پرستش می‌کنند.

بزرگ و پیشوای اصلی آنها معروف بشیخ عدی است که قبر او نهایت تجلیل میشود و بزرگان آنها در هر زمان وکیل شیخ عدی می‌باشند و تسلط کامل نسبت به پیروان دارند و او را امیر می‌گویند و نائب امیر را فقیر گویند که او امر امیر را توسط رؤسای مادون به پیروان میرساند و پس از او کوچک، و مرتبه مادون پیر، و پس از او شیخ، آنگاه قوال است که هر کدام وظائفی دارند.

احکام عبادی و اجتماعی مخصوصی نیز دارند ولی آنگهی یافتن بر جمیع عقائد آنها برای دیگران مشکل است چون در پنهان داشتن عقائد خود کوشش زیاد دارند.

دسته دیگر نیز در شام و دیار بکر (اطراف موصل) وجود دارند که پیرو یزید بن معاویه می‌باشند و آنها را نیز یزیدی می‌گویند اینها بظاهر مسلم و نمازگزار و پرهیزکارند ولی قائل بحقانیت یزید بن معاویه می‌باشند و از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و حسن بن علی السلام تبری جویند و روز عاشوراء را جشن گیرند و بعضی از مورخین دسته اول را نیز یکی از فرقه‌های همین طایفه گویند و دسته جداگانه ندانند.

ما پس از دیدن شهر موصل و گردش در خیابانهای آن بمحطه (ایستگاه) مراجعت نمودیم و قطار ساعت یازده صبح حرکت کرد و بعد از پنجاه دقیقه بمحطه الصابونیه رسید سپس حرکت نموده و پس از آنکه در چند

^۱- این شرح از بستان‌السیاحه و مقاله سید عبدالرزاق در مجله المرشد بغداد که جداگانه نیز بطبع رسیده اقتباس شده است.

ایستگاه توقف نمود ساعت سه و ربع بعدازظهر مطابق ساعت بغداد (و دو ساعت و بیست دقیقه بعد از ظهر مطابق ساعت دمشق) به تل کوشک سرحد سوریه رسیدیم و در آنجا تذکرها را رسیدگی نموده و اثاثیه را بازرسی کردند و سه ساعت و نیم در آنجا توقف نمودیم و قریب ساعت شش^۱ بعدازظهر مطابق ساعت دمشق که ساعات تمام سوریه با آن تطبیق میشود از آنجا حرکت کردیم.

ساعت هشت بعدازظهر وارد نصیبین مرز ترکیه شدیم و در آنجا نیز تذکرها را رسیدگی نموده و بازرسی کردند و ساعت یازده از آنجا حرکت کردیم و صبح ساعت هفت وارد چابمبی مرز ترکیه و سوریه شدیم و مجدد برای تذکره بازرسی کردند، پس از یکساعت توقف مجدد حرکت کرده و بایستگاه دیگرکه وارد شدیم اول خاک سوریه و بنام اُخترین که بضم خای معجمه و تاء و کسر راء نوشته بود ولی بفرانسه با کلمه آ (A) نوشته شده بود رسیدیم و در آنجا نیز بازرسیهای مفصل کردند و قریب دو ساعت و نیم توقف کردیم.

این نکته ناگفته نماند که این خط آهن از بغداد باسلامبول حرکت میکند و همانطور که مفصل ذکر شد دو مرتبه وارد خاک سوریه میشود یعنی از عراق بمرز سوریه رسیده و پس از سوریه از گوشه خاک ترکیه عبور نموده مجدد وارد سوریه شده و از حلب عبور میکند و باز بخاک ترکیه بطرف اسلامبول میرود چون حدود ترکیه و سوریه با یکدیگر دارای مضرّ سها و چین خوردگیهایی است که سبب پیدایش این امر میشود و قبل از جنگ بینالملل اول تمام این ممالک در تصرف دولت عثمانی بود.

پس از اُخترین حرکت نموده و بعداً بایستگاه المسلمیه رسیدیم و از آنجا و چند ایستگاه دیگر ایستگاه دیگر گذشته اول ظهر وارد محطه حلب شدیم و از محطه حلب با درشکه بداخل شهر رفته و در هتل قصرالحمراء منزل کردیم.

چند نفر ایرانی که عازم سوریه بودند در راه آهن بوده و با آنها آشنائی پیدا کردیم و نام آنها این است آقای غلام حسین نائلی از تجار شیراز که جوان متدین نیکی است و برای معالجه بفسطین عازم بود و برادر ایشان آقای حبیب الله فرمند که شغل ایشان دلالی در بازار طهرانست دیگر آقای شکرالله سوزنده و خانم ایشان که از اهالی شیراز و از مردمان با محبت و متواضع میباشند و در این سفر چون با آقایان آشنائی پیدا کردیم در سوریه نیز غالباً با هم بودیم و در یک مهمانخانه وارد میشدیم و خوش گذشت.

^۱ - ازین ببعده ساعتی که ذکر میشود مراد ساعت سوریه است.

حلب

موقع ورود بحلب هوا ابر بود و باران می‌آمد بعد هم باد سردی میوزید ازینرو در آنروزگردش مختصری در شهر نموده و بمهمانخانه مراجعت کردیم.

حلب شهریست زیبا و قدیمی و چندین قرن قبل از میلاد بنا شده و بعضی بنای آن را در زمان ابراهیم دانسته‌اند، و از شهرهای زیبای سوریه و عمارات آن تماماً از سنگ و غالباً سه طبقه است هوایش سرد و آب زراعت آنجا غالباً باران است، مردم آن چون سالها تابع دولت عثمانی بودند علاوه بر زبان عرب زبان ترکی نیز بخوبی میدانند و در دیانت نیز متعصب میباشند، خیابانهای آن در نهایت نظافت و پاکیزگی است، مساجد و کاروانسراهای قدیمی تاریخی و مجلل در آن زیاد است و از جمله در دروازه عراق بطوریکه در بستان‌السیاحه مذکور است مسجدی است بنام مسجد غوث که در آنجا سنگی است نوشته شده و بعقیده مردم آن سنگ خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، مساجد دیگر و کاروانسراهائی هم دارد که بیشتر آنها را دیدیم و بذکر جاهای مهمتر اکتفا میکنیم.

قلعه حلب

صبح روز بعد ساعت هشت و نیم واگن برقی سوار شده و بطرف قلعه حلب که از قلعه‌های قدیمی و تاریخی میباشد رفتیم، حفاظت این قلعه در دست دولت و وزارت معارف است و کارت ورودی دارد متصدی آن که زبان عربی و انگلیسی و فوانسوی میدانست برای راهنمائی و نشان دادن مواضع آن و توضیحات لازمه همراه ما آمد.

این قلعه در بالای تپه مرتفعی در وسط شهر واقع است که دور آنرا خندق عمیق وسیعی احاطه نموده و جدیداً در اطراف آن خندق خیابانی کشیده شده و یکطرف آن که رو بخندق است ساختمان شده است. اطراف تپه از پائین به بالا تا دیوار قلعه در سابق تماماً سنگفرش بوده که دشمن نتواند از آن بالا رود و فعلاً بعض قسمت‌های آن باقی است.

ساختمان اولی آن قلعه بطوریکه راهنما می‌گفت از دو هزار سال قبل از میلاد بوده و پادشاهان بعد اضافاتی برآن نموده یا همان ساختمانهای سابق آنرا تعمیر و ترمیم کرده‌اند.

راهیکه برای قلعه گذاشته شده فقط یک راه است که از طرف غربی قلعه گذاشته‌اند باینطریق که از پائین خندق پایه‌هایی با سنگ بالا آورده و روی آنها بطور تصاعدی سقف پوشیده‌اند که هرچه روبرف تپه میرود سقف آن بلندتر میشود و در زیر حکم دالانهائی دارد و پوشش آن نیز با سنگهای بزرگ شده و روی آن پله‌هایی کم ارتفاع قرارگرفته که با سهولت میتوان از آن بالا رفت.

قدری که بالا رفتیم بایوان خیلی بزرگی که تمام آن از سنگ بود رسیدیم، اطراف این ایوان با خط نسخ آیات قرآنی نوشته و نام سلطان صلاح‌الدین ایوبی که بنای آنرا نموده نوشته شده است و بالاتر درکریاس ورودی محلی بود که بالای آن نوشته شده بود: **مقام الخضر علیه السلام**، بر سردر قلعه تاریخ بنای آن قسمت که در زمان سلطان صلاح‌الدین بود سنه ششصد و شش هجری بود.

ازکریاس که بالا رفتیم وارد محوطه قلعه شدیم، ابتداء خرابه‌هایی را که حاکی از ساختمانهای قدیمی قبل از اسلام بوده مشاهده کردیم بعداً با راهنما برای دیدن منار رفتیم از پائین که جلوی درب مسجد است دوازده پله بالا میرود و بیام مسطحی که مشرف بر شهر است میرسد درگوشه‌ای از آن جای مسطحی است که منار در آنجا واقع شده و تمام آن از سنگ است و هشتاد و پنج پله تا بالا دارد و تمام آن از داخل منار می‌پیچد و ده دور در داخل می‌گردد تا ببالا میرسد و در بالا هم مهتابی کوچکی در اطراف مأذونه است که نرده آهنی در اطراف آن میباشد و منظره تمام شهر حلب و اطراف از آنجا بخوبی نمایانست.

سپس پائین آمده بداخل مسجد قلعه رفتیم این مسجد از بناهای صلاح‌الدین ایوبی است و در جلوی در هم نام او نوشته شده و در قرن ششم هجری (قرن ۱۲ میلادی) ساخته شده ولی قطعاتی از سنگ که خراب شده و در راهرو مسجد گذاشته شده دارای خط کوفی است که مربوط بقرن سوم هجری میباشد.

در وسط مسجد مجسمه دوشیر است که بر اثر بارندگی زیاد و مرور ایام خراب شده و درگوشه مسجد نیز سنگابی است که راهنما میگفت مربوط بدو هزار سال قبل میباشد و بعضی قسمت‌های آن شکسته است.

در گوشه مسجد عمارتی است که موزه آثار قدیمه آن عمارت در آنجا میباشد و این موزه دارای ظروفی است که از حفریات آن قلعه بدست آمده و بیشتر آن مربوط بقرون قبل از اسلام است.

و نیز مجسمه‌های کوچک و سکه‌های مختلف از قرون قدیمه در آنجا موجود می‌باشد و یک مجموعه نیز در آنجا گذاشته‌اند، یک مجسمه دیگر در آنجا است که مربوط بدو هزار سال پیش و بالای آن ماه و ستاره است که علامت دولت رومان بوده سرپیپ‌هایی نیز در آنجا گذاشته شده که مربوط بزمان صلاح‌الدین و مقارن آن می‌باشد و هم چنین شیشه‌های کوچک که از مصنوعات آن زمان بوده بر اثر حفاریات پیدا شده است.

قسمت دیگر که جلب نظر میکند نقشه کوچک قلعه است (استیل) که تمام جزئیات قلعه با اصول هندسی علمی در نظر گرفته شده و ساخته‌اند بطوریکه هر چیزی که در قلعه دارد از آن میتوان فهمید و حتی ترتیب منار و تعداد پله‌ها و شکل مسجد مجسم گردیده و نمونه کوچک کاملی از قلعه می‌باشد.

از آنجا بیرون آمده و قدری پائین رفتیم مسجد دیگری بود از نورالدین زنگی که قبل از صلاح‌الدین بوده در داخل مسجد مقابل دست راست در دیوار نوشته شده بود: **امر بانشاء هذا المسجد المقام الملك العادل نورالدین الفقیر الی رحمة الله ابوالقاسم محمود بن زنگی من اقسنقر غفرالله له ولوالدیه و احسن خاتمه فی سنة ثلاث و ستین و خمسمائة و در طرف دیگر تاریخ زندگانی نورالدین بطور مختصر نوشته شده و داخل مسجد که شدیم در دو طرف محراب آیه قرآن: **ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً** نوشته شده و در طرف دست راست مسجد که مسقف است دالان باریک کوچکی است که محل خصوصی برای عبادت بوده است.**

از آنجا که بیرون آمدیم خرابه‌های دیگری را که در وسط قلعه ساخته شده ولی اکنون آثار کمی از دیوارهای آن باقی است و دلالت بر عظمت آنها میکند دیدیم، بعداً بقسمت دیگری رفتیم که در زیرزمین بود و حکم دخمه را داشت ابتداء ده پله پائین آمده و باطاق کوچکی وارد شدیم و این قسمت تماماً تاریک بود و چون برق آنجا خرابی پیدا کرده بود با کبریت و چراغ رفتیم، از آنجا وارد دالان باریکی شده و یازده پله پائین رفتیم بجای بزرگ وسیعی که چند ستون داشت و مانند شبستان بود رسیدیم که برای زندان ساخته شده و می‌گویند: از بناهای کورش هخامنشی بوده و وضع آن موحش است، در گوشه آن دخمه تاریک گودی مانند چاه وسیع واقع است که گودتر و موحش‌تر می‌باشد و روشنائی در آنجا نفوذ نمیکند و مجرمین خیلی بزرگ (باصطلاح امروز مجرمین سیاسی) را در آنجا حبس می‌کردند و حبس مجرد و حبس تاریک بوده است.

قسمت دیگر که پس از بیرون آمدن از دخمه دیدیم اطاق بزرگی است که چاه عمیقی برای آب کشیدن دارد

و عمق آن شصت متر است ولی فعلاً آب آن خوب نیست و دولت برای آب قلعه لوله‌کشی نموده است.

از آنجا بعمارت دیگری که روی دالان و سر در قلعه واقع است رفتیم این عمارت در رو دارای صحن خیلی وسیع مجلل است که تمام آن از سنگهای شفاف صاف ساخته شده و دارای پنجره‌هایی در جلو میباشد که رو بمغرب بالای پله‌ها واقع شده و محل نشستن سلاطین در مواقع سلام بوده و بطوریکه راهنما میگفت در قرن هشتم هجری (بین قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی) بدستور قایم‌بای پادشاه چرکسی ساخته شده و نهایت عظمت را دارد.

در زیر این صحن اطاقهای خیلی وسیع مستحکم برای دفاع از قلعه ساخته شده، این اطاقها خیلی مستحکم و عده زیادی مدافع در آن جا میگیرد و سوراخهایی در اطراف بطرف خارج قلعه دارد که از آنجا تیراندازی میکردند و آنجا چون مدخل قلعه بوده و محافظت قلعه از آنجا بوده از اینجهت در استحکام آن خیلی دقت شده و هرچند طرز ساختمان قلعه‌های سابق که برای جنگ و دفاع نیز ساخته میشده تماماً مستحکم بوده که دشمن نتواند دست یابد و لوازم زندگانی نیز مهیا میشده که مدتی احتیاج بخارج نباشد، معدلک این قلعه بطوریکه میگویند از مهمترین قلعه‌های سابق از حیث استحکام و بنا بوده است.

در این قلعه بطوریکه میگفتند در سابق دو شیر بوده که یکی گریه میکرد و دیگری میخندیده و بعداً مجسمه آن دو شیر را ساختند و اکنون در دو طرف مدخل ورودی قلعه که محل مدافعین که در بالا ذکر کردیم مشرف بر آن بود این دو مجسمه نصب شده است، از آنجا بطرف پائین قلعه سرازیر شدیم و از همان پله‌ها که بالا رفتیم پائین آمده و نرسیده بدرج اول در جلوی آن که در اول خندق واقع و اول پله‌ها میباشد مهتابی ساخته‌اند که بیست و هشت پله میخورد، در طرف چپ پله‌ها هم ساختمان کوچک دیگریست که خارج از قلعه است و مربوط بآن نیست.

سپس از آنجا بیرون آمده و از بازار حلب عبور کردیم بمسجدی رسیدیم که دارای ضریحی بود گفتند قبر شیخ معروف بن جمر است که از علماء متصوفه اهل سنت در زمان ملک ظاهر بوده، از آنجا بجامع کبیرکه مهمترین مسجد شهر حلب است و جامع اموی نیز نامیده میشود رفتیم.

جامع زکریا

در سوریه و فلسطین و مصر بطورکلی تقریباً تمام مساجد و ابنیه از سنگ ساخته شده و آجر در آنجا کمتر

دیده میشود و در قاهره عمارات قدیمی آن با آجر است ولی عمارات جدید غالباً با سنگ است و مخصوصاً در این ممالک مساجد خیلی مجلل و مزین است و صحن غالب آنها از سنگ مرمر مفروش میباشد و نهایت مراقبت و دقت در نظافت آنها بعمل میآورند ازینرو معمول است که در مساجد موقع ورود باید کفشها را بیرون آورده یا آنها را در کفشهای مخصوصی که کف آن تمیز است و در صحن مساجد میپوشند قرار دارد یا آنکه بی کفش میروند و محلّهای مخصوص یا جعبه‌های چوبی مخصوصی برای گذاشتن کفشها دارد و کسانیکه برای نماز میروند بترتیب دوم عمل میکنند.

این مسجد ابتداء در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی ساخته شده و بعداً نیز تعمیرات و اصلاحاتی شده و مسجد بسیار مجلل و باشکوهی است در شبستان آن محلی است که میگویند مزار حضرت زکریای نبی است و ضریح بزرگی دارد و میگویند حضرت زکریا ابتداء در قلعه حلب مدفون بود مسلمین که آنجا را فتح کردند و مسجد ساختند جسد آن حضرت را بیرون آورده و به محل فعلی انتقال دادند و بدین مناسبت آن مسجد بجامع زکریا معروف است.

در وسط شبستان منبر خیلی مجللی ساخته شده و در جلوی مدخل آن این عبارت نوشته شده است: **عمل فی ایام مولینا السلطان الملک الناصر ابی الفتح محمد عزنصره و ملک ناصر ابتداء عامل سلطان صلاح الدین ایوبی در حلب بود و پس از وفات صلاح الدین، بر دمشق و بعلبک نیز مسلط شد.**

جامع فردوس

اول ظهر برای ناهار به مطعم العربی الکبیرکه در محل معروف به ساعت واقع است و ساعت بزرگ شهر در آنجا میباشد و جای خیلی تمیز و ناهار خیلی خوب دارد رفتیم و از آنجا بهتل رفته نماز را در مهمانخانه‌ای که وارد شده بودیم خوانده عصر برای دیدن جامع الفردوس که فعلاً در خارج شهر میباشد و از آثار مهمه تاریخی است رفتیم، این مسجد فعلاً در خارج شهر در قبرستان واقع است ولی سابقاً در داخل شهر بوده و خیلی اهمیّت داشته و اکنون کهنه و مخروبه شده است.

در سال ۵۳۵ قمری ساخته شده و در زمان صلاح الدین نیز تکمیل شده است، محراب آن از سنگهای مرمر الوان خیلی صاف و شفاف ساخته شده و کم نظیر است و متولی آنجا میگفت این محراب در دنیا نظیر ندارد

بالای محراب آیات مربوط بحضرت داود علیه السلام یا داود انا سخرنا الجبال الخ نوشته شده و منبر آن خیلی با شکوه و از زمان خلفای عثمانی است.

متصل بمسجد در طرف دست چپ اطاقی است که مقام علی علیه السلام میگویند و دارای دو ضریح است، ضریح طرف شمالی گفتند: ضریحی است که سیف الدوله حمدانی در زمان دولت خود از نجف اشرف بدانجا آورده و ازینرو آنجا را مقام علی علیه السلام نامیدند و تسبیح خیلی درشت هزار دانه که هر دانه آن بقدری گردوی بزرگی است بدان پیچیده شده بود.

ضریح جلو در طرف قبله گفتند مزار شیخ احمد از بزرگان نقشبندی است.

در اطاق طرف دست چپ سه قبر بود قبر بالای سر از سیداحمد النجاری از مدرسین حلب و دو قبر دیگر از دو زوجه اوست.

از متولی آنجا سؤال کردم که خانقاه دراویش در حلب موجود است یا نه؟ گفت: فقط مولویها خانقاه دارند ولی از سایر سلاسل پیروانی در حلب نیست و خانقاهی ندارند، سپس ساختمان منار و بام آنجا را دیدن نمودیم، حوضی هم در وسط مسجد دارد ولی فعلاً آب ندارد و صحن مسجد هم خیلی کم وسعت است. از آنجا بیرون آمده و بداخل شهر رفتیم و خان الوزیر را که آن نیز از بناهای مهم تاریخی است دیدن نمودیم و خان معنی سرا و کاروانسرا دارد و چون یکی از وزراء در قرن هفتم هجری ساخته بدین نام موسوم گردیده و در سردرب ورودی نقاشیها و حجاریهای خیلی ظریف دارد. از آنجا خان کمرک و خان صابون را که آندو نیز مهم میباشند ولی باهمیت خان وزیر نیستند دیدن نمودیم.

سلسله مولویه

در شهر حلب و سایر شهرهای شام و فلسطین همانطور که ذکر کردیم تکیهها و خانقاههای مولویه زیاد است و سلسله مولویه از مهمترین سلاسل فقر در میان اهل سنت در سوریه و ترکیه میباشد، این سلسله بمولانا جلالالدین محمد بلخی صاحب دیوان شمس و مثنوی بزرگترین عارف قرن هفتم هجری منتهی میشود. ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ و وفاتش در پنجم جمادی الثانی ۶۷۲ بوده و مدفنش در شهر قونیه مورد تعظیم و احترام عموم مسلمین میباشد و پدرش بهاءالدین محمد از عرفای زمان و از بزرگترین

دانشمندان دینی زمان خود بوده و در مرحله سلوک زحمتی وافر کشیده بود.

سلسله ارادت مولوی بشمس‌الدین تبریزی و از او به بابا کمال جندی و از او بشیخ نجم‌الدین کبری اتصال داشته و وی مرید شیخ عماریاسر اندلسی و وی جانشین ابونجیب ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی و او مرید شیخ احمدغزالی طوسی بوده است.

جانشین مولانا، شیخ حسام‌الدین چلبی معروف به ابن اخی ترک بوده که در مثنوی نام او زیاد برده شده و چلبی بترکی، بمعنی «سیدی» عبری میباشد و چلبی در سال ۶۲۲ متولد و در سال ۶۸۳ وفات یافت و پس از او فرزند مولانا جلال‌الدین بهاء‌الدین محمد معروف به سلطان ولد که در سال ۶۲۳ متولد شد جانشین او گردید و مدت سی سال بر مسند ارشاد متمکن بود پس از او خلافت سلسله مولویه قرن‌ها در فرزندان پسری یا دختری او برقرار بود و آخرین خلیفه مولانا از فرزندانش که سی‌امین خلیفه او بوده شیخ بهاء‌الدین محمد چلبی است که پس از او مسند ارشاد در آن خاندان برچیده شد.

این سلسله دارای مذهب تسنن میباشد و خود مولوی هم هرچند بظاهر بواسطه اینکه در محیط تسنن بوده مذهب اهل سنت داشته و حتی بعضی از دانشمندان و محققین شیعه هم برآنند که او سنی بوده ولی دقت و کنجکاوی در شرح حالات او و تحقیق در اساس مذهب تصوف ثابت میکند که او دارای مذهب تشیع بوده و اگر اظهاراتی مطابق مذهب اهل سنت نموده از روی تقیه بوده زیرا اساس تصوف براین است که دخالت در موردینی بطور کلی ویژه امر ارشاد بدون نص سابق بر لاحق روا نیست و همه سلاسل صوفیه رشته اجازه آنها مضبوط است و بمولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام میرسانند و از آنحضرت به پیغمبر صلی الله و علیه و آله وسلم اتصال میدهند. و هیچیک از خلفای سه گانه در رشته سلاسل نیستند فقط سلسله نقشبندیه رشته اجازه را از حضرت صادق علیه السلام دو شعبه نموده یکی بحضرت باقر و سجاد علیهما السلام تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا به پیغمبر صلی الله و علیه و آله و دیگری از آنحضرت بجدامی حضرت، قاسم بن محمد بن ابی بکر و از او بمحمد و از او بسلمان و از او به ابی بکر و از او به پیغمبر صلی الله و علیه و آله وسلم میرسانند ولی سایر سلاسل عموماً رشته اجازه خود را بعلی علیه السلام و از آنحضرت به پیغمبر صلی الله و علیه و آله وسلم میرسانند و این خود معنی تشیع است باضافه بعض اشعار و بیانات مولوی به تشیع او دلیل قاطعی است از جمله تفسیر حدیث **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** که در مثنوی ذکر فرموده و از جمله گوید:

کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیبت ز پایت وا کند
چون بآزادی نبوت هادی است مؤمنان را زانیبء آزادی است

اشعار دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس دارد از جمله در مثنوی راجع بایمه اربعه اهل سنت گوید:

آنطرف که عشق میافزود درد بوحنیفه شافعی درسی نکرد
و در دیوان غزلیات خود فرماید:

عشق جز دولت و عنایت نیست جزگشاد دل و هدایت نیست
عشق را بوحنیفه شرح نکرد شافعی را در او روایت نیست
مالک از سرّ عشق بی‌خبر است حنبلی را در او درایت نیست

که تصریح است به اینکه آنها درین مرحله وارد نبوده‌اند و چون مذهب دیگر غیر از آن چهار مذهب نیست جز مذهب جعفری پس معلوم میشود که جنابش پیرو مذهب جعفری بوده و افتخار تشیع داشته لیکن مجبور بتقیه بوده است.

مولوی اصلاً اهل بلخ بوده و بلخ در آنزمان از شهرهای خراسان محسوب بوده ولی اکنون جزء افغانستان است و خودش درباره موطن خود گفته:

خراسان و عراق آمد مقامم ولی چون شمس در غوغای روحم
و در جای دیگر گوید:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان تا بر آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

و گفتن مولوی رومی خطا است چون متولد خراسان بود و بعداً بروم رفت و در آنجا سکونت گزید، زبان او هم فارسی بوده نه ترکی بدلیل آنکه تألیفات آن بزرگوار تماماً بفارسی است و خودش درین باب در دیوان خود فرموده:

ای ترک ماهروی که هر بامداد نو در حجره‌ام در آئی و گوئی که «گل مدو»
ای ترک ماهرو من اگر ترک نیستم دانم همی‌تقدر که بترکی است آب سو

هرچند این چنین نابغه، اختصاصی بجای معین و زبان مخصوصی ندارد بلکه نابغه جهانی است ولی چون در بلخ خراسان متولد شده و زبان او هم فارسی بوده مزید اختصاصی بخراسان و فارسی زبانان دارد.

اشعار مولوی بسیار سلیس و روان و بالبداهه می‌سرود که خود اشعار مخصوصاً غزلیات او بر آن دلالت دارد
ازینرو مقید بسجع و قافیه و قواعد عروضی نبود که خودش فرموده:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من

و بطوریکه در تذکره دولتشاه می‌نویسد: در خانه مولانا ستونی بود که چون حالت جذب بر او غلبه میکرد
بچرخ می‌آمد و دست در آن میزد و گرد آن ستون میچرخید و شعر میگفت.

فرقی که بین مثنوی و دیوان غزلیات او که بنام مرشدش شمس‌الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی گفته
آن است که مثنوی محتوی لطائف و حقائق و آداب و امثال و اخلاق و دستورات دینی و اجتماعی و مطالب
عرفانی و مجموعه‌ای پر از نکات لازمه سلوک الی‌الله و شریعت و طریقت و حقیقت است ولی دیوان غزلیات
او چون در حال شور و جذب بوده همه آن پر از جذب و شوق و عشق و محبت است و هر خواننده با ذوق و
حال راه، مات و مبهوت و گیج و حیران می‌کند و این دیوان مظهر احساسات و عواطف روحی پر از هیجان و
آشوب است که گویا هیچ قرار و آرام نداشته و بی‌اختیار بنگمه‌های عاشقانه مترنم بوده است اشعار مثنوی مانند
باران بهاری است که برکوه و دشت و بیابان و همه جا میبارد و هرکدام را باندازه استعداد خود خرم و سرسبز و
شاداب میگرداند ولی دیوان غزلیاتش، همچون تند باد و طوفان بسیار شدیدی است که همه گیاهان سرسبز و
شاداب را سوزانیده و با خود میبرد و در دریا محو و نابود می‌سازد، مثنوی نظر بمراتب کثرات و این عالم دارد
ولی دیوان او فقط بوجه وحدت ناظر و همه کثرات را پشت سرمیگذارد و تعینات مادیت و هستی موهوم را
زائل می‌کند و ببحر بیکران احدیت وارد می‌نماید.

سلسله مولویه در شامات و ترکیه خیلی زیاد و مرکز آنها در ترکیه است ولی در حلب و دمشق و بعض
شهرهای دیگر نیز پیروان زیادی دارند و شهر حلب و دمشق از جهت اینکه مدت‌ها مولوی در آنجا سکونت داشته
و بتحصیل علوم مشغول بوده اهمیت زیادتری درین باب دارند.

بسوی دمشق

صبح روز بعد اول آفتاب از مهمانخانه بیرون آمده و با اتوبوس ساعت هفت و نیم طرف دمشق حرکت کردیم، فاصله بین حلب و دمشق سیصد و پنجاه و پنج کیلومتر^۱ است از اینقرار: از حلب تا حمی یکصد و چهار و نه کیلومتر، از حمی تا حمص چهار و هفت و از حمص تا دمشق یکصد و پنجاه و نه کیلومتر و تمام جاده‌ها در سوریه اسفالت و اتوبوس با سرعت زیادی که در مملکت ایران بهیچوجه معمول نیست بلکه خطرناک است حرکت میکرد و در جاده هموار قریب هشتاد کیلومتر در ساعت و در قسمتهای ناهموار و گردنه‌ها بین شصت و هفتاد کیلومتر باختلاف مواضع حرکت میکرد.

حماة

از قصبات بین حلب و حماة که لایق ذکر است سرائب و دیگر معرة النعمان میباشد و بعد از آن شهر حمی است، این کلمه بفتح حاء و میم بطوریکه در بستان السیحه مذکور است با یاء نوشته‌اند ولی در بعض کتب عربی امروز با الف و ها یا تاء مدور ذکر شده و بمعنی قلعه یا دیوار است.

حماة شهر کوچک زیبا و باصفائی است و قبل از میلاد ساخته شده و بلکه بعضی گویند قدیمترین شهرهای دنیا میباشد^۲. ساختمانهای سنگی زیبا نیز دارد که بیشتر آن جدید و دو سه طبقه است، آثار و ابنیه قدیمه نیز در آن زیاد و جمعیت آن اکنون بطوریکه مسموع شد در حدود چهار هزار میباشد.

رودی از آن عبور میکند که آنرا عاصی مینامند و از جبال بعلبک نزدیک قریه عین سرچشمه گرفته و از کنار شهر حمص گذشته و از وسط شهر حماة عبور میکند و به دریا میریزد.

و چون شهر در وسط تپه‌هائی اتفاق افتاده و پستی و بلندی دارد آب رودخانه عاصی بهمه جای شهر نمیرسد ازینرو چرخهای خیلی بزرگ برای دولاب در مواضع مختلف نهر تهیه نموده‌اند که بتوسط آنها آب را در نهرهای شهر جاری ساخته و شهر را مشروب میکنند ولی آب منازل شهر لوله‌کشی شده است.

در وسط شهر تل بزرگ و بلند است که قریب صد متر ارتفاع دارد و گفتند قلعه سابق حماة در قلعه آن تل واقع

^۱ - ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد که از حلب تا دمشق پنجاه فرسخ و از حلب تا طرابلس چهار فرسخ است.

^۲ - قاموس کتاب مقدس ص ۳۲۹.

شده و اکنون آثاری از آن باقی ولی مخروبه است و ما چون توقف زیادی در آنجا ننمودیم موفق بدیدن آن قلعه نشدیم، در چندجای دیگر نیز در بین راه چند دقیقه توقف نمودیم.

حمص

بعد از حماة دَسْتَه و بعد بلیسه است و یکساعت و ربع بظهر وارد شهر حمص شده و قدری گردش کردیم، حمص بکسر اول و سکون میم نام شهری است زیبا و با صفا و رود عاصی قریب دوکیلومتر فاصله از خارج آن عبور میکند و بزرگتر و زیباتر از حمی میباشد و در خوبی و لطافت هوا معروف است بطوریکه میگویند حیواناتی که بر اثرکثافت هوا پیدا میشوند مانند مگس در آنجا دیده نمیشود و از اینجهت مردم آنجا در جمال و زیبایی معروفند.

این شهر دارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای با شکوه و مجلل است، جامع بزرگی نیز دارد که خالدبن ولید سردار بزرگ اسلامی و فرمانده قشون مسلمین در جنگ شام، در آنجا مدفونست.

خالدبن ولیدبن مغیره بن عبدالله از بزرگترین فرماندهان نظامی اسلام بود و در میان عرب بشجاعت و شهامت معروف و در جنگهای اولیه اسلام با مسلمین جنگیده و در سال هفتم یا هشتم هجری اسلام آورد و در جنگ موته شجاعتهای زیادی از او بروزکرد ازینرو بسیف الله ملقب گردید و در زمان خلیفه اول بسیاری از شهرهای شام بدست او فتح شد و روز فتح دمشق مصادف با خلافت عمرگردید و او خالد را از فرماندهی سپاه اسلام عزل نمود و ابوعبیده را باین سمت مأمور نمود ولی در حال خالد تغییری حاصل نشد و بعداً نیز تحت فرماندهی ابوعبیده جنگهایی نمود و فتوحاتی از او ظاهر شد.

در آخر عمر در شهر حمص ساکن گردید و در همانجا در سال بیست و یکم هجری وفات یافت و اکنون محلی که او در آنجا مدفون میباشد مسجد بزرگی است و همه زیارت او میروند و نهایت تحلیل و احترام از آن میکنند.

خالدبن ولید از دشمنان علی علیه السلام بوده و معارضه او با آنحضرت و تشدد حضرت با او درکتب تواریخ مذکور است ازینرو نزد شیعه ممدوح نیست و مورد طعن و قدح شیعه میباشد، چون بعقیده ما هرکس که با علی و جانشینان او دشمنی کند درحقیقت دشمن خدا و رسول و مبعوض است ازینرو خالد نیز مردود شیعه

است لیکن از جنبه ظاهر و خدماتی که در راه اسلام کرد و فداکاریها و شجاعتهایی که در جنگهای اسلامی ابراز نمود و همچنین اصول تاکتیک جنگی که در قشون اسلامی ایجاد کرد مورد شک و تردید نیست و بلکه همانطور که گفتیم بسیف الله ملقب گردیده بود ازینرو شایسته است که از لحاظ نظامی نسبت بدو بنظر تعظیم بنگریم بلکه مورخین بزرگ اروپا و مستشرقین آنان او را از بزرگترین ژنرالهای آنزمان میدانند و نام او را محترم می‌شمرند.

در بستان السیاحه مینویسد «مشاهد و مزارات در آن دیار بسیار است من جمله مشهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در آنجا بعضی از صلحاء آن حضرت را بخواب دیده‌اند و در آن مشهد عمودیست که موضع انگشت آن حضرت در آن نمایانست و قبر عبدالرحمن بن خالد و قبر قنبر غلام امیرالمؤمنین حیدر علیه السلام و قبور اولاد جعفر بن ابیطالب در آن دیار است» ولی نگارنده آنها را مشاهده ننموده‌ام، قبر ثوبان غلام رسول الله صلی الله و علیه و آله وسلم و قبر کعب الاحبار نیز که از بزرگترین علمای یهود بیت المقدس بود و در زمان عمر اسلام آورد در شهر حمص است.

پس از گردش مختصر در این شهر زیبا ناهار خوردیم و نیمساعت بعد از ظهر از آنجا حرکت کردیم مهمترین قصبات و دهاتی که بین حمص و دمشق است از اینقرار است: بعد از حمص دار عطیة بعد از آن نَبک سپس قطیفه و بعد از آن دوما و متصل بدمشق حرستا میباشد آبادیهای دیگر هم در بین راه هست ولی باهمیت اینها نیستند.

تشیع و تسنن

در بین راه حلب و دمشق دو نفر از تجار حلب که دانشمند هم بودند با ما هم سفر شده و آشنائی پیدا کردیم و خیلی اظهار محبت نمودند و حتی موقع ورود بدمشق هم ما را بمهمانخانه راهنمایی نموده و اظهار داشتند که حاضرند هر جا خواسته باشیم برویم راهنمایی کنند، در بین راه ایشان از اوضاع مذهبی و سیاسی ایران سؤالات نموده، و نگارنده پاسخ دادم از جمله راجع بمذهب اظهار داشتم که مذهب رسمی ایران تشیع است و ایرانیان غالباً این مذهب را دارند و ازینرو شاید بعضی گمان کنند که با اهل سنت اختلاف دارند ولی درحقیقت چنین نیست، و بلکه بین دانشمندان طرفین بهیچوجه اختلافی نیست زیرا شکی نیست و طرفین اتفاق دارند که مقام

معنویت و روحانیت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام رسیده و سلاسل طریقت بدو منتهی میشوند و در علم و زهد و سایر صفات حسنه بر سایر خلفاء مقدم است و همچنین اختلافی نیست که خلافت ظاهری پس از پیغمبر بابوبکر رسید و علی علیه السلام در درجه چهارم واقع شد فقط اختلاف در این است که شیعه میگویند، تصدّی مقام خلافت که از طرف آنها واقع شد باید با اجازه علی علیه السلام میبود و اهل سنت میگویند علی رضایت داشت ولی شیعه آنرا منکرند و این موضوع فعلاً شامل مرور زمان شده و از جهات اجتماعی و سیاسی برای ما تأثیری ندارد.

البته از نظر اصل عقیده و احکام شرعی و مسائل فرعیه اختلاف همیشه هست ولی این اختلاف سبب نزاع و گفتگو و دشمنی نیست چون این امر بصلاح اسلام نیست و مسلمین باید در تحکیم مبانی بکوشند و از ضعف کنونی اسلام که بر اثر اختلاف غالباً ایجاد شده جلوگیری کنند و فعلاً باید جهال طرفین را که ایجاد اختلاف میکنند بمعایب آن آگاه نموده و وارد کنیم که دست اتحاد بیکدیگر بدهند و اسلام را تقویت کنند تا اینگونه زبون و خوار نباشیم.

آندو نفر بیانات نگارنده را تحسین نموده و بیشتر از پیش اظهار محبت کردند، سپس راجع بسبب خلفاء پرسیدند که در ایران معمول است یا نه؟ گفتم این نیز اگر شنیده شده خیلی کم و از زبان یکنفر نادان خارج شده وگرنه دانشمندان و بزرگان شیعه اجازه سبّ نمیدهند و ما معتقدیم که آنها از یاران پیغمبر بودند و البته کسیکه یاری پیغمبر کند بهیچوجه روا نیست که ما از او بدگوئیم و سبّ کنیم و آنچه دانشمندان شیعه میگویند فقط این است که معتقدند علی علیه السلام برای اینکار لایق تر بود چون پیغمبر او را انتخاب کرد و این نیز از گفته خود خلفاء استنباط میشود که ابوبکر گفت: **اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علیّ فیکم و عمرگفت: ان بیعة ابی بکرکانت فلتة و قی الله شرّها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه** و خود اهل سنت نیز این را تصدیق دارند.

آنگاه نگارنده نظریه ایشان را راجع بمعایبه پرسیدیم؟ گفتند سیدنا معویه خال المؤمنین و از اصحاب رسول صلی الله و علیه و آله بود و محترم است و جنگ او با علی علیه السلام چون از روی اجتهاد بوده هرچند خطا کرده علت بدی و جواز لعن او نمیشود، در اینجا نگارنده قدری مخالفت کرده گفتم پس چرا خوارج را بد میدانید در صورتیکه آنها نیز اجتهاد کردند، بعلاوه از تاریخ میتوان یقین کرد که معاویه از روی اجتهاد رفتار نکرده بلکه محض هوسرانی و حبّ جاه بوده و هوای سلطنت و دنیا او را بر آن کار و داشت، بعلاوه اجتهاد در مقابل

نصّ روا نیست.

علاوه بر این معاویه در بسیاری از موارد برخلاف صریح اسلام رفتار کرده و قوانین اسلامی را پشت پا زده، گفت راجع به معاویه بین ما نیز اختلاف است و بسیاری از اهل سنت او را قدح میکنند ولی اهل شام غالباً او را نیک می‌شمرند و لعن او را جائز نمیدانند و همچنین لعن سایر بنی‌امیه و بنی‌مروان را جائز نمیدانند بجز یزید که همه باتفاق لعن او را جائز دانند زیرا مرتکب قتل فرزند پیغمبر صلی الله و علیه و آله سیدناالحسین علیه السلام گردید، گفتم پس ما درین قسمت با شما اختلاف داریم و نمیتوانیم از لعن معاویه و سایر بنی‌امیه خودداری کنیم.

دمشق

ساعت سه و نیم بعد از ظهر وارد دمشق شدیم، این کلمه بکسر اول و فتح دوم و عکس آن در کتب لغت ذکر شده و از شهرهای خیلی کهن سال است که بعضی آنها بزمان حضرت ابراهیم و غلام اودمشاق نسبت داده و گروهی قبل از او گفته‌اند.

طول جغرافیائی آن ۳۶ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض ۳۳ درجه و ۳۰ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۱۵ درجه و ۲۳ دقیقه و ۴۳ ثانیه و اختلاف طول آن با طهران ۱۵ درجه و ۱۰ دقیقه و ۲۵ ثانیه و ظهر حقیقی آن تقریباً یکساعت و چهل ثانیه پس از ظهر حقیقی طهران است.

شهریست زیبا و خوش آب و هوا یکطرف آن کوه و دیگر طرفهای آن گشاده و پر از باغات و اشجار است در لطافت و اعتدال هوای آن همین بس که میوجات سردسیری و گرمسیری مانند مرکبات و گردو هردو با هم در آنجا یافت میشود و همین لطافت در مردم آنجا نیز تأثیر نموده و از حسن و جمال بهره‌ وافی داده است مردم هم در رعایت نظافت و پاکیزگی دقت کامل دارند ازینرو لطافت طبیعی را بر اثر کثافات عارضی از بین نمیبرند.

ولی درعین زیبایی و سایر محاسنی که دارد برای مسلم متدین و شیعه متعصب که احساسات مذهبی بر او غلبه داشته باشد مشاهده اولیّه این شهر موجب تأثر و حزن شده و او را بیاد فجایعی که در این شهر بتوسط زمامداران ظالم غاصب بنی‌امیه رخ داده و ظلمهائی که نسبت بآل محمد صلی الله علیه و آله و اسلام از آنها ظاهر شد میاندازد و اعمال ظالمانه و حشیانه آنان این شهر را از نظر مذهبی لکه دار نموده است و حتی تاکنون نیز نام

بنی‌امیه از آنجا رخت برنسته و نام معاویه و مروان در آنجا زیاد است که بر اشخاص گذاشته‌اند یا نام مدرسه یا مؤسسات دیگر میباشد و گاراج امیه و سالن امیه و امثال آن زیاد است و حتی نام معاویه در میان مردم نیز بسیار است چنانکه نام صاحب یکی از تجارتخانه‌های بازار بود که روی تابلوی آن نوشته بود: الحاج عمر محمد معاویه که نام معاویه را هم ضمیمه نموده بود.

این شهر مدتها مرکز سیاست و تجارت و ثروت دنیا و پایتخت امپراطوری اسلام بوده و بعدها نیز در سیاست اسلامی مورد توجه و علاقه بوده و دانشمندان و بزرگانی نیز از آنجا ظهور نموده‌اند و آرامگاه بسیاری از بزرگان و اولیاء در آنجا است، اکنون پایتخت مملکت جمهوری سوریه میباشد و بطوریکه مسموع شد و در جغرافی لبنان و سوریه مینویسند در حدود سیصد هزار نفر جمعیت دارد ولی در دائرةالمعارف فرید و جدی نفوس آن دویست و پنجاه هزار ذکر شده است و در قاموس کتاب مقدس ص ۳۹۴ صدو شصت هزار مینویسد که البته باختلاف در تاریخ است و ممکن است اکنون زیادتر از سیصد هزار هم باشد.

موقعیکه وارد شدیم ابتداء ما را به هتل امیه راهنمایی نمودند ولی پس از آنکه از نام آن آگاه شدیم با آنکه ظاهراً مرتب و خوبست از آن نام منزجر شده و نرفتیم بعلاوه چند نفر ایرانی دیگرکه در آنجا بودند از وضعیت خوراک آن رضایت نداشتند لذا در فندق قصرالاندلس الکبیرکه نزدیک هتل امیه است در طبقه سوم منزل نمودیم و صاحب مهمانخانه و کارمندان نهایت محبت و مهربانی را داشتند ولی بعد معلوم شدکه هتل اُریان پالاس از هر دو مرتب‌تر و مهمتر است و بهترین مهمانخانه‌های دمشق میباشد.

گرما به شاه الحمام الملکی

اول شب بحمام الملکی (گرما به شاه) که گفتند از بهترین حمامهای دمشق است رفتیم، این حمام ظاهراً خیلی تمیز و محل لباس کردن آن خیلی مرتب و نظیف و دارای حوض و آب جاری است ولی متأسفانه دوش ندارد خزانه هم ندارد و فقط شیرآب و سنگابه دارد که باید آنها را پر آب کرد و با ظرف بیدن ریخت و با این ترتیب تنظیف و تطهیر بدن مخصوصاً برای ما ایرانیها که عادت بدوش داریم خیلی مشکل است و خود اهالی آنجا هم چندان مقید نیستند و فقط چند ظرف آب میریزند که صابون تمام شود، و هرچند ایرانیان هم زیادتر از حدّ دستور شرع در استعمال آب برای تطهیر دقت میکنند ولی بازهم ترتیب ایرانیها در موقع وفور آب با احتیاط

نزدیکتر است و نمیتوان آنرا وسواس نامید، ازینرو ما که بحمام دوش معتاد بودیم با آن ترتیب باشکال دچار شده و بزحمت تطهیر و تنظیف نمودیم ولی این وضع را که در آنجا معمول است نمیتوان حمل بر بی‌قیدی مردم آنجا نسبت بطهارت که امر دینی است نمود زیرا با حداقل شرعی تطبیق میکند، ولی ترتیب دوش و تنظیفی که ایرانیان غالباً معمول دارند بهتر است، موقعیکه نگارنده دریکی از خلوتها مشغول تنظیف بودم جمعی بر در منتظر بیرون آمدن من بوده و تعجیل میکردند نگارنده با خود گفتم اگر من بیرون بروم معلوم نیست چه موقع نوبت با‌آقای مشیرالسلطنه برسد و فکری بنظم رسید و در تعقیب آن وقتی بیرون آمدم بکسانیکه منتظر بودند با زبان عربی گفتم آیا شما عرب هستید؟ گفتند بلی البته، گفتم گمان نمیکنم شما عرب باشید آنها با لحن تغیر آمیز گفتند چگونه و برای چه عرب نیستیم؟! گفتم برای اینکه شیمه و سحیه عرب مهمان‌نوازی است ولی شما مهمان‌نواز نیستید چون ما مسلم و اهل ایران و مهمان شما میباشیم و شما نمیگذارید با فراغت خاطر تنظیف کنیم، آنها قدری خجل شده و خوش‌آمدگفتند و اظهار محبت کرده و گفتند بفرمائید، نگارنده اظهار تشکر نموده گفتم من فعلاً تطهیر نمودم ولی این پیرمرد (اشاره با‌آقای مشیرالسلطنه) رفیق من است اجازه دهید اول ایشان تطهیرکنند سپس شما بروید آنها متفقاً از آقای مشیرالسلطنه خواهش کردند که جلوتر بروند و باین ترتیب ایشان هم براحتی خود را شستشو دادند.

صبح به قونسولخانه ایران رفتیم و آقای فهیمی قونسول دولت ایران را ملاقات کردیم بسیار مهربان و خلیق و نهایت احترام نمود و تذکره‌ها را دادیم که اقدام کنند ویزای فلسطین و تمدید ویزای مصر و ورقه ورودی سوریه و خروجی گرفته شود و ایشان نیز مساعدت کامل نموده و آقای سلیمان کارمند قونسولگری نیز که جوان با محبتی است کوشش نمود و بزودی تمام آنها انجام شد.

سپس بگاراچ الشرق‌العربی رفته و حاج رضا دولابی ایرانی را که بما معرفی کرده بودند و مدیرگاراچ نامبرده بود دیده و نهایت محبت نمود و آقای ملک صالحی راجع به قبر پدر خود مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی مشهور بقزوینی معروف به صوفی از او تحقیقاتی نمودند چون پدر ایشان که در سال یکهزاروسیصد و چهل و شش قمری مسافرت حجّ نموده بود هنگام مراجعت در سال یکهزاروسیصد و چهل و هفت در بیروت مریض شده و در شام پس از چند روز وفات یافت و حاج محمدجعفر حقّانی اصفهانی که همسفر او بود و سایر همسفران اقدام نموده و جنازه ایشان را در زینیه دفن نمودند ولی چون عجله داشتند

موفق به تهیه سنگ قبر نشدند و آقای ملک صالحی تصمیم داشت که مدفن را پیدا نموده و سنگی تهیه نمایند و نصب کنند و در آن موقع از حاج رضا تحقیقاتی نمودند.

بعداً توسط حاج رضا، حجره آقای حاج باقر همدانی را پیدا کردیم و ایشان را ملاقات نمودیم، آقای حاج باقر اهل همدان ولی متولد کربلاست و تاکنون ایران را ندیده، بسیار با اخلاق و مهربان و متدین است و موقعی که ما را ملاقات نمود خیلی خوشوقت شده و نهایت مساعدت و همراهی را نسبت به ما نمود و در چند روزه توقف دمشق، ما را به محل‌هاییکه دیدن آنها لازم است راهنمایی کرد و هم چنین نسبت بمنظور آقای ملک صالحی کمک و مساعدت کامل نمود.

سیده زینب علیها السلام

سپس به‌راهی ایشان با اتومبیل سواری بزیارت مزار حضرت زینب^۱ علیها السلام رفتیم مزار آنحضرت در قریه ایست دو فرسخی طرف جنوب دمشق بنام راویه ولی امروز بنام آنحضرت معروف است و سیده زینب گویند و باصلاح اهل شام قبرالست میگویند.

ولی اختلاف است که مزار حضرت زینب کبری علیها السلام زن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است یا آنکه مزار خواهرش ام‌کلثوم میباشد که زن خلیفه دوم بود و از او فرزندی داشت که زید موسوم و بذوالهلالین ملقب بود.

متولی آنجا پیرمردی هشتادوپنج ساله و سیدعباس مرتضی نام داشت و از سادات حسنی است بطوریکه میگفت قریب هفتاد سال است که تولیت آنجا را دارد و قریب هفتصد سال میباشد که خدمت آن مکان مقدس بعهدۀ اجداد و طائفۀ او است اظهار داشت که مزار حضرت زینب زوجۀ عبدالله بن جعفر است و قریۀ راویه مزرعۀ اختصاصی عبدالله بن جعفر بوده که معاویه باو بخشیده بود و در آنجا سکونت داشت و در سال شصت و سه هجری یعنی پس از دو سال از قصبۀ کربلا یزید عریضه‌ای خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد و تقاضا نمود که مسافرتی بشام بفرمایند آنحضرت نتوانست رد کند و قبول فرمود زینب عرض کرد من از شام بر تو میترسم و بهیچوجه راضی نیستم از تو جدا شوم آنحضرت اجازه فرمود که زینب هم همراه باشد

^۱ - کلمۀ زینب بطوریکه می‌نویسند مرکب از دو کلمه زین و اب (یعنی زینت پدر) بوده است.

موقعی که بمزرعه عبدالله بن جعفر رسید حضرت با زینب و همراهان بدانجا ورود فرمود، زینب موقعی که در لب نهر نشسته بود بیاد مسافرت سابق خود بشام افتاد و گریه زیادی نموده و گفت خدایا دیگر نمیخواهم روی یزید را به بینم و سپس مریضه شد و تب کرد و پس از سه روز از دنیا رفت و حضرت سیدالساجدین علیه السلام برآنحضرت نماز خوانده و او را همانجا دفن نمود.

و بعضی از صاحبان مقاتل نوشته اند که مسلم بن عقبه پس از قتل و غارت مدینه مجدد بدستور یزید حضرت علی بن الحسین علیه السلام و اهل بیت را باسیری روانه شام کرد و خیلی نسبت بآنها ظلم و ستم نمود و چون نزدیک شام رسیدند و شهر از دور نمایان شد زینب علیها السلام بگریه آمده و دعا کرد که دیگر با ذلت وارد مجلس یزید نشود سپس تب کرد و پس از چند روزی از دنیا رفت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر او نماز خواند.

و جمعی مینویسند که سالی در مدینه قحطی افتاد و عبدالله بن جعفر با زینب روبرف شام نهاد و چون به محلی که فعلاً مدفون است رسید زینب مریضه شد و پس از چند روزی در همانجا از دنیا رفت.

بعضی هم مینویسند که این مسافرت در زمان عبدالملک بوده که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام دعوت نمود و زینب هم همراهی کرد و در آنجا در نیمه رجب سال ۶۵ وفات یافت، اقوال دیگری هم در این باب هست که ورود در شرح آنها لزومی ندارد.

گروهی میگویند زینب در مدینه مدفون است و آنکه در زینبیه شام میباشد دختر حسین علیه السلام است بعضی گویند که آنجا مدفون است و زینب در مصر وفات یافت. گروهی معتقدند که زینب و ام کلثوم یک نفر بودند و ام کلثوم کنیه زینب بوده و مدفون او در اینجا است، در کتاب زیارات شام مینویسد که زینب ام کلثوم دختر علی علیه السلام بعد از قضیه کربلا بر اثر رنج و کدورت زیادی که کشید در غوطه دمشق وفات یافت و در آنجا مدفون گردید.

بعضی هم میگویند زینب دختر جحش که از زنها پیغمبر بود در آنجا مدفونست ولی این قول بنظر درست نمیآید.

بهر حال مزار منسوب بآن مخدره دارای روحانیتی خاص و خیلی حزن انگیز میباشد و آثار جلالت و عظمت از آن هویدا است و همین خود دلیل است که جسد شخص بزرگی در آنجا بخاک سپرده شده و مطابق

مضمون:

ز هر خاکی که بوی عشق برخاست یقین دان تربت لیلی همانجاست

از آن مکان مقدس نیز بوی شهامت و فداکاری و حزن و عظمت بلند است و صاحب‌دلان را بسوی خود میکشاند، و چگونه چنین نباشد! در صورتیکه خاک و در و دیوار بخودی خود اثری ندارد و جماد است و آنکه آنرا صاحب اثر میکند نفس قوی و روح بزرگ است که آثار و صفات خود را توسط آرامگاه خود نیز نمایش میدهد و کسانرا که ارتباط معنوی دارند بخود جذب میکند.

آری، همین عظمت معنوی میرساند که یکی از بزرگترین زنهای فداکار عالم و شجاعترین آنان و درعین حال دوست‌ترین اشخاص نزد حسین علیه السلام در آنجا مدفون است:

مدفن عشق جهان است اینجا صد جهان شور، نهانست اینجا

قوت قلب و شجاعت و ثبات و استقامت و صبر او در میان زنان بی‌نظیر بود و همان عواطف درونی پاک آن گوهر تابناک و احساسات قلبی او در مرقد و مزار او تأثیر نموده و بوی عشق و محبت الهی و شور و شوق خدائی از در و دیوار آن روضه مطهره بمشام هر صاحب‌دلی میرسد و در وجود او تأثیر میکند و بنابراین برفرض که اخبار و تواریخ دلالت کامل براینموضوع نکند از همین تأثیر معنوی میتوانیم بصحت اینکه مدفن شخص بزرگی است پی ببریم.

در کتاب زیارات شام مینویسد که: «شیخ ابوبکر موصلی گوید من یکمرتبه با جمعی از یاران خود زیارت مزار حضرت زینب رفتم و داخل مقبره نشدم و فقط از دم در روی بآنجا ایستاده و نگاه نمیکردم زیرا علماء میگویند در زیارت مرده هر آنچه نسبت بزنده رفتار میشود باید رفتارکرد از اینرو ما خلاف ادب دانستیم که وارد حرم شده و بدانطرف نگاه کنیم، درین آنکه در گریه و خضوع و خشوع بودم ناگاه صورت زنی مجلله و محترمه در نظرم جلوه‌گر شد بطوریکه از شدت عظمت قدرت امعان‌نظر در او نداشتم بمن فرمود: ایفرزند خداوند ادب و احترام تو را افزون گرداند مگر نمیدانی که جدّم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحاب خود برای دیدن امّ‌ایمن که زنی محترمه بود تشریف میبرد، سپس فرمود مسلمین را بشارت ده که جدّم و جمیع یاران و فرزندان او، این امت را دوست دارند مگر کسانیکه از راه راست منحرف شوند که آنها را دشمن میدانند، از فرمایش او لرزه بر من افتاد بعداً چون نگاه کردم او را ندیدم و از آن بعد بر زیارت او مداومت نموده و ترک نمیکنم».

زیارت آن مخدّره در همراهان خیلی مؤثر واقع شد مخصوصاً خواندن زیارت مفجعه که حقیقتاً اسمی است با مسمی خیلی تأثیر نمود، در این زیارت تمام مصائبی که بر آن مخدّره وارد آمده تا ورود شام و مجلس یزید ذکر شده و همه عبارات و جمله‌های آن جانسوز است، مزار آن محترمه دارای صحنی است و جلوی حرم ایوانی است^۱ باندازه تمام طول صحن که رو بصرح باز و پایه‌هایی زیر آن گذاشته شده و متصل بایوان رواق است و بین رواق و حرم نرده آهنی و وسط نرده، درب آهنی است و متصل بحرم جائی است برای نماز زنها تاریخ تعمیر گنبد آن که در بالای سقف نوشته شده این است:

قد جدّد نقش هذه الروضة الشريفة الحاج مهدي البهبهاني سنة ١٣٠١ كتبه صادق محمد الخياط
غفرلهما، و رواق و قسمتی از صحن هم توسط حاجیه شمس‌الملوک والدۀ آقاخان محلاتی رئیس اسماعیلیان تعمیر شده و بر روی سنگی که بر یکی از ستونهای رواق نصب شده این عبارت مذکور است: **قد امرت بتعمير نواقص هذه البقعة الشريفة حضرة الاميرة الجليلة حاجيه بي بي شمس الملوك والدة سمو الامير سلطان محمد شاه آقاخان عند تشرفها لهذا المحل الشريف طلباً لمرضاة الله و تقرباً لاهل بيت رسوله و صلى الله عليه و آله و سلم في شهر محرم الحرام سنة ١٣٤٩.**

و قسمت درب صحن و دالان و ایوان آنرا دیگری ساخته و بر سردر ایوان ورودی این عبارت نوشته شده: **انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً، انشأ هذا البناء تابع لمقام السيدة زينب بنت الامام امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام السيد محمد بن السيد حسن نظام و اولاده السيد كامل و السيد محمد علي نظام في غرة ربيع الاول سنة ١٣٥٣.**

متصل بصحن در طرف شمال و شمال شرقی باغچه‌ایست که فعلاً دو قسمت شده و دیواری بین آن دو کشیده شده و یک قسمت جزء صحن است، سنگ کوچکی هم نزد متولی نامبرده موجود است که در زمان آل بویه برای قبر حضرت زینب علیها السلام تهیه شده و روی آن این جمله‌ها بخط کوفی نوشته شده: **هذا قبر زينب صغرى المكناة بام كلثوم ابنة علي بن ابي طالب امها فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبيين صلى الله عليه، كتاب زيارت شام هم آنجا را قبر ام‌کلثوم نوشته است.**

^۱ - اخیراً تغییرات و تعمیرات زیادی در داخل حرم و صحن از طرف نیکوکاران ایرانی داده شده و بر زیبایی و عظمت آن افزوده گردیده است.

قبر ام‌کلثوم و سکینه

پس از زیارت و نماز از آنجا بیرون آمده و بزیارت قبر ام‌کلثوم دختر علی علیه السّلام و سکینه دختر حسین علیه السّلام که در قبرستان جنوبی دمشق در یک محل واقع است رفتیم، ولی همانطور که گفتیم اختلافات در این موضوع زیاد است و بعضی ام‌کلثوم و زینب را یکی میدانند و گروهی ام‌کلثوم را زینب صغری گفته‌اند چنانکه از سنگ قبری که ذکر شد اینطور مفهوم میشود و جمعی نام او را رقیه کبری گفته‌اند و از دختران علی علیه السّلام دو زینب و دو رقیه نام برده‌اند و ام‌کلثوم همان است که بعقد ازدواج خلیفه دوم درآمد و در مدفن او نیز خلاف است بیشتر مورّخین ذکر کرده‌اند که در مدینه وفات یافت و بعضی گویند در شام در سفر اول یا دوم از دنیا رفت و گروهی مدفن او را مصر میدانند.

سکینه نیز بضم اول و فتح دوم یا بفتح اول و کسر دوم لقب دختر حسین علیه السّلام است که در جمال و کمال و فصاحت و بلاغت در زمان خود شهرت بسزائی داشت و نام او امیمه یا آمنه بوده و مورد لطف و محبت کامل پدر بزرگوارش حسین علیه السّلام بوده و در سفر شام طفل خردسال و جزء اسراء بود، ابتدا او را مصعب بن زبیر تزویج نمود و پس از او بدیگری ازدواج کرد و در ربیع‌الاول سال یکصد و بیست و شش یا سال یکصد و هفده وفات نمود و بیشتر مورخین وفات او را در مدینه دانند، بعضی هم میگویند سفری با اهل بیت بشام نمود و در آنجا از دنیا رفت و در جوار عمه خود مدفون گردید، و گروهی از علمای اهل سنت مانند شعرانی معتقدند که بمصر مسافرت نموده و در آنجا وفات یافت و بنابراین در صحت انتساب قبر شام باو شک است، ولی البته چون ارواح مؤمنین بخصوص اولیاء و مقربان درگاه خداوند بهمه جا توجه دارند هر محلی که بنام آنها شهرت یافت و مردم بااحترام نام، آنها آنجا را زیارت کنند همان اضافه تشریفیه که بنام پیدا کرده ایجاد شرافت میکند بنابراین، این مزارها را نیز که ما مورد احترام قرار دهیم درحقیقت توجه بآن بزرگواران نموده‌ایم چنانکه در نورالابصار نیز تقریباً بهمین مضمون تصحیح این موضوع را مینماید.

مزار دارای گنبدی است و قبرها در سردابی واقع شده که از عمارت زیرگنبد پله میخورد و سپس بدالانی میرسیم، مرقد ام‌کلثوم در اطاق دست راست دالان واقع و قبر سکینه در دست چپ است و در آنجا زیارت نموده و نماز خواندیم، این دو مرقد نیز دارای صفا و روحانیت است ولی نه باندازه مزار حضرت زینب علیها السلام و آن عظمتی که در آنجا ظاهر است در اینجا نیست و این تأثیر با صحت آن هم منافات ندارد زیرا مقام و معنویت

زینب علیها السلام خیلی بیشتر از سایر اهل بیت و او یگانه زنی بود که حضرت حسین علیه السلام را در مقصد اصلی او کمک و مساعدت نموده و سرخیل زنان و سرپرست آنان واقع گردید.

بر روی قبر حضرت سکینه با خط کوفی نوشته شده: **هذا قبر سکینه بنت الحسین علیه السلام و آیات انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ و رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین** در اطراف آن نوشته شده است.

بالای سردر ورودی این دو شعر و عبارات زیر نوشته شده:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله بالقرآن انزله
کفاکم من عظیم الفخر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له

هذا مقام السیة سکینه کریمة الامام الحسین شهید کربلا علیه السلام و مقام سیده زینب الملقبة بام کلثوم کریمة الامام علی بن ابیطالب علیه السلام تشیدت هذه المقامات المقدسة بمساعی السید سلیم افندی ابن السید حسین افندی مرتضی، قائم مقام مرا قد اهل البیت علیهم السلام سنة ۱۳۳۰، پهلوئ حرم سکینه هم اطاقی است که قبر ملک ظاهر بیبرص متوفی در سنه هشتصد و پنجاه هجری در آنجا واقع است.

سپس در آنجا ناهار خورده و متولی آنجا سید رضا مرتضی پسر سید سلیم که پیرمردی محترم است نهایت محبت نمود و خوش گذشت.

گنبد مزار سکینه بطوریکه آقای حاج باقر همدانی اظهار مینمود چندی پیش خراب شده و افتاد و بر اثر آن سقف سرداب هم خراب شده و بعداً بمساعی ایشان و آقای حاتمی که از تجار تهرانیست و چند نفر دیگر از خیرخواهان که کمک کردند آنرا ساختند و موقعی که مشرف شدیم مشغول تعمیرات سقف گنبد بودند.

سایر مقامات اهل بیت

آنگاه با متولی آنجا برای زیارت قبر فاطمه صغری بنت الحسین علیه السلام که در همان نزدیکی واقع است رفتیم، در این قسمت نیز خلاف است بعض مورخین یک دختر بنام فاطمه برای حسین علیه السلام ذکر کرده اند که بعقد نکاح پسر عموی خود حسن مثنی درآمد و از او فرزندی آورد بنام عبدالله که بواسطه انتساب او بحسین، عبدالله محض نامیده شد و این فاطمه پس از وفات حسن مثنی بحباله نکاح عبدالله بن عمر و بن

عثمان بن عفان درآمد و بعض هم گفته‌اند حسین بن علی علیه السلام دو نفر از دختران خود را فاطمه نام گذاشت یکی کبری و دیگری صغری و فاطمه کبری در کربلا و بعداً جزء اسراء بود و فاطمه صغری را در مدینه گذاشت، در محل دفن نیز خلاف است اغلب مورخین مدفن فاطمه را مدینه گفته‌اند و گروهی میگویند بشام مسافرت نموده و در آنجا از دنیا رفت، بعضی ذکر کرده‌اند که با شوهر خود بمصر رفت و در آنجا از دنیا رفت، بعضی هم مدفن فاطمه صغری را شام گفته‌اند و فاطمه کبری در مدینه یا مصر مدفون گردیده است.

بهر حال قبر آن مخدره نیز که در قبرستان شام می‌باشد در سردابی است و توسط سید سلیم نامبرده تعمیر شده و

در بالای در، این عبارات نوشته شده:

مقام فاطم بنت المصطفی حرم کالیبت یا من فیہ الخوف محرمه

تلک ابنة المصطفی والطهر فاطمة من نورهم اشرفت فی الافق انجمه

هذا ضريح الشهيد فاطمة الصغری کریمة الامام الحسین شهید کربلاء علیه السلام تشیّد هذا المقام الشریف بمساعی السید سلیم افندی ابن السید حسین مرتضی، قائم مقام مراقده اهل البیت علیهم السلام فی سنة ۱۳۳۰هـ.

آنگاه زیارت قبر عبدالله بن زین العابدین رفتیم، تعمیر مزار آنجناب نیز توسط سید سلیم نامبرده شده است و

این شعر در بالای در نوشته شده:

قبر تَضَمَن بضعة من احمد وحشاشة للبضعة الزهراء

قبر سما شرفا علی هام السماء و علا بساکنه علی الجوزاء

و آنجناب بطوریکه در کتب رجال می‌نویسند برادر ابوبنی حضرت باقر علیه السلام و مورد لطف و محبت آنحضرت بوده و تولیت موقوفات فاطمیین بعهده او بوده و سفرهائی هم بشام نموده و در آنجا وفات یافته و مدفون گردید ولی قول مشهور آن است که در مدینه از دنیا رفت.

آنگاه برای زیارت رؤس شهداء رفتیم خیلی حزن‌آور و مؤثر بود این دو شعر بر روی در نوشته شده بود:

بیاب علانا قف اذا ضقت متهججا واصبحت موثوق الخطوب باسرها

فنحن اسود اللّٰه آل نبیه بنا ینجلی کل الکروب باسرها

و سر شانزده نفر از شهداء در آنجا مدفون است از اینقرار: عباس بن علی علیه السلام، علی اکبر بن الحسین علیه السلام، قاسم بن الحسن علیه السلام، عمر بن علی علیه السلام، عبدالله بن علی علیه السلام، حرّ بن یزید

الریاحی، محمد بن علی، عبدالله عون، محمد بن مسلم، عبدالله بن عقیل، حسین بن عبدالله، حیب بن مظهر، ابی بکر بن علی، عثمان بن علی، جعفر بن عقیل، جعفر بن علی، و این اسامی مطابق صورتی است که متولی آنجا چاپ نموده و محلی که این مقابر متبرکه و سایر مشاهد مذکوره در آنجا واقع شده به باب الصغیر معروف است.

جامع اموی

سپس بشهر مراجعت نمودیم و صبح روز بعد (پنجشنبه چهارم ربیع الاول و هیجدهم بهمن) برای دیدن جامع اموی که از معروفترین و بزرگترین مساجد اسلامی است رفتیم و سید عبدالحمید که از سادات حسنی است و جزء سر خدمه آنجا است برای راهنمایی آمد، ابتداء کفش مخصوصی پوشیدیم که مف مسجد از کف کفشها کتیف نشود و او شرحی از فضائل جامع اموی بیان کرد و این خبر را نقل نمود: «یتزل عیسی بن مریم المنارة البيضاء بمدينة دمشق تقرب لارض یقال لها الغطاء» و نیز گفت پنج مسجد در فضیلت و عظمت بر سایر مساجد مقدمند: اول مسجد الحرام که بر همه مقدم است دوم مسجد مدینه بعد از آن بیت المقدس و بعد از آن جامع اموی و بعد از آن جامع ایاصوفیه در اسلامبول، ولی این بیان مطابق عقائد اهل سنت و از جهتی نظر بعظمت صوری هم دارد و شیعه در مرحله اولی برای چهار محل فضیلت قائلند که مسافر در آنجا در نماز مخیر بین قصر و اتمام است از اینقرار: مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه که محل ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام بود و حائر حسینی علیه السلام و پس از این چهار مسجد، مسجد اقصی است ولی تخییر در آن نیست و فضائی را که اهل سنت برای جامع اموی ذکر میکنند شیعه قائل نیستند، ولی البته از جهت اینکه مسجد محل بندگی خداوند است و ائمه دین هم در آنجا نماز گزارده اند محترم است و باضافه چون حضرت سجّاد علیه السلام در آن مسجد بالای منبر رفت و فضائل خود را بیان فرمود البته محترم است.

در کتاب زیارات شام هم فضائل زیادی برای جامع اموی ذکر شده و مینویسد: در قسمت شرقی آن جامع، مسجد عمر و مسجد علی علیه السلام و محل صحابه و زاویه خضر و مصحف خط عثمان موجود است ولی در تواریخ بظن نرسیده که علی علیه السلام بدمشق مسافرت نموده باشند لکن حسین و حضرت سجّاد علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام مسافرت فرموده اند از اینرو در کتاب زیارات مینویسد که مسجد علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام در مسجد شرقی شمالی جامع اموی معروف است و آنحضرت در آنجا شب و روز هزار

رکعت نماز میخواند و از آنجا آثار جلالت و عظمت هویداست و مردم بدان تبرک میجویند.

جامع اموی بطوریکه سید عبدالحمید میگفت و در تواریخ هم ذکر شده چندین قرن قبل از مسیح توسط آشوریها برای معبد و بتخانه بنا شده و بعد از آشوریان توسط سلاطین ایران که چندی بر آنجا مسلط شده و معبد قرار دادند و موقعی که دیانت مسیح در روم رسمیت پیدا کرد آنجا را برای کلیسا تخصیص دادند و آنرا کلیسای مریم نامیدند.

موقعی که مسلمین بریاست خالد بن ولید در شام با دولت روم میجنگیدند پس از چندی که شهر دمشق را محاصره داشتند ابوعبیده در طرف غربی شهر قرار گرفته و خالد بن ولید در مشرق شهر و پس از چندی که مردم شام در خود یارای مقاومت با مسلمین را ندیدند تقاضای صلح نموده و ابوعبیده عهدنامه صلح را امضاء کرد و با صلح در روز ۲۱ جمادی الثانیه سال ۱۳ هجری وارد شهر شد و اتفاقاً قبل از آنکه خبر صلح بخالد برسد او نیز مقاومت شامیان را در هم شکسته و از دروازه شرقی با حالت جنگ وارد شهر گردید و کشتار زیادی نمود و این دو فرمانده دلیر و کارآزموده که یکی با صلح و دیگری با جنگ وارد شهر شده بودند در کلیسای مریم یکدیگر را ملاقات کردند، در آنموقع خبر مرگ خلیفه اول و خلافت عمر و فرمان عزل خالد و نصب ابوعبیده بفرماندهی رسید و ابوعبیده بر شهر مسلط شد و چون با مسیحیان صلح کرده بود نصف کلیسا را که در دست آنها بود تصرف نمود و نصف دیگر را که مسلمین بفرماندهی خالد بجنگ گرفته بودند مسجد کرد و این ترتیب سالها باقی یعنی نصف آن مسجد و نصف کلیسا بود تا در زمان ولید بن عبدالملک او با متولیان کلیسا مذاکره کرد و نصف دیگر را از آنها خرید و ضمیمه مسجد نمود و بطوریکه سید عبدالحمید نقل کرد در مقابل آن، چهار محل برای کلیسا و چهل هزار دینار به مسیحیان داد و سپس از دولت بیزانت و مملکت روم نقاشانی خواست و صورت عمارت‌های سلطنتی شام را در اطراف نقاشی کرد و نقاشیهای دیگری هم نمود و اکنون قسمتی از آنها باقی است که نهایت عظمت و اهمیّت را دارد و در سال ۴۶۱ هجری طعمه حریق شد و دوباره آنرا تعمیر نمودند.

عمارت شبستان خیلی مجلل است، دارای چهل ستون سنگی مرمر خیلی شفاف و گرانها که هر قسمتی از آن بیست ستون در دو خط است و چهار محراب دارد بترتیب از راست بچپ اول مربوط به حنبلیها دوم شافعیها سوم که از همه مجلل تر است از حنفیها و چهارم از مالکیها میباشد، و این محرابها با موزائیک و سنگهای

قیمتی تهیه شده است، گنبد آن نیز سابقاً موزائیک شده بود که در نهایت نفاست بوده و سقف آن هم با قاب
مطالاً تزئین یافته و بطوریکه مینویسند ششصد قندیل طلا در آن آویزان بوده است.

در زمان سلطان عبدالحمید حریقی در آنجا واقع شد و سقف آن که از طلا منقش بود سوخت و اکنون فقط
یک قسمت که بالای منبر در قسمت وسط واقع شده باقی مانده و فعلاً بقیه سقف موزائیک است.

منبر آن نیز خیلی عالی است و در زمان عثمانیها ساخته شده و در وسط چهار پایه قطور است و قسمت پائین
آن از سنگ سیاه قدیمی و قیمتی است و قالی خیلی بزرگ زمینه لاکه اعلی در آنجا است که هدیه سلطان
عبدالحمید عثمانی است.

در وسط شبستان نزدیک محراب شافعیها اطاق کوچکی است مجلل و ضریحی در آن میبشد و معروف
است که مدفن سر یحیی بن زکریا علیه السلام است و در کتاب زیارات شام هم همینطور نقل میکند ولی صحت
و سقم آن معلوم نیست، این مسجد دارای سه مناره است که دو مناره آن مکعب و سومی هشت ضلعی است،
قدیمترین آنها را مناره العروس مینامند و یک مناره دیگر هم مناره عیسی معروف است بمناسبت اینکه میگویند
در آخرالزمان حضرت عیسی علیه السلام روی این مناره نازل خواهد شد.

در قسمت شرقی محلی است که میگویند مدفن رأس الحسین علیه السلام است و نزد مردم دمشق نیز خیلی
محترم است و معروف است که پشت آنجا منزل یزید بوده و سر را در همان محل که نزدیک او بوده دفن نموده
است و ما برای زیارت مشرف شدیم، ولی بعضی منکرند که سر حسین علیه السلام در آنجا مدفون باشد و
معتقدند که سر را بکربلا برگرداندند و بعضی هم معتقدند که در مصر مدفون میباشد. بهر حال بر فرض عدم ثبوت
چون باین نام مشهور گردیده محترم و زیارت آن لازم است.

سپس از مسجد بیرون آمده و مقبره صلاح الدین ایوبی را دیدیم، صلاح الدین یوسف از اکراد ایوبی موصل
بوده و در تکریت سال ۵۳۲ هجری متولد شد بیست سال در مصر و شام سلطنت کرد و در سال ۵۸۹ در دمشق
وفات یافت و او را در قلعه دمشق دفن کردند سپس جسد او را بیرون آورده بمکان فعلی منتقل نمودند،
عمادالدین وزیر او هم پهلوی او مدفون است و او نیز همینطور ابتداء در قلعه مدفون بوده است.

رقیه دختر حسین علیه السلام

سپس به محلی که در زمان یزید خرابه بوده و اکنون نیز محله خراب نامیده میشود رفتیم و قبر رقیه دختر حسین علیه السلام را زیارت نمودیم، رقیه بطوریکه در تواریخ ذکر شده در موقعیکه اهل بیت باسارت بشام آمدند کوچک بود و پدر را در خواب دید و چون بیدار شد پدر را میخواست و بدستور یزید سر پدر را برای او آوردند و او گریه زیادی نموده و از گریه زیاد از دنیا رفت و در همانجا مدفون شد و بعضی نام او را زبیده و بعضی فاطمه گفته‌اند ولی بیشتر گفته‌اند رقیه بوده است.

در کتاب نورالابصار در ذکر حالات رقیه دختر علی علیه السلام می‌نویسد که: در مصر مدفون است و بعضی گفته‌اند در شام دفن شده و مینویسد از بعض شامیان شنیدم که زمانی دیوار قبر او خراب شده و بیم اضمحلال میرفت تصمیم گرفتند که جسد را بیرون آورند و قبر را تجدید کنند ولی هیچکس جرئت آنرا نداشت تا آنکه یکنفر از سادات که او را سید بن مرتضی میگفتند این امر را قبول کرد و در قبر رفت و جسد را در پارچه پیچیده بیرون آورد، دیدند دختر کوچک نابالغی است.

از این حکایت معلوم میشود که جسد او هنوز متلاشی نشده بود چنانکه نگارنده از چند نفر دیگر این حکایت را با مختصر فرقی در عبارت شنیده که تصریح داشت بر اینکه جسد متلاشی نشده بود.

در این جا هر چند که ذکر شده که رقیه دختر علی علیه السلام بوده ولی خیلی بعید بنظر میرسد که دختر آنحضرت باشد و نزدیکتر بذهن آن است که همان رقیه دختر حسین علیه السلام بوده است بلکه جمله اخیر که نوشته: دیدند دختر کوچک نابالغی است، دلیلی است بر اینکه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده چون از شهادت آن حضرت تا قضیه کربلا بیست و یکسال گذشته بود و دختر نابالغ مربوط به حضرت سیدالشهداء یا دیگری از خاندان عصمت و طهارت میباشد.

اکنون برای قبر ساختمانی شده و مسجد کوچکی نیز ضمیمه آن میباشد و مزار او حزن‌آور است و در مسجد نامبرده محلی است که گویند قبر نصرانی است که در مجلس یزید بود و از مشاهده سر و اهل بیت و شناختن آنها اسلام آورد و به یزید بدگفت و یزید امر بقتل او نمود سپس او را در آنجا مدفون کردند.

مزار رقیه توسط سید کامل و سید محمد علی اولاد سید نظام در سال ۱۳۴۳ تجدید و تعمیر شد، سپس از آنجا

بیرون آمده و از دروازهٔ ساعات^۱ که در تاریخ اهل بیت و اسارت آنها از آن نامبرده شده و از سنگ ساخته شده و اکنون نیز باقی است عبور کردیم و برای ناهار به مطعم‌الادلبی^۲ که خیلی نظیف و تمیز است و غذاهای آن هم مأکول و مطابق رسم شرقی و اسلامی است رفتیم.

شیخ محی‌الدین

بعد از صرف ناهار و خواندن نماز زیارت قبر شیخ محی‌الدین محمد بن علی بن محمد طائی اندلسی العربی که از عرفای بزرگ و معروف بوده و مزار او در دامنهٔ کوه قاسیون معروف به صالحیه در مغرب دمشق واقع و ترا موای برقی تا همانجا می‌رود رفتیم.

آنجناب از بزرگترین عرفای زمان خود بوده و در بیان مطالب عرفان توانائی کاملی داشته و کلمات او را همه‌کس نمی‌فهمیدند ازینرو جمع زیادی او را تکفیر کردند و بعضی از ظاهریین او را ماحی‌الدین و ممیت‌الدین گفتند، در علم حروف و اعداد نیز مهارت کاملی داشته از جمله این عبارت باو منسوبست: اذا دخل السین فی الشین ظهر قبر محی‌الدین، یعنی وقتی سین در شین داخل شد قبر محی‌الدین ظاهر میشود اتفاقاً موقعی که سلطان سلیم عثمانی بشام آمد از قبر او تفحص کرد و پیدا و تعمیر نمود، و این بیت نیز راجع به ظهور مهدی باو منسوب است:

اذا دار الزمان علی حروف بسم الله فالمهدی قاما
و اذا الحروف عقیب صوم فاقرئوا الفاطمی منی سلاما

تولدش در شهر مرسیه در کشور اسپانیا در هفدهم یا بیست و هفتم رمضان پانصد و شصت، و وفاتش در بیست و دوم ربیع‌الثانی ششصد و سی و هشت هجری در دمشق بوده و مزار او اکنون در آنجا معروف است و ما مطابق مرسوم کفش‌ها را دم در بیرون آوردیم، خدام آنجا نیز اهل سنت میباشند و شیخ محی‌الدین را سنّی میدانند بلکه بیشتر شیعه نیز او را سنّی میدانند، در صورتیکه چنین نیست و از کتاب فتوحات و بعض دیگر از کتب او اگر دقت شود تشیع او معلوم میشود ولی چون مجبور به تقیه بوده و در محیطی سکونت داشته که سالها

^۱- شرح این دروازه و وجه تسمیه بدان را در دومین سفرنامهٔ خود بنام خاطرات سفر حج ذکر نموده‌ام.

^۲- ادلب از قصبات تابعهٔ حلب است.

تحت تسلط بنی امیه و مرکز خلافت آنها بوده و مردم نسبت بدانها احترام می نمودند چنانکه اکنون نیز غالب آنها که اهل سنت هستند سبّ معاویه و بنی مروان را جائز نمیدانند ازینرو محی الدین نیز اینطور معروف شده و اهل سنت خیلی تجلیل میکنند و او را محترم میدانند ولی بسیاری از علمای شیعه او را از محبّین اهل البیت و شیعه خالص گفته اند چنانکه شیخ جلیل بهاء الدین عاملی در اربعین خود او را شیعه نوشته و بکلام شیخ در باب سیصد و شصت و شش، استشهد کرده که فرماید: ان الله خلیفة یخرج من عترة رسول الله و فاطمة یواطی اسمہ اسم الرسول جدّ الحسین بن علی بن ابیطالب یبایع بین الرکن و المقام یشبه رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلّم فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضم الخاء و اسعد الناس به اهل الکوفة، یعنی خداوند خلیفه و نماینده ای دارد از فرزندان رسول و فاطمه که نام او همان نام رسول الله جدّ حسین است بین رکن و مقام بیعت میگردد از حیث خلقت و صورت شبیه پیمبر و از حیث خلق (بضم خاء) پائین تر از اوست، خوشبخت ترین مردم نسبت با و اهل کوفه اند، که شیخ از عبارت اولی و از ذکر کوفه بر تشیع او استشهد میکند که اول میفرماید: هم اکنون خداوند نماینده دارد، ولی اهل سنت میگویند از اولاد رسول است ولی معلوم نیست اکنون متولد شده باشد و نیز شیعه معتقدند که آنحضرت پس از ظهور در مکه بطرف کوفه حرکت خواهد فرمود و از آنجا سایر بلاد را فتح خواهد کرد ولی اهل سنت این عقیده را ندارند، عبارات دیگر هم دنباله آن ذکر کرده که شیخ بهائی اشاره بتشیع محی الدین قرار داده است و قاضی نورالله تستری نیز در مجالس المؤمنین تشیع او را ذکر کرده است.

جمع دیگر از بزرگان علماء نیز مانند ابن فهد حلّی و مرحوم فیض کاشانی و مجلسی اول بر تشیع او معتقدند و خود شیخ نیز اضافه بر فتوحات مکه در فصوص الحکم در فصّ، هرونی اشاره بقضیه غدیر خم و وجوب موالات علی علیه السلام و اهل بیت نموده است که همه اینها مؤید تشیع او است.

و نیز صلوات کبیره ای از او نقل شده بنام مناقب محی الدین که صلوات بر چهارده معصوم با عبارات و القاب عرفانی بسیار شیوا و جذّاب میباشد که هرکس مختصر از عرفان و ذوقی از معانی حقیقت داشته باشد فریفته آن کلمات میشود که پس از حمد خدا، صلوات بر پیغمبر را با القاب بسیار عرفانی شروع نموده و بحضرت حجة بن الحسن علیه السلام و عجل الله فرجه خاتمه داده و شرحی هم برین مناقب از طرف مرحوم محمد صالح موسوی خلخالی در سال ۱۳۰۶ قمری نوشته شده و در رمضان سال ۱۳۲۲ قمری در طهران چاپ

سنگی شده است.

و در کتاب دیگر خود بنام میزان التمییزی العلم العزیز نیز عباراتی دارد که بر حبّ اهل بیت تصریح و بر تشیع او اشاره دارد.

بعضی از مخالفین و منکرین که او را قدح نموده‌اند استشهاد جسته‌اند بکلام: لم یقتل یزیدالحسین الا بسیف جدّه. یعنی یزید حسین را نکشت مگر بشمشیر جدّش که خود بر حقانیت عمل یزید اشاره دارد ولی اولاً این عبارت از او نیست بلکه همانطور که ابن خلدون در مقدمه خود ذکر کرده، گوینده این عبارت صاحب کتاب العواصم است که ابوبکر محمد بن عبدالله بن العربی المغافری اهل اشبیلیه اندلس که در ۵۴۳ وفات یافته، میباشد ولی عارف مشهور ابو عبدالله یا ابوبکر محی الدین محمد بن علی بن محمد الطائی الحاتمی صاحب فتوحات و فصوص و غیرهما است که در سال ۵۶۰ یعنی هفده سال پس از فوت ابن العربی المغافری متولد شده و در سال ۶۳۸ از دنیا رفته است و از عبارات ابن العربی اینطور معلوم میشود که او از نواصب یا از متعصبین اهل سنت بوده چنانکه از کتاب العواصم والقواصم تألیف او نقل شده که: «اگر حسین بخانه یا مزرعه یا شتران خود قانع میشد اگرچه مردم میآمدند و از او میخواستند که برای مطالبه حق خود قیام کند اگر او توجهی بآنها نمیکرد بهتر بود».

و ثانیاً شاید منظور ابن العربی هم از عبارت: لم یقتل یزیدالحسین الا بسیف جدّه هم این باشد که یزید همان خلاف را بنام دین اسلام و خروج حسین از دین جدّش انجام داد و الا نمیتوانست آن گناه بزرگ را انجام دهد بلکه باز دین را مستمسک خود قرار داد ولی بهر حال این عبارت از شیخ محی الدین نیست، و مزار او دارای روحانیت و صفا است و سلسله قونیویه با او می‌پیوندد چه شیخ صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی از شیخ محی الدین خرقه پوشیده است.

شیخ محی الدین در طریقت بشیخ ابومدین مغربی که از اقطاب سلسله معروفیه نعمه‌اللهیه است ارادت داشته و از او کسب فیض نموده است و بشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن جامع نیز ارادت داشته و از او خرقه پوشیده و او از شیخ محی الدین گیلانی و او از شیخ ابوسعید مبارک بن علی مخزومی و او از شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف قرشی و او از شیخ ابوالفرج طرطوسی و او از ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی خرقه پوشیده است:

ولی اینطور بنظر میرسد که ابتدای ارادت محی‌الدین بشیخ ابوالحسن بوده و بعداً خدمت شیخ ابی‌مدین رسیده است.

در اطراف سقف گنبد این دو بیت که از محمد بن سعد گلشنی است نوشته شده:

انما الحاتم فی الكون فرد و هو غوث و سید و امام

ان سئلتم متی توفی حمیداً قلت ارخت «مات قطب همام»

که ششصد و سی و هشت میشود و در دیوار اطراف بالای سر مقابل ضریح ابتداء آیه: «وادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن تا و هو اعلم بالمهتدین نوشته شده و بعداً این عبارات مذکور است: هذا قبر العبد الفقیر الی الله عبدالله محمد بن علی بن محمد بن احمد بن العربی الطائی الحاتمی رضی الله عنه و ارضاه توفی سحر لیلۃ الجمعة ثانی و عشرين ربیع الاخر سنة ستّمائة و ثمان و ثلاثین صلی الله علی سیدنا محمد.

و در پشت سر او قبر دو پسر او شیخ عمادالدین متوفی در ششصد و پنجاه و سه و شیخ سعدالدین متوفی در ششصد و شصت و سه هجری واقع شده و نام آنها بر سنگ نوشته شده و در دیوار نصب شده است، این دو بیت مولوی اشاره بمزار شیخ است:

ما عاشق و سرگشته سودای دمشقیم جان داده و دل بسته و شیدای دمشقیم

اندر جبل صالحه کانی است زگوهر کاندر طلبش غرقه دریای دمشقیم

و سپس برای دیدن قبر شیخ عبدالغنی که از مشایخ نقشبندی و از خلفای شیخ عبدالقادر گیلانی بوده و در یک هزار و پنجاه هجری متولد و در یک هزار و یکصد و چهل و سه وفات یافته رفتیم، بر پارچه روی ضریح پس از لا اله الا الله محمد رسول الله این اشعار نوشته شده:

علم الشریعة والحقیقة قد ثوی فی ذا الضریح الشامخ القدر السنّی

مذحله الحبر المحقق فیها قطب الولاية سیدی عبدالغنی

سپس بمحل اکراد ایوبیه که میگویند چند نفر از آنها شهید شده و یکی از آنها در ششصد و سی و هفت هجری شهید شده و اکنون انگشت پای او از قبر بیرون است رفتیم.

این محل بطوریکه مسموع شد قبر یونس ایوبی کرد است که از اولیاء بوده و مردم بدو اعتقاد داشتند،

موقعی که سلطان سلیم عثمانی بدمشق آمد و زیارت قبر محی‌الدین رفت چون از آن کوچه که نزدیک مقام محی‌الدین است گذشت گنبد کوچکی دید پرسید گنبد از کیست؟ گفتند: قبر یکی از اولیاء است، پرسید عرب بود یا ترک؟ گفتند: نه عرب بوده و نه ترک بلکه کُرد بوده، سلطان سلیم بطور مزاح گفته بود: از کُردها ولی ظهور نمی‌کند و اگر هم باشد مهم نیست، درین بین پائی از قبر رو باو بیرون آمده و ضمناً باو فهمانید که در عقیده خود اشتباه کرده است، سلطان سلیم از آن بیعد بدانجا معتقد شده و ابراز علاقه میکرد و دستور داد ساختمان بهتری روی آن بنا کردند و آن پا همانطور بیرون بود.

و نیز میگویند موقعی که سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه قرار گرفت و فرانسویها در دمشق مستقر گردیدند در ضمن اصلاحات شهری تصمیم گرفتند آن محل را خراب نموده میدان بزرگی در آنجا بسازند، ولی کارگران آنها هر کلنگی که برای خرابی بآن ساختمان میزدند بدانجا صدمه‌ای نزده و برعکس بخودشان میخورد بطوریکه همه از آن قسمت متوحش شده و حاضر بخرابی آن نبودند و آن موضوع شهرت پیدا کرد و اولیای امور فرانسوی هم آگاه شدند و آنرا مشاهده نمودند لذا از خرابی آنجا منصرف شدند و قسمت اعظم پا را هم پوشانیدند که از آسیب مصون بماند فقط قسمت کمی بیرون گذاشتند که مردم زیارت کنند و از آن بیعد خود آنها نیز اعتقاد کاملی پیدا کردند و کلمه کراد بضم کاف طبق لهجه محلی آنها جمع کُرد است هر چند جمع صحیح لغوی آن اکراد با الف میباشد، و این قسمت هم افواهی شنیده شد ولی ظاهراً محل قابل اهمیتی نیست و این شهرت هم بعقیده بعضی بیجا و خلاف است و صحت ندارد ولی ما برای دیدن آن محل رفتیم و از آنجا مراجعت نموده و بازار دمشق را دیده و بعداً به مهمانخانه رفتیم.

آقای سید محسن امین

صبح روز جمعه باران شدیدی می‌آمد و باد خیلی سردی میوزید و مردم از این جهت خیلی راضی بودند چون تا آنموقع بارندگی کاملی نشده و مردم از جهت نیامدن باران نگران بودند ولی در آنروز بارندگی خیلی زیادی شد بطوریکه جبال لبنان پر از برف شده و راه مسدود گردید که اتومبیلها نتوانستند عبور کنند و روزنامه‌های دمشق نوشتند که هفت سال بود راه لبنان مسدود نگردیده و بارندگی بآن شدت نشده بود، ولی نگارنده با آقای حاج مهدی بهبهانی که از اهالی ایران و متولد و ساکن آنجا و از تجار و شخص نیکی است و یکسال بود که در

دمشق توقف داشت و ما توسط آقای حاج باقر با ایشان آشنائی پیدا کردیم وعده کرده بودیم که بملاقات حضرت آقای سید محسن امین عاملی پیشوا و مفتی شیعه شام برویم لذا ساعت نه و نیم صبح با آنکه باران میآمد با ایشان برای ملاقات آقای سید محسن رفتیم^۱.

معظم له پیرمردی است که هشتاد و دو سال دارند و یکی از بزرگترین علمای عالم تشیع و از مفاخر شیعه میباشند و بسیار خلیق و مهربان و در دمشق هم خیلی محترم هستند ازینرو محل ایشان را هم که قبلاً خرابه میگفتند بنام خودشان محله امین میگویند، نهایت احترام و محبت نسبت بحقیر نموده و از اوضاع ایران سؤالاتی کردند و جواب دادم آنگاه نگارنده از تألیفات ایشان سؤال نمودم معلوم شد تألیفات زیادی دارند که از مهمترین آنها کتاب اعیان الشیعه است که درحقیقت دائرةالمعارف تشیع میباشد درحدود صد جلد که شرح حال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و بزرگان شیعه از علماء و عرفاء و حکماء و سلاطین و سایر معروفین بترتیب تهجی ذکر شده و تا آنموقع که نگارنده سؤال نمودم بیست و یک جزء آن چاپ شده و بحرف حاء حطی رسیده بودند.

کتابی هم در شرح حالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام نوشته اند و رساله عملیه ای هم دارند کتب دیگری نیز زیاد تألیف نموده اند، یکی از خدمات ایشان تأسیس مدرسه ای بنام محسنیه میباشد که در آنجا دانش آموزان علاوه بر علوم جدید علوم شرعیه نیز تحصیل میکنند و هر سال عده زیادی فارغ التحصیل میشوند.

راجع بوضع شیعه دمشق و اجتماعات و مساجد و نماز جمعه پرسیدم؟ جواب دادند وضعیت شیعه خیلی مرتب و همه علاقه مند بآداب مذهبی میباشند ولی نسبت بسایر فرقه ها فقیرترند، اجتماعات هم در مساجد مرتب است و نماز جمعه هم میخوانیم.

نگارنده عرض کردم نماز جمعه یکی از بزرگترین شعائر اسلامی است که موجب ظهور عظمت مسلمین میباشد و حق این است که شیعه در همه جا این شعار بزرگ را از دست ندهند و بفرض عدم وجوب باستحباب عمل کنند، ایشان نیز تصدیق داشتند و خودشان واجب میدانستند و بهمین جهت آنرا ترک نمیکردند و شیعه شام از این حیث بر شیعه ایران مقدم میباشند، راجع بطرز اذان پرسیدم؟ گفتند در اذان اعلامی بالای مأذنه اشهد ان

^۱ - سید محسن بن سید عبدالکریم اهل جبل عامل در سال ۱۲۸۳ قمری در جبل عامل متولد تحصیلات اولیه را در وطن و بعداً بنجف آمده و تکمیل نمود و اجازه اجتهاد گرفته در شام سکونت گزید و در اواخر جمادی الثانیه ۱۳۷۱ مطابق فروردین ماه ۱۳۳۱ در ۸۸ سالگی بدرود زندگانی نمودند.

علیاً ولی الله گفته نمیشود و حی علی خیر العمل را هم از باب تقیه جهراً نمیگوئیم لکن در اذان نماز هر دو را میگوئیم چون در اجتماعات نماز غیر از شیعه کسی حاضر نمیشود.

راجه بروضه خوانی پرسیدم؟ گفتند شبهای جمعه و یکشنبه در همین جا روضه خوانی داریم و از همان کتابی که در شرح حال حضرت سیدالشهداء علیه السلام نوشته و تنقیح نموده‌ام باید بخوانند که اخبار سقیمه یا ضعاف که مخالف با شئون مذهبی یا برخلاف مصالح است خوانده نشود ایام عاشوراء نیز روضه خوانی مفصل میشود و حتی امسال یکدسته از هندیهای شیعه که در اینجا بودند از من اجازه گرفته دسته مفصلی تهیه دیده و نوحه خوانی و سینه زنی داشتند و اظهار داشتند که من خودم باین امور عقیده ندارم و راضی نیستم و بشیعیان اینجا اجازه نمیدهم ولی آنها چون از هند میهمان بودند نخواستیم رد کنم.

نگارنده عرض کردم که حقیر هم راجع به قیام حسینی کتابی نوشته و در آن متذکر شده‌ام که این قبیل امور جزء روضه خوانی نیست و بلکه بعض آنها برخلاف شرع و مصالح اسلامی و مخالف بهداشت است و باید حشو و زوائد این شعار مهم را حذف کرد و آنرا بصورتی که مطابق شرع و عقل باشد درآورد معظم له تصدیق نمودند، مذاکرات متفرقه دیگر هم شد و نیم ساعت بظهر خدا حافظی نموده و بیرون آمدیم.

قبر معاویه

از آنجا بمقبره معاویه بن یزید که خود را از خلافت خلع نمود و حضرت علی بن الحسین علیه السلام را معرفی کرد رفتیم، آنگاه برای تجدید لعن و لعن حضوری بسر قبر معاویه بن ابی سفیان رفتیم و نتایج ظلم را دیدیم که چگونه شخصی که سالها در آن مملکت حکومت میکرده قبر او پر از کثافت است و با آنکه بیشتر مردم آنجا از او تمجید نموده و او را از صحابه میدانند مع ذلک توجهی بقبر او ندارند که مخروبه و مزبله دانی و جای سگهای ولگرد محل میباشد، در کتاب زیارات الشام نیز همینطور ذکر کرده و حتی نوشته که قبر معاویه پیش عوام به قبر هودنبی معروف است آنگاه آنرا رد نموده میگوید هود در یمن مدفون و بقول بعضی در مکه است، نگارنده میگویم همان وضع منحوس آنجا بهترین دلیل است بر اینکه قبر معاویه است و حتی شنیده شده که چند مرتبه اعاناتی جمع آوری شده که مقبره او را تعمیر کنند ولی تاکنون معلوم نیست بچه علت موفق نشده‌اند! قبر معاویه در پشت جامع اموی در کوچه نقاشات (زقاق النفاشات) واقع است و قبر دختر او و چند نفر دیگر از بستگان او

نیز در آنجا است و آن محل مانند منزل و دارای صحنی است که پر از کثافات است و قبر در اطاقی واقع شده است.

بعد از ظهر چون هوا خیلی سرد بود بیرون رفتیم و روز بعد هم در داخل شهر بگردش مشغول بودیم و عصر با تراموای برقی خط موسوم به مهاجرین حرکت کرده و تا انتهای خط که دامنه کوه و مشرف بر تمام شهر و بسیار با صفا است رفتیم و قدری گردش نموده و از منظره زیبای شهر استفاده کردیم سپس اول غروب بشهر مراجعت نمودیم.

روز بعد که یکشنبه بود به تکیه سلطان سلیم که مسجد خیلی بزرگ مفصل و با شکوهی است رفتیم، حوض بزرگی در صحن مسجد واقع شده و از فواره آن همیشه آب جاری است، اطاقهای اطراف آن برای طلاب علوم است و قسمتی از آن وصل بدانشکده حقوق میاشد.

این روز که در ممالک عربی هشتم ربیع الاول بود بنابر روایات صحیحه روز رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و حضرت پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه روحی فداه هر ساله درین روز مجلس سوگواری مفصل و توسل بآن بزرگوار در مزار متبرک سلطانی بیدخت منعقد میکنند ازینرو ما نیز در آنجا این قسمت را در نظر داشتیم و برای عرض تسلیت بقریه راویه زیارت قبر حضرت زینب علیها السلام مشرف شدیم و چون آقای ملک صالحی محل قبر پدر را پیدا کرده و سنگ قبر تهیه نموده بودند عکاسی آورده و در آنجا جلو درب حرم حضرت زینب علیها السلام عکسی از سنگی که تهیه نموده بودند برداشتیم و پس از زیارت و خواندن نماز ظهر و عصر بشهر مراجعت کردیم و پس از آن در بعض قسمت‌های شهر گردش نمودیم.

لبنان

بعلبک

صبح روز دوشنبه که هشتم ربیع الاول بحساب ایران و نهم بحساب ممالک عربی و بیست و دوم بهمن بود با اتومبیل سواری از دمشق بقصد بیروت که یکصد و نه کیلومتر فاصله دارد حرکت کردیم، ابتداء بطرف بعلبک رفتیم و راه این شهر در نزدیک جبال لبنان از راه بیروت جدا میشود و بطرف شمال میرود و فاصله دمشق تا آنجا بقدر فاصله تا بیروت است، ساعت ده وارد بعلبک شدیم.

بعلبک شهریست کوچک و زیبا در دامنه کوه واقع شده و هوای آن سرد است، ابتدای بنای آن در زمان فنیقیها بوده و بعضی هم بنای آنرا بزمانهای قبل از طوفان نسبت داده و بلکه بعضی آنرا نخستیم شهری که در دنیا بنا شده گفته‌اند، و ذکر کرده‌اند که قایل پس از آنکه هابیل را کشت آنجا را برای حفظ خود بنا نهاد (تاریخ بعلبک ص ۴۷) و بتدریج بر عظمت و وسعت آن افزوده شد ولی اکنون بآبادی سابق نیست لیکن خیلی با صفا و دارای مناظر زیبا است و از شهرهای ییلاقی لبنان محسوب میشود، جمعیت آن بطوریکه در کتاب تاریخ بعلبک مینویسد مطابق آمار یکهزار و نهصد و بیست و یک میلادی چهل و دو هزار نفر است که بیست و شش هزار و پانصد نفر شیعه و پنجهزار نفر سنی و بقیه مسیحی میباشند و چون اکثریت در آنجا با شیعه است ازینرو در آداب مذهبی خود چندان تقیه ندارند و این آمار مربوط بچندین سال قبل است و اکنون جمعیت آن خیلی زیادتر شده است.

بعلبک همانطور که گفتیم شهریست بسیار قدیمی و این نام مرکب از دو کلمه میباشد یکی بعل که نام بتی است که خدای فنیقیها است و دیگری بک که نام اصلی شهر بوده است و قلعه خیلی قدیمی بزرگی دارد که از مهمترین آثار تاریخی قرون قدیمه است و منظور ما از رفتن بعلبک مشاهده همان قلعه بود و تاریخ مفصلی برای بعلبک نوشته شده^۱ و شرح آن قلعه هم در آنجا مذکور است و نگارنده بطور مختصر و خلاصه آنچه را مشاهده کردیم و راهنما شرح داد مینویسم.

^۱ - این کتاب تألیف میخائیل موسی الوف البعلبکی است که اتفاقاً در همان روز ورود ما فوت کرده بود.

این قلعه بطوریکه راهنما میگفت فنیقی‌ها و رومن‌ها و بیزانته‌ها قریب سیصد سال در آنجا مشغول ساختمان بودند، ابتدا فنیقی‌ها مجسمه‌ خدای بزرگ را که بعل میگفتند ساختند و در آنجا عبادت میکردند و مجسمه ژوپیترا^۱ که خدای شمس بود ساخته بودند و رومن‌ها در اوائل میلاد دو معبد در آن قلعه بنا کردند، یکی معبد بکیس (باخوس) خدای خمر و دوم ونوس^۲ خدای زیبایی و عشق.

در موقع ورود از پله‌هایی بالا میرویم که طول آنها ۵۰ متر بوده ولی فعلاً خراب شده و پله‌های کوچکی بجای آن ساخته شده است وارد قلعه که شدیم در دو طرف دو اطاق بزرگ ساخته شده که میگویند در اول اسلام بدستور ابو عبیده جراح برای دفاع از قلعه ساخته شده سپس از در وارد قلعه شدیم عمارت خیلی وسیع شش گوشه‌ای دیدیم که آنرا بهومسدس میگویند. در اطراف این عمارت ساختمانهای سنگی و نقاشیهای خیلی ظریف از سنگ شده و دوازده معبد بزرگ در اطراف آن است که بعضی از آنها باقی مانده و بعضی هم سنگهای مسقف آن که دارای حجاریهای خیلی ظریف است افتاده و آثار کمی باقی است.

این عمارت معبد بزرگ بوده و محل بعل خدای بزرگ فنیقی‌ها نیز همین عمارت بوده که در بالای معبد نصب بوده ولی بطوریکه راهنما میگفت در زمان جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از جای خود تکان خورده و افتاده و توسط آلمانیها در یکی از معبدهای اطراف آن عمارت گذاشته شده و اکنون باقی است و آنرا بما نشان داد و بزرگ نیست آثار صورت هم تقریباً محو شده است، از آنجا وارد محوطه مربع وسیعی شدیم که آنرا بهوکیر می‌گفتند.

در اطراف این عمارت صد و هشتاد ستون از سنگ مرمر بوده که بعضی از آنها بجای خود باقی و بعضی افتاده و شکسته است ارتفاع هر ستون هفت متر و نیم و قطر آنها یکمتر و نیم است در وسط هم توسط قسطنطین کبیر رومی کلیسایی ساخته شده بود و بنام معبد بیزانته معروف بوده و اکنون بواسطه زلزله که در اوائل قرن هفتم هجری واقع شد خراب شده و آثاری از آن نمانده است فقط سنگهایی از آن باقی است که دارای خطوط لاتین است و بعضی از آنها جدید است بعضی هم میگویند از زمان قسطنطین کبیر است.

در این عمارت خدای بزرگ همان بعل بوده و سیصد و شصت و شش خدای کوچک دیگر هم در اطراف بوده که مطابق عدد ایام سال هر روز یکی از آنها را عبادت میکردند و مجسمه بعضی از آنها بر سقف‌ها

^۱ - بعضی هم همان بعل را نام خدای آفتاب گفته‌اند (قاموس کتاب مقدس ص ۱۸۰ و تاریخ بعلبک ص ۵۴).

^۲ - (Venus) رومیان آنرا آفرودیت مینامیدند.

پیدا است.

در وسط این عمارت رو بمغرب که محل خدای بزرگ (بعل) بوده محلی است که در آنجا برای خدای بزرگ قربانی میکردند و در دو طرف عمارت دو حوض بزرگ است که قربانیها را در آنجا شست و شو میدادند و تطهیر مینمودند و در روی سنگهای اطراف حوض هم حجاریهای خیلی ظریف شده است. از این عمارت بطرف مغرب که میرویم پله‌هایی بطول پنجاه متر می‌بینیم تا بعمارت بالا میرسیم که بیست و چهار متر نسبت بعمارت پیش ارتفاع دارد و اینجا محل ژوپیتر خدای شمس بوده که مجسمه آنرا از طلا ساخته بودند و بطوریکه راهنما میگفت آلمانها در جنگ بین‌الملل اول آنرا ببرلن بردند و اکنون در موزه برلن موجود است.

این عمارت پنجاه و دو ستون داشته که در اطراف آن واقع بوده در قسمت طولی در هر طرف هفده ستون و در قسمت عرضی هر طرف نه ستون داشته که تمام آنها از سنگ و اکنون شش ستون برجای خود باقی مانده و بقیه در زلزله سال یک هزار و هفتصد و پنجاه و نه میلادی افتاده و فقط قطعات آنها دیده میشود، هر ستونی مرکب از چهار قطعه یک قطعه در زیر است و سه قطعه هم بترتیب روی آن قرار گرفته و در بالا هم روی ستونها را سنگ گذاشته و مانند سقف بهم وصل کرده‌اند و در روی آنها حجاریهای خیل ظریف دیده میشود که کمتر نظیر دارد، روی آنها هم مقابل هر ستونی مجسمه شیری بوده که اکنون افتاده و فقط صورت یک شیر که افتاده سالم مانده است.

قطر هر ستون دو متر و بیست و سه سانتیمتر و ارتفاع تا محل سقف بیست و یکمتر و تا بالا بیست و چهارمتر است و در قطعات ستونها سه سوراخ کوچک گذاشته شده که وسط آنرا میله آهن گذاشته و آنها را بهم‌دیگر وصل کرده‌اند و سپس دور آنرا با آهک و امثال آن مستحکم نموده‌اند و بطوریکه راهنما میگفت ساختمان این بنا قریب پنجاه هزار سال پیش بوده است.

از اینجا از پله‌هایی بطرف پائین رفتیم و در پای ستونها و مجسمه شیر که افتاده بیادگار مسافرت بعلبک عکسی برداشتیم سپس بمعبد بکیس خدای خمر رفتیم، این معبد در قسمت جنوبی عمارت نامبرده سابق است ولی جزء همان قلعه است و در قرن اول میلادی توسط رومن‌ها ساخته شده.

از پله‌های معبد بکیس که بالا رفتیم بدرج معبد میرسیم، این درگاه خیلی مرتفع و وسیع است در اطراف آن

روی سنگها مجسمه‌های کوچکی از خدّام معبد است که هرکدام خوشه‌ انگور برای تهیه شراب برای خداوند در دست دارند، بالای ایوان در وسط مجسمهٔ بکیس خدای شراب و پهلوی آن علامت فتح و ظفرکه علامت رسمی دولت رومن بوده نقش شده و طرف چپ خراب شده و علامت آن معلوم نیست.

در صدر معبد قسمت بالا که چند پله میخورد هراکلیوس کرسی سلطنتی ساخته بوده که اکنون خراب شده است، در اطراف این پله‌ها مجسمهٔ دخترانی است که در آنجا رقص میکردند.

در زمان امپراطور کالیانوس بالای ایوان شکست پیدا کرده و او دستور داد آهنی بین دو سنگ جا داده و با وسائل ساختمانی محکم کردند و اکنون نیز آن آهن باقی است ولی بالای آن اخیراً آهنی توسط فرانسویان نصب شده است.

در اطراف معبد بکیس پنجاه ستون بوده که بعضی برجای خود باقی است و یکی از آن ستونها در قرن هیجدهم میلادی که زلزلهٔ شدیدی شد تکان خورده و روی دیوار معبد افتاده و اکنون نیز بهمان حال باقی است و در بالای سقف ایوانهای اطراف که روی ستونها قرار دارد سیصد و شصت و شش مجسمهٔ کوچک خدایان روزانهٔ رومنها است.

نزدیک معبد بکیس زیرزمین‌هایی ساخته شده که میگویند توسط ابوعبیده جراح برای محبوسین ساخته شده و روی آن نیز اطاق بزرگی است که هفت غرفه دارد و منافذی هم بخارج دارد که برای دفاع از قلعه و تیراندازی بخارج تهیه شده و درگوشهٔ آن جای تاریک گودیست که برای اعدام مجرمین ساخته شده است ولی این قسمت مربوط بابی عبیده جراح نیست.

پله‌های پشت بام هم نزدیک همان اطاق است و از پایین پله‌های معبد تا پشت بام هفتاد و شش پله دارد و مشرف بر شهر بعلبک است، صلاح‌الدین ایوبی نیز در مغرب مسجدی ساخته و اکنون اثر زیادی از آن باقی نمانده و باهمیّت مسجد قلعهٔ حلب نیست.

در زیر قلعه هم تونلهائی کنده و ساخته شده که در بیشتر اطراف قلعه هست و یک قسمت از آن بطرف خارج می‌رود که درب خروجی قلعه میباشد و این قلعه در عظمت کمتر نظیر دارد و بطوریکه راهنما میگفت قوم ثمود نیز در آنجا بوده و عبادت بلع میکردند عبارت **اندعون بعلا و تدورن احسن الخالقین** مربوط بساکنین آن قلعه بوده است و مشاهدهٔ این قبیل بناها موجب عبرت بینندگان نیز میشود و انسان را بیاد خالق متعال که باقی و

پاینده است می‌آورد.

سپس از آنجا بیرون آمده و مسجد ابوعبیده را که اکنون خراب شده و فقط ستونهای آن و آثار مختصر دیگری از آن باقی مانده دیدیم و این همان مسجدیست که شیخ بزرگوار سعدی شیرازی در آن نطق کرده و مورد تجلیل و احترام مردم واقع شده و شرح آن در گلستان مذکور است.

یکی از مساجدی که در بعلبک هست و در تصرف شیعه می‌باشد مسجد خوله است که میگویند بنام خوله دختر حسین علیه السلام است که پس از واقعه کربلا چون اسرای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم موقع رفتن بدمشق به بعلبک رسیدند خوله که طفل کوچکی از حسین علیه السلام بود از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید و اکنون مزار او مورد احترام شیعه می‌باشد و متصل بدان مسجدی بنام او ساخته شده و مقبره ساداتی که خدام آن مقام می‌باشند در درب همان مسجد است و ما برای زیارت قبر خوله و دیدن مسجد رفتیم.

در یک قسمت از شهر نیز در بین خرابه‌های رومان محلی است بنام مزار الیاس پیغمبر که اکنون در تصرف مسیحیان می‌باشد و بعضی میگویند که در زمان‌های قدیم در آن محل دیری برای آنحضرت بوده است.

سپس برای خوردن ناهار به مطعم حاجی علی عجمی که اصلاً ایرانی و متولد بعلبک می‌باشد و بسیار خلیق و مهربان است رفتیم و چون خود را قبل از رفتن بقلعه معرفی کرده بودیم بمناسبت ایرانی بودن نهایت محبت و احترام کرد و غذاهای او هم تماماً خوب بود و خیلی خوش گذشت.

سه ساعت و نیم بعد از ظهر پس از خواندن نماز حرکت کردیم در بین راه بشهر ریاک که قشون فرانسوی در آنجا هستند رسیدیم و در رفتن به بعلبک نیز از آن عبور کردیم، سپس بقریه‌ای موسوم به ابله رسیدیم. این قریه نیز مانند سایر آبادیها که در سوریه و لبنان بین راه است با صفا و ساختمانهای آن جدید است و این آبادیها تماماً از لبنان است چون بعد از جنگ بین الملل اخیر دولت فرانسه بسوریه و لبنان استقلال داده و دو جمهوری سوریه و لبنان تشکیل شده ولی حدود گمرکی و مقررات گذرنامه بین آنها نیست، پایتخت سوریه دمشق و پایتخت لبنان بیروت است در زمان فرانسه در آنجا چهار حکومت محلی تحت نظر کمیسر فرانسه بود از اینقرار: سوریه، جبل الدروز، منطقه العلویین، لبنان ولی اکنون دو منطقه جبل الدروز و علویین جزء سوریه است.

سپس بشهر زحله رسیدیم، این شهر در دامنه کوه واقع و خیلی باصفا و بهجت‌آور است و عمارت‌های آن در دامنه کوه منظره خیلی خوبی را تشکیل داده و مردم آنجا نیز از حسن و جمال بی بهره نیستند و فاصله بین آنجا و

بعلبک بیست و هشت کیلومتر است.

از آنجا عبور کرده و آبادی بعد شتوره بود که در بالای کوه واقع و این کوه از بهترین کوههای با صفا و دارای مناظر طبیعی زیبایی می باشد، آبادی دیگری هم بنام مرجات در بالای کوه واقع است و موقع پایین آمدن از کوه قریه صوفر در بین راه و بعد از آن حمدون و بعد از آن عالی بفتح لام و سکون یاء و بعد عاریا است که متصل به بیروت و مشرف بر آن می باشد و دارای منظره بسیار با صفا و بهجت افزاست.

بیروت

ساعت سه و نیم بعد از ظهر وارد بیروت شده و ابتداء حاج عباس اصفهانی قهوهچی بورس را پیدا کرده او خیلی اظهار محبت نمود و چون خودمان مهمانخانه های خوب را نمیدانستیم براهنمائی او به هتل خدیویه الکبری که در گوشه میدان معروف بساحة البرج در طبقه پنجم واقع شده رفتیم و در آنجا منزل نمودیم. بیروت از شهرهای بزرگ و آباد خاورمیانه و از مهمترین بنادر دریای مدیترانه است و تأسیسات بندری و تشکیلات شهری آن خیلی مرتب و مظاهر تمدن جدید در تمام شئون آن حکمفرماست و چون در بهترین نقطه ساحل مدیترانه قرار گرفته راه دریائی بین آسیا و اروپا و امریکا است.

طول جغرافیائی آن ۳۵ درجه و سی دقیقه و عرض ۳۳ درجه و ۵۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۱۸ درجه و ۸ دقیقه و ۳۳ ثانیه و اختلاف طول با طهران ۱۵ درجه و ۲۷ دقیقه و ۲ ثانیه و ظهر حقیقی تقریباً یکساعت و دو دقیقه پس از طهران است.

دانشگاه بیروت نیز از معروفترین و بهترین دانشگاه های آسیا بشمار میرود و هر ساله عده زیادی دانشجو از سایر کشورهای خاوری برای تحصیل بدانجا میروند، مردم لبنان غالباً خوش هیكل و زیبا هستند.

عمارت بیروت غالباً چهار طبقه و پنج طبقه است شش طبقه نیز دارد و کمتر از چهار طبقه کم است عمارت هتل خدیویه الکبری در طبقه پنجم واقع شده و با آسانسور بالا میرفتیم، طبقه پائین آن که طبقه چهارم است هتل بسفور و پایین آن لوکنده بیروت الکبری و طبقه زیر آن هتل قصرالملوکی قرار گرفته و طبقه اولی مغازه های خیابان است.

^۱ - لوکنده معرب لقانظه است چنانکه کلمه اوتیل معرب هتل می باشد.

پس از خواندن نماز و رفع خستگی بیرون آمده و در شارع النبی پیش آقای حسن مکتبی تاجر فرش که از اهالی اصفهان می باشد رفتیم و ایشان و دو برادر دیگرشان نهایت محبت و همراهی نمودند و مردمان خوش اخلاق و با محبتی می باشند، سپس با آقا سید حسین هندی تاجر فرش که از طهران با آقای شیدانی آشنائی داشت ملاقات کردیم و چون آمدن ایشان را با تلفون باو اطلاع دادند آمد و خیلی ملاقات گرم و صمیمانه نمود و با ما نیز خیلی محبت کرد، ایشان نیز جوانی است خوش اخلاق اصلاً اهل هند ولی متولد کاظمین است فارسی هم خوب میدانند و حجره تجارتي ایشان در شارع مطران که نزدیک شارع النبی است در طبقه سوم می باشد، سپس با ایشان بیرون آمده و برای گردش بکنار دریای مدیترانه رفته و هتل نرماندی و سن ژرژ را که از بهترین هتلهاست دیدن نمودیم این هتلها بعضی از خودشان خوراک نیز دارند که باید مسافر در همانجا صرف کند و بعضی خوراک ندارند و برای مسلمین مخصوصاً ایرانی که بخوراکهای شرقی آشناتر است هتلهاست که خوراک ندارند و مسافر در شام و نهار با اختیار خود است راحت تر می باشد و هتل نرماندی و سن ژرژ از قسم اول می باشند از اینرو ما بآنجا نرفتیم در صورتیکه خیلی بهتر و با صفاتر از خدیویه الکبری می باشد.

صبح روز بعد بملاقات آقای مکتبی و آقا سید حسین رفته و از آنجا بسفارت ایران رفتیم، وزیرمختار ایران آقای مسعود معاضد بود که از رجال برجسته وزارت خارجه ایران و مدتی مدیرکل آن وزارتخانه بوده و مأموریت های سیاسی دیگر نیز در خارجه داشته اند، و برای نگارنده از طرف وزارت خارجه معرفی نامه نوشته شده بود آقای مشیرالسلطنه را نیز می شناختند لذا نهایت محبت و مهربانی نمودند و بیشتر از یکساعت در آنجا بودیم و مذاکرات مختلف بمیان آمد از جمله راجع باهمیت قلعه بعلبک سخن بمیان آمده ایشان اظهار داشتند که تخت جمشید بمراتب مهمتر از قلعه بعلبک است چون این جا یک قلعه سنگی است ولی تخت جمشید یک شهر سنگی است و گفتند علاقه من به بعلبک فقط از جهت این است که سعدی بدانجا مسافرت نموده و در جامع بعلبک نطق غرای بلیغی کرده که همه مردم نسبت بدو احترام و تجلیل نمودند.

سپس از آنجا بیرون آمده و برای صرف نهار بمطعم حاجی علی معروف بمطعم علی که لب دریا و کارکنان آن مسلم می باشند و جای نظیف خوبی است رفتیم.

سپس تراموای برقی نمره یک سوار شده تا آخر خط آن که خارج شهر است رفته و در آخر خط پیاده شده و در زمینهای سبز و خرّم مدتی توقف نموده از مناظر با صفای آنجا و از اوضاع طبیعی محظوظ شدیم، همه جا پر

از سبزه و هیچ‌جای خالی نه در کوه و نه در بیابان دیده نمیشود و زیبایی طبیعت و جذابیت آن در همه‌جا پیدا و نمایان و برای سالکان راه خدا نیز از بهترین وسائل تذکر و توجه است که سعدی بزرگوار فرماید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

سپس از آنجا مراجعت نموده و در حجره آقا سیدحسین نماز خوانده بعداً با ایشان بیرون آمده تراموای خط ۲ را سوار شده بکنار دریا رفتیم و نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم و الحق خیلی با صفا و مفرح بود و هرچند در ایران نیز مازندران همینطور است ولی بخوبی جبال لبنان و شهر بیروت نیست زیرا در اینجا مناظر زیبای طبیعت با زیباییهای مصنوع بشر و گل‌های رنگارنگ و نزدیکی کوه بدریا دست بدست هم داده و بر زیبایی افزوده‌اند و ما تا ساعت دو از شب در همانجا بودیم و از لطافت هوا و مهتاب و خروش ملایم دریا و دیدن سبزه‌ها و کوه‌ها و چراغهای شهر بهره‌مند شدیم.

طرابلس

صبح روز بعد (چهارشنبه) از مهمانخانه بیروم آمده و بلیت برای رفتن به طرابلس شام گرفتیم و ساعت یازده با اتوبوس بطرف طرابلس حرکت کردیم، جاده بین بیروت و طرابلس تماماً ازکنار دریا و دامنه کوه و از روی سبزه‌ها و وسط باغهای مرکبات و موز و غیره عبور میکند و بسیار با صفا و بهجت‌افزاست و راه کنار دریا در مازندران صفا و روح اینجا را ندارد و بطوریکه شنیده‌ام منظره‌های جبال لبنان و کنار دریای مدیترانه در دنیا کم‌نظیر است و مخصوصاً جاده طرابلس خیلی باصفا است و تمام آن آبادی است و در یک قسمت جاده ازکوه بالا رفته و از تونلی که قریب پانصد متر است عبور میکند تا بطرابلس رسیدیم و بطوریکه ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد اهالی آنجا در زمان او شیعه مذهب بوده‌اند ولی در استان‌السیاحه مذکور است که: «اکثر حنفی مذهب و دیگر نصارینند» ولی فعلاً مذاهب مختلفه دیگر نیز در آنجا وجود دارد.

بین بیروت و طرابلس دو شهر است، یکی جوند و دیگری بَترون و شهر جوند نسبتاً بزرگ و زیبا است قصبات و قراء نیز زیاد است، از جمله: البوار و عقیبه و شکا میاشد و فاصله بین بیروت و طرابلس در حدود یکصد و ده کیلومتر است و قبلاً جزء سوریه بوده ولی اکنون ضمیمه لبنان میاشد و ما دو ساعت بین راه بودیم و یکساعت بعد از ظهر وارد شدیم و از همان موقع بارندگی بشدت شروع کرد و ما ابتداء مغازه آقای دولان

مرعوش را که تاجر فرش و از آشنایان آقای شیدانی بود پیدا کردیم و ایشان نیز خیلی محبت نموده و در مدت توقف در طرابلس همیشه با ما بوده و ما را همه جا گردش دادند و نهار هم در مهمانخانه مهمان ایشان بودیم و شب هم در منزل دعوت کردند، آقای دولان تاجر فرش است و در طهران حجره تجارتي دارد و خود ساکن طهران و برادرش در طرابلس نمایندگی ایشان را دارد و چند ماهی بود که خودشان برای رسیدگی کارها بطرابلس آمده بودند و این نیز حسن تصادف بود.

پس از ملاقات ایشان به همراهی ایشان به هتل طرابلس پالاس رفته و در آنجا منزل نمودیم سپس برای نهار به مطعم رفته مهمان ایشان بودیم و پس از آن با اتومبیل در شهر گردش کرده و تا قلعه کوه که عمارت شهر تا آنجا امتداد دارد رفتیم و حقیقه منظره زیبای مفرحی داشت! از طرفی منظره شهر و دریا و از طرف دیگر جنگلهای با صفا که تمام دامنه کوه را تا بالا فرا گرفته و از درخت های زیتون بزرگ تشکیل شده بود و طرف دیگر آن باغهای مرکبات، خیلی مهیج و با روح بود و موقعی که پایین آمدیم قلعه طرابلس را که بیشتر آن توسط صلاح الدین ایوبی ساخته شده دیدیم ولی چون تاریک شده بود مفصل ندیدیم لیکن در مقابل قلعه حلب و بعلبک قابل اهمیت نیست.

در این موقع هوا تاریک شده و چراغهای شهر بر زیبایی منظره آن افزوده بود ویژه در آن شب که در عراق و سوریه و لبنان و مصر جشن گرفته بودند چون شب دوازدهم ربیع الاول بود و اهل سنت آن شب را شب تولد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میدانند و در آن شب در همه جا جشنهای مفصل گرفته و در طرابلس مناره های مساجد را چراغان مفصل کرده بودند

جشن تولد پیغمبر (ص)

و روز دوازدهم تعطیل رسمی بود و رادیوی بیروت و دمشق و مصر قصائد زیادی در مدح حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و فضیلت آنروز خواندند و هم چنین شرح حال حضرت را گفتند و اهمیت و عظمت دیانت اسلام را بیان نمودند و در همه جای شهر در آن روز مغازه ها تعطیل کردند و روزنامه های آنجا نوشتند که هفت سال است بمناسبت تصادف با جنگ مانند امسال جشن گرفته نشده و از جشن آنسال خیلی تمجید نمودند.

در تولد آنحضرت هم بین شیعه و سنی اختلاف است و قریب باتفاق شیعه تولد را در هفدهم ربیع الاول میدانند و کلینی در کافی دوازدهم ذکر نموده و اکثریت اهل سنت هم دوازدهم را روز تولد میگویند و بعضی از آنها هشتم ربیع الاول بعضی هم هشتم رمضان ذکر کرده اند ولی مشهور قریب باتفاق بین آنها همان دوازدهم است و هرچند اهل سنت رحلت آنحضرت را هم در دوازدهم ربیع الاول میدانند ولی بتولد بیشتر اهمیت میدهند زیرا ظهور شخصیت او در این عالم آن محیط فاسد را عوض کرده و دین حنیف را ظاهر نمود ولی چون آنحضرت مطابق فرمایش مولوی:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق

زنده جاوید است و نام او از بین نمیروند ازینرو مرگ ظاهری او درحقیقت در نفوذ معنوی او تأثیری ندارد ازینرو ولادت او را مهمتر میدانند.

والبته چون منظور از جشن و سوگ مذهبی تذکر صفات و اخلاق پسندیده بزرگان و آنها را سرمشق قراردادن است ازینرو می توانیم بگوئیم از نظر مذهب در علت غایی سوگ و جشن فرقی نیست، پس در این قبیل روزها خواه جشن بگیریم و خواه سوگ فرقی ندارد و منظور توسل است. و چراغانی آن شب زیبایی و منظره شهر را از دامنه کوه خیلی زیادتیر نموده بود.

پس از مراجعت و خواندن نماز در حجره آقای دولان برای شام بمنزل ایشان رفتیم و پدر خانم و برادر خانم ایشان هم بودند و خیلی محبت و مهربانی نمودند، ساعت ده از آنجا به مهمانخانه آمدیم و باران هم در این مدت بشدت میبارید.

روز بعد پس از استحمام در مهمانخانه، آقای دولان ما را بگردش سایر قسمتهای شهر و دیدن ساختمانهای اسکله و بندر بردند و پس از صرف نهار و خواندن نماز ساعت ۳ بعدازظهر حرکت کرده ساعت ۵ وارد بیروت شدیم و این شب، و روز و بعد و هم چنین روز بعد از آن تا موقع گذشتن از خاک فلسطین مرتب باران میآمد و بطوری رعد و برق و باران بود که نظیر آن در ایران کمتر دیده شده، روز بعد با همان باران زیاد صبح بملاقات حاج عباس و آقای مکتبی و آفاسیدحسین رفتیم و مشغول تهیه مقدمات حرکت بمصر و تبدیل پول سوریه (پول سوریه لیره نامیده میشود و هر لیره صد غروش میباشد و درآنموقع هر هشتصد وهشتاد و پنج غروش تقریباً با یکدینار عراقی مطابق بود) بیول مصر بودیم و پول مصر جینه نامیده میشود و هر جینه را با نهصد و سه غروش

سوری تبدیل نمودیم و هر جینه ده پیاستر است که هر پیاستر را غروش هم میگویند و هر پیاستر ده ملیمه است که هر جینه هزار ملیمه است و هر پیاستر در حدود سی شاهی ایرانی میشود.

عصر با تراموای خط سه بخارج شهر برای گردش رفته ولی چون باران بشدت میبارید توقف زیادی ننموده و برگشتیم و چون شب در مهمانخانه سابق خوش نگذشت شب بعد بهتل امپریال رفتیم و این هتل بهتر از هتل سابق بود و در آنجا خوش گذشت اطاقها هم نظیف تر بود.

حرکت از بیروت

صبح روز جمعه سیزدهم ساعت نه با آنکه بشدت باران میبارید با اتومبیل سواری بطرف حیفا حرکت کردیم و از جنگلها و باغستانهای زیبای اطراف بیروت وکنار دریا عبور کرده و از شهر صیدا و صور که هر دو در قدیم خیلی آباد بوده و اکنون دو شهر کوچک میباشند و اولی در حدود ده هزار نفر^۱ و دومی تقریباً پنجهزار نفر دارد گذشتیم و ساعت یازده وارد ناقوراء سر حد لبنان شدیم و از بیروت تا آنجا قریب صدکیلومتر است و قریب سه ربع ساعت در آنجا برای ثبت تذکره و رسیدگی گمرکی توقف کردیم و باد با نهایت شدت میوزید و خیلی بد گذشت از آنجا تا گمرک مرزی فلسطین که مشارفی نام دارد قریب یک کیلومتر است و این محل در جای مرتفعی که مشرف بر دریاست واقع شده و در آنجا بطوری باد سرد بشدت میوزید که موقعی که از اتومبیل پیاده شدیم هرچه خواستیم از محل گمرک که باطاق ثبت تذکره روبجلو برویم باد مانع میشد و ما را برمیگردانید و با زحمت و مشقت زیادی این مسافت سی قدمی را پیمودیم و در آنجا نیز قریب سه ربع ساعت توقف نموده و از آنجا تا شهر حیفا چهل و پنج کیلومتر است و یکساعت و نیم بعدازظهر وارد حیفا شدیم.

این شهر در دامنه کوه وکنار دریا واقع شده و شهر بسیار زیبایی است ولی ما چون عازم مصر بوده و در مراجعت قصد توقف داشتیم لذا توقفی ننموده و پس از صرف نهار بلیت خط آهن گرفته ساعت سه و بیست دقیقه بعدازظهر حرکت کردیم و چون عجله داشتیم و فرصت نبود نتوانستیم واگن لی تهیه کنیم از اینجهت خوش نگذشت و اطاقهای معمولی درجه یک و دوی آن خوب نبود ولی ترن بغداد بحلب چون واگن لی (واگن خواب) در آن بود و ما بلیت آنرا گرفته بودیم اصلاً قابل مقایسه با این ترن نبود و این ترن وسائل استراحت و خواب نداشت باد هم میوزید باران هم میآمد از اینجهت خوش نگذشت.

ساعت شش و نیم بایستگاه رأس العین رسیدیم که از آنجا به یافا و تلّ حبیب که محل یهودیان است میروند و ساعت هشت و نیم از ایستگاهی که خط آهن بیت المقدس جدا میشود عبور نموده قریب چندی بعد از نیم شب

^۱ - قاموس کتاب مقدس ذکر صور ص ۵۶۶ و صیدا ص ۵۷۲.

از مرز مصر عبور کردیم و ساعت هفت صبح باستگاه القنطرة الشرقية رسیدیم و پس از نیمساعت توقف حرکت کرده ساعت هشت و سه ربع وارد اسماعیلیه شدیم و هرچند وارد شهر نشدیم ولی شهر زیبایی بنظر آمد، پس از نیمساعت توقف از آنجا حرکت کرده ساعت ده وارد القصاصین و ساعت ده و ربع وارد التل الکبیر و ساعت ده و پنجاه و پنج دقیقه به الزقازیق رسیدیم و بیست دقیقه به دوازده به محطه بنها وارد شدیم

قاهره

ساعت دوازده و نیم روز یکشنبه پانزدهم ربیع الاول بافق آنجا و چهاردهم ربیع الاول بافق ایران مطابق بیست و هشتم بهمن ماه وارد قاهره شدیم، طول جغرافیائی این شهر ۳۱ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض آن ۳۰ درجه و ۱۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۴۳ درجه و ۳۶ ثانیه و اختلاف طول آن با طهران ۲۰ درجه و ده دقیقه و ۵۸ ثانیه است و ظهر حقیقی آن تقریباً یکساعت و ۲۱ دقیقه پس از طهران است.

این شهر متصل بشهر فسطاط واقع شده و توسط جوهر صقلی فرمانده سپاه المعزالدین الله فاطمی در سال ۳۵۸ هجری مطابق ۹۶۹ میلادی بنام المعزالدین الله ایجاد شد و آنرا قاهره نامیدند که بمعنی غالب شونده است و اروپائیان آنرا کائیره (Caire) میگویند و در زمان الحاکم بامرالله بنهات وسعت و عظمت رسید و شهر فسطاط که توسط عمرو عاص در سال بیستم هجرت بنا شده از محلهای قدیم و کهنه شهر است. اول ورود به هتل ژنوکه جنبه پانسیون دارد رفتیم.

چیزی در نظر اول جلب توجه کرد این بود که قریب صدی هشتاد از مغازهها مانند شهرهای مسیحیت بواسطه یکشنبه تعطیل بود که بشهر اسلامی شباهت نداشت معلوم شد که مسلمین هم چون ارتباط با مسیحیان دارند به تبعیت آنان روز یکشنبه را تعطیل میکنند، یهودیان هم که روز شنبه تعطیل دارند ولی مسلمین اهمیت زیادی به تعطیل جمعه نمیدهند و بعضی تعطیل نمیکند و این امر نهایت تأثر و تأسف را دارد که یک شهر معظم اسلامی اینطور باشد در صورتیکه در سایر قسمتهای دینی نصب دارند.

این شهر بسیار شهر زیبا و وسیعی است و بطوریکه میگفتند تقریباً دومیون و نیم جمعیت دارد، عمارات آن چندین طبقه است و عمارات معمولی شش تا هشت طبقه و عمارت پانزده طبقه هم دارد، عمارات کمتر از شش

^۱ - بتقدیم بآء بر نون.

طبقه هم زیاد دارد ولی تقریباً بیشتر عمارت‌های خیابانها از پنج طبقه کمتر نیست و تمام عمارات آن از سنگ ساخته شده و آجر خیلی بندرت دیده میشود. هتل ژنوکه ما بدانجا وارد شدیم خیلی مجلل و لوکس است شام و نهار مسافرین با خود آنها است و هرچند مدیر آن فرانسوی مسیحی است ولی طبخها و خدمه مسلم بودند و ازینجهت نگرانی نداشتیم.

این هتل در شارع عدلی پاشا که بمیدان ابراهیم پاشا متصل است در خیابان کوچک فرعی واقع شده و از مجلل‌ترین پانسیونهای شهر است، وسائل استراحت نیز از همه جهت در آنجا مهیا است و زندگی هم در آنجا خیلی گران نیست لیکن در مقام تسعیر چون پول ایران از قیمت واقعی خود ارزانتر است ازینرو قدری گران تمام میشود و ما پس از صرف نهار و استراحت برای گردش بیرون رفته و در شهر بگردش پرداختیم.

چیزی که شگفت‌آور است این بود که با رفقا خواستیم از یک مغازه جنسی بخریم چون رفقا کلاه شاپو داشتند و در آنجا برای مسلمین این کلاه مرسوم نیست گمان کردند که ما یهودی یا اروپائی هستیم و از طرفی مدتی بود بین دول عربی قرارداد شده بود که با یهودیان معامله نکنند ازینرو معامله ما را اکراه داشتند، تا آنکه نگارنده اظهار داشتم که من مسلم و رفقای من هم مسلم میباشند و این کلاه رسمی ایرانست که از طرف حکومت ایران تعیین شده و آقای مشیرالسلطنه قرآن را نشان دادند سپس صاحب مغازه خیلی خوشحال شده و گفت الحمدلله، و بعداً خوش‌آمدگفت و دیگران هم که از آنجا عبور میکردند چون ما را میدیدند ابتداء بصاحب مغازه با تشدد نگرسته و بعداً او معرفی میکرد که ما مسلمیم همه خوشحال شده و ترحیب و خوش‌آمد میگفتند و حتی روزهای بعد هم هرجا برای گردش رفتیم بواسطه کلاه شاپوی رفقا اینطور گمان میکردند و بعداً معرفی مینمودیم. و چون مملکت مصر موقعیت جغرافیائی مهمی دارد و بهمه‌جا مربوط است ازینرو همه قسم اشخاص از اروپائی و آسیائی و افریقائی در آنجا یافت میشود و درحقیقت محل ملاقات و آشنائیهای مردان بزرگ اسلامی نیز میباشد، بدینجهت قاهره آرزو دارد که پس از انحلال باب عالی اسلامبول عاصمه کشورهای اسلامی باشد.

عرض جغرافیائی قاهره نزدیک بعرض شیراز و کرمان ولی هوایش گرمتر است درعین حال زمستان و بهار و پائیز آن خوبست ولی تابستان آن گرمتر از تابستان طهران است و هوای آن نیز حبس و مرطوب میشود ازینجهت برای اشخاص خارجی که عادت ندارند ناراحت است.

مردم مصر غالباً با عاطفه ولی فساد اخلاق هم در آنجا زیاد است، خطوط تراموای برقی آنشهر هم خیلی زیاد و سی و سه خط آنرا دیدیم.

رأس الحسين عليه السلام

صبح روز بعد (دوشنبه شانزدهم بتاریخ آنجا) بقصد زیارت حرم رأس الحسين بیرون رفته و در میدان جلو درب حرم اول سگه‌خان الخلیلی مطعم حاج حسن رضانی طهرانی را دیده و چون ایرانی بود نزدیک ایشان رفته و اظهار آشنائی نمودیم و ایشان نیز خیلی خوشوقت شده و اظهار محبت نمودند، و قدری در آنجا نشسته و چند نفر دیگر حاج شکرالله کاظم قناد اصفهانی و سید عباس اجاق و عبدالکریم قزوینی و یکنفر خاخام یهودی و ابراهیم پسرش که همه ایرانی بودند در آنجا مجتمع شده و قرار شد آقای عبدالکریم قزوینی برای راهنمایی در چند روزه توقف قاهره با ما باشند.

از آنجا زیارت حرم رأس الحسين علیه السلام مشرف شدیم و از آنجا طبق بعض تواریخ مدفن سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که بمصر آوردند و در شهر قاهره دفن نمودند و طرز انتقال آن بمصر بطوریکه در بعض تواریخ مینویسند آنست که: یزید دستور داد آنرا در شهرها بگردانند و چون بشهر عسقلان که از شهرهای بزرگ فلسطین بوده رسید حاکم آن امر کرد که آن سر مطهر را در آنجا دفن کردند و در جنگهای صلیبی که مسیحیان بر آنجا مسلط شدند طلائع بن رزیک وزیر الظافر بامرالله فاطمی در سال پانصد و چهل و هشت هجری (۱۱۵۴ میلادی) سی هزار دینار داد و آنها را راضی نموده آن سر مطهر را بیرون آورده بقاهره برد و در محل فعلی که در قاهره است دفن نمود و بنائی ساخت، و در بعض تواریخ ذکر شده که آن سر را در نجف در پهلوی مدفن امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن کردند و گروه دیگر گفته‌اند که سر مبارک در مسجد حنّانه بین نجف و کوفه دفن شده است، و در لغت نامه دهخدا کلمه حران از حمدالله مستوفی نقل شده که گفته است بروایتی سرحسین بن علی علیه السلام در حران دفن شده است و حران شهری است در جزیره‌ای از توابع شام و بعض دیگر ذکر کرده‌اند که پس از چهل روز که آن سر مطهر را در شهرها گردش دادند بکربلا برگردانند و بجسد

^۱ - بضم راء مهمله و تشدید زای معجمه و سکون یاء در سال ۴۹۵ (۱۱۰۱ میلادی) متولد شد و در ۵۴۸ بوزارت رسید و در سال ۵۵۶ وفات یافت و او را الملك الصالح لقب دادند.

شریف ملحق کردند، ولی نگارنده در همین موقع که مشغول نوشتن این موضوع میباشم شب در خواب دیدم که در حرم مطهر زیارت مشرف شده و بالای ضریح مطهر مشغول راز و نیاز میباشم درین بین آوازی از داخل ضریح بگوشم رسید که فرمود: من تن بی سر هستم، صبح که از خواب بیدار شدم با نهایت تأسف که چرا از خواب بیدار شدم لازم دانستم آنرا درینجا یادداشت نمایم و طبق این خواب که برای خودم حجّت است برای من مسلم شد که سرمطهر در حرم مطهر مدفون نیست.

بعضی هم گفته اند که اهل بیت آن سر را با خود بمدینه آورده و در بقیع پهلوی قبر فاطمه علیها السلام دفن نمودند و در بعض تواریخ هم ذکر شده: که آن سر تا زمان سلیمان بن عبدالملک بن مروان در خزانه بنی امیه بود و او آنرا برداشت و پوشانید و خوشبو کرد و بر آن نمازگزارد آنگاه بخاک سپرد و شب پیغمبر را در خواب دید که نسبت باو اظهار تفقد و تطف فرمود، و در کتاب نورالابصار از بعض اهل کشف و شهود نقل کرده: که محلیکه در مصر است مدفن آنسر مطهر می باشد و مورد توجه آن حضرت است.

ما نیز قبلاً ذکر کردیم که چون ارواح بزرگان در همه جا حاضر و ناظرند در هر جا که بآنها توسل شود توجه آنها هست مخصوصاً موضعی که جمع زیادی بنام آنها متوسل باشند البته مورد نظر است و چون آن محل فعلاً بنام سر مبارک آن بزرگوار معروف است البته محترم و مقدس و مورد توجه است و باید نهایت ادب و خضوع را در آنجا مرعی داشت.

ابتدا بنای آن در سال پانصد و چهل و هشت در زمان الظاهر بامرالله^۱ یا پانصد و چهل و نه در زمان پسرش الفائر بنصرالله^۲ مطابق سال ۱۱۵۴ میلادی توسط طلائع وزیر بود و پایه مأذنه نیز در ششصد و سی و سه توسط ابوالقاسم سکری بنا شده و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری (۱۷۶۱-۱۷۶۲ م) توسط امیر عبدالرحمن کدخدا تعمیراتی اضافه شد و عباس پاشای اول والی مصر نیز زمینهای مجاور را خرید که تکمیل کند ولی اجل مهلتش نداد و در سال یکهزار و دویست و هفتاد و نه هجری (مطابق سال ۱۸۶۲ م) خدیو اسمعیل پاشا آنرا وسعت داد و از سنگهای گران قیمت ساختمان کرد آنگاه منبر جامع ازبک که خراب شده بود بدانجا نقل شد و تعمیراتی نمودند و در سال یکهزار و دویست و نود بنای آن تکمیل گردید و اکنون ضریح مجللی دارد.

^۱ - اسماعیل بن عبدالمجید ملقب به الظاهر بامرالله متولد ۵۱۷ و متوفی در سلخ محرم ۵۴۹ هـ .

^۲ - عیسی بن اسماعیل ملقب به الفائر بنصرالله متولد ۵۴۴ و متوفی در ۵۵۵ هـ .

اطاقی متصل بحرم است که پیرهنی و قدری موی در آنجا میباید و میگویند پیرهن پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم و موی مبارک آنحضرت است و این محل در سال یکهزار و سیصد و یازده هجری بنا شده و آثار منسوب به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم را از قصر عابدین بدانجا آوردند. دو مسجد بزرگ مجلل دارد یکی زنانه و دیگری مردانه، مسجد مردانه آن چهل و پنج ستون سنگی در پنج ردیف که هر ردیفی نه ستون است دارد.

سیده زینب (ع)

آنگاه زیارت مزار حضرت زینب علیها السلام رفتیم، اختلافاتی که در این باب هست قبلاً باختصار مذکور داشتیم، در دائرة المعارف فرید و جدی ذکر شده که زینب دختر حسین علیه السلام بمصر مسافرت نمود و در آنجا وفات یافت و اکنون قبر او در قاهره محل زیارت عموم است ولی در آنجا مشهور است که مدفن زینب دختر علی علیه السلام میباشد.

در نورالابصار اشاره شده که زینب در قاهره در محل معروف به قناطرالسباع مدفون است و وجه تسمیه بقناطرالسباع آنست که ملک ظاهر رکن الدین بیبرص بندقداری مجسمه‌هایی از درندگان در آنجا نصب نمود. آنجا نیز خیلی مجلل و باشکوه است و ضریح خوبی دارد و از دو طرف ضریح نرده چوبی کشیده شده که حرم را دو قسمت نموده یک قسمت مخصوص مردها و قسمت دیگر برای زنها که با همدیگر نباشند و این ترتیب در مشاهد مشرفه منحصر بهمانجا است و خیلی خوب است فقط دورگردیدن و طواف میسر نیست.

مسجد خیلی وسیع باشکوهی هم دارد که مجلل‌تر از مسجد رأس الحسین علیه السلام است و دوازده پایه چهارضلعی در وسط هست و بین پایه‌ها هم ستونهایی از سنگ مرمر سفید برای بنای سقف گذاشته شده که در قسمت وسط پایه‌ها سی و شش ستون و در دو طرف پایه‌ها دوازده ستون نصب شده و در وسط ستونهای وسط، و وسط ستونهای دو طرف سقف مرتفع‌تر شیشه‌داری برای روشنی زده شده و محراب خیلی مجلل هم دارد و در بالای آن نوشته شده که توسط محمدتوفیق پاشا ساخته شده در یکهزار و سیصد و دو قمری باتمام رسیده و محمد توفیق پاشا جد اعلی حضرت ملک فاروق پادشاه مصر بوده و یک جارصد چراغی هم از وسط آن آویزان است که میگویند محمد توفیق پاشا وقف نموده است.

مسجد کوچک دیگری نیز متصل بدان ساخته شده که بدستور اعلیحضرت ملک فاروق بنا شده و در بالای درب آنهم نام ایشان ذکر شده است.

در بیرون حرم متصل بعمارت، ضریح کوچکی است که میگویند از سید محمدالعتیس از علمای مصر میباشد.

باغ وحش

سپس با تراموای خط ۱۵ برای دیدن باغ وحش (حديقة الحيوانات) رفتیم، و پس از آنکه از دو قسمت رود نیل عبور کردیم اول ظهر وارد باغ شدیم، این باغ بطوریکه راهنما میگفت ۱۴۸ فدان^۱ است که هر فدانی ۴۴۰۰ متر میباشد و بنابراین مجموع مساحت آن ۶۵۱۲۰۰ متر میشود و بیشتر حیوانات در آنجا وجود دارد که برای هر کدام محلی مناسب او ساخته‌اند مثلاً برای پرندگان قفسه‌های خیلی بزرگ و برای چرندگان و حیوانات وحشی مانند آهو مرتعها و چمنها که دور آن سیم خاردار بلند است و برای درندگان قفسه‌های آهنی خیلی مستحکم و هم چنین برای هر صنف فراخور حال او تهیه شده و بعضی قفسه‌ها و قسمت‌ها خالی است که آن حیوانات از بین رفته و بجای او تهیه نشده ولی لاشه او که با وسائل لازمه خشکانیده‌اند در موزه موجود است.

جزئیات آنرا چون خیلی مفصل میشود نمینویسیم و باختصار میکوشیم، از حیوانات پرنده این اقسام موجود بودند: مرغی که او را بشروش (ابومرکوب) میگفتند که شبیه به لکک بود، طاوس الوان و سفید، شترمرغ (نعامه) باقسام مختلف سودانی و ژاپنی و عراقی و استرالیائی که بیشتر آنها سیاه و نر خاکستری بود، مرغابی باقسام مختلف، عقاب و باز و اقسام لاشه خورها، اقسام زیادکبک و دراج و قرقاول و کبوتر از قبیل کبوترهای گردن قرمز استرالیائی، کبوتر معروف به یاکریم، کبوتر هندی، کبوتر شاخدار، مرغ سلطانی، مرغهای انگلیسی، مرغهای گردن بلند، ابوملعه، روی شقراق، (ابو قرن الابقع^۲) قطعات سیاه‌سر از سنگال آفریقا، بلبل مصری، مرغ طلائی رنگ (تدرج ذهبی) که از چین آورده بودند، طوطی بچندین قسم کوچک و بزرگ برنجهای مختلف.

از حیوانات وحشی که صید میشوند این اقسام موجود بودند: آهو بچندین قسم از جمله آهوی بزرگ که

^۱- در مصر هر فدانی را باعتبار دیگر ۲۴ قیراط و هر قیراطی را دوازده سهم میگیرند.

^۲- بعض آنها چون اسامی فارسی آنها در نظر نبود بهمان نام که در آنجا نوشته‌اند ذکر نمودم.

گورخر هم میگویند باندازهٔ الاغ بزرگ که شاخ آن در حدود هفتاد سانتیمتر است و خطوط سیاه در بدن دارد، آهوی بزرگ شتری رنگ، آهوی بغدادی، آهوی سُمبار هندی بنام ایل، ابونُباح حبشی که بین آهو و گاو است و کوچک است و او را از طائفهٔ گاو وحشی نوشته‌اند، آهوهای بزرگ با خال سفید که در جزیره سیلان هند زندگی میکنند و خیلی بزرگ و هر شاخ آن دو قسمت میشود و بزرگ است، گاو وحشی بنام جاکسن که در صحاری نوبه دیده میشود و گاوهای وحشی بقدرگوساله بشکل آهو از صحاری افریقا و اقسام دیگر حیوانات وحشی.

از بهائم نیز چند قسم موجود بود، اسبهای مختلف از نژادهای مختلف از جمله یک قسم بود که خیلی کوچکتز از الاغ بود و فربه و دارای بالهای بلند و قسم دیگر از آن کوچکتز که کمی ازگوسفند معمولی بزرگتر بودند ولی طول آن زیادتر بود و این قدّ طبیعی آنها و بر آنها سوار هم میشدند و بطوریکه میگفتند راه رفتن آنها خیلی نرم است، یال آنها نیز خیلی بلند بود، استرهای مختلف و چند قسم شتر از جمله شتر دوکوهانه، الاغهای مختلف، از جمله یک قسم الاغ خیلی جالب توجه بود که تمام بدن او دارای خطوط مختلف سیاه و خاکستری طبیعی بود یعنی مرتب یک خط بقدر سه چهار سانتیمتر عرض سیاه و یک خط خاکستری رنگ بود و آنها را از هند آورده بودند و میگفتند برای سواری هم خیلی خوب و هموار میروند، گاو هندی کوچک کوتاه مانند الاغ بنام نِلگای که سر آنها خیلی کوچک است، گاو میشهای مختلف مانند گاو میش هندی و سودانی که بایکدیگر تفاوت داشتند و چندین قسم دیگر از آنها.

از درندگان نیز این چند قسم بودند: کفتارهای مختلف، چند پلنگ، شیر یالدار و بی‌یال، ببر، درنده آبی که آنرا سگ آبی و بعضی شیرآبی میگفتند و صدای خیلی مهیب وحشتناک دلخراشی داشت و حوض خیلی بزرگ آبی برای او تهیه دیده بودند و در سواحل کالیفرنیا زندگی میکند، نهنگ، خوک منطقهٔ منجمده، خرس منطقهٔ منجمدهٔ شمالی که تمام آن سفید بود، گراز افریقائی و نهنگ و گربهٔ مصری خیلی بزرگ، حیوانات دیگری که بودند، موش خرمائی، موش امریکای جنوبی بنام آجوتی، لاک‌پشتهای خیلی بزرگ، خرگوشی بشکل گاو ولی خیلی کوچک بقدر خرگوش معمولی که آنرا دَجَدَج میگفتند، میمونهای هندی و چند قسم دیگر بی‌دم و دم‌دار با رنگهای مختلف کوچک و بزرگ و دم قرمز و یک قسم دیگر که آنرا نسناس میگفتند، لیمور که بین روباه و گربه است و در صحاری ماداگاسکار زندگی میکنند، سه فیل که تعلیم گرفته بودند و فیلان هرچه میگفت

عمل میکردند مثلاً دستور که خرطوم را برای سلام بلندکنند و یا آنکه دستها را بخوابانند و امثال آن، و تمام را عمل میکرد و گاوآبی که پاهای آن کوتاه و پوز آن در وسط خیلی پهن و کلفت بود، از اقسام مار نسبتاً کمتر بود و قفسه‌هایی که برای آنها تعیین شده بود خالی شده، و از بین رفته بودند و فقط این چند قسم باقی مانده بودند: مار شاخدار، مار کفچه، مار سیاه بنام شام از افریقا و اروپا و آسیای صغیر، اژدهای بزرگ که طول آن در حدود پنج متر و دورکمر آن در حدود چهل سانتیمتر بود.

سپس بموزه حیوانات رفتیم، در آنجا لاشه اقسام حیوانات را گذاشته یا آنکه اسکلت‌های آن موجود بود مثلاً لاشه زرافه که قبلاً در همانجا زنده بود خشکانیده و در موزه گذاشته بودند، اسکلت ماهی که در حدود دوازده متر (۱۱ متر و ۸۹۵ میلیمتر) طول آن بوده در آنجا موجود بود، اسکلت اقسام مختلف حیوانات دیگر نیز از پرند و چرند و درنده و خزنده در آنجا وجود داشت که بسیاری از آنها در باغ وحش نبود.

قسمت دیگری که جلب توجه کرد منظره کوه و جنگل مصنوعی بود که خیلی خوب درست کرده بودند تپه مرتفعی ایجاد کرده بودند که با کوه طبیعی هیچ فرقی نداشت و در زیر آن تونلهایی ساخته بودند که از اطراف سبزه‌ها روئیده و او تونلها در زیرکوه به محلی میرسیم که در آنجا حوضی ساخته و صندلی‌هایی بشکل سنگ طبیعی نصب بود و اطراف آن نیز اشکال و صور حیوانات مختلف بصورت حجاری درآورده بودند و آب از وسط آن عبور میکرد و بسیار باصفا بود از تونل بیرون آمده از راه باریکی که اسفالت کرده بودند و بشکل راهپایی بود که در گردنه‌های کوه‌ها میسازند و پریچ و خم بود بالا رفتیم در وسط در دو طرف دو اطاق که مانند غارهای طبیعی کوه بود ساخته بودند.

سپس ببالای تپه رفتیم در آنجا گلکاریهای زیادی شده و مهتابی وسیعی درست شده بود که مشرف بر باغ و خیلی خوش منظره بود و از گوشه و کنار ارتفاع‌های تپه هم آب مانند چشمه‌های طبیعی کوهها جاری بود که تمام آن آب بوسیله لوله‌کشی تهیه شده بود و در اطراف هرچشمه نیز سبزه‌های طبیعی و درخت‌های مختلف مانند جنگلهای طبیعی موجود بود، نزدیک آن هم عمارت مخصوصی برای موقع آمدن اعلیحضرت ملک فاروق یا پذیرائی رؤسای دول خارجی تهیه شده بود.

چیز دیگری که در آنجا و سایر جاهای قاهره جلب توجه میکند درخت تنومندی است که از شاخه‌های آن، شاخه‌های دیگری بشکل ریشه بیرون آمده و سرازیر روبزمین می‌آید تا بزمین رسیده و فرومی‌رود و حکم ریشه‌ها را

پیدا میکند بطوریکه بعداً با ریشه اصلی اشتباه میشود و بطوریکه مسموع شده این درخت در ایران هم در اطراف چاه‌بهار وجود دارد و نام آن مکر زن! میباشد.

در اطراف باغ هم چندین جا مهمانخانه و قهوه‌خانه تهیه شده بود که تماشاکنندگان در هرجا بخواهند بتوانند رفع خستگی کنند.

ساعت چهارونیم بعدازظهر از آنجا بیرون آمده و در تراموای خط پانزده سوار شده و در میدان ملکه فریده پیاده شده قدری گردش کردیم، سپس به هتل مراجعت نمودیم.

روز سه‌شنبه هفدهم ابتداء در تراموای خط پانزده سوار شده بسفارت کبرای ایران که در شارع خدیوی اسمعیل واقع است رفتیم و در آنجا با جناب آقای محمودجم سفیرکبیر دولت ایران در مصر ملاقات نموده و چون با آقای مشیرالسلطنه آشنائی کامل داشتند و نگارنده را نیز بخوبی از سابق میشناختند و چندین مرتبه در موقعیکه استاندار خراسان بودند و هم‌چنین موقع ریاست وزراء و وزارت دربار با ایشان ملاقات نموده بودم لذا نهایت محبت و احترام کردند و از پدر بزرگوارم احوالپرسی نمودند.

سپس برای گرفتن ویزای فلسطین و سوریه و عراق برای مراجعت مذاکره نموده و ایشان بدفتر سفارت دستور دادندکه هرچه زودتر اقدام نمایندکه تهیه شود.

اهرام مصر

پس از نیمساعت بیرون آمده و با تراموای خط پانزده تا آخر خط رفته و از آنجا با تراموای خط چهارده بطرف اهرام مصرکه در بالای کوه غربی شهر قاهره نزدیک قصبه جیزه واقع است و در حدود شش کیلومتر فاصله دارد رفتیم.

بنای این اهرام در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد بوده و تمام آن از سنگ است که بشکل مخروطی بالا میرود و ارتفاع رأس یکی از آنها یکصد و سی و هفت متر است و سابقاً بدان راهی نبوده و از اسراری که در آن مکنون بوده بی‌اطلاع بودند، تا آنکه در قرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم میلادی) بتدریج بعض خاورشناسان با تطبیق خطوط هیروگلیفی^۱ که خط معمول زمان فراعنه بوده و خط یونانی بخطوط و نوشته‌هائی

^۱ -Hiroglifi-

بی‌برده و تدریجاً پرده از اسرار این هیولای عجیب‌که چشم ابناء روزگار را خیره میکند برداشتند و از مکنونات آن آگاه شدند و بمرور زمان کشفیاتی نموده و اشیاء محیرالعقول ظاهر شده که اکنون در موزه مصر موجود است. اهرام عبارت از شش هرم معروف است که یکی خیلی بزرگ و دوتای دیگر قدری کوچکتر و سه تای دیگر خیلی کوچکتر از آنها است.

اینها مقبره سلاطین و خانواده‌های آنها بوده و چون معتقد بودند که انسان بعداً زنده میشود جواهرات میت را با او دفن میکردند و هم چنین در بعض جاها خوراکیهایی نیز در مقبره او گذاشته که اگر زنده شود بی‌غذا و جواهر نماند بلکه گاهی مرکوبهایی برای او در همان‌جا دفن میکردند و خدمه میگذاشتند و این امر نسبت بسلاطین زیادتر بود بطوریکه برای یکی دو نفر از فراعنه مصر کشتی هم ساخته و دفن کرده بودند که موقعی که مجدّد زنده میشود بتواند با کشتی حرکت کند و اکنون دو کشتی در موزه مصر موجود است.

ولی بسیاری از دانشمندان درین قسمت مردّدند که ساختمان این هرما فقط برای قبور سلاطین بوده باشد زیرا آنان خود را موجوداتی مافوق بشر دانسته و حاضر نبودند که بگویند آنها میمیرند ازینرو معتقدند که شاید این قبیل ساختمانها که طرز بنای آن بیشتر از وضع آرامگاه، اسرارآمیزتر میباشد بمنظورهای دیگری نیز بوده، و بدین وسیله میخواستند اسراری را طلسم مانند در آنها بگنجانند و بعضی از دانشمندان معتقدند که اهرام مصر حکم طلسمی را دارد که هرکه مفتاح آنرا پیدا کند بر اسرار آن واقف خواهد شد، و حتی میگویند تمام اسرار ساختمان اتم در اهرام مصر ثبت شده و کسی میخواهد که از وضع ساختمانها و دالانها و سایر قسمت‌های آن این اسرار را بخواند، بلکه دقیقترین محاسبات نجومی از قبیل فاصله زمین تا خورشید و طول خط استواء و امثال آنرا از آنها میتوان تعیین نمود و وقایع مهمه تاریخی عالم را که از آنزمان تا سال دوهزار میلادی واقع شده و خواهد شد در آنجا بطریق رمز می‌توان فهمید و اسرار دیگری را نیز در آنها مندرج دانسته‌اند که ورود در شرح آنها موجب تطویل است.

از این اهرام فعلاً درب هرم بزرگ باز است و میتوان برای تماشا رفت، این هرم که بنای هرم خوفوموسوم است اطراف آن در خارج تا چند متر بی‌بالا تماماً از سنگ مرمر سفید ساخته شده و محمدعلی پاشا که خواست مسجد بسازد آن سنگها را برداشت و در مسجد کار گذاشت و اکنون سنگ مرمر باقی‌نمانده است.

درب اهرام در محل مرتفعی از آن واقع شده که از سطح قاعده آن باید بیست و پنج پله بالا رویم تا بدانجا

که راهرو کوچکی است و باید کمر را در آنجا خم کرده برویم، از آنجا قدری در دالان پر از خاکی پیش میرویم که در انتهای آن چاهی است که جلوی آنرا فعلاً نرده گذاشته‌اند از آنجا باید از دوازده پله سنگی بالا برویم آنگاه از دخمه خیلی باریک طولانی متصاعد که اخیراً از چوب و آهن پله‌هایی شبیه بنردبان برای آن ساخته‌اند و در وسط است نود و چهار پله بالا میرویم، سپس بیست و چهار پله نردبان آهنی در کنار دخمه است از آنجا که بالا رفتیم یکصد و نه پله دیگر مانند پله‌های چوبی سابق که خیلی متصاعد است می‌بینیم که باید از آنها بالا برویم، آنگاه از دالانی عبور نموده وارد اطاق سنگی خیلی بزرگی که تقریباً عرض آن شش متر و طول آن ده متر و ارتفاع آن هشت متر است می‌شویم، سنگهای دیوار این اطاق خیلی بزرگ و بعضی سه متر در دو متر و نیم (۳×۲/۵) و سنگهای سقف غالباً شش متر در یک متر و نیم است.

در گوشه این اطاق تابوت سنگی خیلی بزرگی است که جسد پادشاهان خوفو در آن گذاشته شده و مومیائی نموده‌بودند که از هم پاشیده نشود برای اینکه مجدد روح بتواند بدان برگردد و در گوشه آن زیرزمینی است که در دارد و محل اثاثیه و جواهرات سلطنتی بوده که با او دفن نموده‌اند و اکنون تمام آنرا کشف نموده‌اند و در موزه مصر موجود است.

دولت مصر در این اطاق و در تمام راهروهای آن چراغ‌های برق و نورافکنهای خیلی قوی نصب نموده است.

این هرم که بزرگتر از همه است بطوریکه در تواریخ مصر مینویسند در چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح توسط یکی از فراعنه خنوم خوفو (کتوبس) در ظرف سی سال ساخته شده و این هرمها بنام اهرام جیزه که نام قریه‌ای در دامنه آن کوه میباشد معروف است و اولین هرمی که در مصر بنا شده هرم سقاره است که هرم مدرج میباشد و زوسر که قبل از خوفو بوده در حدود چهار هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از میلاد آنرا بنا نموده است، سپس دو هرم است در دهشور و میدوم که پادشاه سنفر و آنها را بنا کرده و هرم خوفو سومین دوره اهرام است، و منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود «بنی الهرمان و النسرفی السرطان» یعنی دو هرم بزرگ مصر موقعی ساخته شد که نسر طائر (نام یکی از اشکالی است که منجمین از اجتماع چند ستاره توهم نموده‌اند) در برج سرطان بود و چون اکنون بطوریکه منجمین میگویند این شکل در برج جدی است و بعقیده منجمین سابق ثوابت یکدور را در بیست و پنجهزار و دو بیست سال تمام میکنند معلوم میشود ابتدای بنای هرم در

حدود دوازده هزار سال قبل بوده است.

سپس بخرابه‌های سنگی کوچکی رفتیم که گفتند معبد وزیر خوفو بوده و از آنجا از دخمه تنگی با چراغ پائین رفته تابوت سنگی خیلی بزرگ بطول دو متر و ارتفاع یکمترونیم دیدیم که سنگ بزرگی روی آن گذاشته شده ولی قدری فاصله با روی سنگ داشت و در تابوت مقداری خاک و توده خاکی که بشکل جمجمه انسان شباهت داشت پیدا بود.

ابوالهول

از آنجا برای دیدن ابوالهول رفتیم، وجه تسمیه باین نام عظمت و بزرگی آنست که با آنکه سایر مجسمه‌ها را تماماً بموزه مصر منتقل نموده‌اند ولی این مجسمه ازبس بزرگ است در همانجا باقی است، این مجسمه یکی از خدایان آنها است که در روی یک تپه سنگی مقدار زیادی از تپه را کنده و آنرا حجاری نموده‌اند و ارتفاع آن بیست متر است و روی او هم بطرف مشرق است.

این مجسمه در حدود چهارهزار و سیصد و پنجاه سال قبل از میلاد توسط سومین سلسله فراعنه مصر از طبقه نخستین ساخته شده است.

در پایین آن معبدی است بنام معبد ابوالهول که تمام آن از سنگ گرانیت^۱ و مرمر است که از هشتصد کیلومتر از سودان آورده‌اند و در یک زاویه آن در وسط دو دیوار آن سنگی نصب شده بطول یک متر که زاویه قائمه در وسط دارد، سنگهای بزرگ دیگر هم در آنجا خیلی زیاد است از جمله یک سنگ آن پنج متر در یک مترونیم است و کف یک قسمت آن نیز سنگ مرمر است، پایه‌های سنگی نیز در یکی از اطاقهای آن کار گذاشته شده و عدد آنها شانزده است و عرض و طول هر ستون در حدود یک متر و ارتفاع پنج متر است.

از آنجا وارد دخمه تاریکی می‌شویم که کف آن از سنگ مرمر است و سه دخمه در زیر و سه دخمه هم در روی آن می‌باشد که هر کدام از اینها مدفن یکی از کهنه و متولیان معبد بوده و سنگهایی که در سقف این دخمه‌ها بکار گذاشته شده محیرالعقول و یکی از آنها سه متر در سه متر است.

دخمه دیگری نیز غیر از آن در نزدیک درب خروجی واقع شده که آن نیز مدفن چند نفر از کهنه و خدام معبد

^۱ - گرانیت (Granit) حجر صوان، سنگ خارا، برطیل سنگ سماق.

بوده است.

از آنجا بیرون آمده و در بین راه گودئیرا دیدیم که طول آن در حدود پنجاه متر بود و گفتند این محل کشتی است که برای پادشاه دفن شده تا موقعی که زنده میشود با آن حرکت کند. ساعت پنج بعد از ظهر از آنجا مراجعت نمودیم.

متحف مصری

صبح روز چهارشنبه ساعت نه بموزه مصرکه جنب میدان خدیو اسماعیل در شارع ماریت پاشا واقع است رفتیم.

شرح و تفصیل راجع باین موزه بلکه راجع بسایر قسمتهای دیدنی مصرکه در اینجا نامبرده شده و میشود از حدود گنجایش این یادداشت بیرون است و هرکدام تاریخ مفصل دارد، ازینرو وارد شرح جزئیات نمیشوم و فقط کلیاتی را یادداشت میکنم.

این عمارت دارای دو طبقه است و هر طبقه چندین اطاق و غرفه متصل بیکدیگر دارد و طبقه پایین غالباً محتوی مجسمه‌های مختلف است، وارد که میشویم قسمت راست مربوط بدوره رومانها است محتوی مجسمه‌های زیاد از انسان در قرنهای مختلف مخصوص قرن ششم قبل از میلاد، از جمله مجسمه خیلی بزرگ که از زمان بطالسه که پس از اسکندر مقدونی در مصر حکومت داشتند و این مجسمه در حدود چهارمتر است و در مقابل آن مجسمه پادشاه مقدونی است که حدس زده‌اند مجسمه اسکندر دوم بوده باشد، مجسمه‌های مختلف دیگر نیز هست و بعضی از این مجسمه‌ها از قطر دو قسمت است که رویهم گذاشته شده و وسط آن خالی است که هرکدام تابوت صاحب مجسمه بوده است.

تابوتهای سنگی زیادی نیز در این قسمت مشاهده میشود که از حیث کوچکی و بزرگی با یکدیگر اختلاف دارند و در سنگ روی بعضی از این تابوتها مجسمه صاحب آن حجاری شده از جمله تابوت پوتاسمتو (پدیسا متوی) است که در حدود پانصد و نود پیش از میلاد بوده است.

از آنجا که گذشتیم از آثار و مصنوعات بلاد نوبه دیده میشود، از جمله ظروف مختلف و بیه سوزهای برنزی و مجسمه‌هایی است، و بعد از آنها مجسمه‌ها از زمان فراغه مصر باقسام مختلف از کهنه و پادشاهان و خانواده‌های

آنها و کلاه‌های آنها نیز مختلف است بعضی کلاه‌های بلند دراز و بعضی با کلاه‌های دیگر و مجسمه رامسس دوم نیز دیده میشود در سن طفولیت که بالای سر او مجسمه خدای رع^۱ که یکی از خدایان قدیم مصر و خدای آفتاب بوده بشکل جغد قرارداد و آنرا از معبد رامسس که در قرن چهاردهم قبل از میلاد میزیسته آورده‌اند، مجسمه دستی نیز بقطر ۳۵ سانتیمتر که در آنجا دیده میشود نیز از معبد رامسس آورده‌اند.

در اطاق وسط طبقه اول که قدری گود است مجسمه‌های بسیار بزرگی دیده میشود که نقل آنها نیز از محل اصلی بدانجا موجب شگفتی است و هم‌چنین دو کشتی در آنجا است که که متعلق بزمان فراغنه میباشد که همانطور که پیش گفتیم در زیر خاک برای پادشاهان دفن میکردند.

اطاق کوچک دیگری در این طبقه واقع شده که سگ‌های مختلف را از عهد بطالسه و رومان از طلا و نقره باشکال و اسامی و نقوش متفاوت بما نشان میدهد و سگ اسکندر کبیر مقدونی نیز در آنجا موجود است.

در طبقه بالا در یک قسمت از آن طبقه اشیاء و جواهراتی است که از مقبره توت عنخ آمون که در قرن چهاردهم پیش از میلاد (یکهزار و سیصد و پنجاه) میزیسته کشف شده از جمله سه تختخواب طلائی است که در دو طرف هریک از آنها مجسمه حیوانی است که پایه جلو دو دست آن دو حیوان و پایه عقب دو پای آنست، سایه‌بانی هم از طلا دیده میشود و نیز صندوق‌های بزرگ طلائی بشکل ضریح که قسمت داخلی چوب و روی آنها طلا است و هم‌چنین ارابه‌های مکمل و دوچرخه‌های طلا نشان که موجب شگفتی انسان از صنایع آنزمان میشود.

متصل بدانجا اطاقی است که جواهرات توت عنخ آمون در آنجا گذاشته شده و در طرف دست راست ورودی مجسمه خود او تمام طلا بشکل تابوت و در جهت قرینه آن مجسمه و تابوت زن توت عنخ آمون با خطوط طلائی که روی تختی از طلا قرار گرفته است و انگشترهای خیلی بزرگ و گردن‌بندها و دست‌بندهای زیاد از طلا و جواهر در آنجا موجود است.

اطاق دیگر محتوی جواهرات و زینت‌آلات عصور مختلفه گذشته است از جمله انگشترهایی دیده میشود که

^۱ - مصریان قدیم میگفتند وجود اول یعنی آب موجودی بی‌تعیین و ابهامی بود و نون نام داشت بعداً میل بتجلی کرد و خود را شناخت نام رع گرفت و آفتاب پیدا شد از تأثیر آفتاب هوا و خلأ و بعداً سایر عناصر وجود یافتند و هر عنصر ماده با عنصر نری تلاقی کرده موجود جدیدی تولید نمودند تا آنکه نوبت بدو موجود ارضی یعنی زمین حاصل خیز و بیابان رسید پس خدایان از دهان رع خارج شده‌اند، رع دختری دارد که جان همه خدایان مادون محسوب میشود و نام او مت است که تجلی عدالت و حقیقت و عقل است و فرعون مت را در روی زمین نگاه میدارد زیرا بقای سلطنت با مت است.

در این زمان نیز شکل آن از بهترین اشکال برای انگشتر محسوب میشود و با نهایت ظرافت نیز ساخته شده است.

از آنجا که بیرون آمدم اطاق دیگری متصل بدان واقع شده که تابوت هُوپْتِهرس را در آنجا گذاشته‌اند و این تابوت از سنگ مرمر و پایه‌های آن از طلا است و یک صندلی طلاکاری شده و یک تخت کوچک نیز در آنجا دیده میشود و در اطاقی که بآنجا دارد چند تابوت است یکی از آنها مومیائی و طلا که از سِتِشْتِقی میباشد و روکش طلائی جسد پَسُوْسِنَس اول ولی بطوریکه نوشته بود خود جسد و کفن پوسیده و استخوانها باقی مانده است، چند تابوت و اشیاء دیگر نیز در آن اطاق دیده میشود.

از آنجا که بگذریم وارد سالونی می‌شویم که قفسه‌هایی در اطراف آن گذاشته شده و تمام آنها و هم‌چنین روی زمین پر از تابوتهای چوبی و گچی که روی آنها صورت صاحب آن نقاشی شده و هم‌چنین اجساد مومیائی شده که در کفن‌ها پیچیده شده و پیدا نیستند میباشد، عدّه این اجساد و تابوتها خیلی زیاد میباشد و کفنهایی که بدانها پیچیده‌اند چندین لا است و روی آن نوارهایی پیچیده شده بطوریکه می‌توان گفت در طرز تکفین و پیچیدن نوار نیز نهایت مهارت را بکار برده‌اند و یکی از این کفن‌ها بطوری محفوظ مانده که در بادی نظرگمان میشود تازه است ولی پس از دقت نمودن در پارچه و طرز بافت آن و هم‌چنین در قسمت پا که مختصری پوسیده معلوم میشود که از سابق است، و بطوریکه گفتند پیش از توت عنخ آمون بوده لکن ما در این قبیل اجساد نمی‌توانیم بحالت خود جسد و اینکه بچه ترتیب است پی‌ببریم مگر در بعضی اجساد که قسمتی از کفن پوسیده و قدری از جسد پیداست، چنانکه در یکی از این اطاقها جسدی در کفن دیده میشود که پارچه کفن در روی پا پوسیده و انگشتان پا پیدا است و چند جسد دیگر نیز که یک قسمت از کفن آنها پوسیدگی دارد و قسمتی از بدن آنها دیده میشود پیدا است، در این اطاق نامبرده جسد جنینی دیده میشود که پس از تولد مرده یا آنکه مرده بدنیا آمده و جسد او را مومیائی کرده‌اند و پوست شکم او به پشت او چسبیده و تمام بدن او سیاه است که همان رنگ مومیائی میباشد و موهای سر و پلکهای چشم او و همینطور سایر جزئیات اعضای او بخوبی پیداست.

طرز مومیائی کردن نیز این‌طور بوده که ابتدا اعضای داخلی بدن را بیرون می‌آوردند که متعفن نشود و سپس جسد را بوسائلی که در دست داشتند ضد عفونی نموده آنگاه از داخل و خارج مومیائی میکردند.

و اجسادی که در معرض نمایش گذاشته شده تماماً در کفن پیچیده شده و برای اینکه کفن نیز به شکل اصلی

خود محفوظ ماند باز نکرده‌اند در بسیاری از آنها خود کفن هم پیدا نیست زیرا معمول داشتند که پس از پیچیدن در کفن روی آنرا گچ نموده و صورت او را روی آن نقاشی میکردند سپس آنرا در تابوت میگذاشتند و درب آنرا محکم می‌بستند.

اطاق دیگری در موزه موجود است که اجساد مومیائی شده بدون کفن در آنجا است و تمام بشره و موها بخوبی نمایان است و فقط پوست بدن بواسطه مومیائی سیاه است و این اطاق طبق امر وزارت معارف بسته است و بدون اجازه مخصوص وزیر باز نمیشود.

اطاق دیگر که در آنجا است آثاری از مصنوعات سودان قدیم دارد و مجسمه‌های کوچکی از اشخاص و کشتی‌ها و کارکنان آن و هم چنین کارهای زراعتی و غیر آن دیده میشود و در سالون دیگر که مقابل آن است مصنوعات مختلفه از قبیل جعبه‌های چوبی منبت‌کاری و چراغ از سنگ مرمر و سایر اشیاء طریفه وجود دارد که بیننده را بشگفت می‌آورد زیرا نهایت ظرافت را دارد و صنعت چند هزار سال پیش را بخوبی نشان میدهد.

در یکطرف از آن طبقه اطاقی است که اجساد حیوانات مومیائی شده در آنجا گذاشته‌اند و تمام اعضای آنها بخوبی پیدا است و اطاقی متصل بدان است که سنگهای مختلف از عهد حجری قدیم برای کارهای متفاوت در آنجا گذاشته شده از جمله سنگ مرمر خیلی ظریف و نازک در آنجا است که گفتند برای تراشیدن صورت بوده و هم چنین اشیاء دیگری که تمام از سنگ است در آنجا دیده میشود.

جزئیاتی که در این موزه وجود دارد شرح آن زیاد است و ما پس از سه ساعت و نیم گردش بالاخره خسته شده و بقیه را فقط عبوری دیدیم مثلاً قسمتی از حجاریهای پایین یا بعضی از اجساد مومیائی که متشابه بودند و اطاق سنگهای عهد حجر و بعضی قسمتهای دیگر را دقت زیاد ننموده و خستگی فکری و بدنی مانع شده و نیمساعت بعد از ظهر بیرون آمدیم، پس از آن بزیارت رأس الحسین علیه السلام رفته و از آنجا بمنزل مراجعت کردیم.

احمد حسنین پاشا

در آنروز جنازه احمد حسنین پاشا رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت ملک فاروق را ساعت سه و نیم بعد از ظهر حرکت دادند، ایشان از رجال معروف مصر و مورد تلاف اعلیحضرت بوده و در سفر تحصیل باروپا

نیز با ایشان بوده و عصر روز قبل بر اثر تصادف اتومبیل ایشان با اتومبیل یکنفر انگلیسی، کشته شده و فوت ایشان در مصر تأثیر شدیدی نمود و روزنامه‌ها مقالات زیادی در شرح حال او نوشته و عکسهای مختلف گراور کردند.

جنازه ایشان را با تجلیل زیاد و بطور رسمی روی عراده توپ حرکت دادند، ابتداء در جلو جنازه چند دسته سواره نظام و موزیک حرکت کرده و بعداً شاگردان مدارس مختلف هرکدام پرچمی تهیه نموده و عبور کردند آنگاه دسته‌های دیگر از سربازان سواره و پیاده و پلیس عبور کرده و مجموع نظامیان سواره شانزده دسته که هر دسته غالباً بیست و چهار نفر غیر از افسران بودند و سی و شش دسته از شهربانی و از دربار نیز همراه بودند. رجال مصر نیز برای تشییع حاضر شده و جمعی هم در مدفن در انتظار ورود جنازه بودند از نمایندگان خارجی نیز برای تشییع حاضر شده بودند.

اعتصاب

روز بعد که روز پنجشنبه بود طبق قرارداد قبلی که بین احزاب شده بود اعتصاب عمومی که عرب‌ها اضراب میگویند واقع شده و همه تقاضا داشتند که نیروی انگلیسی در این موقع که جنگ تمام شده از مملکت مصر خارج شوند، تمام مغازه‌ها را بسته بودند و تراموای برقی و اتومبیل‌های تاکسی همه تعطیل کرده و حتی مهمانخانه‌ها درها را بسته بودند و دسته‌های مختلف در تمام خیابانها راه افتاده و میتینگ می‌دادند و اظهار مخالفت با انگلیس مینمودند و دولت هم جلوگیری نکرد فقط پاسبانها را مأمور مراقبت کامل و نظارت بر اوضاع نموده و بر عده آنها افزودند که بی‌نظمی رخ ندهد و مردم از اینکه دولت جلوگیری نکرده خیلی راضی بودند زیرا چندی پیش از آن که اعتصاب نموده بودند نخست وزیر وقت نقراشی پاشا^۱ دستور جلوگیری اکید داده و پاسبانها اسباب زحمت مردم را فراهم آورده بودند ولی نخست وزیر اخیر اسماعیل صدقی پاشا که بیش از چند روزی از تشکیل دولت او نگذشته بود دستور داده بود که جلوگیری نکنند بشرط آنکه تظاهرکنندگان نیز از حدود نظم و انضباط خارج نشوند و فقط بمیتینگ و گردش در خیابانها اکتفا نمایند.

^۱ - نقراشی پاشا مجدد پس از صدقی پاشا نخست وزیر شد و در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸ مطابق سه‌شنبه هفتم دی ۱۳۲۷ ش و ۲۶ صفر ۱۳۶۸ ق بدست یک جوان مصری که جزء جمعیت «الاخوان المسلمین» بود مقتول گردید.

ولی مع ذلک نظم و انضباط حفظ نشده و وقایع اسفناکی پیش آمد زیرا بطوریکه شنیده شد یک‌کعبه از نمایش دهندگان اسباب زحمت یک اتومبیل انگلیسی را فراهم آورده زیرا او میخواست با سرعت از وسط جمعیت عبور کند و بچند نفر صدمه زده بود آنها هم او را اذیت کرده اتومبیل را آتش زده بودند و خواستند بچند نفر دیگر نیز صدمه زنند آنها نیز اسلحه گرم استعمال نموده و چند نفر کشته شده و جمعی هم مجروح گردیدند، و بطوریکه روزنامه‌ی الاهرام نوشته بود سیزده نفر کشته و در حدود صد نفر زخمی شده بودند ولی روزنامه‌ی المقطم نوشت که مقتولین بیست و سه نفر و زخمیها یکصد و بیست و یک نفر بودند.

متحف فؤاد صحی

در این روز ابتدا برای دیدن موزه صحی که نزدیک عمارت سلطنتی قصر عابدين است رفتیم، بین راه ازدحام غریب و میتینگهای مفصل بود و اتومبیل تاکسی هم پیدا نشد مجبوراً پیاده رفتیم. این موزه همانطور که از نام آن معلوم است مشتمل بر چیزهایی است که به بهداشت ارتباط دارد مثلاً در یکی از اطاقها نقشه‌ها و نمونه‌ها از سر و اعصاب و امراض آن و در اطاق دیگر قسمتهای مربوط به عضلات و دست، و در جای دیگر طرز شنیدن صوت و اعضای گوش و سبب پیدایش کری و هم‌چنین امراض چشم و سایر اعضای بدن و امراضی که مربوط بدانها است و امراض اطفال و سایر قسمتهای امراض دیده میشود. دو اسکلت تمام از انسان و هم‌چنین بعضی استخوانها و جمجمه و امثال آن موجود بود، در یک قسمت هم نمونه‌ی اقسام مختلف دخانیات از توتون و تنباکو و انواع مختلف آنها دیده میشود.

جامع و جامعه‌ی الازهر

از آنجا برای دیدن جامع الازهر که در آنروز یکی از مراکز اجتماعات و میتینگها بود و قبل از رفتن، چندین هزار جمعیت در آنجا مجتمع بودند رفتیم، این جامع یکی از ابنیه‌ی تاریخی مهم اسلامی است که امروز محل دانشگاه الازهر که مشتمل بر دانشکده‌های اسلامی است میباشد و اول جامعی است که در قاهره بنا شده و هر

^۱ - جامع بمعنی مسجد و جامعه بمعنی دانشگاه است.

چند جامع عمروعاص و مسجد ابن طولون که بعداً نام میبریم مقدم بر آن بوده ولی در زمان ساختمان آنها نامی از قاهره نبوده و شهر فسطاط مرکز بوده و شهر قاهره در سال سیصد و پنجاه و هشت یا سیصد و پنجاه و نه هجری مطابق نهصد و شصت و نه یا نهصد و هفتاد میلادی توسط جوهر صقلی که فرمانده قشون ابی تمیم معد المعزالدین الله فاطمی بود بدستور او ایجاد شد و در بیست و دوم جمادی الاولی همان سال شروع به بنای مسجد نموده و در نهم رمضان سیصد و شصت و یک باتمام رسید و اول نماز جمعه که در آنجا خوانده شد در ششم رمضان ۳۶۱ بود و ابتدای بنا فقط بمنظور مسجد ایجاد شد.

این جامع در زمان دولت ممالک بحری که در سال ششصد و چهل و هشت هجری پس از ایوبیه بر مصر مسلط شدند اهمیت زیادی پیدا کرد و از مشهورترین مساجد اسلامی گردید و تدریس و تحصیل علوم دینی نیز در آن معمول شد و از اقطار و اکناف ممالک اسلامی برای تحصیل روی بدانجا می آوردند و بتدریج رو بازدیاد بود، تا آنکه در زمان خلفای عثمانی بر رونق آن افزود و آنها ترغیب و تشویق زیادی از طلاب نمودند و ماهیانه میدادند و شریف محمد پاشا والی مصر بفقرای طلاب خوراک میداد ازینرو رغبت دانش آموزان زیاد شده و امروز قدیمترین دانشگاه اسلامی که مشتمل بر جمیع علوم اسلامی و علوم جدیده مربوط بدان است میباشد و بلکه از قدیمترین دانشگاه های جهان است.

بنای اولی این جامع خیلی کمتر از مساحت کنونی بوده و بعداً اضافاتی شده مثلاً در سمت راست دالان ورودی مدرسه ای است که امیرعلاءالدین طبرسی خازنداری فرمانده قشون ملک ناصرمحمدبن قلاون در سال هفتصد و نه هجری (۱۳۰۹ میلادی) ساخته و در دست چپ طرف مقابل مدرسه طبرسی مدرسه اقبغاوی است که توسط عبدالواحد اقبغا رئیس بیوتات سلطنتی ملک ناصر در سال هفتصد و چهل هجری ساخته شده و اکنون محل کتابخانه الازهر است.

گچ بریهائی که در جامع دیده میشود مربوط بزمان العزیزبالله فاطمی پسر المعزالدین الله است که در سال سیصد و چهل هجری متولد شده و در سیصد و شصت و پنج با او بیعت کردند و در سال سیصد و هشتاد و شش وفات یافت.

مأذنه بزرگ آن توسط ملک اشرف قانصوه غوزی در سال نهصد و بیست هجری ساخته شده که دو رأس دارد و مأذنه پهلوی آن از ابتدای ساختمان چندین بار منهدم شده تا آنکه ملک اشرف قایتبای در سال هشتصد و

هفتاد و سه بنای آنرا تکمیل نمود و تاکنون باقی است.

در سال هشتصد و چهل و دو هجری مدرسه قنقبائی که جوهر قنقبائی در زمان ملک اشرف برسبای ساخته بود به جامع الازهر ملحق شد.

عمارت مسجد خیلی وسیع و دارای شش پایه است و در هر طرف پایه‌ها بیست ستون است که تمام آنها از سنگهای قیمتی مرمر و سماق و غیره میباشند و فرشهای گرانبهائی در آنجا پهن است از جمله فرش بزرگ قیمتی است که اعلیحضرت ملک فاروق اهدا نموده‌اند.

این مسجد در سال یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری (۱۷۵۳ م) توسط امیر عبدالرحمن کدخدا وسعت پیدا کرد و او در قسمت قبلی آن ایوانی ساخت که محراب و منبر جداگانه دارد و سطح و سقف آنرا قدری بلندتر از مسجد قرارداد و اضافاتی هم از قبیل رواق و مدرسه برای فقراء ساخت که همه با اسم خودش موسوم است.

در سال ۱۳۱۲ قمری (۱۸۹۶ میلادی) خدیو توفیق پاشا دو مدرسه طبرسی و اقبغاوی را ضمیمه جامعه قرارداد و برای کتابخانه تعیین نمود و محلی هم برای مقرر شیخ ازهر مقرر داشت و ساختمان‌هایی هم برای طلاب آنجا نمود.

در پهلوئی مسجد صحن کوچکی است که قبر جوهر در آنجا قرار دارد و این بنای کوچک نیز در زمان قایتبای تعمیر شد، اضافات و تعمیرات بسیاری در مدت هزار و اندی که از بنای آن میگذرد غیر از آنچه مذکور شد برای آن شده و ما در اینجا فقط قسمت مهمتر آنرا باختصار ذکر کردیم.

سازمان علمی الازهر

درینجا بی‌مناسبت نیست که مختصری از سازمان علمی دانشگاه ازهر را بطوریکه خود نگارنده تحقیق نموده^۱ یا از بعض دانشمندان ایرانی شنیده‌ام برای آگاهی خوانندگان ذکر کنم.

^۱ - اطلاعات فوق مبنی بر تحقیقاتی است که خودم در مصر نموده و یا از سفارت شاهنشاهی در مصر رسماً سؤال کرده و جواب داده‌اند قسمتی هم از دانشمند محترم آقای راشد تحقیق شده است، تحقیقاتی هم بعداً از عالم جلیل آقای محمدتقی قمی دبیر جمعیت التقرب بین المذاهب الاسلامیه درین باره شده که در خاطرات سفر حج دومین سفرنامه خود نوشته و چاپ شده است لذا دراین جا تکرار نمیشود.

در قاهره چهار دانشگاه می‌باشد یکی دانشگاه (جامعه) فؤاد اول، که جدیدالتأسیس و مانند دانشگاه ایران می‌باشد، دیگر دانشگاه ابراهیم، دیگر دانشگاه فاروق اول، دیگر دانشگاه الازهر که جامعه دینی است و اهمیت آن از دو جهت است یکی از جهت قدیم بودن زمان تأسیس و طول عمر آن که بطور مشروح ذکر کردیم و دیگر از جهت وسعت منطقه عمل آن زیرا جامعه ازهر در میان ممالک اسلامی اهل سنت حکم مراکز علمی نجف را در میان شیعه دارد و تمام کشورهای اسلامی اهل سنت، یا دانشجویان مذهبی خود را بازهر می‌فرستند یا آنکه از استادان آنجا استخدام و از کتب و تألیفات آن استفاده می‌کنند.

مرکز ازهر همانطور که مذکور شد در یکی از کویهای قدیمی قاهره واقع است و با شعب متعددی که در قاهره و سایر شهرهای مصر دارد که آنها را فروع مینامند جمعاً بنام ازهر نامیده میشود و اکنون در حدود پانزده هزار دانشجو دارد و به دوره ابتدائی و متوسطه و عالی تقسیم میشود، دوره ابتدائی و متوسطه فقط یک شعبه می‌باشد و برنامه مدارس آن یکسان است و تحصیل زبان خارجی و علوم جدیده جزء آن است ولی قسمت عالی و دانشکده آن بسه شعبه منقسم میشود و دانشکده را کلیه می‌گویند: شعبه تاریخ و لغت، شعبه علوم شرعی و شعبه علوم کلامیه که کلیه اللغة العربیه و کلیه الشریعة و کلیه اصول الدین می‌گویند.

در ورود بدانسکده‌ها امتحان ورودی میشود و قسمت مهم موادی که امتحان میشود سه قسمت است: حفظ آیات قرآن، تقریر و تحریر عربی و امتحان فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت زیرا فقه شیعه در آنجا رسمیت ندارد و تدریس نمیشود، ولی حق این بود که وزارت فرهنگ مصر و هیئت علمی دانشگاه ازهر درین مورد تعصب تسنن را کنار گذاشته و یکقدم بسوی اتحاد ممالک و مذاهب اسلامی برمیداشتند و فقه شیعه را نیز که اساس آن بوسیله اخبار مرویه از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است و خود اهل سنت بزرگی و علم آندو بزرگوار معترف بلکه بر ائمه خود مقدم میدانند جزء برنامه خود قرار میدادند تا توجه مذاهب شیعه را نیز بخود جلب میکردند.

در امتحانات آخر سال هم از کسی امتحان میشود که اقلأ هفتاد و پنج درصد از دروس را حاضر بوده و بیش از بیست و پنج درصد غیبت نداشته باشد ولی چنانچه دانشجویی در غیر ساعات تحصیلی شغلی داشته باشد مانعی ندارد.

موقع افتتاح دانشکده‌های الازهر اواخر اکتبر است که اوائل آبان می‌باشد، شرط دیگر هم برای قبول محصلین

^۱ -خوشبختانه چند سال است که کرسی فقه شیعه نیز در آنجا تأسیس شده است.

خارجی تعیین شده و آن داشتن گواهی است از کنسولگری دولت متبوع و کنسولگری دولت مصر مبنی بر حسن اخلاق و عدم سوء سابقه و نظر تحصیل و استطاعت اقامت در مصر.

مدت تحصیل در هریک از دانشکده‌های سه گانه چهار سال است دو سال هم بعد از آن دوره تخصص است و فارغ التحصیل را در آنجا متخرج می‌گویند و متخرجین شعبه تاریخ و لغت بکار تدریس و تألیف گماشته میشوند و متخرجین شعبه علوم شرعیه بشغل فتوی‌دادن و قضاوت و امامت جماعت تعیین میشوند و فارغ التحصیل‌های شعبه علوم کلامیه مأمور تبلیغ و ردّ شبهات بوسیله زبان و قلم میشوند.

کسانیکه فارغ التحصیل میشوند باید رساله ختم تحصیل بنویسند و بتصویب شورای عالی ازهرکه از علمای مذاهب اربعه و نماینده وزارت معارف و نماینده وزارت اوقاف و شیخ ازهر تشکیل میشود برسد و پس از گرفتن شهادتنامه از طرف وزارت اوقاف شغلی که مناسب با تحصیل او باشد برای او تعیین میشود.

طلاب ازهر از حیث لباس بسیار ساده‌اند و خوب هم درس می‌خوانند ولی بطور کلی مدرسین و طلاب آنجا باندازه علماء و محققین ایران و شیعه دارای مایه فقهی و فلسفی نیستند زیرا در تحصیل فقه مقیدند باینکه همان فتوای ائمه اربعه را بپذیرند و از خود نمیتوانند در آنچه آنها فتوا داده‌اند اجتهاد کنند، ازینرو فقط حافظه بکار برده میشود ولی قوه فکریه زیاد در علوم فقهیه بکاربرده نمیشود برخلاف مذهب شیعه که چون قائل بمفتوح بودن باب اجتهاد هستند خودشان موظفند احکام شرعی را بادلّه تفصیلیه استنباط کنند و آن محتاج بفکر و تعمق زیاد است، ولی علماء ازهر از جهت وفق دادن بین علوم اسلامی و علوم جدید و آشنا بودن بزندگی امروزه و اوضاع و احوال دنیا و اجتماع و هم‌چنین در ادبیات و تفسیر و تاریخ و علوم امروزی بر آنها مقدمند زیرا روحانین و علمای مذهبی شیعه ویژه ایران هنوز در صدد جمع بین علوم اسلامی و علوم جدید بر نیامده و برنامه آنها همان برنامه زمانهای سابق است.

در مصر همه دانشمندان دینی باید شهادتنامه ازهر را داشته باشند و ممکن نیست شخصی بدون دارا بودن آن شهادتنامه، عالم دینی شناخته شود و بکارهای مذهبی و روحانی بپردازد و تمام شئون دینی از حقوق ائمه جماعت و مؤذنین و قاریان قرآن و مفتیان و قاضیان و تعمیرات مساجد و فرش و چراغ و اداره مساجد و متولیان و خدام از همه جهت تحت نظر و اداره وزارت اوقاف است و ازینجهت متصدیان امور دینی با مردم سروکاری ندارند.

علمای مذهبی مصر برخلاف ایران و عراق و سوریه هم از حیث لباس و هم از حیث عمل آزادند و عمامه‌های آنها که روی فینه می‌بندند کوچک و ریشها کوتاه و حتی بعضی هم میتراشند بسینما هم میروند و در همه امور زندگانی و شئون اجتماعی جز منکرات مسلمة شرعیة شرکت میکنند.

دانشگاه ازهر کتابخانه خیلی مفصلی هم دارا میباشد که فعلاً در حدود ۵۰ هزار جلد کتاب دارد و قریب پانزده هزار جلد آن خطی است و در میان آنها قرآن‌های خیلی اعلی و قدیمی و کتب خطی قدیمی قیمتی زیاد است و از مهمترین کتابخانه‌های اسلامی میباشد.

دانشگاه فؤاد دارای چند دانشکده است که علوم متداوله زمان در آنها تدریس میشود و عده زیادی دانشجوی دارد ولی دانشجویان آن برخلاف طلاب ازهر شیکترین لباسها را می‌پوشند و دسته‌بندیهای سیاسی هم دارند و در بیشتر اعتصابات و اضرابهایی که اخیراً در مصر وقوع یافته آنان هم شرکت داشتند علاقه زیادی هم به تحصیل ندارند و جامعه فؤاد و کلیه مدارس ابتدائی و ثانوی که تحت نظر وزارت فرهنگ است درین سالها تقریباً دارای یک میلیون و نیم محصل است و البته در سالها تفاوت میکند و بودجه وزارت فرهنگ در حدود شش میلیون لیره مصری است که در حدود نود میلیون تومان میشود که آن نیز در هر سال فرق میکند.

توده مصری غالباً بی‌سوادند برخلاف اهالی لبنان و بعد سوریه که اکثریت اهالی سواد دارند ولی در مصر یک مجمع و انجمن بزرگی وجود دارد که از دانشمندان و مؤلفین و نویسندگان تشکیل میشود که آنرا لُجنه میگویند و مصر را دارالتألیف و دارالطباعة کشورهای اسلامی معرفی نموده است.

جامع قلاون

پس از دیدن جامع الازهر برای دیدن جامع قلاون رفتیم، ملک منصور سیف‌الدین قلاون از ممالیک بحریه و از غلامان ملک صالح نجم‌الدین ایوب هفتمین پادشاه دولت ایوبیه بوده، چون ملک صالح غلامان زیاد می‌خرید جای مخصوصی برای آنها تعیین نمود و آنها را ممالیک بحری نامید و قلاون در سال ششصد و هفتاد و هشت بواسطه ابراز لیاقت والی مصر شد و خدمتهائی بآنجا و اسلام نمود و در چند جا مسیحیان را که در تعقیب جنگهای صلیبی مواضعی را تصرف کرده بودند شکست داد و شهر حمص و بعض جا‌های دیگر را از آنها پس گرفت.

قلاون در قاهره مسجد و بیمارستان و مدرسه ساخت و بنای آنها چهارده ماه یعنی از ربیع‌الثانی ششصد و هشتاد و سه هجری تا جمادی‌الاولی ششصد و هشتاد و چهار هجری طول کشید و آرامگاهی برای خود و بارگاهی هم برای مقبره خود ساخت که خیلی با عظمت و شکوه است.

این مسجد دالان خیلی طولی دارد و در طرف راست دو در است که بقبه و صحن آن میرسد و در مقابل دری است که بمدرسه منتهی میشود و در انتهای دالان دری است که به بیمارستان وصل است. این مسجد دارای محراب خیلی خوبی است و داخل قبه هم قبر قلاون و پسر او ملک ناصر محمد است که ضریح چوبی خیلی مجللی دارد و گچ‌بری‌هایی که شده از نهایت ظرافت موجب شگفتی بیننده میشود، از بیمارستانی که ساخته چندان اثری باقی نمانده است.

مدرسه ناصریه

پس از دیدن جامع قلاون بمدرسه ناصریه که متصل بدان میباشد رفتیم، این مدرسه را ملک عادل زین‌الدین کتبعاد «که از ممالیک قلاون بود و پس از خلع محمد بن قلاون در سال ششصد و نود و چهار هجری والی مصر شد و دو سال در آنجا حکومت کرد» ابتدا نمود و درب بزرگی از مرمکه در یکی از معابد یهودی عکا بود برای آن آورد و در سال ششصد و نود و هشت که مجدد محمد بن قلاون بمصر برگشت آنجا را خرید و قبه خیلی بزرگی در آنجا بنا کرد که مادر و پسر هیجده ساله خود را در آنجا دفن نمود و در این مدرسه دروس و کتب فقهی چهار مذهب اهل سنت تدریس میشد و در آنزمان از بهترین بناهای قاهره بوده و امروز نیز آثار بزرگی و عظمت از تقاشیها و نوشته‌های آن و گچ‌بری‌هایی که در اطراف منار شده پیدا است. از آنجا بیرون آمده و پس از صرف نهار برای خواندن نماز بحرم رأس الحسین علیه السلام مشرف شدیم.

مسجد زین‌العابدین علیه السلام

آنگاه بمسجد حضرت زین‌العابدین علی بن الحسین علیه السلام رفتیم، این مسجد در نزدیک قبرستان واقع و خیلی کوچک است و بطوریکه علمای اهل سنت مصر مینویسند محل دفن سر زید بن علی بن الحسین علیه

السّلام می‌باشد زیرا موقعی که خروج کرد از طرف هشام بن عبدالملک قشونی برای دفع او فرستاده شد و پیروان او که اهل کوفه بودند غالباً نقض عهد کرده و او را تنها گذاشتند و او و یارانش در آن جنگ (در سال یکصد و بیست و یک هجری) شهید شدند و بطوریکه مینویسند بیش از دو سال بدن او روی دار بود تا آنکه هشام از دنیا رفت و بامر ولید جسد او را سوزانیدند و سر او را که بامر هشام در شهرها میگردانید چون بمصر بردند دوستان او آنرا در آنجا در محل فعلی دفن کردند.

و عبدالوهاب شعرانی که یکی از علمای اهل سنّت بوده معتقد بوده که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السّلام نیز در آنجا مدفونست ولی سایر علمای شیعه و سنت اتفاق دارند که آنحضرت در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.

و در کتاب سعاف الراغبین^۱ تألیف محمد بن علی الصبان که در حاشیه نورالابصار چاپ شده بین این دو قول بنظر عرفانی جمع نموده و مینویسد ممکن است روح آن حضرت در آنجا بر یکنفر ظهور کرده باشد و منظورش آنست که برای ارواح بُعد زمان و مکان نیست و ممکن است در چندین جا برای اهل کشف و شهود ظاهر شوند و در آنجا هم ممکن است شهودی برای یکنفر سالک الی الله حاصل شده باشد.

مردم قاهره نیز طبق فتوای شعرانی معتقدند که حضرت زین العابدین علیه السّلام در آنجا مدفون می‌باشد ازینرو برای زیارت بدانجا میروند و خیلی احترام و خضوع میکنند و البته هرچند که دفن آنحضرت در آنجا مشکل بنظر میرسد، ولی بواسطه اضافه تشریفه که به آنحضرت پیدا نموده محترم است لذا ما نیز برای زیارت مشرف شدیم.

در تاریخ آن نوشته شده: انشأ هذه المقصورة سعادة محمد قفطان پاشا ۱۲۸۰، و خیابانی هم که بدانجا می‌رود بشارع زین العابدین معروف است.

قبر امام شافعی

صبح جمعه سوم اسفند مطابق بیستم ربیع الاول یکهزار و سیصد و شصت و پنج برای دیدن مقبره امام شافعی رفتیم، در بالای سر در این شعر نوشته بود:

^۱ - ص ۱۸۵ چاپ مصر مطبعة محمودیه سال ۱۳۱۵ قمری.

لذ بالامام الشافعی الامجد و انزل بساحة ذا الهمام الاوحد

و در داخل مقبره نیز در وسط یکی از دیوارها این حدیث نوشته است:

عالم قریش تملأ طباق الارض علماً و اهل سنت این حدیث را بر شافعی حمل کرده‌اند.

متصل بصریح بالای سر ستونی است از مرمرکه این عبارات بر آن نوشته شده:

«بسم الله الرحمن الرحيم و ان ليس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يرى ثم يجزيه الجزاء الا و فى.

هذا قبر الامام السيد ابى عبدالله محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبدزید بن هاشم بن المطلب بن عبدمناف جد النبي صلى الله عليه وآله وسلم ولد رضى الله عنه سنة خمسين و مائة و عاش الى سنة اربع و مائتين و مات يوم الجمعة آخر يوم من رجب السنة المذكورة و دفن فى يومه بعد العصر رضى الله عنه و ارضاه آمين».

مادر امام شافعی بطوری که اهل سنت مینویسند فاطمه دختر عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام

بوده و از طرف مادر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرسد و نزدیکترین ائمه اهل سنت بشیعه میباشد و اشعاری

که در مدح حضرت مولا علیه السلام سروده مشهور است. از جمله:

كفى فى فضل مولينا على وقوع الشك فيه انه الله

ومات الشافعى و ليس يدري على ربه ام ربه الله

و نیز از او است:

لو كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان انى رافض

و نیز بعضی هم این چند شعر را از او میدانند:

قيل لى قل لعلى مدحا ذكره يخمد ناراً موصده

قلت لا اقدم فى مدح امرء ضل ذواللب الى ان عبده

والنبي المصطفى قال لنا ليلة المعراج لما صعده

وضع الله بظهرى يده فاحس القلب ان قد برده

و على واضح اقدامه فى محل وضع الله يده

در فروع احكام نیز فتوهای او با اخبار مأثوره از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نزدیک است ازینرو پیروان

مذهب او نزدیکترین اهل سنت بشیعه میباشند.

مقبره شافعی در مصر مورد توجه مردم میباشد و همه اهل سنت بزیارت او میروند.

ابتدای این بنا در سال پانصد و هفتاد و دو هجری توسط صلاح الدین ایوبی بوده و تابوت چوبی روی آن که از چوب است و روی آن نقاشی شده و آیات قرآنی نوشته شده و با دو خط کوفی و نسخ میباشد و در سال پانصد و هفتاد و چهار هجری با تمام رسیده است و ملک عزیز عثمان بن صلاح الدین و ملکه شمسه مادر او نیز در آنجا مدفون میباشند و در بیرون نیز قبر شیخ الاسلام زکریا انصاری است.

مسجدی که متصل بدان است محمدتوفیق پاشا ساخته و عباس پاشا تکمیل کرد و تاریخ آن سال ۱۳۰۹ هجری است، دارای چهارپایه و هشت ستون میباشد که سقف روی آن بنا شده است.

قبور ممالیک و خدیوان

از آنجا بدیدن قبور ممالیک و خدیوان مصر که نزدیک مزار شافعی است رفتیم، بنای مقابر سلاطین مصر و خانواده‌های آنها خیلی مجلل است، یکی از این اطاقها قبر مادر محمد توفیق پاشا زوجه اسماعیل پاشا مسماة به شفق نور میباشد که خیلی باشکوه است و با طلا نقاشی شده و دیوارهای آن از سنگهای مرمر الوان خیلی اعلی است.

در قسمتهای دیگر قبر احمد طوسون پاشا پسر محمدعلی پاشا متوفی ۱۲۳۱ هـ و در جای دیگر قبر اسماعیل پاشا پسر محمدعلی فاتح سودان متوفی ۱۲۳۸ هـ و طوسون علی پاشا متوفی در ۱۲۴۱ هـ و عباس پاشا اول ۱۲۷۰ هـ و پسرش الهامی پاشا ۱۲۷۷ هـ و ابراهیم پاشا ۱۲۶۷ هـ و احمد رفعت پاشا ۱۳۰۷ هـ و زنهای خاندان خدیوی میباشد و در نهایت زیبایی است.

متصل بآن محلی است که قبر شاهزادگان ممالیک بحری است که چون محمدعلی پاشا بر مصر مسلط شد آنها را کشت و هرچند نفر یک صورت قبر دارند و قبر محمدامین نیز که موقعی که محمدعلی پاشا امر بقتل آنها داد فرار کرد و خود را با اسب از بالای قلعه بزیر انداخت و اسب کشته شد ولی او فرار کرد، در آنجا است

مسجد سلطان حسن

از آنجا برای دیدن مسجد سلطان حسن که در میدان محمدعلی واقع است رفتیم این مسجد توسط سلطان حسن پسر ملک ناصر محمدبن قلاون ساخته شده سلطان حسن در ۷۳۵ هـ متولد شده و در ۷۴۸ والی مصر شد و در ۷۵۲ مخلوع شد و در ۷۵۵ مجدد منصوب گردید و در ۷۶۲ در بیست و هشت سالگی کشته شد و ده پسر و شش دختر از او ماند.

ابتدای بنای این مسجد در سال ۷۵۷ هـ (۱۳۵۶ م) بوده و سه سال مرتب کار میکردند و از محکمترین و مهمترین مساجد قاهره است و طرز معماری آن در نهایت زیبایی و قشنگی است. طول زمین مسجد یکصد و پنجاه متر و عرض آن شصت و هشت متر و مجموع مساحت هفت هزار و نهصد و شش متر مربع است و ارتفاع آن در جلوی درب ورودی طرف خیابان در حدود ۳۷ متر میباشد و این مسجد بواسطه ارتفاع دیوارها کوچک بنظر میرسد و ارتفاع گنبد بزرگ آن پنجاه و پنج ذرع است.

موقع ورود باید از پله‌ها بالا رفت و در وسط آن حوض بزرگ مسقفی است که برای وضو ساخته شده و در هر گوشه صحن دری است که یکی از مدارس مذاهب چهارگانه راه داشته که در هر مدرسه یکی از مذاهب را تدریس میکردند، سه طرف آن ایوان دارد ولی ایوان طرف شرقی از همه مهمتر و دیوارهای آن از سنگ مرمر و سایر سنگهای قیمتی خیلی زیبا است و در آنجا آیات قرآن (انافتحنا) با خط کوفی نوشته شده و از وسط آن محلی مرتفع برای قرائت قرآن بنا شده و رحل خیلی بزرگ هم که مخصوص قرآن سلطان حسن بوده در آنجا موجود است، و در طرف قبلی ایوان دو در است که بقبه بزرگ مجلی منتهی میشود که ۲۳ سال پس از مرگ سلطان حسن ساخته شده و عرض و طول آن هرکدام بیست و یکمتر است و ارتفاع دیوار آن سی متر و از آنجا تا بالای قبه بیست متر است و سنگهای آن تا هشت متری از مرمر الوان خیلی قیمتی و زیبا است و بالای آن در حدود سه متر روی آن چوب است که با خط نسخ نوشته شده و تاریخ آن ۷۶۴ هـ است و دو مأذنه بزرگ هم دارد که ارتفاع منار بزرگتر ۶۰ ر ۸۱ متر میباشد.

مسجد رفاعی

پس از آن بمسجد رفاعی که روبروی مسجد سلطان حسن واقع است رفتیم این مسجد را میتوانیم بگوئیم از بهترین مساجد اسلامی جهان است و بطوری نظر نگارنده را جلب نموده بود که از تماشای آن دل نمیکندم، این مسجد بطوریکه مقریزی ذکر کرده در محل مسجد ذخیره واقع شده که در حدود سال ۵۱۶ هـ (۱۱۲۲ م) بنا شده است و قسمتی از آن که مشتمل بر قبر یحیی الانصاری است و بعداً قرون اخیره مدفن شیخ علی ابوشبک که یکی از جانشینان سیداحمد رفاعی و از بزرگان متصوفه آنجا بوده واقع شده زاویه بیضاء و بعداً زاویه رفاعی معروف شده و چون خدیو مصر از مریدان او بوده این مسجد معظم را در آنجا تعمیر و درحقیقت بنا نمود و ابتداء در سال ۱۲۷۶ قمری (در حدود ۱۸۶۹ میلادی) مادر اسماعیل پاشا بتوسعه و تعمیر آن اقدام نمود ولی بواسطه مخارج هنگفتی که داشت موفق به تسریع در کار آن نشد تا آنکه در سال ۱۸۸۵ وفات یافت و در سال ۱۹۰۵ عباس حلمی پاشا خدیو مصر امر به تکمیل ساختمان آن نمود و در سال ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۶ م) شروع بکار شد و در آخر سال ۱۳۲۹ خاتمه یافت و در غره محرم ۱۳۳۰ هـ در حضور عباس حلمی پاشا نماز جمعه در آن خوانده شد و این عبارات در کتیبه قبلی شرقی در تاریخ آن نوشته شده «قدتم بعناية الله هذا المسجد الشريف مسجد العارف بالله تعالى السيد احمد الرفاعي رضي الله عنه حسب ما صدر امر ولي النعم الجنا ب العالی خدیوی مصر المعظم الحاج عباس حلمی الثانی اعز الله دولته واعلی کلمته و ذلك فی سنة ۱۳۲۸ من هجرة من هو للانبياء والرسل ختام عليه و علی آله و صحبه اتم الصلوة والسلام» در طرف غربی هم تاریخ شروع و اتمام آن مفصلاً نوشته شده که مضمون آن همان است که ذکر کردیم.

از درب بزرگ که بالا میرویم سی و هفت پله دارد و از درب دیگر بیست و یک پله است، در وسط مسجد که مسقف است ضریح شیخ علی در اطاقی واقع شده و این ضریح را از چوب ساخته‌اند و با طرز زیبای جالب توجهی تذهیب نموده‌اند و شبکه‌های آهنی دارد و مردم برای زیارت بدانجا می‌آیند.

در طرف قبله مسجد اطاق کوچکی است که سقف آن خیلی مرتفع و دارای ضریحی است که گفتند قبر یحیی الانصاری و ارتفاع سقف آن هفتاد و پنج متر است.

^۱ - بعضی قسمت‌های این مسجد از روی اطلاعات و یادداشتهایی که دانشمند محترم آقای محمدتقی قمی بنگارنده داده‌اند نوشته شده است.

خود مسجد هم بسیار زیبا و دلربا است و سقف آن با طرز جالب توجهی نقاشی شده و چهارپایه از سنگ مرمرکه عرض و طول هرکدام دومترونیم می باشد در وسط و سقف روی آنها بنا شده، چراغهای برق زیاد باشکال مختلف و چند جار بر زیبایی آن افزوده بود، منبر و محراب بسیار زیبایی دارد و این مسجد در طرف قبلی مقبره رفاعی واقع شده است.

در طرف دیگر مقبره سالن وسیعی است که در سال ۱۳۲۲ قمری باتمام رسیده و از آنجا وارد اطاق بسیار زیبای نقاشی شده می شویم و از آنجا باطاق کوچکتیری میرسیم که قبر ملک فؤاد پادشاه مصر و مادرش در آنجا می باشد و در زینت و نقاشی و رنگ و روغن آن زحمت بسیار کشیده اند و متصل بدان اطاق زیبای مجلل دیگریست که جسد اعلیحضرت پهلوی در آنجا امانت گذارده شده ولی در زیر است و اثری در روی زمین از آن دیده نمیشود. یک نفر هم در آنجا قرائت قرآن میکند.

سلسله رفاعیه

در اینجا بی مناسبت نیست مختصری راجع بسلسله رفاعیه ذکر کنیم، این سلسله یکی از سلاسل معروفیه است که به مناسبت اتصال بسیداحمد رفاعی بدین نام معروف گردیده و رشته اجازه سیدهم بچنید و سری و معروف می پیوندد، جناب سید مکنی به ابی العباس و ملقب بسراج الدین و سلسله نسبش به حضرت کاظم علیه السلام میرسد باین ترتیب ابوالعباس احمد بن ابی الحسن علی بن یحیی بن ثابت بن حازم بن احمد بن السید علی بن ابی المکارم حسن معروف برفاعه مکی بن سیدمهدی بن ابی القاسم محمد بن حسن بن حسین بن موسی بن ابراهیم المرتضی بن موسی بن جعفر الصادق علیه السلام و چون یکی از اجداد او معروف به رفاعه بود (بضم راء) ازینرو رفاعی نامیده شد و مادر او دختر شیخ منصور بطائحی بوده و در قریه بطائح که ام عبیده نیز نام داشته ساکن بود تولدش در اواسط سنه ۵۱۲ و وفاتش در پنجشنبه ۲۲ جمادی الاولی سال ۵۷۸ در بطائح یا واسط اتفاق افتاد و بعضی هم در سال ۵۷۶ گفته اند و در بقعه جد مادرش شیخ ابوبکر واسطی مشهور بصوفی پدر شیخ منصور مدفون گردید و خود سید فرزندی نداشت و سلسله او بتوسط برادرزادگانش منتشر گردید.

^۱ -جنازه اعلیحضرت پهلوی را در اوائل سال ۱۳۲۹ از مصر حرکت داده و ابتداء بمکه و مدینه بردند و طواف دادند و سپس از جدّه با هواپیما بایران آورده و از اهواز با راه آهن بطهران آوردند و صبح روز یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ با تجلیل تمام وارد طهران کرده و تشییع مفصلی نموده در آرامگاهی که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام تهیه دیده بودند بخاک سپردند.

جناب سید از مریدان شیخ علی فارسی و جانشین او بود و شیخ علی از شیخ ابی الفضل کامح خرقة پوشیده و شیخ ابوالفضل جانشین شیخ علی بن غلام ترکمان بود و او خلیفه شیخ علی بارباری و او از شیخ تیمی اعجمی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی کسب فیض نموده است.

جناب سید دارای مقامات و مراتبی بود و در حالات بندگی و نیازمندی و عبادت برای پیروان خود سرمشق بود و کرامات و خوارق عادات نیز از او نقل کرده اند کلمات و اشعار او نیز عارفانه و دارای سوز و گداز و اشاره براز و نیاز عاشقانه بود از جمله این چند شعر باو منسوب است.

انوح کما نوح الحمام المطوق	اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم
وتحتی بخار للهوی تتدفق	وفوقی سحاب یمظهرالهم والاسی
تفک الاساری دونه و هو موثق	سلوا ام عمر و کیف باب اسیرها
ولا هو ممنون علیه فیطلق	فلا هو مقتول ففی القتل راحة

و مواعظ و نصایح آنجناب بقلم خودش بنام حکم رفاعیه مشهور و تألیفات دیگری نیز از او مأثور است.

ابن خلکان مینویسد که پیروان سید احمد رفاعی دارای حالات عجیبه و افعال غریبه میباشند مانند خوردن مارهای زنده و رفتن در میان آتش تنور و خاموش شدن آن و هم چون سوار شدن بر شیر و غیر آنها.

جناب حاجی میرزا زین العابدین شیروانی در کتاب بستان السیاحه در ذکر قسطنطنیه شرح حال نجیب الدین افندی را نوشته و اشاره فرموده که از مشایخ سلسله رفاعیه و از اکابر آنفرقه علیه بوده و در سوز و گداز و شوق و نیاز کمتر کسی با او برابری مینمود و از آنجناب شرط ارادت و صفات طالب و آداب مرید را سؤال فرموده و جواب آنرا از قول نجیب الدین مفصلاً مرقوم داشته و از جمله در باب صفات مرید مینویسد بیست است و هریک را مفصل شرح داده و آن بیست از این قرار است: توبه نصوح، زهد، تجرید، عقیدت، تقوی، صبر، مجاهده، شجاعت، سخاوت، فتوت، صدق، علم، نیاز، عیاری، ملالت، عقل، ادب، حسن خلق، تسلیم، و تفویض.

شیخ علی ابوشبک نیز که در مسجد رفاعی مدفون است از مشایخ متأخرین این سلسله بوده و مردم وثوق و عقیدتی کامل بدو داشتند و اکنون نیز مردم مصر قبر او را زیارت می کنند و از روح او استمداد می جویند و این مسجد هم نظرباینکه مدفن او واقع شده بدین نام شهرت یافته است و چون مورد توجه و علاقه سلاطین مصر

بوده خیلی مجلل و از بهترین مساجد قاهره میباشد.

جامع محمدعلی

پس از دیدن جامع رفاعی برای دیدن جامع محمدعلی که در بالای قلعه در محل مرتفعی واقع است و مشرف بر تمام شهر میباشد و منظره زیبایی دارد رفتیم، این مسجد نیز از بهترین و زیباترین مساجد قاهره میباشد و محمدعلی پاشای کبیر در سال ۱۲۴۶ هجری مطابق ۱۸۳۰ میلادی شروع به ساختمان آن نموده و در سال ۱۲۶۳ با تمام رسید و عباس پاشای اول نیز در سال ۱۲۶۵ تزیینات و نقاشیهای در آن نمود و مینوسد مانند مسجد نورعثمان قسطنطنیه ساخته شده است.

صحن این مسجد تمام از سنگ مرمر سفید است که میگویند از اهرام جیزه آورده‌اند و اطراف آن ایوان دارد که جلوی آن بصحن باز است و فقط ستونهایی دارد و دو طرف آن هرکدام دوازده ستون و دو طرف دیگر هرکدام ده ستون دارد.

از صحن که وارد مسجد میشویم در زاویه طرف راست قبر محمدعلی پاشا است که ضریح هم دارد، موقع ورود هشت ستون سنگی در جلو می‌بینیم و بعدا چهار پایه که همه از سنگ مرمر است و ده قبه روی این پایه‌ها بنا شده که قبه وسطی بزرگتر از همه و پنجاه و دومتر ارتفاع آن است و این سقف‌ها نهایت زیبایی و عظمت را دارند و دو مأذنه باریک خیلی بلند دارد که ارتفاع آن از سطح مسجد هشتاد و پنج متر است، چراغ‌ها و قتدیلهای زیادی هم در این مسجد میباشد از جمله جار خیلی بزرگی است که هفتاد و دو چراغ دارد و فیلیپ پادشاه فرانسه به محمدعلی اهدا نموده بود.

دو منبر دارد یکی محمدعلی پاشا ساخته که خیلی بزرگ و از چوب ساخته شده و مذهّب است و دیگری کوچکتر و از سنگ مرمر که بامر ملک فاروق در سال ۱۳۵۸ هجری مطابق ۱۹۳۹ میلادی ساخته شده و در آن موقع که ما دیدن نمودیم مشغول تعمیر محراب بودند.

سنگهای مرمر الوان که از اقصُر و بنی سُوَیف آورده‌اند در این مسجد بکار برده شده است و در زمان ملک فؤاد شروع به تعمیر آن شد و در پنجم محرم ۱۳۵۸ که تعمیر آن تمام شد اعلیحضرت ملک فاروق برای خواندن

^۱ - محمدعلی پاشا سر دودمان سلاطین کنونی مصر در سال ۱۲۶۵ قمری مطابق ۱۸۴۸ وفات یافت.

نماز جمعه حاضر شده و آن مسجد را افتتاح نمود.

سرای جوهره

در پشت مسجد طرف جنوبی آن محلی است معروف بسرای جوهره که محمدعلی پاشا در سال ۱۲۲۸ هجری برای خود ساخته و خیلی زیبا است و دیوارهای اطاقها از سنگهای مرمر الوان خیلی شفاف که از بنی‌سویف آورده‌اند مزین شده و چندین اطاق دارد که هرکدام بشکل مخصوصی نقاشی شده و هیچکدام بیکدیگر شباهت ندارند حمامی هم از سنگ مرمر دارد و این بنا نیز در محل مرتفعی واقع شده و مشرف بر تمام شهر میباشد.

جامع محمدبن قلاون

این جامع نیز در طرف شرقی مسجد محمدعلی واقع شده و در سال ۷۱۸ هجری مطابق ۱۳۱۸ میلادی توسط ملک ناصر محمدبن قلاون ساخته شده و در سال ۷۳۵ تجدیدکرد و اوقافی برای آن معین نمود و دستور داد که فقه در آنجا تدریس شود.

این مسجد دو درب و دو مأذنه دارد که یکی مانند مأذنه‌های مساجد ایران است، چهار ایوان دارد که ایوان طرف قبله از همه بزرگتر و در جلوی محراب قبه‌ای است که ستونهای ازگرانیت سرخ دارد و خیلی زیبا است.

جامع ابن طولون

ساعت ۳ بعدازظهر برای دیدن جامع ابن طولون رفتیم، این مسجد پس از جامع عمروعاص قدیمترین مسجد قاهره و توسط احمدبن طولون ساخته شده است.

ابن طولون ترکی ۲۵۴ هجری (۸۶۸ میلادی) از طرف بکباک که خلیفه عباسی او را والی مصرکرده بود حکومت فسطاط و اسیوط و اسوان را داشت و در سال ۲۵۹ از طرف معتمدعلی‌الله خلیفه عباسی که نام او احمد و پسر جعفر متوکل بود و در رجب ۲۵۶ بخلافت رسید و در رجب ۲۷۹ وفات یافت والی حدود شام و مأمور مالیات مصر شد و نهایت قدرت را پیدا کرد و در سال ۲۷۰ وفات یافت و بطوریکه مینویسند ترکه او پس

از وفاتش ده میلیون دینار و چهارده هزار غلام و کنیز بوده است.

آثار خیریه زیادی در مصر از خود بیادگارگذارد که آنچه باقی مانده و مهمتر از همه است این جامع می باشد که در آن زمان سومین جامع بوده یعنی پس از جامع عمروعاص جامع عسکر بوده که ابوعون بن یزید برای قشون در نزدیکی مسجد زین العابدین علیه السلام در سال ۱۳۲ ساخته بوده ولی چون اکنون اثری از آن باقی نیست جامع ابن طولون دومین مسجد است.

ابتدای بنای آن در سال ۲۶۳ هجری (۸۷۶-۸۷۷ میلادی) بوده و در سال ۲۶۵ هجری با تمام رسیده و صدویست هزار دینار خرج آن شده بود و در سال ۳۷۶ هجری در زمان العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی در مسجد حریق واقع شد و در سال ۳۸۵ هجری تعمیر و تجدید شد، و بعداً هم در زمان صلاح الدین ایوبی و پس از ایوبیه در زمان ملک بیبرس تعمیراتی شده و چیزی که جالب توجه است آن است که روی یکی از پایه های مسجد بخط کوفی نوشته شده

«لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله» که معلوم میشود در زمان فاطمین نوشته شده ولی خادم مسجد گفت که از زمان خود ابن طولون است که در صورت صحت معلوم میشود شیعه بوده و تاریخ اتمام بنا هم بخط کوفی سال ۲۶۵ هجری نوشته شده است.

این مسجد بیست و سه در دارد که بعضی از آنها بصحن اول که متصل بمسجد است باز میشود ولی اکثر آنها بداخل مسجد باز میشود، یکصد و بیست و هشت پنجره بخارج و یکصد و شصت پایه در اطراف دارد و بین هر دو پایه که در طرف صحن است هر سقفی که زده شده بطوری مخالف با دیگران گچ بری شده و هیچکدام بیکدیگر شباهت ندارند و از مناره های آن یک مناره فعلاً باقی است که قسمت پائین آن مربع و وسط مدور و بالای آن هشت گوشه است.

صحن مسجد خیلی وسیع و با روح و مربع و چهار طرف آن ایوان دارد ولی ایوان طرف قبله وسیع تر است و مشتمل بر پنج ردیف پایه است در صورتیکه ایوان های دیگر دو ردیف پایه دارد و دیوار شرقی متصل بدارالاماره ابن طولون بوده که از آنجا وارد مسجد میشود.

این جامع شش محراب دارد اول محراب اصلی، دوم در طرف چپ آن معروف به محراب سیده نفیسه، سوم و چهارم در دو طرف درب ورودی، پنجم محراب افضلی که افضل وزیر مستنصر فاطمی ساخته و ششم محراب

مقامات اهل بیت

از آنجا زیارت قبر سکینه رفتیم این اشعار بالای ضریح نوشته شده:

مقام شریف قدرقی بسکینه	علیها من الانوار انس و رونق
فیافوز من یاتی الی نحوحبها	یعیش سعیدا فی الانام و یرزق
الا انّھا بنت الحسین علیه السّلام و جدّها	نبی و بالحق المبین یصدّق
علیه صلوة اللّٰه ما هبّت الصبا	و ما لاح قُمری بغضن و اورق

ضمیر علیه صلوة الله به نبی عائد است زیرا اگر عائد بسکینه بود علیها گفته میشد.

مسجد آن نسبتاً مجلل و ده ستون در وسط دارد، در آنجا معروف است که قبر سکینه در آنجا است ولی صحت و سقم آن معلوم نیست و اختلافات در این باب را قبلاً بیان نمودیم.

از آنجا زیارت قبر رقیه رفتیم، دارای صحنی است، ضریح آن از چوب و روی آن پارچه کشیده شده و روی آن نوشته است: مقام السیده رقیه بنت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و دریکطرف نوشته جدّه عبدالخالق محمود سنه ۱۳۵۵ در گوشه صحن دو اطاق متصل بیکدیگر است که در هرکدام قبری است و میگفتند مقبره عاتکه عمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قبر علی بن جعفر الصادق علیه السلام است.

از زانجا بزمار سیده نفیسه رفتیم، نفیسه دختر حسن الانوار بن یزید الابلج بن الحسن بن علی علیها السلام بوده، آن مخدره در سال ۱۴۵ هجری در مکه متولد شده و در مدینه زندگی مینموده و بزهد و عبادت معروف بود و زوجه اسحق مؤتمن فرزند حضرت صادق علیه السلام بوده و در آخر عمر بمصر آمد و در آنجا مورد توجه مردم گردید و در رمضان ۲۰۸ هجری درحالیکه روزه دار بود از دنیا رفت، درآنموقع از او خواهش کردند که افطارکنند گفت: واعجبا سی سال است که از خدا میخواهم که در حال روزه از دنیا بروم و اکنون چگونه افطارکنم؟ پس شروع بخواندن سوره انعام کرد چون بآیه شریفه لهم دارالسلام عند ربهم رسید جان بجانان تسلیم نمود، و می نویسند قبر خود را نیز بدست خود حفرکرده بود و هر روز در آنجا بیاد خدا و تلاوت قرآن مشغول بود و در آن قبر شش هزار ختم قرآن نموده بود، موقعی که از دنیا رفت جنازه او را باحترام زیاد برداشتند و بعداً هم بقعه و

بارگاه برای او ساختند و اهل مصر را بدو اعتقاد تمامی است و معروف است که دعا نزد قبر او مستجاب است. موقعی که زیارت مزار او میرویم ابتداء وارد مسجدی میشویم که دوازده ستون دارد و مسجد خوبی است از

آنجا وارد دالانی شده و سپس به محل ضریح نفیسه میرسیم، این اشعار بالای ضریح نوشته شده:

مقصورة اتقنت لله صنعتها يستوجب الشكر عندالله والناس

تذيع همة منشيها مورخته من بعض اطيب حسان بعباس

ولی این مصرع اخیر درست خوانده نشده و تاریخ که در زیر آن نوشته شده ۱۲۶۶ هجری میباشد.

جامع عمروعاص

از آنجا برای دیدن جامع عمروعاص رفتیم، این جامع از مقامات اهل بیت دور است و توسط عمروبن عاص بن وائل بن هاشم فرمانده قشون اسلامی در جبهه مصر که آن مملکت را فتح نمود و شهر فسطاط را که محل پادگان او بود بنا نهاد در سال بیست و یک هجری مطابق (۶۴۱-۶۴۲ میلادی) ساخته شده و هشتاد نفر از صحابه در تعیین قبله آن کمک نمودند ولی مع ذلک بطوریکه میگویند قدری بطرف مشرق منحرف است. طول این جامع^۱ در حدود ۱۲۰/۵۰ متر و عرض آن ۱۱۲/۵۰ متر میباشد ولی در ابتداء خیلی کوچک و ساختمان اولی آن در زمان عمرو در حدود ۴۰ متر طول و ۲۳ متر عرض بوده و دارای صحنی یا مأذنه یا محراب و منبری نبوده و بعداً مسلمة بن مخلد که از طرف معاویه والی مصر شد در سال پنجاه و سه هجری بر آن افزود، سپس عبدالعزیز بن مروان که از طرف برادر خود عبدالملک والی بود در سال هفتاد و نه اضافاتی نمود و قره بن شریک که از طرف ولید بن عبدالملک والی شد در سال نود و سه مسجد را خراب کرد و مجدد ساخت و مأذنه برای آن بنا نمود و بالای چهارستون نزدیک محراب را مذهب کرد.

بعداً نیز مرتب در زمان خلفای بنی عباس و فاطمیین و بعد از آنها، تعمیراتی برای مسجد میشد و چند مرتبه بواسطه حریق و غیر آن خرابیهای شد که از طرف سلاطین و ولایه تعمیر میشد و در دوره اخیر هم از طرف دولت مصر مراقبت کامل در حفظ آن و ترمیم خرابیها میشود ولی یکطرف صحن دیوار آن خراب است و آثار قدمت

^۱ - راجع به جامع عمروعاص و تاریخ آن کتابی مخصوص تألیف محمود احمد مدیر آثار باستانی از طرف وزارت معارف مصر طبع و نشر شده است.

نیز از تمام مسجد هویدا است در صورتیکه در قرون اولیه خیلی اهمیت داشته و شبی چندین هزار چراغ در آن روشن میشده.

این مسجد بطوریکه خادم میگفت سیصد و شصت و شش ستون مطابق عدد ایام سال دارد ولی عده ستونها فعلاً خیلی کمتر و در حدود ۱۵۰ ستون بیشتر نیست و ستون پهلوی منبر را که دور آن نرده آهن گذاشته شده از مدینه آورده‌اند و منبری که در آنجا گذاشته شده از امیرمرادبک محمد والی مصر میباشد که در سال ۱۲۱۲ هجری آن مسجد را تعمیر نمود و آخرین جمعه رمضان آنسال در آنجا نماز جمعه خواند.

در گوشه ایوان مسجد ضریح کوچکی است که میگویند عبدالله بن عمرو عاص در آنجا مدفونست و عبدالله در جنگی که مروان با مصریان کرد مقتول و در خانه خود جنب مسجد مدفون گردید و بعداً قره بن شریک آنرا جزء مسجد قرار داد ولی این نظر مورد تصدیق بعضی واقع نشده زیرا با نظریه اکثر مورخین راجع بوفات عبدالله تطبیق نمیکند زیرا بعضی وفات او را در مکه و جمعی در شام و گروهی در طائف گفته‌اند و عده کمی وفات او را در مصر میدانند.

دیر مارجرجیس

از آنجا برای دیدن دیر مارجرجیس که نزدیک جامع عمرو و در همان شارع میباشد و شارع هم بهمین نام است رفتیم.

این دیر قبل از اسلام ساخته شده و فعلاً دو طبقه است، قسمت زیر همان است که از قدیم بوده و قسمت فوقانی در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی ساخته شده و دیر مارجرجیس که یکی از بزرگان مذهب مسیح علیه السلام بوده همان قسمت تحتانی است که در زمان المعزالدین الله فاطمی در سال ۳۶۰ هجری توسط ایرآم سریانی بطریق شصت و دوم تعمیر شد و در سال ۵۶۴ حریقی اتفاق افتاد که به کلیسا هم سرایت نمود و فقط دیر مارجرجیس که قسمتی از آن بود از بین نرفت و شیخ ابوالفضل یوحنا بن کثیل اسقف آنرا در سال ۱۱۷۴ میلادی مطابق ۵۷۰ هجری تعمیر نمود.

بر روی تابلوی دم در نوشته شده: دیر مارجرجیس الاثری للاروام

چون بعمارت فوقانی میرویم ابتداء نوزده پله میخورد آنگاه به محل نسبتاً وسیعی رسیده و مجدداً بیست پله

بطرف بالا می‌رود آنگاه از دو طرف پله پیدا می‌کند که هفده پله می‌باشد.

در زیر قبه بالای سقف صورت حضرت مسیح علیه السلام است که با قیافه جذابی نقاشی شده و در زیر قبه کوچک که محل بطارقه و کشیوها است مجسمه مارجریس است که آنرا زیارت می‌کنند در بالای محراب هم تمثال حضرت مسیح و حواریین کشیده شده و بین آنجا و معبدی که محل بطارقه است پرده ایست که تمثال حضرت ابراهیم موقعی که می‌خواهد پسر را ذبح کند نقاشی شده و در محل دعای کشیش در جلو رو مجسمه حضرت مسیح علیه السلام موقعی که بدار زده شده، می‌باشد و در بالا تمثال آنحضرت است.

در دیوارهای اطراف معبد بزرگ صورتهای بزرگان و بطارقه و سلاطینی که خدمت به مسیحیت کرده‌اند مانند کنستانتین و سن ژرژ و کاترین و غیر آنها قرار گرفته و در بالای محل بطریق تمثال مسیح علیه السلام و در پرده دیگری آن حضرت موقعی که مریضی را شفا می‌دهد دیده می‌شود.

خلاصه این دیر بسیار زیبا و جالب توجه می‌باشد دولت مصر هم در حفظ آن مراقبت کامل دارد و مسیحیان نهایت تجلیل و احترام از آن می‌کنند.

پس از دیدن آنجا از جلو جامع عمرو عبور کرده و نزدیک آنجا با تراموای نمره سی بطرف مهمانخانه مراجعت نمودیم.

این دو روزه که شرح آن مذکور شد مرتب مشغول دیدن ابنیه قدیمی تاریخی مصر بودیم و بناهای مهم در درجه اول همانست که مذکور داشتیم ولی آثار و بناهای دیگر نیز هست از قبیل مدرسه صالحیه که از بناهای ملک صالح نجم‌الدین ایوب ایوبی بوده و جامع ملک ظاهر بیبرس بند قداری و جامع آق‌سنقر سلاری که از امراء محمد بن قلاون بوده و مسجد ابوسعید برقوق اول پادشاه چرکسی و غیر آنها که بواسطه نداشتن فرصت و وقت کافی و بودن آنها در درجه دوم اهمیت برای دیدن آنها نرفتیم.

موزه موم (متحف شمع)

صبح شنبه بیست و یکم ربیع‌الاول مطابق چهارم اسفند^۱ برای کار تذکره و ویزاهای آن با آقای شیدانی بسفارت ایران رفتیم و ظهر مراجعت نموده بعد از ظهر برای دیدن متحف شمع (موزه موم) با تراموای خط سی

^۱ - تاریخ قمری که درین موارد ذکر میشود مطابق افق و تاریخ ممالک عربی است نه ایران.

رفتیم.

وجه تسمیه باین اسم این است که تمام مجسمه‌هایی که در آنجا دیده میشود از موم ساخته شده در یک قسمت آن مجسمه محمدعلی پاشا است که در روی صندلی نشسته و یکنفر از اسکورت پهلوی او ایستاده و نزدیک او مجسمه ابراهیم پاشا و سلیمان پاشا می‌باشد که اصلاً فرانسوی و نام او کلنل دیسیو (Dysive) بوده و اسلام آورده و در مصر مانده و جدّ اعلاّی ملکه نازلی مادر اعلیحضرت ملک فاروق بوده است.

اطاق دیگر اسطول و محل کشتیها در اسکندریه و اطاق دیگر مجسمه آدمیرال نسر (Admiral Nesser) دریا سالار فرانسوی که کانال سوئز را افتتاح کرد و اسماعیل پاشا و ملکه اوژنی ملکه فرانسه موقعی که برای افتتاح کانال آمد و آدمیرال برس انگلیسی که با ملکه آمد، در اطاق دیگر ملکه هلند در پرت سعید انتظار اوژنی میکشد پشت سر فرانسواژوزف (Francoi Joseph) امپراطور اتریش و دلیسبس (Delisbes) مهندس کانال و خانم او و پشت سر بنارپاشا یونانی رئیس الوزراء مصر و در زیر زمین قسمتی از آن منظره صیادهای لولوء در بحر احمر و اطاق دیگر طرز عروسی در قرن هیجدهم و دیگر منظره حضرت یوسف علیه السلام در زندان موقعی که تعبیر خواب ساقی و خباز میکند:

اطاق دیگر فرار مریم بمصر موقعی که عیسی علیه السلام کوچک است و شوهر او یوسف نجار دیده میشود، و در بالای آن منظره کلیسا در دو قرن ونیم پیش و دیگری حمام رومانها در قرن سوم میلاد، دیگری منظره شخص مست که بیهوش افتاده و بالاخره این اعمال منجر بمرگ او شده و ملک الموت بالای سر او حاضر میشود. در اطاق دیگر مجسمه ملک فاروق ایستاده و جای دیگر ملک فؤاد نشسته و دیگری سعد زغلول پاشا رئیس حزب وفد، مجسمه شیخ محمدعبده از سنگ و هم‌چنین بعض مجسمه‌های سنگی دیگر در اطاق دیگر قرار داشت.

در قسمت دیگر مجسمه خلیفه دوم با لباس سفید بالای سر زن و بچه فقیری ایستاده و آنها برای طبخ غذا آتش روشن میکنند (آتش هم بعینه مانند آتش طبیعی قرمز است) و از خلیفه بد میگویند و شکایت میکنند که بفکر آنها نیست ولی او را نمی‌شناسند و او بعداً میگوید من میروم باو اطلاع دهم سپس میروم برای آنها غذا می‌آورد ولی این نکته ناگفته نماند که شیعه نظیر این حکایت را بعلی علیه السلام نسبت میدهند نه بخلیفه دوم و اهل سنت آنرا با مختصری تغییر بعمر نسبت میدهند.

در جای دیگر مجسمه ریشارد (Rickard) که فرمانده صلیبیان در جنگهای صلیبی بود و در جای دیگر سربازان او مشغول طبخ هستند و در قسمت دیگر ریشارد مریض است و صلاح‌الدین بالای سر او نشسته مشغول معالجه است و میگوید تو را زودتر معالجه میکنم که زودتر مشغول جنگ شویم و سر ترا در جنگ مردانه وار ببرم نه آنکه حالا که مریض هستی از موقع استفاده نمایم جای دیگر حضرت موسی علیه السلام را در موقع تولد نشان میدهند که او را در صندوق گذاشته میخواهند در نیل بیندازند و زن فرعون از دور می‌بیند.

قسمت دیگر محل قضاوت سلیمان علیه السلام موقعیکه دو زن راجع بیک بچه نزاع داشتند و حضرت فرمود که بچه را دو نیم کنند و تقسیم نمایند یکی از آنها راضی شد دیگری گفت من از حق خود گذشتم حضرت فرمود بچه از آن زنی است که از حق خود گذشته و اینرا بعلی علیه السلام نیز نسبت میدهند.

در جای دیگر مجسمه کلئوپاتر (Clepatre) ملکه فتان مصر که آنتوان (Antoine) را فریب داد و بعداً در جنگ با سزار خود را کشت دیده میشود.

دیگر اُخنائتون اول کسی که آفتاب را در مصر پرستید و زن او در جلوی کاهن و توت و عنخامون داماد و جانشین اخنائتون و شکل و هیكل و معبد که در آنجا خورشید را عبادت میکردند.

محل دیگری طرز زندگانی مراکش را در هفتاد سال پیش نشان میدهد، قسمتهای دیگری هم داشت که طرز بعضی زندگانیا را نشان میداد و این مجسمه‌ها را بطوری ساخته بودند که بیننده در ابتداء با انسان واقعی هیچ فرق نمیگذاشت و تمام جزئیات شباهت تام داشت.

شب یکشنبه در مهمانخانه کنتینانتال آقای سیدالعراقین طهرانی را که از محترمین و متمولین طهران میباشد و چند سال است زمستان را مرتب به بمصر مسافرت میکنند ملاقات کردیم.

القناطر الخیریه

صبح یکشنبه بیست و دوم ربیع الاول (پنجم اسفند) ساعت دهونیم با ترن به القناطر الخیریه که محل تقسیم و تشعب رود نیل است رفتیم و از قاهره تا آنجا در حدود ۲۵ کیلومتر است موقعیکه از ترن پیاده شدیم ارباهای دستی که روی خط آهن کوچک می‌رود آوردند و ما سوار شده تا مرکز تقسیم آب که قریب یکهزارو پانصد متر

^۱ - در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته.

است رفتیم.

این محل بسیار باصفا و خوش هوا است، پست و بلندیهای زیادی دارد که در تمام آنها گل‌کاریهای مفصل شده و خیابانها تشکیل داده‌اند و اطراف هم از درختان مختلف احاطه شده و منظره‌های بسیار زیبا و دلربائی تشکیل میدهند که کمتر نظیر آن را دیده‌ام و در آن روز چون یکشنبه و تعطیل مسیحیان بود جمع زیادی از آنان نیز از کوچک و بزرگ زن و مرد از شهر بدانجا آمده مشغول تفریح و تفریح بودند.

رود نیل در اینجا بچند قسمت میشود که یک قسمت به الرشید نزدیک اسکندریه میرود و در آنجا بدریا میریزد و قسمت دیگر بطرف دمیاط نزدیک پرت سعید رفته و بدریا میریزد در آنجا چندین پل وجود دارد که برای عبور کشتیها از هم جدا میشود و چهارتا از آنها خیلی بزرگ و هرکدام چهل و شش چشمه دارند و کوچکتر از همه شش چشمه دارد ولی چشمه‌های آن خیلی بزرگ و عرض هرکدام در حدود پنج متر و پایه‌ها هم هرکدام در حدود دو متر است و پل دیگر نه چشمه و دیگری سی و چهار چشمه است و تمام اینها در نهایت استحکام و زیبایی ساخته شده است، و سد هائی نیز برای بالا آمدن آب و تعیین مقدار لازم در جلوی پلها ساخته شده است. اول ظهر ما برای نماز بمسجدی که در آنجا برای نماز و عبادت سیاحان ساخته بودند رفتیم و پس از نماز بیرون آمده و خادم مسجد خیلی ادب و محبت و احترام نمود و بعداً راهنمای ما با تبسم گفت موقعی که شما برای نماز رفتید خادم پرسید اینها اهل کدام کشور میباشند گفتیم ایرانی هستند، گفت پس برای چکاری بمسجد رفتند؟ گفتیم برای نماز رفتند او خیلی تعجب کرد و گفت پس چرا علمای ما بمردم گفته و میگویند که ایرانیها کافرند و نماز نمیخوانند؟ گفتیم تمام اینها تهمت و دروغ است بدلیل اینکه خودت دیدی که اینها برای نماز رفتند ما هم خیلی تعجب کردیم که چگونه دانایان مغرض آنها اینچنین القائات سوء بین عوام نموده و مینمایند! بعداً با خودم گفتیم که این امر اختصاص بآنها ندارد، بلکه مغرضین شیعه نیز همین تهمت‌ها را بما فقراء وارد می‌آورند.

پس از نماز برای صرف ناهار رفتیم و پس از صرف ناهار و برداشتن عکس، برای دیدن موزه آنجا رفتیم و در آن موزه مجسمه‌ها و نمونه‌هائی که مربوط بخط سیر رود نیل و اسکله‌های مصر میباشد دیده میشود مثلاً جسرها و خط سیر نیل در اسوان و همینطور در دمیاط و الرشید و منابع رود نیل و سیر آن از حبشه بسودان و از سودان بمصر و تقسیماتی که میشود و همینطور سایر چیزهائی که مربوط به این قسمت است از هرکدام نمایش

کوچک آن در آنجا گذاشته شده است.

ساعت سه و نیم بعد از ظهر با اتومبیل مراجعت کردیم و شب طبق وعده سابق با آقای سیدالعراقین ملاقات نموده و از آنجا نگارنده و آقای ملک صالحی برای ملاقات خانم و آقای رهنما وزیر مختار ایران در فرانسه صبیّه مرحوم آقای حاج شیخ عبداللّه حائری که از پاریس بطهران می‌رفتند و در هتل ناسیونال منزل داشتند رفتیم و ساعت نه مراجعت نمودیم.

موزه آثار عربی

صبح روز دوشنبه بیست و سوم ربیع الاول و ششم اسفند برای دیدن موزه عرب «دارالاثار العربیه» رفتیم، یک قسمت سکه‌های زمان فاطمین است که از هر دوره در جای جداگانه گذاشته شده و روی آن نوشته و تعیین کرده‌اند که مربوط بچه دوره است.

اطاق دیگر گچ بریهای قرن سوم و منبت‌کاریها و حجاریهای قرن سوم هجری و دوره طولونی است و یک سنگابه از زمان فاطمین که اطراف آن بخط کوفی نوشته شده و دیگری از زمان ممالیک بحری است و قندیلی از زمان سلطان حسن در آنجا است.

اطاق دیگر از زمان ممالیک و آثار مربوط به آن دوره میباشد. از جمله حوضی است از سنگهای الوان موزائیک که وسط آن قبه کوچک مجسمه‌داری است و اطراف آن منافذ کوچکی دارد و موقعی که شیر آب را باز کردند از اطراف مجسمه‌ها و اطراف حوض آب جستن کرد و وضع خیلی زیبایی را نشان میداد و از این قبیل حوض دوتای دیگر هم در دو جای دیگر داشت که یکی از آنها ستون مرمری در وسط آن بود، که یکی از پایه‌های سقف بود، و موقعی که شیر را باز میکردند از بالای ستون و اطراف حوض از سوراخهای خیلی کوچک فواره جستن میکرد ولی یکی دیگر از آنها آب نداشت.

قسمت دیگر اشیاء چوبی از زمان فاطمین بود، مثلاً محراب رقیه و نفیسه و ضریح اولی رأس‌الحسین علیه السلام از زمان فاطمین و درب بزرگ از دمیاط و تابوت المعز لدین الله و منبرها از آن زمان و درب مزار سیده نفیسه و ضریح شافعی از چوب صندل و آثار چوبی از فسطاط و خطوط کوفی روی چوب از زمان ابن طولون و امثال آنها که تماماً از چوب ساخته شده بود و هم چنین محل قرآن از چوب (رحل) باقسام مختلف در آنجا بود.

اطاق دیگر از اقسام اسلحه از زمان قدیم از جمله شمشیر سلطان محمد فاتح و سلطان سلیمان بن سلطان سلیم و شمشیر بشکل ذوالفقار دو تیغه که از زمان ممالیک می باشد و روی آن آیات قرآن نوشته شده و شمشیر دیگر از سلطان سلیمان تاریخ نهصد و سی و یک هجری و شمشیرهای مختلف دیگر طلا نشان که روی بعضی آنها آیات قرآن نوشته شده و خنجرها و سپرها و کاردها از جمله خنجر الماس نشان از محمد تیمور کاشف والی مدینه در زمان محمد علی پاشا که حجاز جزء مصر بود و خنجر و کاردی که دسته آنها یشم بود و طپانچه های طلا کوب و اقسام تفنگها از زمان پیدایش آن تاکنون بترتیب های مختلف از معمولی و طلا نشان و غیر آنها و این اطاق که محل اسلحه های مختلف است خیلی خوب جلب توجه نمود.

اطاق دیگر ظروف کاشی و چینی مختلف از دوره های متفاوت و متصل بآن کاشی های مختلف از محراب و دیوار و درگاه، در قسمت محراب سنگی بزرگ با خط کوفی از زمان فاطمین و پنجره های آهنی و چوبی منبت و کتابخانه بزرگ چوبی و امثال آن نیز قرار داشت.

اطاق دیگر ظروف از شیشه بانواع مختلف و قندیل های شیشه مختلف از زمانهای ممالیک و از قرن هفتم و اطاق دیگر شمائل و نقاشی های مختلف خیلی زیبا دیده میشود.

در قسمت دیگر کتابهای خطی مذهب و چند قرآن خوش خط مذهب خیلی اعلا و خطوط مختلفه و نقاشیها از جمله شمائل شاه عباس صفوی و قالیهای مختلف کهنه از جمله قالی اصفهان از قرن نهم هجری دیده میشود. در اطاق دیگر کاشیهای مختلف و کتیبه ها از کاشی از جمله یک کاشی که شکل خانه مکه و مواقع مقدسه آن روی آن نقاشی شده و در زیر آن نوشته شده بود «عمل الفقیر الی الله تعالی محمد الشامی دمشقی تحریراً فی ذی القعدة ۱۱۳۹» و کاشی دیگر بطرز دیگری صورت خانه مکه را داشت و نوشته شده بود «عمل احمد الواقع فی سنة ۱۰۷۴» و هم چنین ظروف کاشی مختلف در آنجا دیده میشود.

اسکندریه

ساعت چهارونیم بعد از ظهر با خط آهن بطرف اسکندریه حرکت کردیم این شهر توسط اسکندر کبیر مقدونی در سال ۳۳۲ پیش از میلاد ساخته شده و پس از او در زمان بطالسه که در مصر حکومت و سلطنت داشتند بنهایت اوج و عظمت رسید و در علم و صنعت و فلسفه جایگزین آتن پایتخت یونان گردید و دانشمندان بزرگی

مانند ارشمیدس فیزیک‌دان معروف و ارسطرخس منجم و هیوی مشهور و جالینوس پزشک نامی و فلوطین فیلسوف بزرگ و دانشمندان دیگر از آنجا ظهور کردند.

اسکندریه در کنار دریای مدیترانه واقع و مهم‌ترین بنادر مصر و دومین شهر آن می‌باشد و در حدود یک میلیون جمعیت دارد، طول آن ۲۹ درجه و ۵۱ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و یازده دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۴۴ درجه و ۴۷ دقیقه و ۵۷ ثانیه می‌باشد، اختلاف طول آن با طهران ۲۱ درجه و ۳۷ دقیقه و ۵۸ ثانیه است و نصف‌النهار آن تقریباً یکساعت و ۲۷ دقیقه پس از طهران است.

فاصله بین اسکندریه و قاهره دویست و ده کیلومتر است و محطه‌هایی که ترن در آنجا توقف نمود از اینقرار است.

اول بنها بتقدیم بآء بر نون که خط آهن فلسطین نیز از آنجا عبور میکند، دوم طنطا که جوهری معروف به طنطاوی صاحب تفسیر جواهر القرآن اهل آنجا است، سوم کفرالزیات، چهارم تپه‌البارود، پنجم دمنهور، ششم کفرالدوار، هفتم سیدی جابر و هشتم اسکندریه، ولی محطه سیدی جابر نیز در خود اسکندریه است و خط آهن از طول اسکندریه عبور میکند و محطه سیدی جابر در اول اسکندریه و محطه دوم در داخل شهر است. ساعت هشت و نیم بعد از ظهر وارد شده و مستقیماً به هتل ریش که گفته بودند هتل اسلامی است رفتیم و شب در آنجا استراحت نمودیم.

سالار الدوله

صبح بهمراهی آقای مشیرالسلطنه در تاکسی نشسته در قسمت شرقی شهر موسوم به «الرمل» که در محله بولکلی که نزدیک محطه سیدی جابر است به شارع قصاص و از آنجا بکوچه معروف به ویلا خوری رفته به منزل شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه که در زمان استبداد صغیر و انقلاب محمدعلی شاه بقصد تسخیر طهران و گرفتن سلطنت جنگهایی کرد و شکست خورد و تبعید شد و کارهای ایشان در تاریخ ایران مذکور است رفتیم، ایشان ما را نشناخته حتی آقای مشیرالسلطنه را نیز نشناختند و ایشان و خود نگارنده را

^۱ - در قاموس کتاب مقدس ص ۵۸ جمعیت آنرا ۲۴۰ هزار نوشته ولی اکنون خیلی بیشتر است و در حلد سوم جغرافی مصر و ممالک همجوار آن چاپ قاهره سال ۱۹۴۷ ص ۷۰ جمعیت آنرا سه چهارم میلیون نوشته است.

معرفی نموده و شاهزاده از ملاقات ما خیلی اظهار خوشوقتی نموده و از جمله کلماتی که در مذاکرات گفتند این بود که من از گرفتاریهای خود و دور شدن از ایران و مبتلا شدن بسختی و تنگی خیلی خوشوقتم زیرا اگر این قضایا پیش آمد نمی‌کرد من هیچوقت بیاد خدا نمی‌افتادم و این گرفتاریها سبب توسل و التجای من بدرگاه خداوند شد و فعلاً هم خوشوقتم که در گوشه ساکت و آرامی زندگی نموده و از کشمکش زندگانی اجتماعی دورم و میدانم که آنچه از طرف خداوند برای من مقرر شده عین صلاح است.

سپس قدری از خدمات خود که در زمان سابق بملت ایران مخصوصاً قاجاریه نمودند بیان کرده و از اعلیحضرت پهلوی تمجید نمودند که با آنکه با قاجاریه مخالف بود حقوقی را که برای بچه‌های کوچک من معین کرده بود تا آخر قطع نکرد ولی از احمدشاه خیلی ناراضی بودند و اظهار داشتند موقعیکه در پاریس بود من و پدرش محمدعلی میرزا هرچه او را نصیحت کردیم اثری نبخشید و بالاخره من بطور تغیر و تشدد بیرون آمده و دیگر نزد او نرفتم و از اوضاع ایران سؤالاتی نمودند و ما قریب یکساعت ونیم در آنجا نشستیم.

وضعیت زندگانی ایشان نسبتاً محقر و مطابق شأن ایشان نبود و از حیث معیشت در زحمت و عسرت بودند و خیلی اظهار اشتیاق بملاقات ایرانیانی که از آن حدود میروند مینمودند ولی گله‌مند بودند که هموطنان من که از اینحدود می‌آیند یادی از من ننموده و ملاقات نمیکنند ازینرو راضی نمیشدند که ما حرکت کنیم ولی بواسطه عجله که در حرکت از اسکندریه داشتیم از ایشان کسب اجازه کرده سپس خداحافظی نموده بیروم آمدیم، و با اتومبیل قدری در شهرگردش کرده از جمله به محلی بنام «المنتزه» که عمارت شهرداری معروف به متحف انتونیادوس (Antoniadus) در آنجا بود رفتیم، بسیار باغ باصفا و دلگشائی بود، در هر گوشه گلکاریهای مفصل و در وسط آنها مجسمه‌هایی از سنگ مرمر نصب شده بود و در اطراف تپه‌های طبیعی چمن‌های کاشته شده و گلکاریهای مختلف در وسط آنها دلربائی مینمود.

از آنجا بیرون آمده و بعضی قسمتهای دیگر شهر را گردش کردیم و بطور کلی شهر اسکندریه هرچند خیلی کوچکتر از قاهره است ولی با روح‌تر و با صفاتر از آنجا است و داخل شهر و خیابانها نیز سبزتر و اشجار آن بیشتر از قاهره میباشد.

سپس بشارع فرانسه به حجره حاج محمدتقی تبریزی که از تجار فرش میباشند رفتیم و پسرهای ایشان را ملاقات کردیم، چون خود ایشان بواسطه پیری نمیتوانست بحجره بیاید و پسرها متصدی کارهای تجارتی بودند

و هر دو پسر خیلی اظهار محبت نمودند مخصوصاً پسر بزرگتر عبدالغفار نام که فارسی هم بخوبی میدانست نهایت محبت و ملاحظت نمود ولی پسر کوچکتر اصلاً فارسی نمیدانست، از آنجا برای دیدن آثار عامود سواری رفتیم.

عامود سواری

آنجا محلی است که آثاری از دوره رومان و بیزانت در آنجا دیده میشود و عبارت از تپه‌ای است که دارای ستون خیلی بزرگ و دخمه‌ها و غارهایی است، از درکه وارد شدیم در جلوی گودال خیلی بزرگ و آثاری از عمارت بود که گفتند محل حمام بوده، از پله‌ها که بالا رفتیم در اطراف کوزه‌های شکسته سفالی مربوط بآن عصر بود که آنها را پر آب میکردند و بالای سر مرده‌ها دفن مینمودند که وقتی زنده شد و تشنه بود آب حاضر باشد.

در بالای تپه ستونی است که تمام آن یک سنگ و بیست و هفت متر ارتفاع آن است و فقط پایه زیر آن ستون مجزا است و قریب شش متر است و زیر آن جای قبری است، این ستون را رومانها از اسوان از معابد قدیمتر از خود آورده‌اند، سه تمثال بصورت ابوالهول که در جیزه است و تمثالهای دیگر که از زیر خاک بیرون آمده در آنجا نصب کرده‌اند.

در پشت ستون قدری که رفتیم پله‌هایی بطرف پائین است که معبد بوده و در گوشه آن دخمه باریکی است که چند پله بلندتر است و در انتهای آن مجسمه ایس که گوساله بوده و آنرا می‌پرستیدند قرار داشته ولی اکنون خود مجسمه آن گوساله در موزه است که بعداً بیان خواهیم نمود.

در قسمت دیگر آن معبد دخمه وسیع تاریکی است که روبرف پائین پله میخورد و خیلی طولانی است و باید با چراغ رفت اینجا کتابخانه معبد بوده و در دیوارها محلهایی برای گذاشتن کتاب موجود است و بطوریکه راهنما میگفت کتابخانه معروف اسکندریه که در زمان بطالسه دارای اهمیت زیادی بوده در همانجا قرار داشته که بعداً در اوائل اسلام کتابها را سوزاندند و از بین رفت.

جامع ابی‌العباس

پس از دیدن آنجا بیرون آمده و پس از صرف ناهار برای دیدن جامع ابی‌العباس که از مهمترین مساجد آنجا است رفتیم.

ابوالعباس مرسی از علمای بزرگ آنجا و از متصوفه بوده و در قرن هفتم و هشتم هجری میزیسته و از بزرگان سلسله شاذلیه است این سلسله منسوب بشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله شریف حسنی ساکن اسکندریه بوده و شاذل بدال مهمله و ذال معجمه هر دو نقل شده و نام شهری در مغرب آفریقا بوده و شیخ ابوالحسن در سال ۶۵۴ وفات یافته، شیخ ابوالعباس از شاگردان و جانشینان شیخ ابوالحسن و اهل مرسیه از شهرهای شرقی اندلس بوده و در سال ۷۰۹ هجری وفات یافته و مردم مصر علاقه و عقیده کامل با او دارند و بزیارت قبر او میروند و حاجت میخواهند و حتی نظریات و عقاید عرفانی او مورد توجه متصوفه اهل سنت است چنانکه در کتاب اسعاف الراغیین^۱ تألیف محمد بن علی الصبان که در مصر در شرح اهل کساء مقدس و اهل بیت مدفونین در مصر نوشته، در ذکر حالات حضرت حسن بن علی علیه السلام مینویسد که، قطیبت، خلافت باطنیه الهیه است و جمعی معتقدند قطب اولیاء در هر زمان باید از اهل بیت^۲ باشد و چون خلافت صوری از اهل بیت نبود خداوند خلافت باطنی را بآنها داد، ولی استاد ابوالعباس مرسی چنانکه شاگردش تاج بن عطاء الله از او نقل کرده آنرا لازم نمیداند و نیز ذکر کند که اول اقطاب پس از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن^۳ بود و بعضی گفته‌اند اول اقطاب پس از پیغمبر فاطمه و بعد ابوبکر بعد عمر سپس عثمان آنگاه علی بعد حسن بود و ابوالعباس معتقد باوّل و ابوالمواهب تونسسی معتقد بدوم بود.

قبر ابوالعباس و دو پسرش احمد و محمد در آن مسجد واقع شده و مردم بزیارتش می‌آیند و سیدی ابی‌العباس میگویند و قبلاً ساختمان آن خیلی مهم نبوده ولی ملک فؤاد در سال ۱۹۲۸ میلادی ساختمان آنرا تعمیر کرد و بطرز خیلی مجلل ساخت بطوریکه امروز بهترین مسجد اسکندریه است.

این مسجد بشکل کثیرالاضلاع شبیه بدایره است و متصل بدیوار در هر طرف دو ستون که جمع آن هشت ستون است و هشت پایه مربع نیز در وسط و هشت ستون در بین پایه‌ها قرار گرفته و چند سقف روی اینها زده

^۱ - این کتاب در حاشیه کتاب نورالابصار در سال ۱۳۲۲ قمری در مصر چاپ شده و این عبارت در ص ۱۶۳ مذکور است.

^۲ - عقیده شیعه نیز همین است.

^۳ - علت آنکه امیرالمؤمنین علی را نگفته این است که آن حضرت از خلفای صوری نیز بود.

شده و از همه بزرگتر قبّه وسطی است و تمام سقف‌ها با طرز زیبایی نقاشی و رنگ‌آمیزی شده و ستونها نیز از سنگ مرمر است و ارتفاع سقف بیست و دو متر است مساحت این مسجد سه هزار مترمربع میباشد. موقعی که نگارنده وارد شدم و خود را معرفی کردم که از مسلمین ایران میباشم و برای سیاحت و زیارت آمده‌ام خدام خیلی خوشوقت شده و اظهار محبت زیاد نمودند و دونفر مهندس آن مسجد را که اتفاقاً در آن موقع رسیدند معرفی کردند و نگارنده راجع به مسجد از ایشان سؤالاتی نمودم، این مسجد دارای محراب زیبا و منبر باشکوهی است و میکروفون نیز دارد.

متحف یونانی رومانی

ساعت سه و ربع بعدازظهر به متحف یونانی رومانی رفتیم و چون وقت زیادی نداشت و ساعت چهار بعداز ظهر تعطیل میشد ناچار بعجله آنجا را دیدن نموده و فرصت وقت زیاد نداشتیم ولی تقریباً نمونه کوچکی از موزه مصر در قاهره است.

از جمله در سالون ورودی دو مجسمه از مرمر گذاشته شده یکی حرمانوتیس خدای زمین و دیگری حرَبوکرات یکی دیگر از خدایان، در اطاق دست چپ مجسمه‌های زیادی و در وسط گوساله آپیس که از دخمه عامود سواری که قبلاً ذکر کردیم بیرون آورده‌اند و شکل گاوهای کوهی که شرح آنرا در ذکر باغ وحش قاهره گفتیم دارد.

در اطاق دیگر تابوتها و مجسمه‌ها مانند موزه مصر یکی از آنها جسد مومیائی عنخ خنسون کاهن آمون مربوط بقرن هشتم پیش از میلاد که کفن در قسمت سر پوشیده و سر پیدا است و مومیائی شده ولی دماغ پس از آنکه هوا خورده از بین رفته و جسد دیگر در کفن پیچیده شده و کفن هم کاملاً محفوظ مانده و جسد پیدا نیست. و هم‌چنین لاشه ماهی و گربه و گنجشک که مومیائی و در پارچه پیچیده شده دیده میشود.

در اطاق دیگر مجسمه سنگی مارکوس اورلیوس پادشاه و حکیم دانشمند روم و مجسمه آنتوان سردار رومی که عاشق کلئوپاترا ملکه مصر شده بود مشاهده میگردد.

قسمت دیگر ظروف متعلق بدوره‌های قدیم دیده میشود. قسمتهای دیگر هم بود که بیشتر آنها در موزه قاهره نیز وجود داشت ازینرو بشرح آن نمیپردازیم.

از آنجا که بیرون آمدیم مقداری در کنار دریا گردش کرده و اسکله‌ها را دیدیم و میدانهای نوبار پاشا که از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۹ در آنجا حکومت کرده و سعدی پاشا (سعدزغلول پاشا) و اسماعیل پاشا و محمدعلی پاشا را دیده و همچنین قسمتهای دیدنی اسکندریه را با اتومبیل و درشکه یا پیاده گردش کرده و ساعت شش و نیم بعدازظهر از آنجا با ترن حرکت نموده و ساعت یازده وارد قاهره شدیم.

احمد سری بابا

صبح روز چهارشنبه ۲۵ ربیع‌الاول مطابق هشتم اسفند بنا به پیشنهاد آقای سیدالعراقین برای ملاقات آقای احمدسری بابا^۱ رئیس دراویش بکتاشیه رفتیم و ایشان را در محلی که معروف به تکیه و مقابر بکتاشیه است ملاقات نمودیم، معظم‌له بسیار خلیق و مهربان و اصلاً اهل آلبانی میباشند و طبق اظهار خودشان و آنچه در رساله احمدیه نوشته‌اند در سال ۱۳۱۳ هجری مطابق ۱۸۹۵ میلادی متولد شده‌اند و بنابراین در این موقع که ما ایشان را ملاقات کردیم پنجاه و سه سال از سن ایشان میگذشت ولی قیافه بیشتر از آن و اقلاً در حدود شصت سال نشان میداد و شیخ ایشان حاج محمدلطفی بابا بوده که در ماه رمضان ۱۲۶۵ هجری متولد شده و در ماه رجب سال ۱۳۵۴ هجری وفات نموده و هنگام وفات خود جناب احمدسری بابا را وصی و خلیفه خود قرار داده است و سلسله ایشان بطوریکه اظهار میداشتند از سلاسل تشیع است.

موقع ورود، باطاقی که مخصوص پذیرائی بود رفتیم در این اطاق عکسهای خاندان سلطنتی بمناسبت اینکه بعضی از آنها در آنجا مدفونند نصب شده بود.

ابتداء آقای سیدالعراقین نگارنده را به انتساب جناب آقای صالح‌علیشاه پیشوای فقرای نعمة‌اللہی معرفی نمودند و ایشان اظهار امتنان از ملاقات نموده و از عده فقرای این سلسله سؤال نمودند؟ نگارنده در جواب گفتم چون در این سلسله احصاء و ثبت معمول نبوده و تقید بعدد نیست عده آنها بطور قطع معلوم نیست.

سپس نگارنده از زمان و تاریخ پیدایش سلسله بکتاشیه در مصر سؤال نمودم جواب دادند که مدتها است این سلسله در مصر وجود دارد و ابتدای ظهور آن موقعی بوده که مولانا قیغوسز سلطان مشهور بسیدعبدالله المغاوری در سال ۷۶۱ هجری بمصر آمد و مردم بخدمتش رغبت کردند و پس از وفات او که در سال ۸۱۸ هجری بود

^۱ - بکتاشیه آنجا به بزرگان خود بابا میگویند.

خلفای او نیز در همین جا ماندند و سید عبداللّه از خلفای مولانا سید محمد خنکار بکنش حاج ولی نیشابوری بوده که در سال ۶۴۵ هجری متولد شده و در سال ۷۳۸ هجری وفات یافته است، پس از آن برای تکمیل اطلاعات حقیر در این باب، کتاب رساله احمدیه را که خود ایشان در تاریخ سلسله بکنشیه نوشته‌اند بنگارنده اهدا نمودند.

آنگاه از ذکر و مجالس ذکر پرسیدم که آیا خفی است و یا جلی و اجتماعات چگونه است؟ فرمود: ذکر که بما دستور داده‌اند و ما دستور می‌دهیم ذکر خفی و قلبی است که افشاء و بزبان آوردن آن جائز نیست و در مجالس ذکر هم باید سکوت صرف حکمفرما باشد و مجالس مخصوص ذکر هم شبهای دوشنبه و جمعه است که همه در ارایش مجتمع میشوند و بیاد خدا اشتغال دارند.

آنگاه از مجالس ذکر ما پرسیدند؟ نگارنده عرض کردم در سلسله ما نیز همین ترتیب است و ذکر خفی دستور می‌دهند و اجتماعات رسمی در شب دوشنبه و جمعه است ولی در بعضی امکانه و بعضی اوقات شبهای دیگر نیز هست مثلاً در طهران هر شب فقرای ما اجتماع دارند.

سپس پرسیدند که سلاسل مهمه در ارایش در ایران کیانند؟ عرض کردم مهمتر و معروفتر از همه سلسله نعمة اللّهی است و بعد سلسله ذهبیه از شیعه و در نواحی کردستان و خواف سلسله قادریه و نقشبندیه و غیر آنها نیز وجود دارند.

نگارنده عرض کردم که آیا در مجالس ذکر شما سماع معمول است؟ فرمود: ما بهیچوجه معمول نداریم و جائز نمیدانیم و باید در آن مجالس سکوت داشته باشیم نگارنده تذکر دادم که در سلسله نعمة اللّهی نیز سماع معمول نیست زیرا در تمام موارد، تقید به آداب شرع و حفظ ظواهر شریعت مطهره را لازم میدانند.

آنگاه اظهار کردند که در صورتیکه مائل باشید برای گردش بقسمتهای مختلف خانقاه برویم و ما هم قبول نموده ابتداء باطاقی که اثاثیه درویشی در آنجا زیاد بود و حکم موزه این قبیل اشیاء را داشت رفتیم و چندین کشکول و تبرزین و اشیاء دیگر از این قبیل موجود بود، یک چیز دیگر نظر مرا جلب کرد و از نام آن سؤال نمودم گفتند دف میباشد و روبروی آن سه تازی بود علت را پرسیدم و گفتم قبلاً فرمودید که سماع نداریم پس اینها برای چیست؟ فرمود: اینها برای سماع نیست بلکه از جهت اینکه از قدیم است و عتیقه محسوب میشود در اینجا گذاشته‌ایم، نگارنده سکوت کردم چون این جواب قانع کننده نبود چه در آنجا باید آنچه مربوط به فقر و

جنبه فقری باشد جمع‌آوری شود ولی آنچه برخلاف وجهه فقری و اجتماع مذهبی است هرچند از قدیم باشد نباید در آنجا ضبط شود، از آنجا برای تماشای باغ و مقبره که در اطراف همانجا است رفتیم.

این ساختمان در خارج شهر در دامنه کوه واقع شده و خیلی مرتفع و نزدیک جامع محمدعلی و قدری از آن بلندتر است و یک‌کعبه از دروازش این سلسله مرتب بکنند کوه و وسیع کردن آنجا مشغولند و همان‌موقع نیز مشغول سنگ‌کندن و بنائی بودند و قسمتی از آن در زیرکوه واقع شده بود که کوه را شکافته بودند و در اطراف هم گلکاریهای مفصل و درختهای زیادی است که منظره خیلی باصفائی را تشکیل داده و ما پس از تماشای باغ به محلی که معظم‌له برای قبر خود ساخته و آماده کرده بودند رفتیم، بسیار خوب ساخته بودند و وصیت‌نامه خود را نیز روی تابلویی نوشته در آنجا نصب کرده بودند از جمله وصیت کرده بودند که این محل مخصوص خودشان باشد و هیچکس بعد از ایشان حتی از خلفا و مشایخ ایشان در آنجا دفن نشوند و اثاثیه هم که در خانقاه است مربوط به خود خانقاه است و بوزارت ایشان نمیرسد و همچنین چند قسمت دیگر هم نوشته بودند و سنگ قبر خیلی خوبی هم تهیه دیده و نصب کرده بودند.

سپس از آنجا بمقابر بکتاشیه رفتیم، این مقابر در زیرکوه واقع شده و مانند تونلی است که قریب صد متر طول آنست و در زمان سیدعبدالله مغاوری تکیه جلالیها بوده و او را برحسب وصیت خودش در آنجا دفن نموده و بعداً نیز مشایخ و خلفای آن سلسله برای تیمن و تبرک در همانجا که جوار شیخ است مدفون گردیدند و اکنون مقابر زیادی در آنجا است و اسامی بزرگان بکتاشیه که در آنجا مدفونند در رساله احمدیه مذکور است و قبر شیخ مغاوری در انتهای مغاره واقع شده و ضریحی دارد و چراغ برق هم در تونل کشیده‌اند.

نگارنده از ایشان پرسیدم که امروز مطاع بکتاشیه شمائید یا شیخ صالح نیازی دده بابا که فعلاً در تیرانا پایتخت آلبانی هستند؟ جواب دادند که فعلاً مطاع سلسله من هستم و شیخ صالح هم از طرف من مأذون میباشد.

رساله احمدیه

کتابی که ایشان به نگارنده اهداء فرمودند «الرساله الاحمدیه» نام داشت، این کتاب در تاریخ سلسله بکتاشیه مصر است و ابتداء شرح حال حاجی بکتاش ولی و سلسله نسب او که به حضرت کاظم علیه السلام میرسد نوشته شده و بعداً نیز اساس آن طریقه ذکر شده از جمله مینویسند: «ذکر خفی از سیدنا و مولانا ابی بکر صدیق گرفته

شده که موقعیکه در غار بود آنرا از پیغمبرگرفت و ذکر جلی از علی بن ابیطالب علیه السلام مأخوذ است که پیغمبر به او ذکر لا اله الا الله تلقین نمود».

ولی این بیان را با مبادی تشیع که ایشان نیز خود را پیرو آن قرار میدهند مخالفت دارد زیرا عقیده شیعه ویژه صوفیه تشیع آنست که همه مطالب و دستورات معنوی و روحی و طریقتی بعلی بن ابیطالب علیه السلام منسوب مییاشد و سایر خلفاء در آن دخالتی ندارند.

دوم پوشیدن تاج سفید دوازده خط (دوازده ترک) که بتاج حسینی موسوم است و این تاج اشاره است باینکه صاحب آن باید دارای دوازده خصلت باشد از اینقرار: علم، طاعت، استغفار، ذکر خدا، قناعت، توکل، زهد، تقوی، تواضع، کرم، صبر و تسلیم، ولی سلسله نعمه اللهیه تاج دوازده ترک را منتسب بحضرت شاه نعمه الله ولی میدانند که بواسطه تعصب در اثنی عشری بودن در آئمان که مذهب سنت در ایران شیوع داشت این تاج را برای فقراء دستور فرموده که علامت مشخصه آنها باشد چنانکه گذاشتن شارب در بعض بلاد علامت مشخصه شیعه از اهل سنت بوده است.

سوم بیعت گرفتن که از مرید بر توبه و استغفار و متابعت کتاب خدا و سنت رسول و اتصاف باخلاق حمیده بیعت میگیرید و آن نیز باید بطور محرمانه و در محل خلوتی که خالی از اغیار است بوده باشد و برای هر یک از اینها استدلالاتی از کتاب خدا و سنت رسول میشود.

تاریخ تولد و وفات دوازده پیشوای بزرگوار شیعه نیز ذکر شده است، چیزی که در این کتاب جلب توجه میکند و مخالف عقیده عمومی شیعه است آنست که چهارده معصوم را باین ترتیب ذکر نموده اند:

۱- محمد بن علی بن ابیطالب که از فاطمه زهرا بود و چهل روزه بود که از دنیا رفت.

۲- عبدالله بن حسین بن علی علیه السلام که در هفت سالگی در کربلا کشته شد.

۳- نیز عبدالله بن حسین علیه السلام که دو ساله بود و کشته شد.

۴- قاسم بن حسین علیه السلام که در سه سالگی در کربلا کشته شد.

۵- حسین بن زین العباد علیه السلام که در شش سالگی کشته شد.

۶- قاسم بن زین العباد علیه السلام که در سه سالگی کشته شد.

۷- علی بن محمد الباقر علیه السلام که در چهار سالگی کشته شد.

۸- عبدالله بن جعفر الصادق که در سه سالگی کشته شد.

۹- یحیی بن جعفر الصادق که در سه سالگی کشته شد.

۱۰- صالح بن موسی بن جعفر که در سه سالگی کشته شد.

۱۱- طیب بن موسی بن جعفر که در هفت سالگی مقتول گردید.

۱۲- جعفر بن محمد التقی علیه السلام در چهار سالگی مقتول شد.

۱۳- جعفر بن حسن العسکری علیه السلام در یکسالگی مقتول شد.

۱۴- قاسم بن الحسن العسکری که در سه سالگی او را کشتند.

ولی این بیان مخالف عقیده عموم شیعه است زیرا شیعه معتقدند که چهارده نفر پیشوایان شیعه اصلاً گناه نکرده و از بدیها پاک و پاکیزه بودند نه آنکه فقط در کوچکی معصوم باشند چه این عصمت در تمام اطفال هست زیرا برای آنها تکلیف معین نشده مخصوصاً اطفال خردسال که عبادت تمرینی نیز بر آنها نیست.

بعلاوه نام بسیاری از اینها در تواریخ شیعه نیست مثلاً راجع به امام حسن عسکری علیه السلام عموم شیعه معتقدند که آنحضرت را جز حضرت صاحب الامر فرزندی نبود و این ایرادات را در همان موقع نیز بایشان نمودم ولی ایشان گفتند آنچه بما رسیده این است، و ممکن است این قسمتها در ابتداء از روی تقيه از طرف بزرگان آنها اظهار شده و بعداً بمرور قرون نزد پیروان عقیده واقعی شده باشد.

فرزندان علی علیه السلام را هم که بعداً ذکر نموده‌اند با سایر تواریخ اختلاف دارد ولی این اختلاف را میتوانیم تاریخی بدانیم و اهمیّت ندهیم، لیکن اختلاف آن در نامهای چهارده معصوم با عقیده شیعه اساسی و بکلی با عقیده تشیع مخالفت دارد و ما آنچه را ایشان ذکر نموده‌اند مردود میدانیم.

مطالب دیگر که در آن کتاب مذکور است تاریخ انتشار طریقه بکتاشیه در مصر و شرح مدفونین در مغاره و شرح حال محمد لطفی بابا و اهمیّت روز عاشورا میباشد.

موقعیکه خواستیم از ایشان تودیع کنیم آقای سیدالعراقین از نگارنده سؤال کردند که در صورتیکه مائل باشم برای فردا نهار از ایشان و از سیدالبکری رئیس دراویش اهل سنت دعوت کنند، نگارنده هم موافقت کردم و ایشان با احمد سرّی بابا مذاکره نموده ایشان عذر خواستند که مهمان دارند مجدد برای نهار همان روز خواهش کردند و ایشان قبول نموده سپس آقای سیدالعراقین سیدالبکری هم تلفون نمودند که برای نهار به مهمانخانه

کنتینانتال بیابند و ایشان نیز قبول کردند.

سلسله بکتاشیه

اکنون بی مناسبت نیست که مختصری راجع بسلسله بکتاشیه ذکر کنیم. این سلسله همانطور که گفتیم حاجی سیدمحمد بکتاش میرسد که سلسله نسب ایشان بحضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منتهی میگردد و آنجناب اصلاً از خراسان و نیشابور و بعداً در قریه سولججه در اطراف اماسیه که از ولایات آسیای صغیر بود منزل گزید و خان آنجا که از ترکان سلجوقی و از اجداد سلاطین عثمانی بود بدیشان گروید آنجناب در آنجا نفوذ معنوی زیادی پیدا کرد و مردم بدو عقیده مند شدند و کلمه بکتاش بمعنی بزرگ و صاحب و شریک است یعنی او صاحب و شریک سلطان بوده است.

حاجی بکتاش در اظهار عقائد تشیع بی پروا بود و اغلب اوقات هم حال جذب بر او غلبه نموده و عقائد خود را نزد همه کس بی پروا اظهار مینمود و پیروان او نیز مذهب تشیع را دارند. از اینرو جناب احمد سرّی بابا نیز در یکی از مراسلات خود که باینجانب نوشته اند کاملترین کتابی را که در تاریخ اهل بیت نوشته شده از اینجانب خواسته اند و لباس و تاج سفید دوازده ترک از خصائص ایشان است چنانکه لباس احمد سرّی بابا تقریباً سفید رنگ بود و از لباس نیلی رنگ تنفر دارند و آنرا از مخترعات معاویه دانند و شبهای جمعه را خیلی محترم شمارند و در آن شب اجتماع کنند و نسبت بروز عاشوراء نیز اهمیت زیاد قائلند و عزاداری مفصل در آن بجای آورند و بهمین نظر نگارنده سه جلد کتاب که یکی از آنها تجلی حقیقت در اسرار کربلا و تألیف خود نگارنده بود برای احمد سرّی بابا طبق درخواست خود ایشان ارسال و ایشان نیز در پاسخ نامه من اظهار تشکر و امتنان بسیار نموده باین عبارت:

۲۲ ذی ج ۱۳۶۵ «بعدالاجلال والتکریم وصلنی کتابکم الکریم و وصلتنی کذلک الکتب الثلاثة تفضلتم باهدائها لمکتبة التکیة فازدانت بها المکتبة وازدهت بما بتألف فی اضوائها من المعانی الجلیلة والدرر الثمینة و کان وصولها فی احسن الاوقات و اشرف المناسبات الاوهی مناسبة حلول شهر محرم الحرام حیث سنقره انشاء الله فصولاً من کتابکم (تجلی حقیقت) فی لیالی الماتم و ندعو الله ان یكون الحسین علیه السلام شفیعاً لکم و لنا و لجمیع الاخوان والمحمین».

حاجی بکتاش در سال ۷۳۸ هجری مطابق ۱۳۳۷ میلادی وفات یافت و در قریه بکتاش که بنام خود آنجناب معروف و در بین قونیه و قیصریه واقع شده مدفون گردید و لفظ بکتاشیه ماده تاریخ است.

رشته ارادت بکتاش بشیخ لقمان خراسانی و از او بشیخ عبدالقادر گیلانی میرسد و بطریق دیگر شیخ لقمان از خواجه احمد اویسی و از او بخواجه یوسف همدانی و از او بشیخ احمد غزالی می پیوندد و پس از او خواجه بکتاش مشایخ و جانشینان او در ترکیه و مصر و آلبانی سکوت داشته و پیروان این سلسله در ترکیه و شامات و عراق و مصر و جزایر مدیترانه زیاد میباشند و در همه جا خانقاه دارند و هرکدام دارای موقوفاتی میباشد و بیشتر آنها توسط خلفای عثمانی واقع شده است.

خانقاه احمد سرّی بابا نیز همانطور که گفتیم خیلی مجلل و باصفا بود و بیش از یکساعت در آنجا توقف کردیم.

سید البکری

از آنجا با احمد سرّی بابا و آقای سیدالعراقین در اتومبیل نشسته و محلی را که آقای سیدالعراقین نزدیک قونسولخانه ایران ساختمان میکنند دیدن نموده و از آنجا به مهمانخانه کنتینانتال که بنا بود ناهار در آنجا باشیم رفتیم و ساعت یک بعد از ظهر سیدالکبری رئیس صوفیه اهل سنت آمدند و آقای سیدالعراقین آقای مشیرالسلطنه و نگارنده و همراهان را بایشان معرفی نمودند و تعارفات معمولی واقع شد سپس سر میز ناهار رفتیم.

شیخ مراد معروف به شیخالکبری شخصی است خوش اخلاق و مهربان در حدود پنجاه سال دارد و تحصیلات خود را در انگلستان پایان رسانیده و شخص مدبر سیاسی بنظر میرسد و بیکنفر سیاستمدار بیشتر شباهت دارد تا بیکنفر صوفی، چنانکه از مذاکرات که ذکر میکنم مفهوم میشود ولی بسیار خلیق و خوش محضر است.

نگارنده از سمت و مقام ایشان سؤال کردم؟ جواب دادند: من ریاست چهل و هفت طبقه صوفیه که در مصر میباشد دارم، پرسیدم چگونه ممکن است چهل و هفت طبقه یک رئیس داشته باشند؟! گفتند: این طبقات با یکدیگر متحدند و هرکدام شیخ و پیشوائی دارند که مخصوص همان طبقه است و مشایخ آنها همه تحت نظر و دستور من کار میکنند و در هر چند روز مجمعی از مشایخ طبقات بریاست من تشکیل میشود و مسائل مهمی که

مورد لزوم است مذاکره و حلّ میشود و آنچه از دولت نیز تقاضاهائی مطابق قانون داریم اطلاع میدهم و فوری انجام میدهد و نفوذ تامّی در حکومت مصر نیز داریم و حکومت، ما را برسمیت می‌شناسد.

گفتم بنابراین شما ریاست اجتماعی و سیاسی نسبت بآنها دارید نه ریاست مذهبی؟ گفت: ریاست مذهبی هم دارم و دستورات مذهبی نیز توسط من داده میشود ولی جواب ایشان قانع کننده نبود.

گفتم ولی بزرگان ما در امور سیاسی دخالت نمیکنند و وارد سیاست اصلاً نبوده و نیستند و حتی در انتخابات نیز دخالت نمیکنند و تشکیلات ظاهری اداری ندارند فقط اجتماعات آنها مذهبی است.

ایشان از عده فقرای ما سؤال نموده؟ و همان جوابی که بجناب احمد سرّی بابا دادم بایشان نیز گفتم سپس ایشان پرسیدند که تألیفاتی راجع بطریقه نعمة اللّٰهیه در سلسله شما هست یا نه؟

گفتم تألیفات بفارسی خیلی زیاد است بعربی نیز تألیفاتی شده ولی فعلاً نزد نگارنده موجود نیست. پرسیدم رشته اجازه و سلسله شما بکه منتهی میشود؟ گفتند: بسیدنا ابوبکر گفتم آیا بمولانا علی کرم اللّٰه وجهه نمیرسد؟ گفت نه بلکه بسلمان و از سلمان بسیدنا ابوبکر و از او برسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم میرسد ولی چون در سلاسل صوفیه فقط یکدسته از نقشبندیه سلسله را بحضرت صادق علیه السّلام رسانیده و معتقدند که حضرت صادق را دو نسبت است یکی بپدر بزرگوار خود حضرت باقر علیه السّلام و بترتیب بعلی علیه السّلام و دیگری بقاسم بن محمّد بن ابی بکر و او از پدرش محمّد و او از سلمان و او از ابی بکر و او از پیغمبر کسب اجازه نموده است.

بنابراین گمان میکنم سلسله ایشان نیز همان سلسله نقشبندیه باشد که در مصر منشعب بچند شعبه شده باشد. گفتم آیا ممکن است رشته سلسله خود را مضبوطاً برای نگارنده یادداشت کنید یا اگر چاپی آنرا دارید بدهید گفتند کتاب در این باب و راجع باساس طریقه ما چاپ شده و یک جلد بشما میدهم (ولی چون ما عجله داشتیم و در آن موقع هم حاضر نبود موفق بگرفتن آن نشدیم).

گفتم اذکاریکه به پیروان دستور میدید خفی است یا جلی؟ جواب دادند بعض طبقات جلی دستور میدهند و بعضی هم خفی و در اجتماعات غالباً ذکر جلی است.

گفتم در هفته چه موقع اجتماع دارید؟ جواب دادند من در این جزئیات وارد نیستم و تعیین شبهای اجتماع بعهدۀ خلفاء و مشایخ هر فرقه است و من در امور کلی طبقات دخالت میکنم ولی اجتماع شب جمعه در میان

همه سلاسل می‌باشد.

نگارنده از این جواب تعجب کردم! که چگونه کسی که خود را رئیس چندین فرقه از طبقات صوفیه که اساس آن بر خداشناسی و تصفیۀ روح است میدانند از اجتماعات مذهبی پیروان خود اطلاع نداشته باشد!.

پرسیدم آیا فرقه بکتاشیه هم تحت نظر شما هستند؟ گفتند نه و احمد سرّی بابا جواب دادند که سلسله ما مربوط بایشان نیست چون بزرگان ما از ترکیه بمصر آمده‌اند و جداگانه هستند و بکنایه فهمانند که سلاسل اهل سنت تحت نظر ایشان هستند ولی ما شیعه‌ایم و با ایشان ارتباط مذهبی نداریم.

مذاکرات دیگری نیز شد و ایشان سؤالاتی از اوضاع ایران و مذهب در آنجا نمودند و از مجموع مذاکرات درک کردم که ایشان فقط از جهت رابط بودن بین دولت و سلاسل باین سمت از طرف دولت و سلاسل انتخاب شده‌اند ولی جنبه مذهبی نیست و دارای مقام فقری نیستند، چون اولاً از مقررات و آنچه در سلاسل معمول است بی اطلاع بودند و ثانیاً یکنفر نمی‌تواند در همه سلاسل سمت پیشوائی داشته باشد، البته ممکن است در چند سلسله دارای مقامی باشد ولی آن نیز اگر فقط یکی از آنها را حق بداند ببقیۀ توجّهی ندارد.

ساعت ۳ بعد از ظهر تودیع نمودیم و از آنجا بیرون آمده خود را مهیای حرکت بطرف فلسطین کردیم.

از مصر بفلسطین

حرکت از مصر

ساعت پنج‌ونیم همانروزکه ۲۵ ربیع‌الاول بود بایستگاه قاهره رفته بلیت راه آهن برای قدس گرفتیم و ساعت شش و سه ربع بعدازظهر از قاهره حرکت کردیم، ساعت یازده وارد القنطره، گمرک مرزی مصرکه تا قاهره دویست و چهل کیلومتر فاصله دارد شدیم و یکساعت و ربع در آنجا توقف کرده و تذکرها را رسیدگی و ثبت کردند.

سپس از آنجا حرکت کرده و شب در ترن خوابیدیم، صبح ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه در خاک فلسطین در محطه یننه رسیدیم، پس از مختصر توقف حرکت کرده و ساعت هشت و سه ربع به رُخوبوت و ساعت نه به محطه اَللد رسیدیم و چون آن ترن بحیفا میرفت و راه قدس مجزی بود پیاده شده و در ترن دیگری نشسته و پس از سه ربع حرکت کردیم، بعداز پنج دقیقه به محطه الرمله رسیدیم از اینجا به بعد درکوهستان و دره‌های زیبا و باصفای فلسطین که تمام آن از سبزه و گل مستور و آب از وسط سنگها جاری و سرازیر بود میگذشتیم و از مناظر زیبای طبیعت محفوظ میشدیم.

از آنجا که گذشتیم ساعت ده به نَعانه رسیده و پس از آن وارد وادی الصّرار و پس از آن خرطوم و ساعت ده و پنجاه و پنج دقیقه به دیرالشیخ و در یازده و هشت دقیقه به رأس ابوعمار و یازده و بیست و پنج دقیقه به بتبر و در ساعت یازده و پنجاه دقیقه روز پنج‌شنبه بیست و ششم ربیع‌الاول بافق ممالک عربی وارد قدس شدیم.

قدس

شهر قدس مرکز حکومت فلسطین و از شهرهای خیلی قدیم میباشد، نام آن درکتب مذهبی اسلام بیت‌المقدس (به تشدید دال از باب تفعل یا بدون تشدید بر وزن مسجد) ذکر شده و امروز عربها باختصار آنرا القدس میگویند و اورشلیم که لغت عبری و همان معنی بیت‌القدس یا شهر سلامتی را دارد و شالیم هم خواننده شده که نام اولی آنست و بزبان لاتین ژروزالم (Jerusalem) میشود و همان شهریست که سالها مرکز یهود و دولت

و سلطنت آنها در آنجا بوده و حضرت داود و سلیمان علیه السّلام در آنجا سلطنت کردند و حضرت عیسی علیه السّلام نیز در آنجا مصلوب گردیده و اکنون محل آن، کلیسای مسیحیان است، ازینرو این شهر قدس نزد یهود و نصاری و مسلمین محترم و یگانه شهری است که از جنبه مذهبی مورد احترام هر سه دسته است و یهودیان معتقدند که ذبیح اسحق است و حضرت ابراهیم او را در کوه این شهر خواست قربانی کند.

عرض شمالی آن نسبت بخط استوا سی و یک درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه است و طول آن نسبت بگریونویچ ۳۵ درجه و ۱۷ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بطرف مشرق ۲۲ درجه و ۴۷ دقیقه و ۱۸ ثانیه است و اختلاف طول آن با طهران ۱۶ درجه و ۹ دقیقه و ۵۸ ثانیه و ظهر حقیقی آن تقریباً یکساعت و ۵ دقیقه پس از طهران است و فاصله آن نسبت بدریای مدیترانه در حدود ۳۲ میل (۴۸ کیلومتر) و ببحرالمیت ۱۸ میل (۲۷ کیلومتر) است.

در بنای این شهر اختلاف است، ولی اکثر معتقدند که ابتدای بنای آن توسط حضرت یعقوب پیغمبر بوده است، کعبه یهود و زمین مقدس مسیحیان و حج آنها در آنجا است و مسجد اقصی که در قرآن مجید نام برده شده مسجدی است که توسط حضرت داود علیه السّلام در آنجا شروع شده و حضرت سلیمان علیه السّلام آنرا پایان رسانید که آنرا هیکل هم مینامیدند که بعداً شرح میدهم.

در اسلام نیز فضایل زیادی برای آنجا ذکر شده و قبله مسلمین ابتداء آنجا بود بعداً بر اثر ملامت یهود و تأثر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سال دوم یا سوم از هجرت موقعی که حضرت در نماز بود امر شد که قبله را از بیت المقدس بطرف مکه تغییر دهد، ازینرو در زمان عمر پس از آنکه آن شهر مفتوح گردید قبله مسجد اقصی را بامر خلیفه دوم برگردانده بطرف مکه معظمه نهادند.

بیت المقدس پس از سالها که در دست یهود بود مورد تاخت و تاز کلدانیان واقع شده و بعداً نیز بتصرف پادشاهان رومان آمده و پس از آنها تحت تصرف بیزانت و سلاطین مسیحی روم درآمد، ازینرو مسیحیان در آنجا نفوذ زیاد داشتند و در زمان خلیفه دوم بتصرف مسلمین آمد و در جنگ صلیبی مدتی از تصرف مسلمین خارج شده و بعداً صلاح الدین ایوبی در اواخر قرن ششم پس از آنکه قریب یکقرن در تصرف مسیحیان بود آنجا را پس گرفت و در سال ۱۵۱۷ میلادی بتصرف سلاطین عثمانی درآمد و در جنگ بین الملل اول در سال ۱۹۱۷ توسط ژنرال اُلنئی انگلیسی از تصرف عثمانی خارج و بتصرف انگلیس درآمد.

این شهرکوهستانی و قرب قلّه سلسله جبالی است که بحرالمیت و دریای مدیترانه را از هم جدا میکند و بسیار خوش منظره و باصفا است و خیابانها و عمارتهای آن در همان پست و بلندیاها واقع شده و قریب هشتصدمتر از سطح دریا ارتفاع دارد ازینرو هوای آنهم سرد و بیلاقی است و در طرف جنوب شرقی آن بحرالْمیّت است که فاصله بین فلسطین و ماوراء اردن میباشد و این دریاچه اتصال بدریا اصلاً ندارد و بطوریکه میگویند در حدود ده فرسخ طول آن ولی عرض آن خیلی زیاد نیست و وجه تسمیه باین اسم آنست که هیچ حیوانی در آن وجود ندارد و بواسطه موادی که در آن موجود است برای بسیاری از امراض مفید است و این شهر بدو قسمت جدید و قدیم تقسیم میشود و قسمت جدید آن دارای عمارتهای عالی و امروزی است. جمعیت این شهر غالباً مسلم و اهل سنّت و جمع زیادی از اعراب نیز مسیحی میباشند عده زیادی هم یهودی در آن ساکن میباشند.

سازمانهای اجتماعی و سیاسی یهود

یهودیان آنجا از پیش از اسلام مدعی هستند که این شهر مخصوص آنها است و مسیحیان و مسلمین آنجا را غصب کرده‌اند و امروز هم غالباً بین عرب آنجا که مرکب از مسیحی و مسلم میباشند با یهود اختلاف است و اعراب راضی نیستند که یهود در آنجا نفوذی داشته باشند و امروز اختلافات زیادی در آنجا بین اعراب که عبارت از مسلم و مسیحی میباشند از یکطرف و یهود از طرف دیگر موجود است، ولی از یکطرف یهودیان تمام دنیا نیز بفلسطین توجه دارند و تشکیلات سیاسی آنها کامل است و در تمام دنیا نیز شعبه‌هایی دارند و سازمان آنها بطوریکه مینویسند امروز در دنیا سه صورت دارد:

یکی آژانس یهود که از حقوق یهودیها در تمام دنیا بخصوص فلسطین دفاع میکند و مرکز آن در بیت‌المقدس است که حکم یک وزارت خارجه را دارد و در تمام کشورها نمایندگان دارد. دوم سازمان‌ها گانا که در فلسطین تسکیلات محرمانه دارد و درحقیقت یک ارتش ملی و نژادی تشکیل داده است.

^۱ - رجوع شود بروزنامه اطلاعات شماره ۶۱۱۲ دوم مرداد ۱۳۲۵ ولی اخیراً که دولت اسرائیل تشکیل گردید این سازمانها با یکدیگر ائتلاف کردند و تحت یک لواء مجتمع گردیدند.

سوم تشکیلات «ایرگون-سوی-لئومی» که سازمان تروریستی مفصلی است که توسط افراد آن هرکاریرا بخواهند انجام میدهند و این سازمان بطور محرمانه و خیلی قوی و محکم است که تاکنون نتوانسته‌اند محل و رؤسا و افراد آنرا کشف کنند.

موقعی که وارد قدس شدیم به مهمانخانه فلسطین (لوگانده فلسطین الجديدة) که مدیر آن مسلم بود رفتیم و از آنجا بکنسولگری ایران رفته راجع به تمدید توقف خود در فلسطین مذاکره نموده و تذکرها را دادیم که اقدام کنند.

مسجد اقصی

از آنجا مراجعت نموده و پس از صرف ناهار زیارت مسجد اقصی رفتیم، این مسجد خیلی با عظمت و یکنوع معنویت و تأثیر روحی خاصی در زیارت کننده دارد ولی متأسفانه خدام آنجا از بس درگرفتن پول اصرار و ابرام دارند و هرکدام بنوعی مطالبه میکنند و از اول تشرّف بمسجد اسباب زحمت زائرین هستند حال حضور و توجه را هم سلب میکنند.

این مسجد مانند سایر ساختمانهای آنجا تماماً از سنگ ساخته شده و ابتدای بنای آن توسط حضرت داود علیه السلام بوده ولی آن حضرت پیش از اتمام بنا از دنیا رفت و سلیمان علیه السلام آنرا با تمام رسانید و تاریخ آن بطوریکه مینویسند در قرن دهم پیش از میلاد مسیح علیه السلام بود و بطوریکه مورخین اروپائی میگویند سلیمان قلّه کوه موری را برای معبد خود انتخاب نمود و آنرا مسطح کرد و معبد را بنا نهاد.

و این مسجد قبله و کعبه یهود بود و از همه جا روی توجه بدانجا میآوردند مسیحیان نیز چون حضرت عیسی علیه السلام آنجا را محترم شمرده بدان اهمیت خاصی میدادند، بلکه رومیان نیز مدتها ژوپیترا که رب الارباب میگفتند و در تاریخ قلعه بعلبک ذکر کردیم در آنجا پرستش مینمودند.

برای این مسجد در اسلام هم فضیلت زیاد رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که یک رکعت نماز در مسجد الحرام برابر با صد هزار رکعت و در مسجد مدینه با ده هزار و در مسجد اقصی برابر با

^۱ - در آن موقع هنوز دولت اسرائیل تشکیل نشده و فلسطین تحت حکومت انگلیس بود ازینرو ایران هم کنسولگری داشت ولی پس از ایجاد حکومت اسرائیل دولت ایران کنسولگری خود را در آنجا بست.

هزار رکعت است و در قرآن نیز راجع بمعراج میفرماید:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی الَّذِی

بَارکْنَا حَوْلَهُ که بهترین مزیت را می‌رساند و تعبیر بمسجد اقصی باعتبار دوری آن از جزیره العرب است و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج ابتداء به مسجد اقصی تشریف آورد و در آنجا دو رکعت نماز بجای آورد آنگاه با آسمان عروج نمود و سنگی که زیر پای حضرت بود بتبع حضرت بواسطه جاذبیت کامل که داشت از زمین حرکت کرد و معلق ماند و اکنون هم در وسط مسجد محلی است که سنگ بزرگی در وسط آنست که همان حجر معلق باشد، ولی بعدها ستونی از سنگ زیر آن نهاده‌اند تا زنان و کودکان از مشاهده آن ترس و بیم نکنند و بطوریکه می‌نویسند این سنگ در قدیم هم محترم و متبرک بوده و میگفتند ابراهیم علیه السلام روی همین سنگ میخواست فرزند خود را قربانی کند و حضرت داود و سلیمان نیز روی همین سنگ مراسم قربانی را بجای می‌آوردند و طول آن سنگ تقریباً ۱۷ متر است و دو متر از روی زمین ارتفاع دارد ولی اکنون اطراف آن پایه دارد.

مسلمین که بیت المقدس را فتح کردند تغییراتی در آن مسجد داده و بشکل مسجد اسلامی درآوردند، بنای اولی در اسلام توسط عبدالملک بن مروان خلیفه اموی واقع شد و گنبد قبة الصخره را او ساخت و بعداً توسط مأمون عباسی و بعداً در قرن یازدهم و بعداً در سال ۱۹۱۳ میلادی تعمیر شده است و صلاح الدین ایوبی و بعض دیگر نیز تعمیراتی نمودند و اکنون گنبد آن از چوب با سرب پوشیده شده است.

این مسجد در میدان وسیعی که در حدود پانصد متر طول و چهارصد متر عرض دارد واقع شده و مساحت صحن آن خیلی زیاد است که عمارات دیگر هم در اطراف آن واقع شده است و خود مسجد در وسط، روی صفتی مربع مستطیلی بنا شده و در حدود سه متر از سطح صحن مسجد ارتفاع دارد که پله‌هایی برای بالا رفتن در اطراف ساخته شده است و بنای داخلی آن هشت ضلعی است و پائین دیوارها در داخل از سنگ مرمر پوشیده شده و بالای آنها کاشی‌کاری و تزیینات شده است و آرایش آن خیلی زیبا و باشکوه است.

محراب آن عمل صلاح الدین است و یک منبر زیبایی که تاریخ ۱۱۶۴ میلادی در آن ذکر شده نزدیک محراب قرار دارد که صلاح الدین از حلب آورده، در وسط مسجد همان سنگ متبرک (حجر معلق) واقع شده و

^۱ -یهود و نصاری معتقدند که ابراهیم میخواست فرزند خود اسحق را ذبح کند ولی مسلمین میگویند ذبح الله اسماعیل بوده و در مکه بوده است.

اطراف آن طارمی مدوری و هشت ضلعی، متحدالمرکز که یکی در میان دیگری واقع شده می باشد و خود صخره توسط پرده ای از محجر آهنین پوشیده شده که صلیب آنرا در موقع تبدیل مسجد بکلیسا گذارده اند و در اطراف آن متصل بدیوار مسجد نیز مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابراهیم علیه السلام است و در قسمت دیگر متصل بطارمی وسط که جای حجر معلق است علامت و گنج بریهائی است که شخص راهنما گفت اینها هریک بترتیب مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می باشد، گفتم فاطمه و علی مسافرت به بیت المقدس نموده اند؟ گفت روحانیت آنها در شب معراج در اینجا بروز داشت، و در زیر این محل غاری است که سقف آن همان حجر معلق است و از یکطرف طارمی پله هائی دارد و میگویند عبادتگاه داود و سلیمان بوده و اکنون نیز سه محراب بنام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام در آنجا می باشد.

ستونهای این مسجد همگی تقریباً خیلی بلند می باشد و هشت در دارد که هر کدام نامی دارد باین ترتیب: باب النبی، باب محراب مریم، باب صهیون^۱، باب الهاشمی، باب الولید، باب ابراهیم، باب ام خالد و باب الرحمه و بطوریکه میگویند قبر حضرت سلیمان در طرف مشرق مسجد اقصی متصل بحصار است، قبور بسیاری از انبیاء دیگر نیز بطوریکه در اخبار مذکور است در بیت المقدس و اطراف آن و سایر خاک فلسطین و شام می باشد، بیت العدل داود نیز در محوطه مسجد واقع است.

مسجد عمر

ما در مقام پیغمبر نماز خوانده و پس از ادای زیارت بیرون آمده و به مسجد عمر^۲ که در طرف قبله آن در همان محوطه است رفتیم، این مسجد نیز خیلی بزرگ و مجلل^۳ است و در ابتداء کلیسائی بوده که توسط ژوستینین^۴ بنام کلیسای مریم بنا شده و مسلمین آنرا تبدیل به مسجد نمودند، در قرن دوم هجری بر اثر زلزله منهدم و بعداً در اواخر آن قرن دوباره تعمیر شد و صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۳ هجری (مطابق ۱۱۸۷ میلادی) آنرا

^۱ - صهیون بمعنی کوه پر آفتاب و خشک است و گاه هم بر تمام اورشلیم اطلاق میشود (قاموس کتاب مقدس ص ۵۶۳).

^۲ - بعضی مسجد عمر را با مسجد اقصی اشتباه کرده و همان مسجد اولی را مسجد عمر گفته اند در صورتیکه چنین نیست و مسجد عمر با مسجد اقصی فرق دارد هر چند در یک محوطه قرار گرفته است.

^۳ - متأسفانه بطوریکه در روزنامه ها نوشتند مسجد عمر در اواخر دیماه ۱۳۲۶ هجری توسط تروریستهای یهود آسیب سختی دید.

^۴ - Justinien در سال ۴۸۳ میلادی متولد و در سال ۵۲۷ بسطنت رسید و در ۵۶۵ وفات یافت.

مرمت نموده و بعضی قسمتهای آن هم در اوائل خلفای عثمانی تکمیل و تزیین شده و اخیراً نیز توسط اعلیحضرت ملک فاروق پادشاه مصر تعمیراتی شده و سقف وسط آن مذہب گردیده و ستونهای آن نیز خیلی شفاف و صاف و قیمتی است فرشهای قیمتی اعلی نیز در آن پهن است.

در آنجا محرابی است که بنام مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معروف و محراب دیگر بنام محراب داود و محراب دیگر نیز زکریا و چند محراب دیگر هم هست و در مسجد کوچک متصل بآن محرابی است که گفتند محراب عمر است که موقعیکه به بیت المقدس آمد در آنجا نماز خواند و گفتند آن محراب همان است که در همان زمان ساخته شده و بالای آن دو سنگ حجاری شده کوچک است که گفتند از زمان رومن ها بوده و مسلمین در آنجا بکار برده اند و محراب بزرگ و مهم آن توسط صلاح الدین ایوبی ساخته شده است و تعمیرات و تغییرات زیادی از سال ۱۳۴۰ قمری تا سال ۱۳۶۴ (۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ میلادی) در مسجداقصی و تمام نقاط حرم بعمل آمده است.

دیوار ندبه

از آنجا بیرون آمده از درب کوچکتری که در گوشه مسجد است و باب صهیون نامیده میشود بیرون رفتیم، دیواری که متصل باین در است دیوار ندبه^۱ نامیده میشود و زمین متصل بآن مانند کوچه باریکی است و خیلی گودتر از خود مسجد میباشد و میگویند این دیوار همان دیواری است که حضرت سلیمان علیه السلام ساخته و هیچ تغییر نکرده است.

وجه تسمیه باین اسم آنست که یهودیان همه روزه مخصوصاً روزهای شنبه از یکساعت بعد از ظهر تا غروب بدانجا می آیند و دعا میخوانند و گریه میکنند و در موقع دعا سر و تن خود را بچهار طرف حرکت میدهند و بدیوار تعظیم میکنند و بطوریکه مسموع شد چون خود مسجد از آنها گرفته شده و بعقیده آنها غصب گردیده و از رفتن بمسجد ممنوعند و تغییراتی هم در خود مسجد واقع شده از اینجهت در پای آن دیوار می آیند و دعا میخوانند و گریه میکنند و از خدا میخواهند که مجدد آنها را نصرت دهد که مسجد را از دست مسلمین بگیرند ولی انشاء الله همانطور که در قرآن مجید فرموده: ضربت علیهم الذلّة والمسکنة آنها را بدین امر نصرت نخواهد

^۱ Le Mur De La Mentation-

داد و مسجد را که اسلام وارث حقیقی آنست و حق مسلمین مییابد از آنها نخواهد گرفت^۱ مگر آنکه ما کوتاهی در انجام وظائف کنیم و بدستورات شرع مقدس و هم‌چنین اتحاد و اتفاق اهمّیت ندهیم و عمل نکنیم یا آنکه دولتی قوی و زورمند بدانها کمک کند که حبل من الله اشاره باین است که آنها ایمان آورند و حبل من الناس اشاره بتوسل آنها ب دیگران و کمک زورمندان نسبت بآنان است.

ولی در عین حال بعضی از آنها در موقع دعا حال توجه و توسلی هم داشتند و حال آنها در ما مؤثر واقع میشد البته: هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید، هرکه خدا را از روی حال و توجه بخواند مؤثر است.

کلیسای قیامت

صبح روز جمعه بقصد دیدن کلیسای قیامت که میگویند حضرت مسیح علیه السلام در آنجا مصلوب گردیده و قبری هم برای آنحضرت در آنجا معین کرده‌اند و در تواریخ عرب کنیسه قمامه ذکر شده رفتیم، بین راه بیکنفر کشیش ما را بطرف کلیسا راهنمایی کرد و خیلی اظهار محبت نمود، در آنجا بیکنفر از مسیحیان دستور داد که ما را راهنمایی کند و همه‌جا را معرفی نماید.

ابتدای این ساختمان در قرن چهارم میلادی توسط کنستانتین پادشاه بیزانت شده و بعداً هم سلاطین اروپا اضافاتی نمودند و هدایائی تقدیم کردند، از جمله ریشارد پادشاه انگلیس در زمان جنگهای صلیبی تعمیراتی نمود ولی در زمان الحاکم بامرالله سومین خلیفه فاطمی^۲ در سال چهارصد هجری مطابق یکهزار و ده میلادی بامر او این کلیسا را خراب کردند و آثار آنرا محو نمودند و دیرهایی را که ضمیمه آن بود از بین بردند فقط اثر سنگی را که معروف است قبر حضرت عیسی علیه السلام در آنجا است باقی گذاشتند^۳ و این موضوع تأثیر مهمی در عالم مسیحیت نمود و یکی از عللی بود که مسیحیان را بر نجات دادن آنجا از دست مسلمین و جنگهای صلیبی

^۱ - متأسفانه سازمان ملل متحد تصمیم بتجزیه فلسطین و تشکیل دو دولت مستقل عرب و یهود گرفت و برخلاف عدالت نسبت بمسلمین رفتار کرد و فلسطین را با زور و کمک امریکا از مسلمین گرفت و خانه فلسطینیانرا غصب نموده بیهود داد و اهل فلسطین را بیخانمان نمود و بیت المقدس هم بر اثر اختلافات و کشمکشها بین مسلمین و نداشتن اتحاد و اتفاق از دست آنها خارج شد که این یکی از بزرگترین مصائب قرن اخیر برای اسلام و مسلمین است و اعجاز قرآن هم که در آیه شریفه بآن اشاره بحبل من الناس فرموده بخوبی واضح میشود زیرا اگر کمک امریکا نبود این امر واقع نمیشد.

^۲ - ابوعلی منصور پسر العزیز بالله متولد ۳۷۵ هجری خلافت او از سنه ۳۸۶ تا ۴۱۱ هـ. ق که مقتول شد، بوده.

^۳ - کتاب الحاکم بامرالله و اسرار الدعوة الفاطمیه صفحه ۶۹.

وادار نمود و در میان مسلمین نیز تأثیر بدی نمود زیرا این کلیسا از معابد مهم و یکی از امکانه مقدسه مسیحیان بوده و مسلمین نیز از نظر آنکه محل مصلوبیت عیسی علیه السلام و معبد بود بدان توجه داشتند. و در اخبار بزرگان اسلام نیز دستور داده شده که حفظ احترام معابد مذاهب مختلفه که بخداوند یکتا عقیده دارند بشود و این کلیسا اضافه بر آنکه معبد بود محل مصلوب شدن حضرت عیسی علیه السلام نیز بود ازینرو عمل الحاکم بامرالله تأثیر بدی نمود.

ولی پس از سی سال در زمان المستنصر بالله بنای آن تجدید شد و از آن ببعده همواره مورد توجه بود. در داخل کلیسا از پله‌ها که بالا میرویم محلی است که سنگی در آنجا گذاشته شده و اطراف آن مزین گردیده و گفتند این سنگی است که حضرت عیسی علیه السلام روی آن نشسته و وعظ فرموده و جای دیگر محلی است که حضرت را در آنجا مصلوب نموده‌اند. سنگ دیگری نیز در کلیسا است که گفتند پس از آنکه حضرت عیسی علیه السلام را کشتند در روز سوم زنده شده و از آنجا با آسمان عروج کرد.

یک مجسمه هم از حضرت مریم علیها السلام در بالا، در دیوار جا داده شده و روی آن قاب شیشه است و جواهرات گرانبهای زیادی مانند انگشترهای الماس و برلیان و گردن‌بندهای جواهرنشان و سایر اقسام زینتهای زنان در آن مجسمه قرار داده شده که گفتند بسه میلیون لیره انگلیسی (با فلسطینی تقریباً مساوی است) تقویم شده و هریک از جواهرات را یکی از سلاطین و ملکه‌های دول مسیحی تقدیم نموده و چند جار طلا از سقف آویزان و هم‌چنین قتدیل‌های دیگر از طلا و طلای سفید و نقره در آنجا آویزان است که هرکدام هدیه یکی از پادشاهان می‌باشد و بیشتر آنها از پادشاهان یونان و امپراطوران روسیه است.

و نکته قابل ذکر این است که این کلیسا بهیچوجه چراغ برق ندارد^۱ و قنادیل را با روغن زیتون روشن و میسوزانند و میگویند با دهن مقدس باید روشن شود و کسانیکه برای دیدن و زیارت آنجا می‌آیند باید برای دیدن بعضی قسمتهای آن که تاریک است شمع روشن کنند و با خود داشته باشند مگر شب که همه چراغ‌ها روشن است.

از زیارت آنجا که گذشتیم از پله‌های دیگری پایین رفته و باطاقی رسیدیم که یکطرف آن متصل به محل وعظ

^۱- ولی در سفر بعد که بدانجا مشرف شدم چند چراغ برق هم داشت مع ذلک نور اصلی از همان قنادیل و دهن مقدس بود.

کشیشان بود و طرف دیگر به محلی میرسد که گنبد خیلی بلندی دارد و در همان موقع مشغول بنائی و تعمیر بودند، در وسط آن اطاق خیلی کوچکی است که درب و دالان باریک کوتاهی دارد و در وسط آن محلی است که گفتند قبر حضرت عیسی علیه السّلام و یکنفر راهب خادم آنجا بود و ما در آنجا زیارت نموده و سپس بیرون آمده وارد محوطه اولی شدیم و از آنجا از پله‌هایی که ۲۸ عدد بود پائین رفته بمغاره‌ای رفتیم، در آنجا سنگی است که گفتند مقام وعظ حضرت عیسی علیه السّلام است و در گوشه آن چاهی است که روی آن بسته است و گفتند اصل صلیب در آنجا است و اینجا مقام انبیاء نیز هست، و ما در آنجا زیارت نموده دو رکعت نماز خواندیم، سپس بالا آمدیم و به محلی که گفتند قبر حضرت آدم است رفتیم.

از آنجا باطاق دیگری رفتیم که حکم موزه داشت و در آنجا صلیب کوچکی از چوب در قاب گرفته شده و خیلی کهنه بود گفتند این از همان صلیبی است که حضرت عیسی علیه السّلام را بدار زده‌اند، پرسیدم از کجا معلوم شده چون در آنموقع حواریون نفوذ و جرئتی نداشتند که این چیزها را نگاهداری کنند و دشمن هم اهمیّت بدان نمیداد؟ گفتند: کنستانتین از طرف خداوند فهمید، گفتم شاید جانشین حضرت مسیح علیه السّلام به کنستانتین فرموده گفتند: بلی چنین است.

از جمله اشیائی که در آن موزه بود تاجی بود از طلا از ازمئه قدیمه و اشیاء دیگر قیمتی نیز در آنجا یافت میشد، تمثالهای زیادی نیز در این کلیسا از مسیح علیه السّلام و مریم دیده میشد.

قسمت دیگر در طرف دست چپ کلیسا پله‌هایی است که بطرف بالا میرود پرسیدم بکجا میرود؟ گفتند محل راهبان است که در آنجا می‌خوابند و خواستیم بآنجا هم برویم گفتند فعلاً بعضی از آنها خوابیده‌اند.

این نکته ناگفته نماند که این کلیسا نزد مسیحیان مهمترین کلیساها می‌باشد و مقام مقدسی محسوب میشود و در واقع حج مسیحیان باین است که آن کلیسا و بیت‌الرحم را زیارت کنند و البته با این شرحی که ذکر شد بعداً هم برای زیارت بیت‌الرحم مینویسم نزد مسلمین هم مقدس است و هر مسلمی که بقدس برود بایستی آنجا را زیارت کند چون مقامات انبیاء است و البته بواسطه این اضافه تشریفه محل توجه حضرت احدیت نیز هست.

سپس بیرون آمده و در مطعمی که نزدیک مهمانخانه بود نهار خوردیم.

تعصب اسلامی

این نکته ناگفته نماند که در این چند مملکت که عبور کردیم مسلمین آنجا از شیعه و سنی نهایت تعصب را داشتند و در شعائر مذهبی مراقبت مینمودند، چنانکه در دمشق شیعه در انجام مقدسات مذهبی و حتی نماز جمعه که فعلاً شیعه ایران و عراق عرب بدان کمتر اهمیت میدهند مراقبت کامل داشتند و آقای سیدمحسن امین هم که قبلاً نام ایشان را بردیم در تمام امور مذهبی نظارت کامل داشتند، هم‌چنین در بعلبک که بیشتر اهالی آنجا شیعه بودند اول ظهر همه برای نماز در مسجد حاضر میشدند و نگارنده که برای نماز به مسجد رفته بودم موقعی که فهمیدند ایرانی و شیعه هستم خیلی محبت و خوش‌آمد نمودند، هم‌چنین زنهای مسلمین بطور کلی حجاب دارند ولی با حجاب ایرانی فرق دارد و به حجاب صدراسلام بیشتر شبیه است، باین ترتیب که مقنعه بر سر دارند و روی آنهم برقی از پارچه مشکی جلو صورت می‌اندازند و از پشت سر می‌بندند نهایت آنکه در بعضی از آنها بواسطه نازکی پارچه صورت پیدا است ولی زن مسلمان با سر برهنه بیرون نمی‌آید هم‌چنین در نمازها اول وقت به مسجد حاضر شدن در همه‌جا معمول است.

در فلسطین هم مسلمین همینطور تعصب داشتند از جمله در این روز که جمعه بود پس از صرف ناهار برای خواندن نماز به مهمانخانه آمدیم پسر مدیر مهمانخانه که جوابی بیست ساله و تحصیل کرده بود بطور تعجب پرسید مگر شما برای نماز جمعه بمسجد نرفتید؟! نگارنده جواب دادم که چون ما مسافریم بر ما واجب نیست و دیر شده ازینرو نرفتم ولی در موطن خودمان اینطور نیست و مرتب حاضر میشویم و این خود درحقیقت دروغی مصلحت‌آمیز بود، زیرا خجالت کشیدم بگوین در بین شیعه در ایران نماز جمعه معمول نیست، زیرا نماز جمعه از مهمترین شعائر اسلامی است و در صدر اسلام اهمیت زیاد بآن داده میشد ولی متأسفانه اکثر علمای شیعه قائل بوجوب آن در زمان غیبت نیستند و حتی کسانی هم که وجوب تخیری قائلند نماز ظهر را بر آن ترجیح میدهند.

موقعی هم که مذاکره رفتن یافا شد این جوان پرسید به تلّ حیب^۱ هم میروید؟ گفتم بلی ناگاه رنگش برافروخته شده وگفت مبادا در آنجا چیزی بخرید زیرا معامله با یهود برای مسلمین حرام است، گفتم نه، بلکه منظور ما گردش و تفریح است و قصد خرید نداریم و علت مذاکره او این بود که مدتی بود ممالک عربی تصمیم گرفته بودند با یهودیان فلسطین معامله نکنند ازینرو کسانی هم که از فلسطین بطرف مصر یا لبنان میرفتند مورد

^۱- تلّ حیب امروز بنام تلّ اویوکه همان تلّ حیب بتلفظ لاتین و اروپائی است مشهور شده است.

بازرسی کامل قرار میگرفتند که مبادا جنس فلسطینی همراه داشته باشند و این تصمیم بطوری در روح آنها نفوذ یافته بود که آن جوان به محض آنکه شنید می‌خواهیم به تلّ حبیب برویم فوری رنگش برافروخته شد، و قضیه اختلافات عرب فلسطین با یهودیان که سالهاست وجود دارد و بهیچوجه نتوانسته‌اند از احساسات مذهبی اعراب جلوگیری کنند معروف و در روزنامه‌ها و تواریخ سالهای اخیر مسطور است.

ولی متأسفانه ما ایرانیان که خود را شیعه و اصل اسلام میدانیم اصلاً تعصب مذهبی در ما وجود ندارد و مقید با آداب و مقدسات دیانت نیستیم، مثلاً روزه خوردن در ماه مبارک رمضان در شهرهای ما معمول و جلوگیری جدی هم از آن نمیشود! در صورتیکه در ممالک نامبرده بطوریکه شنیدم هیچکس در محلات اسلامی و سوق اسلام جرئت تظاهر بروزه خوردن ندارد و فوری مسلمین او را از اطراف تنبیه میکنند و خود شرطه هم با آنها کمک میکند.

در سایر احکام مذهبی نیز ما اصلاً علاقه‌ای، نه عملاً و نه لساناً نشان نمیدهیم تأسف آور این است که بطوریکه آقای حمید رهنما مدیر داخلی روزنامه ایران میگفتند چند ماه قبل که با جمعی از روزنامه‌نگاران بطور رسمی مسافرتی باروپا کرده بودند در یکی از مهمانیهای رسمی، وزیر اطلاعات فرانسه روبه‌پشت روزنامه‌نگاران ایرانی کرده گفته بود: ایران نه آنکه مملکت اسلامی نیست و جزء ملل اسلامی محسوب نمیشود بلکه همواره میکوشد بر ضد دستورات اسلام رفتار کنند! و این کلام برای ما ایرانیان خیلی شرم‌آور و گریه‌آور است که خودمان را اینطور معرفی کرده‌ایم سپس برای جبران آن توهین، که نموده بود گفته بود سه ملت هستند که همواره در زیر بار حوادث استقامت داشته و کمر خم نکرده و بالاخره تجدید حیات کردند یکی چین و دیگری ایران و دیگری فرانسه.

خلیل الرحمن

بعداظهر برای زیارت قبر حضرت خلیل الرحمن علیه السلام اتومبیل سوار شده و بشهر کوچکی که در سی و شش کیلومتری قدس واقع و بنام خلیل الرحمن معروف است رفتیم و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام درین شهر سکونت داشته و نام اصلی آن حبرون بوده که حبرون الخلیل نیز می‌گویند و کنعان که در تواریخ مسکن

آنحضرت و فرزندان او ذکر شده اختصاص بان محل نداشت^۱ و شامل ناحیه وسیعی بود که قسمت مهمی از فلسطین و جزئی از خاک فعلی سوریه، و لبنان جزء آن محسوب میشد و در آنزمان دارای شهرهای بزرگ و معمول بوده و شهر حبرون از بزرگترین آنها محسوب و از قدیمترین شهرهای دنیا میباشد.

حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که اب الانبیاء نامیده میشود درین شهر مدفون است تولد آن جناب در شهر اورکلدانیان^۲ در حدود ۱۹۹۶ سال قبل از میلاد بوده و این شهرکه مولد آنحضرت است از بزرگترین شهرها و متمدنترین بلاد دولت آشور بوده است حضرت ابراهیم علیه السلام در ۱۷۵ سالگی از دنیا رفت.

حرم حضرت در محل مرتفعی در دامنه کوه در وسط آبادی واقع و ازکوچه چندین پله میخورد تا بدرج مزار میرسد، وارد صحن که شدید در طرف دست چپ درب حرم است، در ورود بحرم در طرف دست راست اطاقی است که جلوی آن پنجره دارد و در اطاق ضریحی است که میگویند مدفن حضرت ابراهیم علیه السلام و بالای در نوشته شده: «واتخذالله ابراهیم خلیلاً» و در آنجا زیارت نمودیم و در طرف دست چپ روبروی آن اطاق دیگری است که در آنجا قبر ساره زوجه حضرت ابراهیم علیه السلام و مادر اسحق علیه السلام است وارد مسجد در داخل طرف روبرو دست راست ضریح حضرت اسحق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم که در صد سالگی ابراهیم متولدگردید و صد و هشتاد سال عمرکرد^۳ واقع است و دست چپ مدفن رفقه زوجه آن حضرت است و در طرف راست ورودی عمارت متصل بدیوار، قبه کوچکی است که زیر آن میگویند چاهی است که بداخل قبور و مقامات اجساد انبیاء میرسد و درب آنرا اصلاً باز نمیکنند.

در طرف دیگر محوطه مسجد اطاقی است که قبر حضرت یعقوب علیه السلام که ۱۴۷ سال داشت و لعیا زوجه او در آنجا است و قبر حضرت یوسف علیه السلام که صد و ده سال داشت در اطاق جداگانه واقع شده و گفتند: زلیخا در مصر مدفون گردیده است، و حضرت یوسف علیه السلام هم هرچند در مصر وفات یافت ولی بطوریکه در تواریخ مذکور است حضرت موسی علیه السلام پس از تحقیق و تفحص زیادی که از محل جسد آنحضرت نمود بالاخره پیر زنی (معروفه به عجزه بنی اسرائیل) از آن اطلاع داشت و او را آگاه نمود و حضرت تابوت او را بفلسطین حمل نموده و در جوار آباء اکرام دفن نمود.

^۱ - رجوع شود به قاموس کتاب مقدس ص ۷۴۰.

^۲ - قاموس کتاب مقدس ص ۴.

^۳ - قاموس کتاب مقدس ص ۵۲.

مسجدی که متصل بحرم حضرت ابراهیم علیه السلام و ضریح حضرت اسحق علیه السلام در وسط آنست نسبتاً بزرگ و وسیع است و چهار پایه بزرگ نیز در وسط آن قرار گرفته و سقف روی آنها بنا شده است.

بیت اللحم

پس از اتمام زیارت حرکت کرده و روبشهر آمدیم، قرائی که در عرض راه واقع است اهالی آن مسیحی و عمارت کلیسا در همه قراء دیده میشد و چندین دیر نیز در عرض راه بود که غالب آنها را سلاطین روسیه ساخته بودند از جمله دیرالشعار بود که چندین نفر راهب و تارک دنیا در آنجا منزل داشتند.

در بین راه شهر راهی بطرف بیت اللحم، و از بیت اللحم تا شهر ده کیلومتر فاصله است و آن نیز در دامنه کوه و بسیار با صفا است و تپه‌های سبز مشجر با شجار با صفا آنرا احاطه نموده است و آبهای آن نیز خیلی گواراست، ابتدای بنای آن تقریباً در حدود ده هزار سال قبل از میلاد بوده و در کتب مقدسه اهمیت زیادی بدان داده شده زیرا مادر یوسف پیغمبر در آنجا مدفون گردیده و اکنون در یک میلی شمالی آنجا واقع است، داود علیه السلام پیغمبر نیز در آنجا متولد شده و مهمترین قضیه تولد حضرت مسیح علیه السلام است که آن شهر را نزد مسیحیان از اماکن مقدسه قرارداد و از همه جا برای زیارت بدانجا میروند و محل تولد آنحضرت را که در داخل معبد است زیارت میکنند.

موقعی که برای زیارت بیت اللحم پیاده شدیم اجتماع زیادی در جلوی معبد بود، علت را پرسیدم؟ گفتند سه جوان در آب غرق شده‌اند و جنازه آنها را بر میدارند ابتداء محصلات و بعداً محصلین با پرچمها و یکعده با دسته گلها از معبد بیرون آمده و سرود و دعا میخواندند، سپس جمع زیادی از راهبین در دو صف بیرون آمده بهمین ترتیب دعا میخواندند و پشت سر هم جمعیت زیادی بیرون آمدند و برای تشییع جنازه رفتند، پس از آنکه جمعیت رفتند و خلوت شد ما بداخل کلیسای بیت اللحم رفتیم.

این محل همان است که ابتداء بدستور حضرت موسی علیه السلام برای عبادت ساخته شد و چون عبادتگاه مریم علیها السلام و محل تولد عیسی علیه السلام بوده مسیحیان نیز اهمیت زیاد بدان داده و اکنون در تصرف آنها است و یهود از ورود ممنوعند و بطور کلی اعراب آنجا که مرکب از مسیحی و مسلم میباشند با یکدیگر بر

^۱ - قاموس کتاب مقدس ص ۲۰۱.

ضد یهود اتحاد دارند ازینرو آنها را بهیچوجه اجازه دخول بمعابد خود نمیدهند، کنستانتین رومی نیز در بیت‌الّحم ساختمانهایی نموده و تکمیل کرد و درب بزرگی برای آن ساخت و در زمان جنگهای صلیبی نیز تعمیراتی شد.

صلاح‌الدین ایوبی که آنجا را از مسیحیان پس گرفت درب آنجا را کوچک کرد و اکنون نیز بهمان ترتیب باقی است و جای درگاه اولی پیداست، وارد معبدکه شدیم سالن بزرگ وسیعی بود که در دو طرف بنا هر طرفی بیست ستون در ردیف هم بود و سه سقف روی آن قرار داشت که سقف وسط از همه بلندتر بود و در دیوارهای آن آثاری از نقاشیهای زمان کنستانتین باقی است و کف آن هم قبلاً موزائیک از همان زمان بوده ولی اکنون ازبین رفته و فقط یک گوشه آن نمونه مختصری دارد که روی آنرا درب گذاشته‌اند که ازبین نرود و کف سالن را هم قدری بالا آورده‌اند.

در انتهای سالن محراب است و از آنجا باطاق دیگری وارد شده و از پله‌هایی پائین رفتیم و در زیرزمین محلی بود که مانند طاقچه بود و گفتند آنجا محل تولد حضرت عیسی علیه السّلام است و خیلی مزین شده آنجا را زیارت میکنند و جای دیگر در مقابل آن بود که گفتند محل گهواره عیسی و محل عبادتگاه مریم بوده و در گوشه آن محلی است که گفتند جای درختی است که مریم در زیر آن درخت از روح‌القدس حامله شد ولی خیلی بعید بنظر می‌آید. چون درخت در خود معبد قرار نداشته هرچندکه ممکن است قبلاً در خارج معبد بوده و بعداً برای احترام ضمیمه معبد نموده‌اند ولی گمان نمی‌رود باین نزدیکی هم بوده، لیکن فعلاً آنجا را محل درخت معرفی نموده و زیارت میکنند و اختصاص بدسته معینی از مسیحیان ندارد و همه فرقه‌های مسیحی برای زیارت می‌روند ولی معبدها و محرابهایی که در بالا ساخته شده هرکدام مخصوص یکدسته است مثلاً آرامنه و کاتولیکها و پروتستالها هرکدام جای مخصوصی برای عبادت دارند فقط یک محراب در بالا هست که آن نیز عمومی است و آن برای روز عید تولد مسیح علیه السّلام است که در آن محل مجسمه‌های خیلی زیبا از مریم و عیسی و خضرکه سوار اسب است و الیاس نصب شده است.

پس از زیارت معبد و گردش مختصری در خیابان آن آبادی که شهر کوچک زیبایی است ساعت پنج بعدازظهر بطرف شهر رفتیم، بین راه قبر راحیل مادر یوسف و مزار حضرت الیاس علیه السّلام بود ولی عقیده اکثر مسلمین بر این است که الیاس نیز مانند خضر علیه السّلام زنده است و هرچندکه ممکن است برای آن نیز

تعبیراتی نمود ولی ظاهر عقیدهٔ مسلمین حیات او است.

اعتصاب

روز شنبه ۲۸ ربیع‌الاول یازدهم اسفند در تمام فلسطین بمناسبت قضایای مصر و وقوع قتل در آنجا بنام همدردی با مردم مصر و اعتراض بر عملیات انگلیس اضراب و اعتصاب بود و تمام مغازه‌ها و دکاکین بسته و وسائط نقلیه کار را تعطیل کرده بودند و بهیچوجه اتومبیل تاکسی و اتوبوس در شهرکار نمیکرد ازینرو ما که قبلاً تصمیم داشتیم بعدازظهر حرکت کنیم مجبور به توقف شدیم ولی این اعتصاب خیلی آرام بود و نمایشهائی که برخلاف نظم باشد و ایجاد هرج و مرج کند داده نمیشد، و اجتماعاتی در خیابانها بهیچوجه نبود ولی دکاکین بطورکلی حتی مطعمها و خواربار فروشها بسته بود و ما برای ناهار طبق خواهش آقای امیرحسین خان اعتمادی که از خوانین قاجار بود و چندی برای گردش و معالجه در قدس در مهمانخانهٔ رزماری^۲ منزل داشتند رفتیم و نهایت محبت کرده و پذیرائی شایانی نمودند و آقای سمعی کارمند بانک کشاورزی طهران نیزکه با خانمشان برای معالجه آمده بودند در آنجا بودند.

قبر حضرت داود علیه السلام

صبح آنروز ساعت هشت برای زیارت قبر حضرت داود پیغمبر علیه السلام رفتیم. آنحضرت در سال ۱۰۳۳ قبل از میلاد در بیت اللحم متولد شده^۳ و در اوائل جوانی بسختی و مشقت و چوپانی گذرانده ولی بالاخره بسلطنت بنی اسرائیل نائل گردید و شهر اورشلیم را پایتخت خود قرار داد و به بنای هیکل عالی^۴ برای عبادت یهوه^۵ اقدام نمود ولی موفق باتمام آن نشده و سلیمان آنرا انجام داد و در اسلام مسجد اقصی نامیده شد. داود مدت چهل

^۱ - برادر جناب آقای نصرالدولهٔ اعتمادی که از اواخر تیر ۱۳۲۵ استاندار خراسان بودند.

^۲ - Rose marie

^۳ - قاموس کتاب مقدس ص ۳۶۸.

^۴ - مراد از هیکل محلی است که برای عبادت خداوند ساخته میشود.

^۵ - یهوه در اصطلاح توراة اسم ذات احدیت است و دلالت بر سرمدیت ذات میکند چنانکه الوهیم نام خداوند است و صفت و علاقهٔ او را بجمیع موجودات میرساند که در اصطلاح قرآن رحمن گفته میشود و یهوه را باعتباری میتوان با صفت رحیمیت تطبیق نمود ادونای نیز نام خدا است برای اینکه بندگان او را باین نام بخوانند که دارای همهٔ نیکوئیا است و ممکن است او را نظیر لفظ الله بدانیم.

سال سلطنت نمود و در هفتاد و یک سالگی از دنیا رفت.

مزار آنحضرت دارای مسجدی است نسبتاً محقر و اطاقی متصل بدان که ضریح آنحضرت در آن اطاق واقع است و اکنون در دست مسلمین می‌باشد و یهودیان از رفتن بدانجا ممنوعند و روزهای جمعه مسلمین پس از خواندن نماز جمعه در مسجد عمر مجتمعاً برای زیارت بدانجا می‌آیند و زیارت می‌کنند و اهمیت زیاد بدانجا میدهند و البته همینطور است زیرا حضرت داود علیه‌السلام از انبیای بزرگ بوده و بنای اولی مسجد اقصی توسط آنحضرت واقع شده است. ظهر همانطور که قبلاً نوشتم برای ناهار بمنزل آقای اعتمادی در رزماری رفتیم و عصر مراجعت نمودیم.

بیمارستان فلسطین

قسمت دیگری که در اینجا لازم است ذکر شود بیمارستان بیت المقدس است، امروز در کشورهای خاورمیانه مهمتر از بیمارستانهای فلسطین برای پرستاری و معالجه بیماران نیست و اهمیت زیادی دارد زیرا از طرفی بیمارستان هدسا که در چهار کیلومتری قدس ساخته شده و در تل حیب نیز شعبه دارد با بهترین وضع امروز ساخته شده و تمام وسائل و لوازم پرستاری و استراحت مجهز گردیده و بهیچوجه نواقصی ندارد و ثانیاً قسمت مهم مخارج آن از آمریکا از طرف جمعی از خیرخواهان فرستاده میشود و در سال مبالغ هنگفتی از آنجا کمک میکنند و ازینرو در مضیقه نیستند و هرچه لازم داشته باشند تهیه میکنند و تمام لوازم طبابت و وسائل علاج بیماران با بهترین طرز و آخرین سیستم در آنجا موجود و از این حیث با بهترین بیمارستانهای اروپا و آمریکا رقابت میکند، ثالثاً پزشکان آنجا غالباً از پرفسورها و پزشکان عالی مقام یهودی آلمانی و آمریکائی میباشند که بدانجا مهاجرت نموده‌اند و نظریات بلندی در عالم طب دارند و از بهترین پزشکان جهان میباشند و در معاینه و معالجه بیماران دقت زیادی دارند و قبل از آنکه مرض را بطور قطع تشخیص دهند بهیچوجه وارد معالجه نمیشوند و ممکن است یکنفر مریض روزهای زیادی پیش چندین پزشک برود عکسهای زیادی از جوارح و اعضای او بردارند و متخصصین دقت کامل کنند تا بالاخره پی‌بمرض برده شود، مثلاً پزشک قلب پس از معاینات خود و دقتهای لازمه ممکن است دستور دهد که به پزشک امراض دماغی و اعصاب مراجعه شود و هم‌چنین ممکن است بترتیب بطور تسلسل بچندین پزشک که هرکدام در امراض یک قسمت از اعضاء تخصص

دارند مراجعه نماید، تا آنکه منشأ مرض را بفهمد آنگاه شروع بمعالجه نمایند و البته این دقت برای پزشک خوبست هرچند برای مریض موجب صرف وقت و مخارج زیاد است ولی خود براعتمااد و اطمینان او نسبت بعملیات طبیب میافزاید ازاینرو بیمارستانهای فلسطین در همه کشورهای خاورمیانه مورد توجه و از همه جا بیمارانی در آنجا وجود دارد که برای معالجه بدانجا میآیند.

یافا

صبح یکشنبه ۲۹ ربیع الاول دوازدهم اسفند ساعت هشت از قدس بطرف یافا حرکت کردیم، فاصله بین قدس و یافا شصت و شش کیلومتر است و شهر کوچکی که بین ایندو واقع است رمله نامیده میشود ساعت نه و ده دقیقه وارد یافا شدیم، این شهر درکنار دریای مدیترانه واقع و هوای آن گرمتر از قدس و شهر زیبایی است. یافا از شهرهای قدیم دنیا است و بعضی معتقدند که قبل از طوفان بنا شده و معنی آن زیبایی است و بطوریکه مینویسند یونس از این شهر درکشتی نشست و پطرس که یکی از حواریین مسیح بود در این شهر معجزاتی نمود ازاینرو مورد توجه مسیحیان میباشد.

موقع ورود به هتل رامسیس که صاحب آن مسلم بود و مدیر هتل فلسطین معرفی کرده بود رفتیم، هتل منظم نظیف و آبرومندی است، پس از توقف مختصر و رفع خستگی برای گردش بداخل شهر رفته و تظاهرگردش کردیم، پس از صرف نهار و خواندن نماز برای دیدن تل حبیب رفتیم.

تل حبیب نام شهری است که یهودیان ساخته و ساکن آن میباشند و آنرا بعربی تل حبیب و بزبانهای لاتین تلاویو میگویند و هرچند نام جداگانه دارد ولی جزء شهر یافا و متصل بدان میباشد و هیچ فاصله بین آنها نیست بلکه در واقع دو محله است که یکی یافا و ساکنین آن اعراب مسلم و مسیحی و دیگری تل حبیب که تمام آن یهودی میباشد.

ولی بین این دو محل فرق زیاد است تل حبیب خیلی آبادتر و زیباتر از یافا میباشد و میگویند نظیفترین شهرهای مشرق است و درواقع آنرا ثروتمندترین شهرهای مشرق نیز می توان گفت، زیرا تمام مردم آن یهودی و ثروتمند میباشد و یهودیان از تمام جهان در آنجا مجتمعند و یهودی ایرانی نیز خیلی زیاد است چنانکه در قدس نیز یهود ایرانی هست مثلاً حاج هارون یکنفر یهودی ایرانی است که مغازه سلمانی خیلی مفصلی دارد که

چندین نفرکارگر زن و مرد دارد و در بیت المقدس ساکن است، و روز اول برای راهنمایی ما آمد و راه مسجداقصی را بما نشان داد ولی خودش نیامد و گفت چون من یهودی هستم مرا مانع میشوند، تل حبيب در واقع اصلاً كوچه ندارد و در فواصل خیلی مختصر، خیابانها يكديگر را قطع میکنند، وضع اتوبوس رانی این شهر خیلی مرتب و بیشتر اهالی آنجا سوار شدن اتوبوس را آبونه میباشند و کارت مخصوصی از شرکت اتوبوسرانی شهر میگیرند و هر دفعه که سوار میشوند راننده کارت آنها را یک سوراخ میکند تا موقعیکه کارت بآخر رسید بشرکت مراجعه کرده و آنرا تجدید میکند.

در تل حبيب هم یهودی ایرانی زیاد و بسیاری از یهودیان آلمان نیز در آنجا هستند و دانشمندان خیلی زیاد و پزشکان حاذق معروف نیز در میان آنها وجود دارد و یک علت آنکه بیمارستان فلسطین در تمام مشرق معروف و بیماران از اطراف بدانجا میآیند همین است چنانکه قبلاً مفصل ذکر کردیم ما تا نزدیک غروب در تل حبيب گردش میکردیم و شب بهتل مراجعت نمودیم.

حيفا

صبح روز دوشنبه ۳۰ ربیع الاول ساعت هشت و نیم صبح بطرف حيفا حرکت کردیم و نزدیک ساعت ۱۱ وارد حيفا شدیم و چون عجله در حرکت داشتیم به مهمانخانه نرفتیم و اثاثیه خود را در گاراژ گذاشته با اتومبیل برای گردش در شهر حرکت کردیم.

این شهر بسیار زیبا و دارای مناظر مفرح و بهجت انگیز است در کنار دریا و در دامنه کوه واقع و عمارات و خیابانهای آن رو بکوه میروند و خیابانهای آن تمام رو به بلندی بطرف کوه است و از قسمت دیگر هم نشیب دارد تا بطرف دریا برسد و خود شهر در محل مسطح هموار نیست و هیچ دو خیابان آن که موازی با کوه است در یک سطح واقع نشده و خیابان نزدیکتر بسطح دریا خیلی گودتر از خیابان طرف کوه است و عمارتهای شهر تا نزدیک قلّه کوه میرسد و در آنجا تمام شهر و مناظر آن پیدا است.

از جمله ما از منزل شوقی رئیس بهائیان جستجو نموده گفتند در دامنه کوه قسمت معروف به هارل کرمیل (کرمل نام آن کوه و هارل نام باغ یهودیان در آنجا میباشد) باغ مفصلی دارند و در حيفا بشیخ العجم معروف میباشند ولی این نسبت برای ایرانیان خیلی توهین آمیز است زیرا عدّه قلیلی که شاید نیم در ده هزار بیشتر در ایران

نباشند کورانه معتقد بموهومات و باطیلی شده و بکسی گرویده‌اند و مصداق اولیائهم الطاغوت واقع شده‌اند و این مانند این است که مسیلمه را شیخ‌العرب بنامیم.

ولی ما چون برای سیاحت رفته بودیم میل داشتیم که ایشان را به بینیم از اینجهت در جستجوی آنجا بودیم، در قسمت مرتفع شهر که مشرف بر شهر و دریا است در دو طرف خیابان دو باغ خیلی باصفا است که مربوط به بهائیان میباشد و هر دو زیارتگاه آنها است، باغ بالا قبر خواهر عباس افندی و چند نفر دیگر است و باغ طرف پایین در واقع کعبه آنها و قبر میرزا علی محمد و عباس افندی در آنجا است.

وارد باغ که شدیم باغبان ما را بطرف عمارت راهنمایی کرد تمام ساکنین آنجا ایرانی و اهل یزد بودند، یک نفر بیرون آمد و خوش آمدگفت و از مقصد ما پرسید؛ گفتیم قصد ملاقات آقای شوقی را داریم گفت ایشان گرفتاری و کار زیاد دارند و کمتر کسی را می‌پذیرند و فعلاً هم در شهر در بیت‌المبارک هستند و اگر قصد ملاقات دارید باید قبلاً وقت بگیرید چون چند روز طول می‌کشد تا نوبت برسد و گرفتاریها هم مانع است، و اگر مقصودتان زیارت است همین باغ محل زیارت است، من خیلی تعجب کردم! که اگر ایشان مدعی نمایندگی خدا هستند و کارشان را هدایت خلق میدانند چگونه کمتر وقت میدهند و اگر هم بخواهند وقت بدهند مدتی طول میکشد! در صورتیکه بزرگان دین همیشه برای پذیرفتن زائرین و وافدین مهیا بوده و وقت تعیین نمیکردند، لذا من نزد خود منصرف شده و بایشان گفتم ما چون وقت زیادی نداریم نمیتوانیم بمانیم.

سپس به باغبان دستور داد که ما را راهنمایی کند، باغبان برای راهنمایی آمده و در این باغ گردشگاهی کردیم باغ بسیار باصفائی است، چندین باغبان و گلکاریهای مفصل و میوه‌های متنوع گوناگون دارد، قدری که رفتیم در راهروی کوچکی که متصل بعمارتی بود کفشها را درآورد از آنجا قدری پابره‌نه رفت و درب یک اطاقی را باز کرد و با نهایت ادب و خضوع ایستاد، گفتیم اینجا کجاست؟ گفت اینجا مقام اعلی است کفشها را درآورد از مقام اعلی پرسیدیم؟ گفت قبر حضرت باب است داخل شدیم فرشهای بسیار اعلی و چراغهای متنوع داشت و خیلی مجلل بود، از آنجا بیرون آمده و درب اطاق دیگری را باز کرد گفت اینجا مدفن حضرت عبدالبهاء است، آنجا نیز خیلی مجلل بود پس از گردش در باغ بیرون آمدیم و چون عجله در حرکت داشتیم از ملاقات شوقی صرف نظر نموده و بگردش در شهر پرداختیم.

بایه و ازلیه و بهائیه

در اینجا بی‌مناسبت نیست مختصری راجع بتاریخ پیدایش این مذهب ذکر کنیم، راجع بمذهب باب و بهاء از طرف موافق و مخالف کتب زیاد نوشته شده و همچنین حالات مؤسس آندو مذهب مفصلاً مذکور گردیده و از اینجهت لازم نمیدانم که در این موضوع دارد شوم ولی برای آنکه خوانندگان آگاهی مختصری داشته باشند بعض مطالب حسّاس را که دانستن آن برای طالبان تحقیق خالی از فائده نیست از کتاب نقطه‌الکاف تألیف حاج میرزا جانی کاشانی که از فدائیان باب بوده و مقدمه آن بقلم پروفیسور ادوارد انگلیسی است و بعض کتب دیگر نقل می‌کنم.

مؤسس فرقه بایه میرزاعلیمحمد شیرازی شاگرد حاجی سیدکاظم رشتی بوده که در اول محرم ۱۲۳۵ (سوم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی) متولد شده و پس از فوت سید که در سال ۱۲۵۹ اتفاق افتاد، طولی نکشید که میرزا علیمحمد در جمادی‌الثانیه سال ۱۲۶۰ هجری (۱۸۴۴ میلادی) دعوی با بیت قائم نمود و خود را واسطه بین امام غائب و شیعیان معرفی کرد و در نوشتجات خویش خود را باب و ذکر و ذات حروف سبعة (علیمحمد هفت حرف است) میخواند و آن نیز روی ترتیب بود یعنی در سال اول خود را باب و در دوم ذکر نامید بعداً حاج محمدعلی بارفروش ملقب بقدوس که از پیروان مرحوم سیدکاظم بود دعوی قائمیت نمود و میرزاعلیمحمد خود را باب او دانست^۱ و پیروان باب نسبت بحاج محمدعلی ارادت کاملی داشتند و حتی معجزات و کراماتی هم باو نسبت میدهند و از قضایای عجیبه آنکه می‌نویسند^۲ بعد از آنکه والده ایشان بخانه شوهرش آقا صالح آمد سه ماهه حامله بود و دختر هم بود و در شش ماهگی وضع حمل نمود! پس از قتل حاجی محمدعلی در مازندران میرزاعلیمحمد دعوی قائمیت نمود و خود را مهدی و نقطه نامید و بعداً گفت که مؤسس شریعت جدیدی است و مظهر خداوند و مهبط روح پروردگار است ولی پیروان او از این درجه هم گذشته او را خدا گفتند و از بعض نوشتجات خود او نیز اینطور فهمیده میشود چنانکه در نص بروصایت صبح ازل مینویسد^۳: هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم قل کل من الله مبدئون قل کل الی الله یعودون تا آخر.

^۱- رجوع به صفحه ۱۸۱ نقطه‌الکاف چاپ لندن ولی در کشف الحیل جلد دوم (چاپ اول ص ۵۱) دعوی ذکریت را مقدم بر بابیت نوشته و بار فروش نام سابق شهر بابل مازندران بوده است.

^۲- ص ۲۰۲ و ۲۰۸ نقطه‌الکاف.

^۳- ص ۱۹۹ نقطه‌الکاف.

^۴- ص له مقدمه نقطه‌الکاف.

میرزا علیمحمد در نوشتجات خود خویش را خاتم ظهورات نمیداند بلکه معتقد است که ظهور بعد از او که از آن به «من یظهره الله» تعبیر میکند بمراتب اعظم و اشرف از ظهور او است، او معتقد است که هر ظهوری قیامت ظهور قبل است زیرا قیامت هر چیزی موقعی است که بمقام کمال برسد و هر ظهوری کمال ظهور قبل است ازینرو ظهور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم قیامت ظهور عیسوی و ظهور باب قیامت ظهور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور من یظهره الله قیامت ظهور باب خواهد بود ولی نه آنکه باب مبشر ظهور من یظهره الله باشد چنانکه بهائیان گویند، بلکه خود ظهور مستقل است چنانکه در باب هفتم کتاب بیان تصریح نموده است و فاصله بین ظهور خود و ظهور من یظهره الله را مطابق عدد غیاث یا مستغاث میداند که ۱۵۱۱ یا ۲۰۰۱ سال باشد چنانکه در باب هفدهم از واحد دوم بیان، فارسی ذکر شده است و صفات من یظهره الله را مشروحاً ذکر نموده ولی در بعض موارد هم نفی توقیت نموده و جانشین و پیروان خود را بقبول دعوت من یظهره الله امر نموده و حتی دستور داده که هرکس دعوی کند در صدد آزار او بر نیاید چون محتمل است دعوی او صدق باشد بلکه در صدد تحقیق صحت قول او برآید.

میرزا علیمحمد چون مورد اذیت و آزار مسلمین واقع گردید مجبور به توبه شد ولی باز هم دست از ادعای خود برنداشت و گرفتار صدمات و حبس و شکنجه گردید و کتاب بیان را که آنرا ام‌الکتاب نامیده در حبس نوشت تا آنکه در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز مقتول گردید.

پیروان میرزا علی محمد پس از قتل او طبق وصیت و نصّ خودش که یکسال قبل از قتل خود (۱۲۶۵) تصریح نموده بود از میرزا یحیی معروف بصبح ازل پیروی نمودند و میرزا یحیی فرزند میرزا عباس ملقب بمیرزا بزرگ نوری موقعی که باب ظهور کرد چهارده ساله بود، و وجه تسمیه او بصبح ازل این بود که وی در سال پنجم ظهور باب ظهور نمود و در حدیث معروف کمیل که از حضرت مولی علیه السلام راجع به حقیقت سؤال میکند در مرتبه پنجم میفرماید «نور یشرق صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» و حاجی میرزا جانی در نقطه الکاف ص ۲۴۴ تصریح میکند که مراد از من یظهره الله نیز پس از میرزا علی محمد همان صبح ازل است زیرا دو نقطه در یکزمان نشاید.

میرزا یحیی با آنکه در زمان کشته شدن باب نوزده ساله بود عموم بایه او را بدین سمت شناخته و

^۱ - مقدمه نقطه الکاف ص ل.ح.

واجب الاطاعة دانستند و حتی برادر بزرگترش میرزا حسینعلی نیز که در تاریخ دوم محرم ۱۲۳۳ یا ذیحجه ۱۲۳۲ متولد شده از او اطاعت نمود و در سال ۱۲۶۸ صبح ازل از طهران ببغداد گریخت و پس از چهارماه میرزا حسینعلی نیز ببغداد آمد و بتدریج بایه از همه جا روی بدانجا نهادند تا سال ۱۲۷۹ در آنجا بودند و میرزا حسینعلی در تمام این مدت مطیع برادر بود ولی در این مدت چندین نفر در میان آنها دعوی منیظهره‌اللہی نمودند لیکن پیشرفت نمودند تا آنکه بشهر آدرنه (۱۲۸۰-۱۲۸۵) تبعید شدند در آنجا میرزا حسینعلی علناً دعوی منیظهره‌اللہی نموده، و برادر و همه بایه را باطاعت خود دعوت نمود و خود را بهاء‌اللہ نامید و بزودی بیشتر بایه بدو گرویدند و عدّه کمی باطاعت میرزا یحیی باقی ماندند و در اینجا بایه بدو دسته ازلیه و بهائیه متفرق شدند و در سال ۱۲۸۵ دولت عثمانی آنها را از آدرنه تبعید و میرزا حسینعلی و پیروان او را به عکا و میرزا یحیی و اتباع او را بجزیره قبرس فرستاد ولی بهائیان بتدریج بزرگان ازلی را از بین بردند و میرزا حسینعلی دلیل حقانیت خود را چهار چیز قرار داد:^۱

دعوت، استقامت، نفوذ کلمه و تشریح شریعت ولی تمام اینها ضعیف است زیرا دعوت دلیل حقانیت نیست و مدعیان باطل زیادند، استقامت هم در بزرگان آنها نبود زیرا باب رسماً توبه کرد و منکر دعوی شد و میرزا حسینعلی هم چون میدانست علماء توبه او را قبول نمیکنند اظهاری نکرد ولی در عین حال بظاهر هیچ ادعائی نکرد و حتی خود را یکنفر مسلمان مظلوم معرفی نمود و اوراق و کتب خود را از غیر پیروان پنهان میداشت، و نفوذ کلمه هم بهیچوجه وجود ندارد زیرا دیانت موسی و دیانت اسلام در مدت خیلی کمی بمراتب از حیث عدّه پیروان مقدّم و اکنون که صد سال بیشتر میگذرد باز هم عدّه پیروان باب و بهاء انگشت شمار میباشند، اما تشریح شریعت هم تنها بگفتن کتاب مانند بیان و ایقان و اقدس و ذکر احکامی که بهیچوجه با طبیعت و مقتضیات محیط وفق نمیدهد و پست موهن است و اصلاً قابل مقایسه با شرائع حقه نیست وجود نمی‌یابد و این چنین تشریحی از مسیلمه و سجاج و مزدک نیز ظهور کرد بلکه این ادله در آنها بیشتر ظهور یافت و این بحث مفصلی است که خارج از حدود اختصار است.

میرزا حسینعلی در سال ۱۳۰۹ بدرود زندگی گفت و از او چهار پسر عباس و محمدعلی و ضیاء‌اللہ و بدیع باقی ماند که آنها را بنام اغصان (شاخه‌ها) نامید و عباس را که بعداً عباس افندی گفتند غصن اعظم و

^۱ - جلد دوم کشف الحیل چاپ اول ص ۱۰۷.

^۲ - فلسفه نیکو چاپ اول ص ۹۴.

محمدعلی را غضن اکبر نامید و پس از مرگ میرزا حسینعلی بین ایندو اختلافاتی ایجاد شد ولی عباس افندی چون در وصیت پدر مقدّم بود بهائیان بدو گرویدند و کلمه افندی تقریباً بمعنی آقا است.

عباس افندی در جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ متولد و در ۱۲۶۸ که پدرش بغداد تبعید شد او نیز با اقارب بدانجا رفت و در آنجا مشغول تحصیل شد و بعداً در همه کارها کمک پدر مینمود تا آنکه پس از پدر جانشین او گردید و بعدالبهاء معروف و مخالفتهای او و برادرش شروع گردید و هرکدام درباره دیگری خلافهائی نشر دادند و پیروان بهاء دو دسته شدند، ولی اغلب آنها پیرو عباس افندی گردیدند تا آنکه عباس افندی در سال ۱۳۴۰ قمری درگذشت و چون به پیروان وعده‌های صریح و خبرهائی از آینده داده بود که هیچکدام واقع نشد ازینرو جمع زیادی از او رنجیده شدند.

پس از او نوه دختری او شوقی افندی پسر میرزا هادی شیرازی جانشین او گردید، شوقی در رمضان ۱۳۱۴ از ضیائیّه خانم دختر عباس افندی متولد گردید و با آنکه میرزا حسینعلی تصریح کرده بود که پس از عباس افندی میرزا محمدعلی غضن اکبر جانشین او باشد ولی عباس افندی برادر خود را مرتد خوانده و او را از جانشینی خود محروم نمود و شوقی را جانشین خود کرد و اکنون ایشان در حیفا سکونت دارند و منازل و عمارات زیادی در اختیار ایشان میباشد، و نگارنده همانطور که ذکر کردم بعض باغات و محلی را که مدفن عبدالبهاء است و میگویند جسد میرزا علیمحمد را هم قبلاً بدانجا آورده‌اند مشاهده نمودم ولی موفق بملاقات شوقی افندی نشدم، قبر میرزا حسینعلی هم گفتند در عکا است و چون در مسیر جاده نبود و چند کیلومتر فاصله داشت و شوهر هم مائل برفتن نبود آنجا را هم ندیدیم.

البته شرح حال بزرگان این مذهب و تاریخ آن بطور تفصیل در کتب موافقین و مخالفین نوشته شده و آقای عبدالحسین آیتی هم در کشف‌الحیل و آقای نیکو در فلسفه نیکو و آقا میرزا صالح مراغه‌ای در کتاب ایقاظ و جمع دیگر از مبلغین آنها که بعداً برگشته‌اند کتبی تألیف نموده و درین باب داد سخن داده‌اند و در میان کتب خود بایه و بهائیّه نیز کتاب نقطه‌الکاف بهترین کتاب میباشد و نگارنده در اینجا فقط بتاریخ مختصر اکتفا نمودم.

هم چنین احکام و عقاید اینفرقه مفصلاً در کتب دیگر ذکر شده و درینجا گمان میکنم بحث درین باب نیز مورد لزوم نباشد.

از فلسطین بسوی عراق

بیروت و اعتصاب

بعداظهر بطرف بیروت حرکت کردیم ساعت سه وارد مرز فلسطین شده و پس از نیمساعت توقف برای ثبت تذکره و رسیدگی به اثاثیه حرکت کردیم و سه ربع نیز در ناقوره مرز گمرکی لبنان توقف نموده و از آنجا بطرف بیروت رهسپار شدیم و ساعت شش و ربع وارد بیروت شدیم و به مهمانخانه ساووا که مهمانخانه نسبتاً خوب و در ساحة البرج نزدیک بورمته واقع است رفتیم و بطوریکه معلوم شد در آنروز در مصر اعتصاب شدید و سختی بر مخالفت انگلیسها و برای یادآوری کشتگان چند روز قبل واقع شده و در بیروت در آنروز تا ساعت شش تمام مغازه‌ها را بسته بودند و در مصر نیز از یک هفته قبل تصمیم بر اعتصاب داشتند ولی روزنامه فلسطین در بیت المقدس بعداً نوشته بود که دولت از اعتصاب منع کرده، لکن بعداً معلوم شد که مردم ترتیب اثر بمنع دولت نداده و اعتصاب خیلی شدیدی در تمام ممالک مصر شده، بطوریکه هیچ مطعم و خواربارفروشی باز نبوده و وسائط نقلیه بکلی از حرکت ایستاده بودند و تظاهرات زیادی در خیابانها شده و در اسکندریه وقایع خونینی پیش آمده که منجر بقتل هفده نفر و مجروح شدن سیصد نفر شده، و رئیس الوزرای مصر با طیاره برای رسیدگی باوضاع باسکندریه مسافرت نموده بود. در قاهره نیز انقلاباتی بوده و این وقایع در تمام ممالک عربی تأثیر بدی بخشید.

صبح برای رسیدگی بکارهای خود و دیدن آقا سیدحسین هندی و آقایان مکتبی بیرون رفتیم.

بطرف دمشق

^۱- درین سفر در انتخاب مهمانخانه‌ها غالباً در نظر داشتیم که خوراک با خودمان باشد برای اینکه غالباً روزها برای گردش میرفتیم و ناهار بمهمانخانه نمیرسیدیم و صبح‌ها هم زودتر از موقع صبحانه هتل صبحانه صرف نموده و بیرون میرفتیم ازینرو مقید باینکه هتل بسیار مجلل که غالباً ناهار و شام با خودشان بود نبودیم و باضافه چون سفر اول بود وارد در امور هتلها نبودیم ولی در اسفار بعدی برای اینکه زحمت رفتن برای خوراک بجای دیگر نداشته باشیم غالباً بهتلهایی میرفتیم که شام و ناهار با خودشان بود ولی مقید بودیم که حتی الامکان مدیر هتل و کارمندان مسلم باشند البته در ممالک اروپائی مقید بودیم که خوراک گوشت آنها را نخوریم چون ذبیحه غیرمسلم بر مسلم حرام است.

پس از انجام کارها ساعت سه و نیم بعدازظهر روز سه‌شنبه غرّه ربیع‌الثانی بافق ممالک عربی و سلخ ربیع‌الاول در ایران بطرف دمشق حرکت کردیم، در جبال لبنان برف خیلی زیادی بود و در همان موقع نیز باران می‌آمد و هوا مه زیادی داشت. شصت و پنج کیلومترکه آمدیم بمرز سوریه رسیدیم و از آنجا تا دمشق چهل و چهار کیلومتر است شش بعدازظهر وارد دمشق شده و بفندق قصرالاندلس الکبیرکه قبلاً نیز در آنجا منزل کرده بودیم رفتیم.

صبح روز بعد بشرکت نرن که شرکت اتومبیل رانی برای بغداد است برای تهیه بلیت اتومبیل به بغداد، رفتیم و برای روز جمعه بلیت گرفتیم و هر نفری یکصد و چهل و شش لیره سوری که مطابق با شانزده دینار و نیم عراقی و تقریباً دو بیست و سی تومان ایران است دادیم.

اتومبیل‌های این شرکت در هفته دو روز برای بغداد حرکت و در ساعت معین بدون تاخیر حرکت میکنند و ساعت معین هم وارد بغداد میشود و آن روز سه‌شنبه و جمعه است که چهل دقیقه بعدازظهر حرکت میکنند و اتوبوسهای مخصوصی دارد که دارای ده چرخ و موتور آن جداگانه و بعد از آن محلی است برای باگاژ و بعداً هم اطاق مسافری که صندلیهای راحتی خوبی دارد و موقع خواب هم میتوان تکیه و استراحت نمود و در انتهای آن هم محلی که دارای درب جداگانه از داخل سالن میباشد برای آب و جانی هم برای مستراح دارد و وسائل استراحت مسافر در آن فراهم شده و خیلی خوب است.

پس از تهیه بلیت به قسولگری ایران رفته و کارهای لازم را انجام دادیم. آنگاه برای ملاقات آقای حاج باقر همدانی رفتیم عصر نیز با واگن خط مهاجرین بدامنّه کوه رفته و گردش نمودیم.

روز پنجشنبه هم زیارت حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها مشرف شدیم و شب جمعه شنیدیم که چند نفر ایرانی بهتل اریاس پالاس وارد شده‌اند بقصد ملاقات آنها رفتیم، اتفاقاً آقایان حسینعلی مصداقی و ابوالحسن مصداقی بودند که شرکت حمل و نقل خیلی مهمی در ایران دارند و هر دو از رفقای خیلی صمیمی و از برادران دینی با محبت هستند و از ملاقات ایشان خیلی خوشوقت شدیم همانطور که آنها نیز از ملاقات ما محفوظ شدند، چون اتفاقاً همان روز که از حلب حرکت کرده بودند آقای ابوالحسن مصداقی خیلی اظهار علاقه بملاقات ما کرده بود و این حسن تصادف خیلی مؤثر واقع شده و بواسطه اصرار زیاد آقایان شب را برای شام

^۱ - این تناسب در مواقع مختلف تغییر میکند و درآنموقع هر دینار عراقی ۱۴۰ تا ۱۴۵ ریال ایرانی قیمت داشت و در بعض اوقات پول ایران تنزل نموده و دینار عراقی ترقی میکرد و حتی گاهی یکدینار عراقی تا ۲۵۰ ریال هم خرید و فروش شد.

نزد آنان ماندیم و ساعت نه و نیم بهتل مراجعت نمودیم.

صبح ساعت هشت و نیم آقایان مصداقی برای ملاقات ما آمدند و تا ساعت ده با هم بودیم در آن ساعت ما اثاثیه را بشرکت نرن برده و مراجعت کردیم و ساعت ۱۱/۵ باتفاق آقایان مصداقی ناهار خورده ساعت دوازده برای حرکت بشرکت رفتیم و پس از بازرسیهای مأمورین گمرک چهل دقیقه بعدازظهر از دمشق حرکت نموده و ساعت ۲ بعدازظهر به ابوالشامات که در شصت و دوکیلومتری دمشق واقع است رسیدیم، ساعت نیم به نصف شب^۱ مطابق ساعت سوریه و بیست و پنج دقیقه پس از نصف شب مطابق ساعت عراق وارد آبادی مرز عراق موسوم به رتبه شدیم و فاصله از آنجا تا شام (دمشق) دویست و شصت و چهار میل انگلیسی و تا بغداد دویست و شصت میل میباشد، پس از سه ربع توقف از آنجا حرکت کرده و مجدّد در بیابان لم‌بزرع شن‌زار مشغول سیر شدیم، ساعت شش و سه ربع صبح بساعت بغداد وارد الرمادی که یکصد و بیست کیلومتر تا بغداد فاصله دارد و شهرکوچک باصفائی است شدیم و در مهمانخانه آنجا موسوم به فندق سمیر صبحانه صرف شد و یکساعت توقف نمودیم.

عراق عرب

از آنجا حرکت کرده و ساعت ده و نیم بساعت بغداد روز شنبه ۵ ربیع‌الثانی بافق ممالک عربی و ۴ ربیع‌الثانی بافق ایران و هیجدهم اسفند وارد گمرک بغداد شدیم و باآقای فرهنگ بسفارتخانه تلفن کرده ایشان نیز فوری آمده و اثاثیه خود را بمنزل ایشان که در بغدادکهنه نزدیک جسر مأمون در باب‌الصیف واقع است بردیم و در آنجا ناهار خورده و پس از خواندن نماز بیرون آمده و ساعت دو و نیم بعدازظهر بطرف کربلا حرکت کردیم و در محمودیه که تقریباً بیست و سه کیلومتر تا بغداد فاصله دارد و هم‌چنین در مسیب که سی و شش کیلومتر تا کربلا فاصله دارد قدری توقف کردیم و ساعت پنج و نیم بعدازظهر وارد کربلا شده بمنزل آقا سیدکاظم قفطون که از فقراء است و قبلاً نام او را بردیم وارد شده و برای اول غروب بحرم مطهر حضرت

^۱ - ساعت رسمی عراق ۵۵ دقیقه جلوتر از ساعت رسمی سوریه و لبنان ولی اختلاف افق بغداد و دمشق کمتر و در حدود سه ربع است.

سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدیم و پس از خواندن نماز، آقای میرسیدحسن میرعمادی^۱ که از معروفین مشهد و از فقراء و درویش نیک میباشند ملاقات نموده و چندی با ایشان بودیم.

سپس بحرم حضرت ابی الفضل علیه السلام مشرف شده و بعداً با آقای میرعمادی بمنزل آقا سیدکاظم رفتیم و آقا میرزا ابراهیم ایمانی هم آمدند و تا ساعت نه بودند و آقا سیدکاظم در آن شب و روز خیلی پذیرائی مفصل نموده و خیلی خوش گذشت.

سحر بحرم مشرف شده و صبح آقایان میرعمادی و آقا ملامحمد کفشدار حضرت عبدالعظیم علیه السلام و آقای غمین که هر دو از فقراء هستند آمدند و مدتی نشسته بودیم و دو ساعت و نیم بعدازظهر برای زیارت بیرون آمده و آقا سیدصالح متولی بُهره را ملاقات نمودیم، سپس بحرم حضرت ابی الفضل علیه السلام مشرف شده و اول ظهر در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام نماز ظهر و عصر را خوانده و در منزل آقا سیدکاظم ناهار خوردیم و سه ساعت بعدازظهر بنجف اشرف حرکت کردیم و ساعت پنج و نیم وارد نجف شده و بمنزل آقا شیخ علی شمسۀ رفتیم و برای نماز مغرب و عشاء بحرم مطهر مشرف شدیم.

سحر نیز برای نماز مشرف شده و ساعت نه بقتسولخانه رفته و از آقای خاموش ملاقات کردیم و ایشان با ما بیرون آمدند و تا موقع حرکت همراه بودند، بعداً آقای مشیرالسلطنه کارهایی که داشتند انجام داده و پس از صرف ناهار و خواندن نماز در حرم مطهر ساعت دو بعدازظهر از نجف حرکت کرده و ساعت سه و نیم بعدازظهر وارد کربلا شده سه ربع ساعت برای زیارت و تشرّف بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و حرم حضرت ابی الفضل علیه السلام توقف نموده و بعداً حرکت کردیم و ساعت شش و نیم بعدازظهر وارد بغداد شدیم و چون رختخواب و وسائل استراحت شب همراه نداشتیم و همهٔ اثاثیه را در منزل آقای فرهنگ گذاشته بودیم نتوانستیم بکاظمین که فُندق‌های آن دارای وسائل خواب نیستند برویم و در بغداد به فُندق الجمیل که مهمانخانهٔ آبرومند خوبی است و در خیابان جسر مود واقع است رفتیم.

صبح سه‌شنبه هشتم ربیع‌الثانی در عراق و بیست و یکم اسفند ساعت هفت بیرون آمده بکاظمین مشرف شده و پس از زیارت حرم مطهر و ملاقات آقای حاج سید حسن فرشچی ببغداد مراجعت نمودیم.

^۱ - متأسفانه در روز چهارشنبه ۱۸ ذیقعدہ سال ۱۳۷۰ قمری مطابق سی‌ام مرداد ۱۳۳۰ در مشهد مقدس بدرود زندگی نمودند. ایشان در ذیحجه ۱۲۶۹ که یکسال قبل از فوتشان بود با نگارنده بمکه مشرف شده و در همه‌جا تا ایران همسفر بودیم و بسیار خوش سفر و خوش اخلاق و مهربان بودند رحمة‌الله‌علیه.

متحف عراقی

ساعت ده بموزه عراقی که در کنار جسر عتیق واقع است رفتیم، در یکی از اطاقها آثار عهد حجری قدیم و اشیاء سنگی دیده میشد و از جمله ظروف از چهارهزارو پانصد تا سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد که از تپه کورا نزدیک فاضلیه پیدا شده و نیز ظرفی بود بشکل گیلان خیلی بلند بقدر ۱/۲۵ متر دارای نقاشیهای مختلف از دوره حلف که در حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد بوده و وجه تسمیه باین اسم آنست که در ابتداء از تل حلف که نزدیک رأس العین میباشد اکتشاف شده است، چند مجسمه کوچک نیز از خدایان آن دوره دیده میشد.

اطاق دیگر متصل بآن ظروف سنگی و سفالی از اولین قبائلی که در عراق عرب متوطن شده‌اند از پنجهزار تا چهارهزار و پانصد سال پیش از میلاد که ادوار حسونه میگویند و یک اسکلت بچه نیز مربوط بهمان دوره در آنجا بود که استخوانهای او سالم ولی بواسطه از بین رفتن گوشت بدن از هم جدا شده بود و از جمله ادوات و آلات زینت مربوط بهمان دوره و مجسمه گلی کوچک از یک خدا و دو مجسمه کوچک از دو جنین شش ماهه، از جمله نیز ظروف بزرگی بود مربوط به سه هزار سال ق.م که قربانی خدایان را در آنها میگذاشتند و از معبد کوچکی نزدیک معبد عقیر پیدا شده و هم چنین آلات و ادوات دیگری که از تل عقیر اکتشاف شده و نمونه کوچکی (ماکت) نیز از معبد عقیر و ساختمان آن دیده میشد.

و نیز تابوت زنی بود از زمان پادشاهان سومری در دو هزار و هفتصد سال ق.م و اسکلت زنی بود با زینتهای او، و ظروفی که برای خوراک او در مسافرت بعالم بالا و ملکوت تهیه دیده و همه را با او در قبر گذاشته بودند، و نیز ظروف سفالی که برای شراب تهیه دیده بودند و ادوات زینت و چیزهای دیگر از طلا در آنجا بود، سنگهایی نیز بود که بلغت و خط سومری نوشته شده از سه هزار سال ق.م و هرکدام بنام یکی از خدایان بود، مجسمه‌های کوچک مختلف نیز دیده میشد که از قبور آنها پیدا شده و بیشتر آنها مربوط به دو هزار و هشتصد سال ق.م بود.

مختصری هم از آثار قرون اسلامی در آن اطاق دیده میشد از جمله ظروف سفالی از عصور مختلف از قرن سوم تا نهم هجری و از جمله صندوق کاشی کوچکی بود که شکسته و نصف کمتر آن باقی مانده و روی آن

نقاشی شده و از واسط از قصر حجاج بن یوسف ثقفی پیدا شده بود.

در قسمت دیگر صورت گاوی بود از طلا و زیورآلات زیادی که از قبور پادشاهان پیش پیدا شده و اقسام مختلف زیادی داشت.

در اطاق دیگر ظروف مسی مختلف از عهد اولیه و ظروف سفالی از دوره بابلان و از جمله ظرف سفالی خیلی بزرگ بود که شکل مار و افعی روی آن دیده میشد که در تلّ اسمر در معبد افاعی پیدا شده و مربوط بدوره و اقوامی است که مار و افعی را می پرستیدند و آنها را از خدایان میگفتند.

در اطاق دیگر ظروف سفالی اسطوانه‌ای شکل سفیدی که روی آن خطوطی از زمان آشوریان نوشته شده و بسیاری از وقایع مهمه تاریخی را از آنها کشف کرده‌اند و از مهمترین مدارک تاریخ محسوب میشوند و نیز مجسمه کوچکی از شیر که روی آن خطوطی نوشته شده بود و مجسمه‌های خیلی کوچک از انسان و حیوان از کلد و آشور که شکل خدایان آن اقوام بوده که در منازل گذاشته یا با خود داشته‌اند و کلاه خود مسی مزین بطلا که از نینوا پیدا شده و دو مجسمه خدای آب آشوریان موسوم به انا^۱ از قرن هشتم قبل از میلاد و یک گردن بند خیلی بزرگ قیمتی از یک راهبه از دو هزار سال قبل از میلاد مسیح و یک سر از مس که از معبد ایشتار^۲ در نینوا پیدا شده است.

قسمتهای مختلف دیگر نیز دیده میشد ولی کلیات آن و قسمتهای مهم همان است که مذکور داشتیم. متصل بموزه، کتابخانه ملی است که در حدود سی و پنج هزار جلد کتاب دارد و دارای کتب خطی قدیمه و قرآنهاى خیلی نفیس است که بعضی آنها را دیدیم.

از آنجا برای صرف ناهار به مطعم العاصمه که در کنار جسر مود واقع و خیلی نظیف است رفتیم و از آنجا بمنزل آقای فرهنگ رفته و عصر در خیابان رشید آقای محمدتقی معزی اصطهباناتی را که از بستگان آقای امام جمعه اصطهباناتی و لیسانسیه فلسفه و دبیر دبیرستان ایرانی بغداد میباشند ملاقات نمودیم و از مذاکراتشان معلوم بود که جوانی است خوش قریحه و با ذوق و فاضل و تا ساعت هشت با ما بودند سپس برای روز بعد

^۱ - عده خدایان کلد و آشور زیاد بوده مهمترین آنها این است: ابتداء دو موجود بود یکی نر موسوم به افسو دیگری ماده موسوم به تیامت، از آنها دو خدا موجود شد آنشر (Anshar) و کیشر (Kishar) از این دو تا، سه خدا بوجود آمد بنام آنو (Anou) خدای آسمان آنلیل (Anlil) خدای هوا و زمین انا (Ea) خدای اقیانوس نخستین و آنرا تثلیث اعلی گفته‌اند.

^۲ - ایشتار نام یکی از خدایان تثلیث دوم است باین ترتیب: سین خدای ماه و دو فرزند او شمش خدای آفتاب و ایشتار خدای زهره.

خواهش کردند که از مدرسه ایرانی دیدنی نموده و برای ناهار با ایشان باشیم.

صبح زود بکاظمین مشرف شده و از آنجا بسفارت ایران رفته و از آقای محسن رئیس وزیر مختار ملاقات نموده و نهایت محبت نمودند، آقای ظهیرالاسلام برادر مرحوم امام جمعه طهران و آقای دکتر ابوالقاسم رستگار و آقای میرزاعلی اصغرخان تمدن مدیر چاپخانه فردوسی طهران نیز در آنجا بودند و عزم مصر داشتند و سؤالاتی نمودند و قریب یکساعت در آنجا بودیم.

مدرسه شرافت ایرانی

نیمساعت بظهر از آنجا بیرون آمده و بمدرسه شرافت ایرانی که در بغداد است رفته و از آقایان صادق نشئت سرپرست و سیدعبدالحسین خلخالی مدیر مدرسه ملاقات نموده و راجع باوضاع مدرسه سؤالاتی نمودم، این مدرسه دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه است و ابتدائی آن یکصد و هشتاد و پنج نفر و متوسطه در حدود چهل نفر شاگرد دارد.

عده مدارس ایران در عراق عرب پنج است: مدرسه شرافت در بغداد، اخوت در کاظمین، حسینی در کربلا، علوی در نجف و پهلوی در بصره که اطفال ایرانیان در آنجا تحصیل میکنند.

در مدارس اینجا از کلاس پنجم برنامه ایرانی و عراقی هر دو تدریس میشود یعنی علاوه بر برنامه معمول ایران ادبیات عرب، تاریخ و جغرافیای عرب و عراق و زبان انگلیسی تدریس میکنند و در آخر سال تحصیلی علاوه بر امتحان داخلی در فرهنگ عراق نیز امتحان میدهند و دوگواهی نامه میگیرند و عده شاگردان ایرانی در عراق نهصد و پنجاه نفر است.

از آقای نشئت پرسیدم چرا دوره دوم دبیرستان تأسیس نمیکنید؟ گفت چون در خود بغداد عده داوطلب زیاد نیست و مجبوریم از سایر مدارس که در عراق داریم شاگرد بپذیریم و این امر محتاج به مخارج زیاد و شبانه‌روزی کردن مدرسه است زیرا همه شاگردان نمیتوانند متحمل مخارج تحصیل خود شوند و در بودجه ما هم محلی برای این موضوع نیست.

در آنجا آقای سید حسین حائری قزوینی که از علمای با ذوق و متجدد و خوش قریحه میباشد نشسته بودند و پس از معرفی مذاکرات علمی پیش آمد از جمله راجع به تشکیل مدینه فاضله که مصطلح حکماء است

مذاکراتی شد و ایشان تألیفات خود را ذکر نمودند و قریب سه ربح ساعت مذاکرات علمی و مذهبی طول کشید و رویهمرفته از آشنائی با ایشان خوشوقت شدیم و ایشان نیز اظهار محبت نمودند. آنگاه بکتابخانهٔ مدرسه رفته و از مدیر آن اظهار تشکر و از زحمات ایشان تقدیر نمودیم، این کتابخانه در سال ۱۳۱۷ تأسیس شده و اکنون مطابق دفتر نهصد و پنج جلد کتاب دارد. آنگاه با آقای معزی برای صرف ناهار به مطعم العاصمه رفته و بعداً با ایشان تودیع نموده بمهمانخانه رفتیم و در مهمانخانه نماز خوانده از آنجا بمنزل آقای فرهنگ رفتیم و ساعت پنج بعدازظهر از آنجا بیرون آمده بطرف ایستگاه راه آهن رفتیم و بلیت درجهٔ دو واگن تعدیل هوا (ارکندیشن) (Air Condition) که خیلی آبرومند و مجلل است گرفتیم و ساعت شش و نیم بعدازظهر حرکت کرده و از محطه‌های زیر در شب گذشتیم.

بسوی بصره

محطة الدر، حرّرجب، محمودیه، اسکندریه، مسیب، سدّه، حلّه، هاشمیّه، دیوانیّه، حمزه، بطحه، سماوه و نصریه.

ساعت هفت صبح بمحطة القیط، ساعت هفت و سی و پنج دقیقه العنشیّه بعد الطاوی، ساعت هشت و نیم الطوبه و ساعت نه و سی و پنج دقیقه وارد معقل که ایستگاه طرف بصره و از بغداد تا آنجا ۳۵۸ میل است شدیم و از آنجا با اتومبیل بطرف عشار رفته و اثاثیّه خود را در مهمانخانه گذاشته برای گردش بطرف بصره و عشار رفتیم.

طول شهر بصره ۴۷ درجه و پنجاه دقیقه و ۴ ثانیه و عرض آن ۳۰ درجه و ۳۱ دقیقه و ۵۴ ثانیه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۴۰ درجه و ۶ دقیقه و ۴۶ ثانیه است و اختلاف طول آن با طهران سه درجه و ۳۹ دقیقه و ۲ ثانیه و ظهر حقیقی آن تقریباً ۱۴ دقیقه پس از طهران است.

شهر بصره از مهمترین شهرهای تاریخی اسلامی محسوب و جنگ معروف جمل که در زمان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام بوده در نزدیک همین شهر واقع شده و این شهر مرکز مخالفین علی علیه السّلام که رؤسای آنها امالمؤمنین عایشه و طلحه و زبیر بودند بوده، و زبیر در بین جنگ پشیمان شده خارج شد و در همان نزدیکی توسط آسیابانی کشته شد و در نزدیک بصره فعلاً آبادئی است که قریب ربع ساعت تا بصره با اتومبیل فاصله

دارد که قبر زیبر و حسن بصری و ابن سیرین معبر معروف در آنجا است و سابقاً جزء شهر بوده و اکنون در خارج شهر واقع شده است.

درین راه هم مسجدیست بنام مسجد علی که در زمان حضرت امیرعلیه السلام در وسط شهر بوده و حضرت در آنجا خطبه‌های غزاً و بیانات تاریخی فرموده و از جمله صدماتی که بعدها برای بصره واقع شد قبلاً بیان فرموده و شرح آن مفصل در نهج البلاغه مذکور است.

سپس قدری در عشارگردش کردیم و این دو شهر بیکدیگر متصل بلکه یک شهر محسوب و قسمت عشار جدیدتر است.

صَبَّی‌ها یا صابئی^۱

بی‌مناسبت نیست در اینجا متذکر شوم در بصره و خرمشهر و آبادان جمعی هستند بنام صَبَّی که حکم متصوفه یهود را دارند و بیشتر آنها شغل زرگری دارند و نگارنده در این سفر چند نفری از آنها را ملاقات نموده و مذاکراتی کرده‌ام و در سفری هم که در فروردین یکهزار و سیصد و بیست خورشیدی بآبادان و خرمشهر نمودم با بزرگ آنها در خرمشهر ملاقات و مذاکراتی نمودم لذا مناسب دیدم که در اینجا شرحی از عقائد آنها را اجمالاً بنویسم.

کلمه صَبَّی بطوریکه بزرگان خودشان و بسیاری از دانشمندان میگویند مخفف صابئی است که از صبا بهمزه مشتق می‌باشد که بمعنی میل کردن است و چون این دسته بعقیده صاحبان ملل و نحل از دیانت یهود و نصاری عدول کرده و پرستیدن فرشتگان پرداختند از اینرو بدین نام نامیده شدند.

ایندسته را در سابق حرنانی و حرّانی هم می‌گفتند که منسوب بحرّان است و حرّان شهری است در جزیره‌ای از توابع شام و ایندسته بطوریکه در لغت‌نامه دهخدا در ذکر کلمه حرّانیا از ابن ندیم نقل شده در زمان مأمون نیز وجود داشته و موقعی که مأمون برای جنگ روم از آنجا عبور کرد جماعتی از حرّانیا نیز در میان مردم از او پیشواز نموده و آنها قباهای بلند و موی دراز داشتند از مذهب آنها پرسید که از اهل کتابند یا نه؟ گفتند نه گفت پس شما مشرکید تا مراجعت من اگر از شرک برنگشتید شما را خواهم کشت بعداً عده‌ای از ناچاری اسلام

^۱ - بتقدیم باء بر همزه.

آورده و جمعی هم بدیانت مسیح گرویدند جمعی از آنها طبق اظهار فقیهی از حرّان که بآنها پیشنهاد کرد شما بمأمون بگوئید ما صابئین هستیم که نام ما در قرآن ذکر شده تا از قتل نجات یابید همان نام را بخود گرفتند، بعداً ذکر میکنند که آنها پیغمبر خود را بوذاسب^۱ میدانند که در هند ظهور کرد و برخی میگویند که هرمس بوده است. سپس میگویند که صابئیان حقیقی فرقه‌ای از نصاری و باقی مانده‌های سمنان^۲ در هند و در چین هستند و در مجمع‌البیان از سدّی که یکی از مفسرین قرآن است بنام اسماعیل بن عبدالرحمن از اصحاب حضرت سجاد و باقرین علیه السّلام نقل کرده که صابئون یک دسته از اهل کتاب هستند که زبور را میخوانند و خلیل گفته دین آنها شبیه بدین نصاری است و قبله آنها طرف جنوب است و گمان میکنند بر دین نوح هستند و در تفسیر جواهر تألیف طنطاوی مصری مینویسد صابئین پرستندگان ملائکه و کواکب و بتها هستند که بت‌ها جای ستاره‌ها و ستاره‌ها مانند اجسام برای ملائکه میباشند و ملائکه شفعا نزد خدایند.

و در قاموس ذکر شده که این‌ها گمان کنند پیرو دیانت نوح میباشند و در صحاح میگوید صابئون یکدسته از اهل کتاب میباشند و بعضی گفته‌اند این دسته پیرو صاب بن ادیس میباشند ازینرو صابی نامیده شدند و بعضی آنها را تابع صاب بن شیث گفته‌اند و گروهی ذکر کرده‌اند که ایندسته ستاره پرست میباشند و خودشان معتقدند که چون از قیود مادیت و تعلق بدنی دوری نموده و بحقیقت متوجه گردیده‌اند ازینرو بدین نام نامیده شده‌اند ولی بعقیده دانشمندان^۳ کنونی کلمه صبی در اصل صابی بوده و این کلمه از زبان کلدانی گرفته شده و عربی نیست و این کلمه در لغت کلدانی که از ریشه زبان آرامی است^۴ و بلغت سریانی نزدیک میباشد بمعنای شست و شو دهنده میباشد چنانکه عملاً محقق شده که ایندسته همواره در کنار نهرها و آب جاری جای دارند و در شست و شوی با آب خیلی جدیت و مراقبت دارند و ازینرو ایندسته را بعض عربها مغتسله هم میگویند که همان ترجمه کلمه صابی کلدانی است و ایندسته در ابتداء از میان کلدی پیدا شده و در حدود متصرفات آنان زندگی میکردند.

^۱ - بوذاسب معرب بودا است.

^۲ - با سین و میم و نون.

^۳ - رجوع شود بمقدمه ترجمه کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی بقلم اکبر دانا سرشت مشهور بصیرفی چاپ طهران شرکت طبع کتاب ۱۳۲۱.

^۴ - دانشمندان لغات و پیدایش آنها لغات را در مرحله نخستین دو قسمت نموده و مرتقیه و غیر مرتقیه گفته‌اند لغات مرتقیه دو قسمند متصرفه و غیرمتصرفه، لغات متصرفه عبارتند از لغات آریائی و سامی، لغات آریائی دو قسمند شمالی و جنوبی و لغات سامی عبارتند از عربی و عبری و آرامی، و لغت کلدانی و سریانی از آرامی منشعب شده است و هرکدام از آریائی و سامی و غیر آنها هم دارای لغات مختلفیه زیادی هستند و بطور کلی تمام لغات کنونی دنیا را شامل میشوند.

بهرحال در قرآن مجید هم نام آنها ذکر شده چنانکه در سوره بقره میفرماید: **ان الذین آمنوا و الذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله والیوم الاخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عندربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون** و در سوره مائده نیز نزدیک بهمین آیه مذکور است.

نگارنده در یکی از سفرهای خود در اهواز از شیخ عبدالله معتوق که پیشوای تمام این طایفه میباشد و در حدود هشتاد سال داشت ملاقات نمودم و وضعیت مادی ایشان خیلی ساده و بی‌آلایش و از تجملات صوری بکلی بی‌بهره بود، موقع ورود نهایت محبت و مهربانی با ما نمود.

نگارنده از مسلک این طایفه و تاریخ پیدایش آنها سؤال نمودم؟ شرح مفصلی در جواب گفته و اظهارکردند که این عقیده مطابق روایاتی است که در کتب ما رسیده و اکنون نیز ضبط می‌باشد، خلاصه اظهارات ایشان این است:

مطابق روایاتی که در مذهب ما رسیده عمر دوره بشر از پیدایش آدم تا زمان انقراض نسل او چهارصد و هشتاد هزار سال است که بادوار مختلف تقسیم شده در هر دوره یکی از شرائح حقه حکمفرما بوده، و در اول از آدم ابوالبشر شروع و کتاب و شریعت او جاری بود تا دویست و پانزده هزار سال، سپس طاعونی ظاهر شد و تمام افراد بشر بر اثر این بلا از بین رفتند و فقط دو نفر زن و مرد بنام رام و زُود باقی ماندند و نسل آنها بعداً متزاید شد و دوره آنها صد و پنجاه هزار سال طول کشید، پس از آن آتشی آمد و همه افراد سوختند و دو نفر بنام شُرَبی و شَرهَبیل ماندند و دوره آنها صد هزار سال طول کشید و بعداً طوفان شد و همه عالم را آب فراگرفت و مردم غرق شدند و نوح و زن او باقی ماندند و از نوح سه پسر سام و حام و یافث متولد شدند و تا زمان اُورشلیم (موسی) شش هزار سال طول کشید.

بعداً بین موسی که از اولاد سام نبود و صَبی‌ها که اولاد سام و تابع شریعت آدم و بعداً شریعت نوح بودند جنگ شد و چون موسی از طرف خداوند مأمور بود لذا به صبیان امر شد که جنگ نکنند و فرارکنند و خداوند آنها را که دارای شصت هزار خانه بودند و رئیس آنها اَرَدوان مَلکا نام داشت با قدرت کامله خود بین دو کوه از انظار مخفی کرد ولی برادر اردوان ملکا فرخ ملکا امر خدا را اطاعت نکرد و با موسی مخالفت کرد ازینرو فرعون شد و از بین رفت.

^۱ - این کلمه در لغت عبری بمعنی نهر یا میراث سلامتی است ولی اصطلاح بالا همان است که شیخ عبدالله اظهار میداشتند.

تا آنکه یحیی که نام اصلی او یوحانا بود ظهور کرد و مردم را بدین صبی دعوت نمود و بسیصد نفر تعیمید داد ولی یهود با او مخالفت کرده و تمام آنها را از بین بردند و پنجاه سال صبی نبود سپس خداوند امر کرد که شصت خانه از صبی هائیکه در بین دو کوه از اولاد اردوان ملکا بودند به بین النهرین آمدند و در آنجا سکونت گزیدند و بعبادت خدا و پیروی اوامر یحیی تعیمید دهنده اشتغال ورزیدند و صبی های امروز همه از اولاد آن عده میباشند.

راجع بسمت خود ایشان پرسیدم؟ گفتند فعلاً تمام صبی ها باید از من پیروی نموده و کتب و امانات بزرگان این سلسله بمن رسیده و کسانیکه مأمور تربیت و تبلیغ میباشند از طرف من تعیین میشوند. طرز ورود باین دسته را پرسیدم؟ گفتند در اول وهله باید در آب جاری غسل کرد و سپس دستورات دینی داده میشود.

و چون صاحب دفتر ازدواج بودند از طرز ازدواج در آن طائفه پرسیدم، گفتند باید یکنفر روحانی که آنرا گزوراء مینامند با یکنفر دیگر که شاگرد و تلمیذ او میباشد انجام مراسم نمایند و باید سه نفر حاضر باشند، ابتداء آن سه نفر در آب جاری میروند بعد لباس سفید می پوشند و عبادت و نماز میکنند آنگاه زنا میآورند و لباس سفید و عبا میپوشانند، تلمیذ از او سؤال میکند که آیا راضی بازدواج است یا نه؟ و پس از آنکه قبول کرد او را بآب جاری و کتاب خودشان و نان بزبان سریانی که زبان خود آنها است قسم میدهد که بشوهر خیانت نکند و پس از آنکه سوگند یاد کرد در پشت سر تلمیذ در آب جاری میروند پس از آنکه بیرون آمد تلمیذ دعاهائی میخواند و او را بمنزل میفرستد، سپس همین دستور نسبت بمرد مجری میگردد، آنگاه خانه ای از نی می بندند و دورش را از ابریشم میسازند، سپس یکی از آن سه نفر میروند و مجدداً زن را سوگند میدهد و انگشتر سرخ در دست راست و سبز در دست چپ او میکند و بر میگردد قضیه را خبر میدهد، سپس یکنفر وکیل با لباس سفید از مرد وکالت میگیرد آنگاه خود گزوراء ابتداء مرد و سپس زن را نصیحت میکند و بعداً عقد ازدواج را بین آنها اعلام میکند.

مطالب دیگر نیز در نظر داشتم که مذاکره نمایم ولی چون جلسه بطول انجامیده بود و وقت اقتضاء نداشت از سایر سؤالات صرف نظر نمودم.

و در خرمشهر نیز شیخ معتوق نامی است که قرب هشتاد سال دارد و نگارنده درین سفر با ایشان ملاقات

نمودم و با چند نفر دیگر از آنها سؤالات و مذاکراتی نموده و همانطور که ذکر شد اینها خود را پیرو یحیی بن زکریا علیه السّلام میدانند و روش آنها بروش تصوف شبیه است و میتوان آنها را متصوفه یهود نامید ولی عقائد و آداب مذهبی آنان با دیانت موسی فرق دارد.

راجع بطرز ورود بطریقه ایشان از شیخ معتوق پرسیدم؟ گفت طالب باید در آب جاری تعمید داده شود و سپس از طرف بزرگ و راهنما دستوراتی بطالب داده میشود از جمله دستوری است که نباید بر زبان راند و روی صفحه کاغذ نوشته میشود و طالب باید آنرا در قلب خود عملی نماید و مشغول باشد و بدیگری نگوید، و اینطور درک کردم که این همان ذکر قلبی است که عرفای اسلام معمول دارند.

از مراتب بزرگانشان پرسیدم؟ گفت دو مرتبه برای بزرگان هست در اول درجه او را سید میگویند و درجه دوم را عالم نامند.

کسی که مقرر باشد یکی از این دو مقام برسد باید متحمل ریاضتهائی شود از جمله هفت شبانه روز نخوابد و حیوانی نخورد و همواره نزد عالم مشغول خواندن و یادگرفتن احکام الهی و تکمیل نفس خود باشد و بجزئیات آداب مذهبی عمل کند.

کتاب الهی آنها بطوریکه مدعی میباشند همان کتاب آدم است و میگویند خداوند بوسیله نوشتن روی صفحات و ایجاد خطوط بر صفحه با یحیی تکلم نمود و راهنمای آنها در همه حال یحیی علیه السّلام پیغمبر است.

طهارت بعقیده آنها فقط توسط آب است و آن یا وضو است یا غسل ولی تیمم جائز نیست و غسل هم باید در آب جاری باشد نه راکد و معتقدند که برای تصحیح غسل هر جا آب جاری نباشد قابل زندگی نیست. نماز آنها ظهر و عصر و شب است صبح هم بخوانند بهتر است و نماز عبارت از بندگی و نیازمندی و توجه کردن بحق است طبق دستوراتی که داده اند ولی سجده ندارد و قبله آنها ستاره جدی است.

روزه مثل اسلام از اول ماه مبارک ولی تا ده روز است و زنها هنگام حیض هفت روز متوالی معافند. حج زیارت قبر حضرت یحیی علیه السّلام است ولی رفتن مکه و زیارت قبور پیغمبران عموماً خوب و پسندیده است چون همه مقربان درگاه حق بوده اند.

تمام ادیان رسمی حقه امروز را محترم می شمارند لکن مطابق **لکم دینکم ولی دین** میگویند احترام یک دین

ملازمه با گرویدن بآن ندارد بلکه متدینین در صورتیکه با حکام دیانت خود عمل کنند و بدانها پشت پا نزنند قابل تمجید میباشند.

برای خمس و زکوة در هر ۴ ماه یکدفعه هرکس باندازهٔ وسع خود از پنجریال بالا بشیخ میدهد و این وجه مخصوص خود شیخ است.

تجمل و لباس فاخر پوشیدن در میان آنها معمول نیست و کم کردن موی صورت حرام است، وظائف عالم و سید از دیگران زیادتر و باید همیشه لباس سفید بپوشد و پابرهنه باشد.

حد تکلیف برای هفت سالگی و موقع ازدواج پانزده سالگی است و تکلیف دختر موقعی است که دارای فهم و شعور شود و بتواند عمل با حکام نماید.

نماز جماعت و نماز آیات و عید و میت در میان آنها نیز معمول است ولی نه مطابق دستور اسلام بلکه ترتیبات دیگری دارد.

ریاضات و سحر و جادو و سعودت یا نحوست بعض ساعات یا ایام صحیح است، استعمال مسکرات و قمار و لواط و زنا حرام است، دزدی نیز حرام و کیفر آن حبس است، خوردن گوشت گوسفند و پرندگان روا ولی گوسفند باید توسط سید و عالم کشته شود و خصیه و ذکرگوسفند حرام است.

گرفتن تا چهار زن جائز است و هرگاه زن بمیرد ممکن است عوض آنرا بگیرد ولی طلاق سابقاً در میان آنها معمول نبوده لیکن بطوریکه گفتند اخیراً معمول شده است.

ارث زن بفرزند و در صورت نداشتن باقرباء و در صورت مردن فرزند بشوهر میرسد.

در هر سالی سه عید دارند که تقریباً هر چهار ماه یکدفعه از اول سال خورشیدی شروع میشود و اولین عید همان روز اول سال است که عید کبیرگویند و پنجروز میباشد و تا چهارده روز ترک کار میکنند و پس از سه ماه هیجده روز عید دیگری است که عید صغیرگویند، یک عید هم در نیمهٔ آذر دارند.

روح انسان مجرد و از عالم فوق طبیعت است و پس از مرگ بر اثر خوبی یا بدی اعمال آزاد یا مقید و راحت یا معذب است و آنچه در دنیا بجای آرد پس از مرگ در او اثر دارد.

در موقع مردن باید محتضر را پیش از مرگ که هنوز نیمه جانی دارد غسل داد و پس از شستن صبرکرد اگر مُرد فوراً نماز خواند و کفن و دفن نموده او را روی به جُدی بخوابانند.

این مختصری بود از احکام مذهب آنان که در ملاقات با رئیس آنها در خرمشهر سؤال نمودم و بعضی از آنها گوئیا بواسطه نزدیک بودن با مسلمین از آنها اخذ شده است، وضعیت منزل و زندگانی شیخ نیز خیلی ساده و مختصر و بی‌آلایش بود.

بسوی ایران

حرکت از بصره

پس از گردش در بصره و عشار ساعت سه و نیم بعدازظهر از روی آب بطرف خرمشهر حرکت کردیم و ساعت شش بعدازظهر بساعت ایران که مطابق شش و نیم بساعت عراق است روز چهارشنبه هشتم ربیع‌الثانی بافق ایران و نهم بافق عراق مطابق بیست و دوم اسفند وارد خرمشهر شدیم و بمنزل آقاسیدهاشم اصفهانی که پدرش آقا سیدمهدی از فقرای خیلی با محبت در اصفهان و قدیمترین فقراء است و در حدود ۹۰ سال دارد وارد شدیم.

آقا سیدهاشم در حدود شصت سال دارد و در خرمشهر بتجارت و دلّالی اشتغال دارد و شخص نیکی است ولی درویش نیست و نهایت محبت نسبت بما نمودند پذیرائی گرم و مفصل کردند.

صبح برای ملاقات آقای متین فرماندار خرمشهر که از مردان نیک و از فقرای نعمت‌اللّهی میباشند رفتیم و نهایت محبت و ملاحظت نمودند و خواهش کردند که شب برای صرف شام بمنزل ایشان برویم، سپس از آنجا بیرون آمده قدری در شهر و باغستانهای آنجا که غالباً نخلستان است گردش نموده و ظهر بمنزل آقای هاشمی مراجعت کردیم.

آبادان

بعدازظهر بقصد گردش بآبادان رفتیم، آبادان محل تصفیة نفت جنوب است و شرکت نفت انگلیس و ایران در آنجا ساختمانهای زیاد نموده و تأسیسات خیلی مفصلی دارد، نگارنده در فروردین سال یکهزار و سیصد و بیست آنجا را مفصلاً گردش کرده و کارخانجات را دیده بودم ازینرو در این سفرکه عجله در حرکت هم داشتیم از دیدن کارخانجات آنجا صرف نظر کردیم.

شرکت نفت جنوب

درینجا بی‌مناسبت نیست که بطور اختصار تاریخ این شرکت را که امروز یکی از مهمترین نفتهای دنیا را در دست دارد ذکرکنیم.

مهمترین معادن ایران معادن نفت است که در قسمتهای شمالی و جنوبی زیاد است و از آثار معرفه‌الارضی استنباط شده که در قسمتهای شمالی نیز مخازن گرانبهائی از نفت موجود است ولی هنوز استخراج نشده و در قسمت جنوب هم نفتهای زیادی است که سالهاست مشغول بهره‌برداری از آن میباشند و رشته آن از معادن نفت موصل شروع و بخلیج فارس می‌پیوندد.

امتیاز نفت جنوب در سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و نه میلادی مطابق یکهزار و سیصد و شش هجری قمری شصت ساله بیانک شاهی داده شد ولی چون بانک در موقع معین با استخراج نپرداخت امتیاز آن لغو شد و چندی بعد یکنفر ایرانی موسوم به کتابچی‌خان امتیاز استخراج آنرا گرفت و یکنفر ملیونر استرالیائی موسوم به ویلیام ناکس داری^۱ در ربیع‌الاول سال یکهزار و سیصد و نوزده قمری (۱۹۰۱ میلادی) داد و او امتیازنامه را رسمی نموده و بیکی از شرکتهای انگلیسی که بعدها در لندن بشرکت نفت انگلیس و ایران تبدیل شد انتقال داد و این شرکت دارای امتیاز استخراج نفت تمام ایران بجز ایالتهای شمالی بود و مدت امتیاز شصت ساله بود و بموجب قراردادی که منعقد شد و شرکت مکلف بود پس از تأسیس رسمی آن مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقد و بیست هزار لیره نیز سهم بدولت ایران بدهد و همه ساله نیز شانزده درصد از منافع خالص را بدولت ایران بپردازد و داری پس از این قرارداد مشغول کار و حفاری شده و ثروت خود را در آنرا خرج کرد بعداً با چند نفر از صرافان انگلیسی شرکت نمود و مبالغ هنگفتی از سرمایه آنها را خرج نمود بطوریکه آنها نیز مأیوس شده و پس از چندی از دادن پول باو خودداری نمودند ولی در سال ۱۹۰۸ پس از چندی که مشغول حفاری بودند در عمق ۳۶۰ متری زمین نفت ظاهر شد و فوران کرد و در آوریل ۱۹۰۹ شرکت محدود نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو ملیون لیره انگلیسی تأسیس شد.

در سال یکهزار و نهصد و سی و سه میلادی مطابق یکهزار و سیصد و یازده خورشیدی دولت ایران بنام اینکه

^۱ - داری در سال ۱۸۴۸ میلادی متولد شد و از تبعه انگلستان بود در هفده سالگی به تبعیت پدر و همراهی تمام خانواده باسترالیا مهاجرت کرد.

شرکت اجحافاتی نسبت بحقوق ایران نموده امتیاز آنرا لغو نمود و پس از یک سلسله مناقشات موضوع به مجمع اتفاق ملل رجوع شد و بالاخره قرار شد که طرفین اختلافات را در طهران دوستانه حل کنند و در نتیجه در شرائط آن تجدیدنظر شده و از حوزه امتیازی شرکت مقدار زیادی کاسته شد و در ولایات جنوبی و جنوب غربی حق استخراج داده شد مشروط بآنکه در پایان سال یکهزار و نهصد و سی و هشت میلادی آنچه برای استخراج و امتیاز آن لازم دارد معین نموده و از بقیه اراضی چشم ببوشد، و مقداری که معین میکند از صد هزار میل مربع که ربع حوزه امتیاز داری است تجاوز نکند و شرکت در برابر هر تن نفت با فروغ آن که در ایران بفروشد یا خارج کند چهار شلینگ طلا حق امتیاز بدولت ایران بدهد، و خمس منافع خالص شرکت (صدی بیست) که بصاحبان سهام عادی تقسیم میشود بدولت ایران پردازد، و مبلغی که از این بابت در هر سال بدولت میرسد نباید کمتر از هفتصد و پنجاه هزار لیره باشد و از ذخیره عمومی نیز اگر خواست بصاحبان سهام عادی تقسیم کند خمس آنرا باید بدولت بدهد و در انقضای امتیاز یا بر اثر فسخ، خمس ذخیره شرکت متعلق بدولت ایران خواهد بود و اموال شرکت نیز در موقع انقضاء متعلق بدولت ایران خواهد بود، و در ده سال آخر حق فروش یا خارج کردن آنها را ندارد و در مقابل معاف بودن شرکت از مالیاتها در پانزده سال اول برای هر تنی تا شش میلیون تن سه ربع شلینگ که نه پنس است و زیادتر از آن هر تنی نیم شلینگ پردازد و در پانزده سال دوم در کمتر از شش میلیون تن هر تنی یک شلینگ و در زیادتر از آن نه پنس پردازد ولی مبلغی که از این بابت داده میشود در پانزده سال اول نباید کمتر از دو بیست و پنجهزار لیره و در پانزده سال دوم کمتر از سیصد هزار لیره باشد، پس از سی سال طرفین ترتیب تازه خواهند داد و در مقابل مدت امتیاز بشصت سال تمدید گردید.

ولی این قرارداد هم بنظر میرسد که غیر عادلانه باشد و اگر دولت ایران بخواهد از حق خود دفاع کند باید این قرارداد را تغییر دهد^۱.

مهمترین مراکز استخراج نفت این شرکت میدان نفتون^۲ و مسجد سلیمان و آغا جاری است که پس از استخراج لوله کشیده شده قسمتی از آن در آبادان تصفیه میشود و قسمت مهمی تصفیه نشده بانگلستان و استرالیا

^۱ - بعداً دولت ایران بر شرکت نفت اعتراضاتی نموده و مذاکراتی برای تغییر مواد برفع ایران بین طرفین بعمل آمد و بعداً تغییرات زیادی داده شد و نفت بخود ایران برگشت و شرکت ملی شد و خدمات زیادی در این باره برفع ایران انجام یافت که شرح آن کتابهای جداگانه میخواهد.

^۲ - اخیراً اکتشافات زیادی در داخله برای نفت شده و حدود عملیات شرکت نفت و استخراج و درآمد آن خیلی توسعه یافته است.

و هندوستان برای تصفیه حمل میشود و بطوریکه میگویند پالایشگاه آبادان کارخانه نسبتاً کوچکی است و قسمت مهم آن در خارج تصفیه میشود.

میدان هفت کل نیزکه در نه فرسخی مسجد سلیمان واقع شده یکی دیگر از مراکز استخراج نفت جنوب میباشد که در یکهزار و سیصد و نه خورشیدی شروع با استخراج آن شده است و پس از قرار اخیر در میدان نفت شاه نزدیک مرز ایران و عراق نیز شروع با استخراج شده و پالایشگاهی در کنار رود قره‌سو نزدیک کرمانشاه تهیه دیده‌اند.

ارتباط مقطوع است

موقعیکه در خرمشهر بودیم خواستیم تلگرافاتی بخراسان و طهران بکنیم متأسفانه گفتند سیم نداریم و ارتباط با طهران قطع شده و حتی آقای فرماندار هم با تلگرافخانه مذاکره نمودند همین جواب را دادند لذا ایشان تلفونی با اهواز گفتگو کردند که از آنجا تلگراف شود ولی از آنجا هم همین جواب را دادند.

سپس بآقای سازگار رئیس راه آهن اهواز تلفون نمودند که توسط کابل تلفون راه آهن که کاریر است و مستقیماً از اهواز با طهران سخن میگوید و در زمان جنگ توسط امریکائیا دایر شده و بعداً تحویل کارمندان دولت ایران داده شده بود تلفونی با طهران سخن گوئیم معلوم شد آن تلفون نیز مرتب نیست و در آنموقع کار نمی‌کرد.

این امر موجب تأسف شد^۱ که وضعیت ایران اینطور بی‌ترتیب است که در یکی از مراکز و استانهای مهم آنجا وضعیت تلگراف و تلفون باین ترتیب باشد و حتی ما نتوانیم از آنچه دیگران برای ما مرتب نموده‌اند استفاده کنیم و آنرا حفظ نمائیم!

آقای فرماندار تلفن کردند که بلیت راه آهن از اهواز برای ما تهیه کنند آقای سازگار جواب دادند که اتفاقاً راه آهن هم بواسطه بارندگی زیاد از دیروز بین اندیمشک و اهواز قسمتی را آب برده و راه آهن از اندیمشک حرکت میکند لذا از اهواز نمیتوانند با راه آهن بروند مگر آنکه باندیمشک بروند و از آنجا با راه آهن حرکت کنند.

^۱ - ولی بحمدالله این اشکالات و نابسامانیا اخیراً مرتفع شده و وضع تلفن ایران خیلی مرتب گردیده و شهرهای ایران غالباً توسط ماکروویو با همدیگر ارتباط دارند و درین قسمت نیز مانند سایر امور پیشرفتهای بسیاری نصیب ایران گردیده است.

لذا ما ظهر روز شنبه بیست و پنجم اسفند یازدهم ربیع الثانی اتومبیل تهیه نموده از خرمشهر باهواز حرکت کردیم موقعیکه وارد اهواز شدیم مستقیماً بادره راه آهن رفته و با آقای سازگار ملاقات نموده و تحقیقاتی کردیم معلوم شدکه جاده اتومبیل نیز بواسطه بارندگی درین اهواز و اندیمشک خراب شده و آب برده است و فعلاً بهیچوجه بین اهواز و طهران ارتباط نیست، تلگراف و تلفون مقطوع، راه آهن و اتومبیل خراب است! دراینجا فرق بین ایران و چن کشوری را که گردش کرده بودم ملتفت شده و وضعیت اسف آور ایران موجب تأثر گردید و آن شب مجبوراً در اهواز توقف کرده و جمعی از آقایان رفقا که در اهواز بودند مانند آقای برزین رئیس پیشه و هنر و آقای درویش شهردار و آقای لقمانی و چند نفر دیگر برای ملاقات آمدند.

روز بعد چند نفر از دوستان را در مهمانخانه‌ای که ما وارد شده بودیم دیدیم معلوم شد همان ساعت از طهران وارد شده و گفتند قریب یک کیلومتر راه بین اندیمشک و اهواز را آب برده و مسافری از دو طرف اتومبیل تا لب آب کرایه کرده و در لب آب پیاده شده و یکی دو کلک^۱ از اعراب هست که بعضی روی آن از آب میگذرند و با اتومبیلهایی که در آنطرف هست حرکت میکنند و چون خیلی کند حرکت میکند و از طرفی مسافری از دو طرف خیلی زیادند بیشتر مجبورند که پارا برهنه نموده و از روی آب و گل بزحمت زیاد عبور کنند و پاهای هم تا کمر بگل فرمیرود و همه مسافری از نماینده مجلس و وزیر تا اشخاص طبقه پائین بیکی از این دو قسم باید بگذرند و راه دیگری نیست، ما نیز تصمیم گرفتیم که حرکت کنیم چون جمع زیادی در همان روز پیش از ما بهمان ترتیب حرکت کرده و ما هم پس از صرف ناهار اتومبیل تهیه دیده حرکت کردیم و در لب آب با همان وضع از آب گذشته و اثاثیه خود را توسط عربهایی که در آنجا حمالی میکنند با آنطرف حمل کردیم، سپس از آنجا اتومبیل دیگری سوار شده و ساعت پنج بعد از ظهر وارد اندیمشک شدیم.

این شهر خیلی کثیف است و مهمانخانه صحیحی ندارد فقط چند جای خیلی کثیف دارد که وسائل استراحت اصلاً در آنها نیست و اتفاقاً همانها نیز پر از مسافر بود و بهیچوجه جا نبود و ما چند جای دیگر هم در نظر گرفتیم ولی خوب نبود در خیابان متحیر بودیم که شب چه بکنیم! در این بین یکنفر آمده و پس از ادای اسلام اظهار محبت و مهربانی کرده بچند نفر حمال دستور داد که اثاثیه ما را بمنزل او ببرند ما هم از ناچاری قبول کرده و از نام ایشان پرسیدیم؟ معلوم شد آقای محمود راسخی است که از آقایان دوستان میباشد و بارها در

^۱ - کلک بفتح اول و دوم عبارت از مشک و پوستهایی است که پر باد نموده و آنها را با چوب و ریسمان می‌بندند و روی آن از چوب مسطح شده که روی آن می‌نشینند و از آب می‌گذرند.

طهران در هشت نه سال قبل ملاقات نموده و چندی بود که در آنجا توقف داشت ما شب را در منزل ایشان بخوشی گذرانیده و صبح روز بعد بلیت خط آهن گرفته نیمساعت بظهر حرکت کردیم.

در یکی از ایستگاههای موسوم به چم سنگر معلوم شد یک واگن باری در جلو از خط خارج شده و میخواهند او را وارد خط کنند لذا خط آهن قریب سه ساعت در آنجا توقف کرده و صبح روز سه شنبه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۶۵ مطابق بیست و هشتم اسفندماه سال ۱۳۲۴ ساعت ده (دو ساعت دیرتر از موعد مقرر) بسلامتی وارد طهران شدیم و مسافرت خارج پایان پذیرفت.

خداوند را شاکرم که توفیق زیارات را بما عنایت فرمود و این سفر را بخوبی و خوشی و با موفقیت انجام دادیم. وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

سلطان حسین تابنده گنابادی

پایان

در تابستان سال ۱۳۳۱ شمسی و ۱۳۷۱ قمری که توفیق و سعادت شرفیابی و آستانه بوسی حضرت ولایت پناهی مرحوم آقای حاج شیخ محمدحسن (صالحعلیشاه) قدس سره العزیز در دارالارشاد بیدخت عنایت شد بامر ملجأ السالکین و ملاذالعارفین سیاح دیار معارف و سبّاح بحار لطائف جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضا علیشاه) ارواحنافداه باستنساخ و تنظیم یادداشت‌های مسافرت بممالک عربی اسلامی ایشان که در سال ۱۳۶۵ قمری مطابق ۱۳۲۵ شمسی فرموده بودند مفتخر و مباهی گردید و یک نسخه جهت خود آنحضرت و یک نسخه برای خود استنساخ نمود و همواره بخاطر میگذشت و آرزو میداشت که بچاپ رسیده و همگان از آن مستفید و بهره‌مندگردند ولی گرفتاریهای خود آن بزرگوار مخصوصاً فاجعه عظمی و داهیه کبری رحلت حضرت آقای صالحعلیشاه رحمةالله علیه وکسالتها و بستری شدن متعدد این ضعیف در بیمارستانهای داخل و خارج و اشتغال بچاپ کتب از قبیل تفسیر منیر بیان السعادة تألیف مرحوم آقای سلطانعلیشاه شهید نورالله مرقد و حدائق السیاحة مرحوم آقای شیروانی طاب ثراه و رساله صالحیه مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی رضوانالله علیه و چاپ سوم رساله شریفه پند صالح و تألیفات دیگر حضرت آقای رضاعلیشاه روحی فداه توفیق چاپ این یادداشتها دست نداد تا در این سال ۱۳۹۳ قمری و ۱۳۵۲ شمسی از طرف حضرت مؤلف معظم مأمور و مفتخر بچاپ آن گردید و بکمک و مساعدت جناب آقای دکتر حسن شفیعیان‌راد زیدعزه و شرفه و توفیقه که یک نسخه برای چاپ استنساخ فرمود و بذل سعی و مجاهدت برادر روحانی و دوست صمیمی آقای سید قدرت‌الله آزاد وفقه‌الله لما یحب و یرضی که تمام اوقات خود را صرف مساعدت و معاضدت با این بنده ضعیف نموده و تمام زحمات مقابله و تصحیح و مراجعه بچاپخانه را انجام داده امید است زحمات و خدمات ایشان مورد قبول حق و موجب مزید عنایت اولیاء حق واقع گردد و اجر دنیا و آخرت بایشان عطا شود، و همکاری برادر بزرگوار وفاضل عالیمقدار جناب آقای حاج سیدعلی زاهد زاهدانی دامت توفیقاته با تأییدات الهی و توجهات باطنی مؤلف معظم با ضعف قوا و ناتوانی و قلت بینائی بانجام این مأموریت موفق و مؤیدگردید ولی با نهایت سعی و کوششی که در تصحیح و مقابله آن بعمل آمد باز از اغلاط لفظی و چاپی خالی نیست و آنطوریکه منظور نظر انوران بزرگوار بود انجام نگردید مع ذلک با خجالت و انفعال از کرم عمیم آن منبع افضال امیدوار است این خدمت ناقابل را که موجب نهایت شرمساریست از این خاکروبه آندرگاه و ننگ آن بارگاه بحسن قبول مباهی و

مفتخر فرماید که العذر عندکرام الناس مقبول و از کسانیکه بمطالعه این یادداشتها موفق و از لطایف عالیہ عرفانی و نکات مهمه تاریخی و مطالب جغرافیائی و شرح حالات بزرگان آن نواحی استفاده مینمایند تقاضا دارد بنظر عفو و اغماض بر نواقص و نقایص چاپی آن نگرند و بدعا و شفاعت این بنده رو سیاه را یاد نمایند که گنهکار و شرمسار و گرفتار نفس غدار و امیدوار بفضل و کرم کردگار و عفو و بخشش حضرت غفار میباشم **ربنا فاعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولینا یا ارحم الراحمین.**

افعال بدم ز خلق پنهان میکن
دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز ترحم کن و فردا با من
آنچه از کرم تو میسزد آن میکن

ضمناً از جناب آقای رضا حیدری زیدعزه و توفیقه مدیر محترم چاپخانه که مردی بسیار بزرگوار و شریف و جامع جمیع صفات حمیده و خصال پسندیده و در چاپ این مجموعه نهایت مساعدت و غایت جدیت را مبذول داشتند متشکر و سپاسگزار و خیر و سعادت و ترقی و موفقیت ایشان را از حضرت احدیت درخواست دارم و هم چنین از عموم کارکنان و کارمندان چاپخانه که غایت سعی را در تسریع و تصحیح چاپ نمودند تشکر و امتنان دارم و سعادت آنان را از خالق جهان مسئلت مینمایم.

اللهم وفقنا لطاعتک و جنبنا عن معصیتک بحق محمد و آله صلواتک و برکاتک علیهم اجمعین.

خاکپای فقراء نعمه اللهی سلطانعلیشاهی. سید هبه الله جذبی

ربیع الاول ۱۳۹۴ فروردین ۱۳۵۳